



انتشارات محسن
Mohsin Publications

تاریخ حزب کمونیست (بلشویک)

اتحاد شوروی (پنج فصل اول)

تجدید چاپ: انتشارات محسن

پست الکترونیک: mohsinpubs@gmail.com

وبلاگ: <http://mohsinpubs.blogspot.com>

تاریخ انتشار: اسد ۱۳۸۵ (اکتوبر ۲۰۰۶)

تاریخ حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی

دوره مختصر

تحت نظر هیئت تحریریه کمیون کمیته مرکزی
حزب کمونیست (بلشویک)
اتحاد شوروی

مصوب کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک)
اتحاد شوروی سال ۱۹۳۸.

درباچه

حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی راه طولانی و سرایا
افتخاری را از اولین محفل‌ها و دستجات مارکسیستی کوچک، که
در سالهای ۷۰ الی ۹۰ سده گذشته در روسیه بوجود آمد، گرفته تا
حزب بزرگ بلشویک، که اکنون رهبری نخستین دولت سوسیالیستی
کارگران و دهقانان جهانرا در دست دارد، طی کرده است.
حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی، بر اساس جنبش
کارگری در روسیه پیش از انقلاب و از محفل‌ها و دستجات
مارکسیستی که با جنبش کارگری مربوط شده و شعور
سوسیالیستی در آن جایگزین نموده بودند، نشو و نما یافت.
رهنمای حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی تئوری انقلابی
مارکسیسم-لنینیسم بوده هست. پیشوایان این حزب در
شرایط نوین عصر امپریالیسم و جنگهای امپریالیستی و انقلابهای
پرولتاریائی، تعلیمات مارکس و انگلس را بیش از پیش بسط و
بمقام نویی ارتقاء دادند.

حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی در مبارزه اصولی
با احزاب خرده بورژوازی درون جنبش کارگری، از قبیل اس‌ارها

(و قبل از آن با اسلاف آنها - ناردنیکیها)، منشویکیها آنارشئیستها، ملیون رنگ و ارنگ بورژوازی و درون حزب در مبارزه با جریانات منشویکی و ایورتونیستی-ترتسکیستها بوخارینیها، ناسیوالیستهای منحرف و دستجات ضد انینی دیگر رشد و استحکام یافت.

حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی در مبارزه انقلابی با همه دشمنان طبقه کارگر، با همه دشمنان زحمتکشان، اعم از ملاکین، سرمایه داران، کولاکها، زیانکاران، جاسوسان و کلیه مزدوران محیط سرمایه داری محکم و آبدیده شد.

تاریخ حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی تاریخ انقلاب است: انقلاب دموکراتیک-بورژوازی ۱۹۰۵، انقلاب دموکراتیک-بورژوازی ماه فوریه سال ۱۹۱۷ و انقلاب سوسیالیستی اکتبر سال ۱۹۱۷.

تاریخ حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی تاریخ سرنگون ساختن تزاریسم، سرنگون ساختن حاکمیت ملاکین، سرمایه داران، تاریخ درهم شکستن مداخله مسلح خارجی، دوران جنگ داخلی، و تاریخ ساختمان دولت شوروی و جامعه سوسیالیستی در کشور ماست.

بررسی تاریخ حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی ما را از تجربه مبارزه کارگران و دهقانان کشورما در راه سوسیالیسم سرشار میسازد.

بررسی تاریخ حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی، بررسی تاریخ مبارزه حزب ما با هرگونه دشمنان مارکسیسم-لنینیسم، با هرگونه دشمنان رنجبران، بما کمک میکند که بلشویسم را فراگیریم و هشیاری سیاسی خود را بالا ببریم. بررسی تاریخ سراپا قهرمانی حزب بلشویک، ما را به

دانائی قوانین رشد اجتماعی و مبارزهٔ سیاسی، به دانائی نیروهای
محرک انقلاب مسلح میگرداند.

بررسی تاریخ حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی
اطمینان ما را به پیروزی نهائی کارترگ حزب لنین — استالین،
به پیروزی کمونیسم در همهٔ جهان محکم میکند.
این کتاب شرح مختصری از تاریخ حزب کمونیست (بلشویک)
اتحاد شوروی است.

مبارزه برای ایجاد حزب سوسیال دموکرات

کارگری در روسیه

(سالهای ۱۸۸۳-۱۹۰۱)

۱. الفای اصول سرواژ* و رشد سرمایه‌داری صنعتی در روسیه. پیدایش پرولتاریای صنعتی کنونی. نخستین گامهای جنبش کارگری.

روسیه تزاری دیرتر از دیگر کشورها قدم در راه رشد سرمایه‌داری گذاشت. پیش از سالهای ۱۸۶۰-۱۸۷۰ در روسیه فابریک و کارخانه بسیار اندک بود. اصول اقتصادی مسلط آن زمان اصول سرواژ اشرافزادگان ملاک بود. با وجود اصول سرواژ، رشد صنعت چنانکه باید و شاید امکان ناپذیر و فرا آورده‌های کشاورزی بعلت کار غیر آزاد و اصول سرواژ ناچیز بود. کلیه جریان رشد اقتصادی محرک نا بودی اصول سرواژ بود. حکومت تزاری که در نتیجه شکست نظامی در کارزار کریمه ست بنیان شده و از «عصیانهای» دهقانان

(* سرف-رعیت نیم برد و وابسته بزمین بود که خود نیز طبق قباله خرید و فروش میشد. چنین اصول رعیتی را سرواژ مینامیدند- مترجم.

بضد ملاکین وحشترده شده بود در سال ۱۸۶۱ خود را به الغاء اصول سرواژ مجبور یافت.

ولی ملاکین حتی پس از الغاء اصول سرواژ بظلم و تعدی نسبت به دهقانان ادامه میدادند. ملاکین در موقع «آزادی» دهقانان قسمت مهمی از زمینهای را که سابقاً مورد استفاده اینان بود جدا کرده و بدین طریق دهقانان را در معرض غارت قرار دادند. این قسمت زمینها را دهقانان «آترزکی» (قطعات) مینامیدند. دهقانان را وادار کردند در ازای «آزادیشان» بعنوان بازخرید قریب دو میلیارد موات بملاکین پردازند.

دهقانان پس از الغاء اصول سرواژ ناگزیر بودند باسختترین شرایط زمین ملاکین را اجاره کنند. ملاک بغیر از پول نقد که برای اجاره میگرفت اغلب دهقانان را مجبور میساخت که بوسیلهٔ ابزار و آلات کشاورزی و اسبهای خود مقدار معینی از زمینهای اربابی را بطور مجانی کشت نمایند. این عمل «بیکاری»، «کار بیبزد» نامیده میشد. اغلب اوقات دهقان ناگزیر بود از بابت اجارهٔ زمین نبی از محصول خود را بصورت جنسی تحویل مالک دهد. این کار «ایسپولو» (نصفه‌کاری) نامیده میشد.

بدین طریق همان وضعی که در زمان اصول سرواژ وجود داشت تقریباً بجای خودباقی ماند، با این فرق که اکنون دیگر دهقان شخصاً آزاد بود و مانند اشیاء خرید و فروش نمیشد.

ملاکین بوسائل غارتگرانهٔ گوناگونی (اجاره، جریمه) آخرین شیرهٔ دهقانان را که دارای اقتصادیات عقب مانده‌ئی بودند میمکیدند. اکثریت تودهٔ دهقانان بعلت مظالم ملاکین قادر

باصلاح اقتصادیات خود نبودند. این بود علت عمب مانده‌ی فوق العاده اقتصاد کشاورزی روسیه پیش از انقلاب که مکرر منجر به نیامد محصول و گرسنگی میشد.

بقایای اقتصادیات اصول سرواژه، مالیات و پرداخت باز خرید هنگفتی که غالباً از در آمد زراعتی دهقان تجاوز مینمود، موجب ورشکستگی و تهیدستی توده‌های دهقانان شده آنها را در راد تلاش معاش به ترک ده خود وامیداشت. دهقانان به فابریکها و کارخانه‌ها میرفتند و بدینسان صاحبان فابریک نیروی کارگری ارزانی را در اختیار خود مییافتند.

ارتش کاملی مرکب از داروغگان، کلانتران، ژاندارمها، پلیسها، مستحفظین که علیه زحمتکشان و در قبال استعمار شوندگان از تزار، سرمایه‌داران ملاکین دفاع و پشتیبانی مینمودند بالاسر کارگران و دهقانان بود. تا سال ۱۹۰۳ هنوز تنبیه بدنی متداول بود. با وجود الغاء اصول سرواژه، برای کوچکترین گناه و یا بسبب عدم پرداخت بدعی خود، دهقانان را بتازیانه میبستند. پلیسها و قزاقها کارگران را بویژه در موقع اعتصابات، یعنی زمانیکه کارگران از ظلم و تعدی صاحبان فابریک بستود آمده از کار دست میکشیدند، مورد ضرب و شتم قرار میدادند. در روسیه تزاری کارگران و دهقانان فاقد هرگونه حقوق سیاسی بودند. استبداد تزاری سته‌کارترین دشمن توده ملت بود.

روسیه تزاری زندان ملل بود. ملل متعدد غیر روس در روسیه تزاری از هرگونه حتی محروم بودند و همواره مورد انواع تحقیر و توهین واقع میشدند. حکومت تزاری مردم روس را معتاد می ساخت که ملیتهای بومی سامانهای غیر روسی

را از نژاد پست بدانند و آنها را رسماً «بیگانه» نامیده حس بیزاری و کینه توزی را نسبت به آنها رواج میداد. حکومت تزاری عمداً آتش کینه و تفاق ملی را برافروخته ملتی را بجان ملت دیگر میانداخت. تالان یهودیان و خونریزی بین ترك و ارمنی را در ماوراء قفقاز برپا مینمود.

در سامانه‌های غیر روسی، تمام یا آنکه تقریباً تمام مشاغل دولتی در دست مامورین روس بود. کلیه امور ادارات و دادگاه‌ها بزبان روسی انجام میشد. طبع و نشر روزنامه‌ها و چاپ کتب بزبانهای ملی و همچنین آموزش بزبان مادری در آموزشگاه‌ها ممنوع بود. حکومت تزاری میکوشید تا از هرگونه تجلی فرهنگ ملی جلوگیری نماید و سیاست «روس کردن» اجباری ملل غیر روس را عملی میکرد. تزاریسم همچون دژخیم و مأمور شکنجه ملل غیر روس خود نمائی میکرد.

پس از الغاء اصول سرواژ رشد سرمایه‌داری صنعتی در روسیه، باوجود بقایای سرواژ، که هنوز از ترقی آن جلوگیری نمیکرد، تا اندازه کافی تند پیش میرفت. در مدت ۲۵ سال از سال ۱۸۶۵ تا سال ۱۸۹۰، تنها در فابریک و کارخانه‌های بزرگ و راه‌های آهن شماره کارگران از ۷۰۶ هزار به یک میلیون و ۴۳۳ هزار نفر رسید یعنی بیش از دو برابر افزایش یافت. در روسیه، صنایع بزرگ سرمایه‌داری در سالهای ۱۸۹۰ - ۱۹۰۰ بازهم سریعتر رو بترقی نهاد. در اواخر این سالها شماره کارگران در فابریک و کارخانه‌های بزرگ، در صنایع معدنی و در راه‌های آهن تنها در ۵۰ استان اروپائی روسیه تا دو میلیون و ۲۰۷ هزار نفر و در تمام روسیه تا دو میلیون و ۷۹۲ هزار نفر رسیده و فزونی یافت.

این کارگران، پرولتاریای صنعتی معاصر بودند که با کارگران
فابریکهای دورهٔ سرواژ و کارگران صنایع کوچک و دستی
و سایر صنایع گوناگون دیگر، چه از حیث هم بستگی در بنگاههای
بزرگ سرمایه‌داری و چه از حیث اوصاف مبارزه جویانهٔ
انقلابی خود بکلی تفاوت داشتند.

رونق صنعتی سالهای ۱۸۹۰-۱۹۰۰ در نوبهٔ اول مربوط
بساختمان پردامنهٔ راه‌های آهن بود. در مدت ۱۰ سال (از سال
۱۸۹۰-۱۹۰۰) بیش از ۲۱ هزار ورست خط آهن نو ساخته
شده بود. برای راه‌های آهن مقدار زیادی فلزات (ریل،
لکوموتیف، و واگن) لازم بود و بیش از پیش سوخت، ذغال
سنگ و نفت مورد نیاز واقع میگردید. نتیجهٔ این کار رشد
صنایع فلزسازی و سوخت بود.

در روسیهٔ پیش از انقلاب هم مانند کلیهٔ کشورهای
سرمایه‌داری، سالهای رونق متناوباً به سالهای بحران و رکود
صنایع تبدیل میگردید و در نتیجه ضربهٔ سختی بکارگران وارد
میگردید و صدها هزار کارگر گرفتار بیکاری و فقر میشدند.
اگرچه بعد از الغاء اصول سرواژ در روسیه رشد
سرمایه‌داری باندازهٔ کافی سریع بود ولی باز هم روسیه در رشد
اقتصادی خود از دیگر کشورهای سرمایه‌داری بسیار عقب مانده
بود. اکثریت هنگفت اهالی هنوز بکارهای کشاورزی مشغول
بودند. این در کتاب مشهور خود «رشد سرمایه‌داری در روسیه»
پیکرهای مهمی را در بارهٔ سر شماری ۱۸۹۷، می‌شاهد
آورده است. از این پیکرها بر می‌آید که تقریباً پنج
ششم تمام اهالی بکارهای کشاورزی مشغول بوده‌اند و حال
آنکه در صنایع بزرگ و کوچک، در بازرگانی، در
نقلیهٔ راه آهن و کشتی رانی، در ساختمانها، در کارهای جنگلی

و شیره رویهمرفته تنها قریب یک ششم اهالی مشغول کار بوده اند.

این نشان میدهد که روسیه باوجود رشد سرمایه‌داری، کشوری زراعتی و از لحاظ اقتصادی عقب مانده بود، روسیه کشوری خرده بورژوازی یعنی سرزمینی بود که در آن هنوز خرده مالکی، اقتصادیات انفرادی با قوه تولیدی کم، تفوق داشت. رشد سرمایه‌داری نه تنها در شهرها بلکه در دهات نیز جریان داشت. کثیرالعدده ترین طبقه روسیه پیش از انقلاب یعنی طبقه دهقان از هم می‌پاشید و به اقشار چندی تقسیم می‌شد. در ده از دهقانانیکه بضاعت بیشتری داشتند قشر فوقانی یعنی کولاکها که عبارت از بورژوازی دهات باشد تشکیل میشد و از طرف دیگر بسیاری از دهقانان ورشکست میشدند و بدینطریق بر تعداد دهقانان تهیدست، پرولترها و نیمه پرولترهای ده می‌افزود و از تعداد دهقانان میانه حال سال بسال کاسته میشد.

در سال ۱۹۰۳ در روسیه عده خانوارهای روستائی بالغ بر ده ملیون بود. طبق بر آوردی که لنین در رساله موسوم به «خطاب بدهقانان تهیدست» نموده از این عده دست کم سه ملیون و نیم خانوار دهقانان بی‌اسب بوده‌اند. اینها که فقیرترین خانوارهای روستائی بودند اغلب یک قطعه جزئی از زمین خود را کشت و زرع مینمودند و بقیه زمین را بکولاکها اجاره داده و خود شان برای تحصیل معاش بجای دیگر رهسپار میگشتند. وضع تهیدست ترین دهقانان روستا به پرولترها از همه نزدیکتر و همانقدر بود. لنین آنها را پرولترهای دهات یا نیمه پرولتر می‌نامید.

از طرف دیگر یک ملیون و نیم خانوار متمول از دهقانان کولاک- از تعداد کلی ده ملیون-نیمی از همه کشتزارهای

دهقانانرا بدست گرفتند. این بورژوازی روستائی، زارعین تهیدست و میانه حال را تحت تعدی و فشار خود قرار داده و از دسترنج مزدوران و روز مزدان، دولت‌بند و بسرمایه‌داران کشاورزی تبدیل میشدند.

در سالهای ۱۸۷۰-۱۸۸۰ و بویژه در سالهای ۱۸۸۰-۱۸۹۰ در روسیه دیگر بیداری طبقه کارگر آغاز شده و این طبقه بمبارزه با سرمایه‌داران پرداخت. وضعیت کارگران در روسیه تزاری بی نهایت دشوار بود. در سالهای ۱۸۸۰-۱۸۹۰ در فابریکها و کارخانه‌ها مدت کار روزانه کمتر از ۱۲ ساعت ونیم نبود و در صنایع بافندگی و ریسندگی مدت کار تا ۱۴-۱۵ ساعت میرسید. استثمار زنان کارگر و خردسالان رواج کاملی داشت. ساعت کار خردسالان و سالمندان برابر ولی دست مزد خردسالان مانند دستمزد زنان از سالمندان بسی کمتر بود. میزان مزد بسیار اندک بود. قسمت عمده کارگران ماهیانه ۷-۸ منات در یافت میداشتند. کارگرانی که مزد کارشان از همه بیشتر و در کارخانه‌های فلزسازی و آهن گدازی مشغول کار بودند در ماه از ۳۵ منات بیشتر نمیکرفتند. هیچگونه حمایتی در کار وجود نداشت و این مسئله منتج به آسیب زدگی و مرگ عمده زیادی از کارگران میگردد. کارگران بیهوش نمیشدند، کمک پزشکی فقط با پول انجام میگرفت و شرایط مربوط به مسکن بینهایت دشوار بود. در «پستوهای» کوچک قرارگاههای کارگری ۱۰-۱۲ نفر کارگر زندگانی میکرد. صاحبان فابریک اغلب در موقع حساب و پرداخت پول کارگرانرا می فریفتند و آنها را وامیداشتند تا از دکانهای کارفرمایان سه برابر گرانتر خواربار بخرند. کارگرانرا بوسیله گرفتن جریبه غارت میکردند. کارگران باهم بنای سازش را گذاردند و مشترکاً

درخواست‌های خود را در باره بهبود وضع توان فرسای خویش
بصاحبان کارخانه ارائه می نمودند. آنها از کار دست میکشیدند
بدین‌معنی که اعلان تعطیل کار و اعتصاب مینمودند. نخستین
اعتصاب‌های سالهای ۱۸۷۰-۱۸۹۰ معمولاً بعلت جریمه‌های هنگفت
و فریب و نیرنگ و کلاه گذاری موقع پرداخت و کسر میزان
دستمزد روی میداد.

کارگران که پیمانۀ صبرشان لبریز شده بود در نخستین
اعتصابات برخی از اوقات ماشینها و شیشه‌های ساختمان کارخانه را
شکسته، دکانه‌ها و ادارات صاحبان کارخانه را خراب و ویران مینمودند.
کارگران پیشرو رفته رفته پی بردند که برای مبارزۀ نتیجه
بخش بضد سرمایه‌داران سازمانی لازم است. بدین‌ترتیب پیدایش
اتحادیه‌های کارگری آغاز گردید.

در سال ۱۸۷۵ در شهر ادسا «اتحادیه کارگران روسیۀ جنوبی»
تشکیل یافت. این نخستین سازمان کارگری ۸ الی ۹ ماه وجود
داشت و سپس از طرف حکومت قزاری تارومار گردید.

در سال ۱۸۷۸ در شهر پتربورگ «اتحادیه شمالی کارگران
روس» تحت ریاست خالتورین درودگر و آبنورسکی سوهانکار
تشکیل یافت. در برنامه آن نوشته شده بود که این اتحادیه
از لحاظ هدفهای خود به احزاب سوسیال دموکرات کارگری
باختر می پیوندد. مقصد و هدف نهائی اتحادیه عبارت بود از انجام
انقلاب سوسیالیستی- «برانداختن رژیم حاضرۀ سیاسی و اقتصادی
دولت که رژیمی فوق العاده غیر عادلانه بود». یکی از تشکیل
دهندگان این اتحادیه، آبنورسکی مدتی در خارجه زندگانی مینمود
و در آنجا با فعالیت احزاب سوسیال دموکرات مارکسیستی
انترناسیونال اول که مارکس آنرا رهبری میکرد آشنائی بهم رساند.
این مسئله در برنامه «اتحادیه شمالی کارگران روس» اثر خود

باقی گذاشت. اتحادیه نامبرده تحصیل آزادی حقوق سیاسی ملت (آزادی بیان، آزادی مطبوعات، حق اجتماعات و غیره) را نزدیکترین مقصد خود قرار داد. محدود کردن مدت در کار روز نیز از جمله مقدمترین درخواستها بود.

شماره اعضای این اتحادیه به ۲۰۰ نفر بالغ میگردد و همین اندازه هم طرفدار داشت. اتحادیه به شرکت در اعتصابات آغاز نمود و رهبری آنرا بعهده گرفت. حکومت تزاری این اتحادیه کارگری را نیز سرکوب کرد.

و نهضت کارگری به نشونمای خود ادامه میداد و رفته رفته نواحی نوینی را در بر می گرفت. در سالهای بین ۱۸۸۰-۱۸۹۰ اعتصابات فراوانی رخ داد. در طی پنجسال (سال ۱۸۸۱-۱۸۸۶) بیش از ۴۸ اعتصاب رویداد که در آن اعتصابات ۸۰ هزار کارگر شرکت جستند.

بوژه اعتصاب بزرگی که در سال ۱۸۸۵ در فابریک ماروزوف در ارخوو-زویوا در گرفته بود در تاریخ نهضت انقلابی دارای اهمیت بزرگی است.

در این فابریک تقریباً ۸ هزار نفر کارگر کار میکرد. شرایط کار روز بروز بدتر میشد: از سال ۱۸۸۲ تا سال ۱۸۸۴ پنج بار مزد کار را کاسته و در سال ۱۸۸۴ میزان دستمزد یکباره به اندازه یک چهارم یعنی ۲۵ در صد تقلیل یافت. علاوه بر این ماروزوف کار فرما، کارگران را باز هم با اخذ جرائم از پای در می آورد. چنانکه پس از اعتصاب در دادگاه معلوم شد، از هر یک منات مزد کارگر ۳۰ تا ۵۰ کویک بعنوان جریمه بسود کارفرما کسر میشده است. تحمل این غارتگریها از قاب و توان کارگران بالاتر بود و در ماه ژانویه سال ۱۸۸۵ اعلان اعتصاب دادند. زمینه اعتصاب از پیش چیده شده

بود. رهبری اعتصاب با کارگر پیشرو پتر مويسينکو بود که سابقاً در «اتحادیه شمالی کارگران روس» کارمند بود و اکنون دیگر تجارب انقلابی فراوانی داشت. شب پیش از اعتصاب مويسينکو باتفاق آگاه‌ترین کارگرهای پارچه باف برای ارائه به کار فرما یک سلسله درخواستهایی طرح نمود که این درخواست در شورای مخفی کارگران تصویب شد. مقدم بر هر چیز کارگران موقوف شدن جریمه‌های غار تکرانه را خواستار بودند

این اعتصاب بزور نیروی مسلح سرکوب شد بیش از ۶۰۰ کارگر بازداشت و از آنها ده‌ها تن بدادگاه فراخوانده شدند. از همین قبیل اعتصاب‌ها در سال ۱۸۸۵ در فابریکهای ایوانو و زنسکی رخ داد.

در سال بعد حکومت تزاری که از رشد جنبش کارگری هراسناک شده بود ناگزیر در باره جریمه‌ها قانونی صادر نمود. طبق این قانون جرایم نقلی نمی‌بایستی بکیسه کار فرمایان برود بلکه می‌بایستی برای نیازمندی خود کارگران مصرف شود.

از تجربه اعتصاب کارخانه (ماروزوف) و دیگر اعتصابات، کارگران پی بردند که آنها بوسیله مبارزه متشکل می‌توانند بسی چیزها بکف آورند. جنبش کارگری از میان خود رهبران و تشکیل دهندگان صاحب استعدادی پدید آورد که آنها با رسوخ تمام از منافع طبقه کارگر دفاع می‌کردند.

در عین حال بر بنیاد رشد جنبش کارگری و در تحت تاثیر جنبش کارگری اروپای باختری، نخستین سازمانهای مارکسیستی در روسیه ظاهر گشت.

۲. اصول ناردنیک‌کی* و مارکسیسم در روسیه.
پلخانوف و دسته وی بنام «آزادی کار». مبارزه
پلخانوف علیه اصول ناردنیک‌کی. انتشار
مارکسیسم در روسیه.

پیش از پیدایش دسته‌های مارکسیستی در روسیه کارهای انقلابی
بوسیله ناردنیک‌ها که مخالفین مارکسیسم بودند انجام میگرفت.
نخستین دست‌آورد مارکسیستی در سال ۱۸۸۳ پدید آمد. و این
دسته «آزادی کار» بود که آنرا گ. و. پلخانوف در خارجه در
ژنو تشکیل داده بود. پلخانوف نظر به فعالیت انقلابی مورد پیگرد
حکومت تزاری واقع شده و ناگزیر در آنجا سکونت گزیده بود.
پلخانوف هم قبل از این ناردنیک بود. وی در مهاجرت
با مارکسیسم آشنائی یافت و از اصول ناردنیک‌کی قطع علاقه
نموده مبلغ بر جسته مارکسیسم گردید.

دسته «آزادی کار» در امر انتشار مارکسیسم در روسیه
کار بزرگی را از پیش برد. این دسته تالیفات مارکس و
انگلس: «مانیفست حزب کمونیست»، «کار مزدوری و سرمایه»،
«سوسیالیسم تخیلی و سوسیالیسم علمی» و غیره را بزبان روسی
ترجمه و در خارجه چاپ میکرد و مخفیانه در روسیه انتشار میداد.
گ. و. پلخانوف، زاسولایچ، اکسلرد و سایر شرکت کنندگان
این دسته تالیفات دیگری کردند که در آن، تعلیمات مارکس
وانگلس را توضیح میدادند و نظریات سوسیالیسم علمی
را روشن میساختند.

(* «نارد» بمعنی «خلق» است و «ناردنیک‌ها» یعنی «خلق‌یون».

مترجم.

مارکس و انگلس استادان بزرگ پرولتاریا بر خلاف سوسیالیستهای خیال پرست (اوتوپیست) نخستین بار توضیح دادند که سوسیالیسم اختراع خیال پرستان (اوتوپیستها) نیست بلکه نتیجه ضروری رشد جامعه سرمایه‌داری امروزی میباشد و این نکته را مبرهن ساختند که همچنانکه اصول سرواژ بر افتاد، رژیم سرمایه‌داری نیز به نوبه خود واژگون خواهد گردید، و سرمایه‌داری در وجود پرولتاریا، گورکن خود را پدید می آورد و نیز نشان دادند که تنها مبارزه طبقاتی پرولتاریا و فقط پیروزی پرولتاریا بر بورژوازی است که می تواند بشریت را از سرمایه‌داری و استثمار رهایی بخشد.

مارکس و انگلس به پرولتاریا می آموختند که بقوای خویش، بمنافع طبقاتی خود پی برده و برای مبارزه قطعی علیه بورژوازی متحد گردد. مارکس و انگلس قوانین تکامل جامعه سرمایه‌داری را مکشوف ساختند و بطریق علمی ثابت نمودند که رشد جامعه سرمایه‌داری و مبارزه طبقاتی در آن ناگزیر باید به بر افتادن سرمایه‌داری و پیروزی پرولتاریا، به دیکتاتوری پرولتاریا منجر گردد.

مارکس و انگلس می آموختند که بطریق صلح و مسالمت نیشود از فرمانروائی سرمایه رهایی یافت و مالکیت خصوصی سرمایه‌داری را بمالکیت اجتماعی مبدل ساخت و طبقه کارگر تنها از طریق بکار بردن قوه قهریه انقلابی علیه بورژوازی، از طریق انقلاب پرولتاری و بر قرار کردن حکمرانی سیاسی خود یعنی دیکتاتوری پرولتاریا میتواند باین هدف برسد و پایداری استثمار کنندگان را در هم شکسته جامعه بی طبقات کمونیستی را بر پا نماید.

مارکس و انگلس می آموختند که پرولتاریای صنعتی

انقلابیترین و بدینجهت پیشروترین طبقه جامعه سرمایه‌داری است و تنها چنین طبقه ای میتواند تمام نیروهای را که از سرمایه‌داری ناراضی هستند در پیرامون خود گرد آورده آنها را به هجوم علیه سرمایه‌داری سوق دهد. ولی برای آنکه جهان کهنه مغلوب و جامعه نوین بدون طبقات ایجاد شود پرولتاریا باید حزب کارگری مخصوص بخودی داشته باشد که مارکس و انگلس چنین حزبی را حزب کمونیست می نامیدند.

نخستین دسته مارکسیستی روس، دسته «آزادی کار» پلخانوف، به انتشار نظریات مارکس و انگلس همت گماشت.

دسته «آزادی کار» پرچم مارکسیسم را در مطبوعات روسی منطبقه در خارجه هنگامی بر افراخت که هنوز جنبش سوسیال دموکراسی در روسیه پدیدار نشده بود برای این جنبش مقدمتر از همه باز کردن راه از حیث تئوری و ایدئولوژی لازم بود. در آن اوان مانع، عمدتاً انتشار مارکسیسم و جنبش سوسیال دموکراسی از لحاظ ایدئولوژی نظریات ناردنیکها بود که بین کارگران پیشرو و روشنفکران انقلابی مشرب رواج زیادی داشت. با رشد سرمایه‌داری در روسیه طبقه کارگر نیروی توانای پشاهنگی گردید که قادر بمبارزه متشکل انقلابی بود. ولی ناردنیکها به نقش پیشرو طبقه کارگر پی نمیدردند. ناردنیکهای روس بخطا قائل بودند که قوه عمده انقلابی، طبقه کارگر نیست بلکه طبقه دهقان است و حکومت تزار و ملاکین را تنها بطریق «عصیانهای» دهقانان میتوان برانداخت. ناردنیکها طبقه کارگر را نمیشناختند و پی نبرده بودند که بدون اتحاد با طبقه کارگر و بدون رهبری وی تنها دهقانان نمیتوانند بر تزارسم و ملاکین فایق آیند. ناردنیکها نمیفهمیدند که طبقه کارگر انقلابیترین و پیشروترین طبقه جامعه میباشد.

ناردنیکها بلوا می کوشیدند دهقانانرا بمبارزه با حکومت تزاری برانگیزند. برای این منظور جوانان روشنفکر انقلابی بلباس روستائی در آمده بدهات یا باصطلاح آنزمان «بمیان خلق» می رفتند. از اینجا است که نام «ناردنیک» آمده است. ولی دهقانان از پی آنها نرفتند زیرا ناردنیکها دهقانانرا نیز چنانچه شاید و باید نمیشناختند و آنها را درک نمیکردند. اکثریت ناردنیکها بدست پلیس بازداشت گردیدند. آنگاه ناردنیکها بر آن شدند که تنها با نیروی خود بلون توده ملت علیه سلطنت مستبد تزاری مبارزه را ادامه دهند که این خود باز بخطاهای جدی تری منجر گردید.

انجمن مخفی ناردنیکی «ناردنایا ولیا» («ارادۀ خلق») آمادۀ کشتن تزار میگردد. در اول ماه مارس سال ۱۸۸۱ کارمندان انجمن ناردنایا ولیا موفق شدند با افکندن بمبی تزار الکساندر دوم را بقتل رسانند. اما اینکار برای ملت فایدهئی نداشت. با کشتن فردی ممکن نبود سلطنت مستبد تزاریرا سرنگون ساخته و طبقۀ ملاکین را از میان برد. بجای تزار مقتول تزار دیگر یعنی الکساندر سوم سر کار آمده، که در زمان وی زندگی کارگران و دهقانان بیش از پیش بوخامت گرائید.

راه مبارزه برضد تزاریسم بوسیله قتل افراد و ترور انفرادی یعنی راهی که ناردنیکها برگزیده بودند راهی خطا و برای انقلاب زیان آور بود. سیاست ترور انفرادی ناشی از آن بود که ناردنیکها به غلط به تئوری «قهرمانان» فعال و «عوام الناس» غیر فعالی که در انتظار هنر نمائی این «قهرمانان» است معتقد بودند. این تئوری دروغین حاکی از این بود که تنها بر گزیدگانند که تاریخ را میسازند و اما توده، ملت، طبقه، «عوام الناس»، چنانکه نویسندگان ناردنیک با لحن تحقیر آمیز اظهار

میداشتند، در خور کارهای بصیرانه و متشکل نیستند و تنها میتوانند کورکورانه از پی «قهرمانان» بروند. از این رو ناردنیکها از کار توده‌ئی انقلابی بین دهقانان و طبقه کارگر دست کشیده و بتروور انفرادی پرداختند. ناردنیکها یکی از بزرگترین انقلابیهای آن دوره استپان خالتورین را وادار کردند که از کار تشکیل اتحادیه انقلابی کارگری دست کشیده کلیه هم خود را به امر ترور مصروف دارد.

ناردنیکها بوسیله کشتن برخی از نمایندگان طبقه ستمگر، کاری که برای انقلاب هیچ فایده‌ئی نداشت، توجه زحمتکشان را از مبارزه بر ضد طبقه ستمگر منحرف میساختند و مانع رشد ابتکار انقلابی و فعالیت طبقه کارگر و دهقان بودند.

ناردنیکها نمی گذاشتند طبقه کارگر به نقش رهبری خود در انقلاب پی برد و از ایجاد حزب مستقل طبقه کارگر جلوگیری مینمودند.

هر چند سازمان مخفی ناردنیکها از طرف حکومت تزاری تارومار شد ولی باوجود این، نظریات ناردنیکها باز مدتها میان روشنفکران انقلابی مشرب باقی ماند. بقایای ناردنیکها علیه انتشار مارکسیسم در روسیه سخت مقاومت میورزیدند و به متشکل شدن طبقه کارگر نیز خلل وارد میساختند.

از اینرو مارکسیسم در روسیه تنها با مبارزه با اصول ناردنیکمی میتوانست نشو و نما نموده و استحکام پذیرد.

گروه «آزادی کار» برضد نظریات غلط ناردنیکها دامنه مبارزه را وسیع ساخت و نشان میداد که چگونه مسلک ناردنیکها و طرز مبارزه آنان به جنبش کارگری زیان میرساند. پلخانوف در تالیفات خویش که برضد ناردنیکها نگاشته شده مبرهن ساخت که ناردنیکها با اینکه خودشانرا سوسیالیست

مینامند نظریاتشان با سوسیالیسم علمی هیچگونه پیوندی ندارد. پلخانوف نخستین کسی بود که نظریات غلط ناردنیکها را تحت انتقاد مارکیستی قرار داد. پلخانوف به نظریات ناردنیکي ضربات صائب وارد آورد و در عین حال بطور درخشنده‌نی دفاع از عقاید مارکیستی را بسط داد.

اکنون ببینیم نظریات غلط عمده ناردنیکها که پلخانوف بر آنها ضربات مهلك وارد ساخت از چه قرار است؟

نخست اینکه ناردنیکها مدعی بودند که سرمایه‌داری در روسیه يك حادثه «تصادفی» است و در روسیه رشد نخواهد یافت بنابراین پرولتاریا هم رشد و ترقی پیدا نخواهد نمود.

دوم اینکه ناردنیکها طبقه کارگر را طبقه پیشرونی در انقلاب بشمار نمی آوردند. رؤیای آنها کامیابی سوسیالیسم بدون پرولتاریا بود و چنین می پنداشتند که قوه عمده انقلاب دهقانانی هستند که بوسیله روشنفکران رهبری می شوند و کمون دهقانی است که آن را بنشأه هسته و اساس سوسیالیسم می دانستند. سوم اینکه ناردنیکها در باره تمام جریان تاریخ بشر نظریه خطا و زیان بخشی داشتند، از قوانین ترقی اقتصادی و سیاسی جامعه بی خبر بودند و بدان پی نبرده بودند و از این حیث کاملاً مردمان عقب مانده‌نی بشمار می آمدند. بعقیده آنها تاریخ را طبقات و مبارزه طبقاتی نیسازد بلکه تاریخ ساخته افراد برجسته یعنی، «قهرمانان» است که توده «جماعت»، ملت، طبقات، کورکورانه از پی این «قهرمانان» میروند.

پلخانوف علیه ناردنیکها مبارزه نمود و پرده از کار آنها برداشت و يك سلسله آثار مارکیستی نگاشت که مارکیستها در روسیه از آن آثار تعلیم میگرفتند و پرورش مییافتند. اثرهای پلخانوف از قبیل «سوسیالیسم و مبارزه سیاسی»، «اختلافات

ماه، «بررسی مسئله تکامل نظریه مونیستی در تاریخ» راه را برای پیروزی مارکسیسم در روسیه هوار کرد.

پلخانوف در تالیفات خود مسائل اساسی مارکسیسم را مورد تشریح قرار داد. کتاب وی موسوم به «بررسی مسئله تکامل نظریه مونیستی در تاریخ» که در سال ۱۸۹۵ چاپ شده بویژه اهمیت بسزائی داشت. لنین متذکر شده است که از این کتاب «یک نسل کامل مارکسیستهای روس پرورش یافته است» (لنین جلد ۱۴ ص ۳۴۷ چاپ روسی).

پلخانوف در تالیفات خود برضد ناردنیکها، ثابت کرد که طرح این مسئله که: آیا سرمایه‌داری در روسیه باید رشد یابد یا نه؟ یا مسئله‌ای که ناردنیکها مطرح میکنند، کار بی‌هوده و عبثی است. پلخانوف اینرا طبق واقعیات مدلل ساخته میگفت حقیقت آنستکه روسیه دیگر در راه رشد سرمایه‌داری گام نهاده است و نیروئی نیست که بتواند آنرا از اینراه بازگرداند.

وظیفه انقلابیون عبارت از آن نبود که از رشد سرمایه‌داری در روسیه جلوگیری کنند، کاری که در هر صورت از عهده شان ساخته هم نبود. وظیفه انقلابیون عبارت از آن بود که به آن نیروی توانای انقلابی که بوسیله رشد سرمایه‌داری تولید میگردد یعنی به طبقه کارگر تکیه کنند اگاهی طبقاتی ویرا افزون سازند، آنرا متشکل کنند و ویرا یآوری دهند که حزب کارگری خود را بوجود آورد.

پلخانوف دومین نظریه اساسی و خطای ناردنیکها را که عبارت از انکار نقش پیشروی پرولتاریا در مبارزه انقلابی بود باطل و مردود ساخت. ناردنیکها پیدایش پرولتاریا در روسیه را نوعی «بدبختی تاریخی» می پنداشتند. آنها در باره «دمل پرولتاریسم» قلمفرسائی میکردند. پلخانوف با مدافعه از مسلک

مارکسیسم و امکان کامل تطبیق آن با شرایط اجتماعی روسیه مدلل میساخت که باوجود کثرت دهقانان و قلت نسبی پرولتاریا انقلابیون باید آمال اساسی خود را بخصوص بر پرولتاریا و نشوونمای وی بناگذارند.

چرا بخصوص بر پرولتاریا؟

زیرا باوجود آنکه تعداد پرولتاریا اکنون اندک است آنچنان طبقهٔ زحمتکشی است که با پیشروترین شکل اقتصادی و تولید بزرگ پیوسته بوده و نظر به این دارای آیندهٔ بزرگی است. زیرا پرولتاریا بعنوان یک طبقه سال بسال رشد میکند و از جهت سیاسی تکامل می یابد، بر اثر شرایط کار موجوده در تولید بزرگ، آسان متشکل میشود، بر اثر وضع پرولتاری خود از همه انقلابی تر است، برای اینکه چیزی جز زنجیرهای خود ندارد تا در انقلاب از دست بدهد.

اما مسئله در باره دهقانان بنحو دیگر است.

دهقانان (سخن از دهقانان مفرد است - هئیت تحریریه). باوجود کثرتشان آنچنان طبقهٔ زحمتکشی هستند که باعقب ماندهترین شکل اقتصادی یعنی با تولید کوچک بستگی دارند و نظر باین آیندهٔ آنان بزرگ نیست و نمیتواند هم باشد.

دهقانان بعنوان یک طبقه نه فقط رشد نمیکنند بلکه بر عکس سال بسال به بورژوازی (کولاکها) و به تهیدستان (پرولتارو نیم پرولتار) تجزیه میشوند. بعلاوه آنها بعلت پراکندگی دشوار تر به متشکل شدن تن در میدهند و نیز بواسطهٔ وضع خرده مالکی، با تمایلی کمتر از پرولتاریا به جنبش انقلابی رو آور میشوند. ناردنیکها مدعی بودند که در روسیهٔ سوسیالیسم بواسطه دیکتاتوری پرولتاریا پدید نمی شود بلکه از طریق کمون روستائی که بعقیدهٔ آنها هسته و پایه سوسیالیسم است بوجود می آید. لیکن

کمون روستائی نه پایه ونه هسته سوسیالیسم بود و نمیتوانست هم باشد چونکه در این کمونها، فرمانروائی با کولاکها «طفیلیهائی» بود که تهیلستان، کارگران زراعتی، روستائیان میانه حال اندک مایه را استثمار مینمودند. مالکیت جمعی زمین که رسماً وجود داشت و تجدید تقسیم گاهگاهی زمین بطور سر شکن بین افراد کمون، تغییری در اوضاع نمیداد. زمین مورد استفاده آن افراد کمون بود که چارپای ورز، ابزار کشت و کار و بفرداشتند یعنی دهقانان میانه حال مرفه و کولاکها. و اما دهقانان بی اسب، تهیلستان و عموماً روستائیان کم بضاعت ناگزیر بودند زمین را به کولاکها واگذار کرده خودشان به مزدوری و فعلکی بروند. کمون روستائی در حقیقت برای پرده پوشی تعدی کولاکها یک شکل مناسب و برای جمع آوری مالیات از دهقانان از روی اصول ضمانت دسته جمعی در دست تزاریسیم یک وسیله آسان و کم خرجی بود. بهمین جهت تزاریسیم کاری بکار کمونهای روستائی نداشت و بنا بر این چنین کمونهای را هسته و یا پایه سوسیالیسم ناهیدن کارخنده آوری بود.

پلخانف سومین نظریه اساسی و خطای ناردنیکها را در موضوع نقش اصلی «تهرمانان» و اشخاص برجسته و اندیشه‌های آنان در رشد اجتماعی و ناچیزی نقش توده‌ها، «عوام الناس»، ملت، طبقات را نیز مردود و باطل ساخت. پلخانف ناردنیکها را به ایده‌آلیسم متهم میکرد و مدلل مینمود که حق بجانب ایده‌آلیسم نیست بلکه حق با ماتریالیسم مارکس و انگلس میباشد.

پلخانف نقطه نظر ماتریالیسم مارکسیستی را رشد داد و توجه کرد. موافق نظریه ماتریالیسم مارکسیستی، پلخانف ثابت کرد که تکامل جامعه را سر انجام خواهش‌ها و اندیشه‌های برجستگان تعیین نمیکند بلکه رشد شرائط مادی حیات جامعه، تغییرات در طرز تولید

وسائل معیشت که برای حیات جامعه ضروری است، تغییر روابط موجوده بین طبقات در رشته تولید وسائل معیشت و مبارزه طبقات برای نقش و موقعیت خود در رشته تولید و تقسیم وسائل معیشت است که آن را تعیین میکند. وضعیت اجتماعی و اقتصادی اشخاص را اندیشه‌ها معین نمیکنند بلکه وضعیت اجتماعی و اقتصادی افراد است که اندیشه‌های آنان را پدید میآورد. برجستگان، اگر اندیشه و خواهشی برضد رشد اقتصادی جامعه و بر خلاف احتیاجات طبقه پشرو داشته باشند، ممکن است بدل به پیچ گردند و بر عکس این افراد، اگر اندیشه و خواهشی موافق با ضروریات رشد اقتصادی جامعه و احتیاجات طبقه پشرو داشته باشند، حقیقتاً میتوانند اشخاص برجسته‌ای شوند.

به این دعوی ناردنیکها، که توده همانا جماعت بیشکلی است و تنها قهرمانانند که تاریخ را میسازند و جماعت را میتوانند بملتی مبدل گردانند، مارکسیستها چنین پاسخ میدادند: این قهرمانان نیستند که تاریخ را میسازند بلکه تاریخ است که قهرمان میسازد. بنا بر این قهرمانان ملت را ایجاد نمیکنند بلکه ملت قهرمانها را بوجود میآورد و تاریخ را بجلو میراند. قهرمانان و اشخاص برجسته فقط تا آنجا میتوانند در حیات جامعه دارای نقش مهمی باشند که بشرائط رشد جامعه بدرستی پی برده و چگونگی تغییر و اصلاح این شرائط را درک کنند.

قهرمانان و اشخاص برجسته هرگاه بشرائط ترقی جامعه بدرستی پی نبرند و خود را «سازندگان» تاریخ پندارند و در قبال احتیاجات تاریخی جامعه گردن کشی کنند بوضع اشخاص مضحك ناکام و بی ثمری دچار گردند.

ناردنیکها نیز درست از زمره همین دسته قهرمانان ناکام بشمار میروند.

تألیفات پلخانوف و مبارزۀ وی برضد ناردنیکها در بنیاد نفوذ ناردنیکها بین روشنفکران انقلابی خلل کلی وارد ساخت. و لیکن از لحاظ ایدئولوژی انهدام اصول ناردنیکها هنوز کاملاً انجام نگرفته بود. این وظیفه، یعنی وارد ساختن ضربه نهائی بر اصول ناردنیکها که بمنزله دشمنان مارکسیسم بودند، سهم لنین شد. اکثریت ناردنیکها بزودی پس از انهدام حزب «ناردنایا ولیه» از مبارزۀ انقلابی برضد حکومت تزاری دست کشیدند و آشتی و سازش با حکومت تزاری را ترغیب و تشویق مینمودند. ناردنیکها در سالهای ۱۸۸۰-۱۸۹۰ و ۱۸۹۰-۱۹۰۰ مظهر منافع کولاکها شدند.

دستۀ «آزادی کار» دو طرح برای برنامه سوسیال دموکراتهای روس تنظیم نمود (اولی در سال ۱۸۸۴ و دومی در سال ۱۸۸۷). این اقدام برای تدارک زمینه ایجاد حزب سوسیال دموکراسی مارکسیستی در روسیه گامی بسیار مهم بود.

ولی دستۀ «آزادی کار» دارای خطاهای جدی نیز بود. در نخستین طرح برنامه وی هنوز آثار نظریات ناردنیکها وجود داشت، تاکتیک ترور انفرادی را روا میداشت. بعلاوه پلخانوف در نظر ندمگرفت که پرولتاریا در جریان انقلاب میتواند و باید هم دهقانان را از پی خود ببرد و تنها در اتحاد با دهقان است که پرولتاریا میتواند بر تزاریسیم پیروز گردد. و نیز پلخانوف بورژوازی لیبرال را بدخله قوه‌ای می پنداشت که و لو پشتیبان محکم هم نباشد توانائی آنها را دارد که از انقلاب حمایت کنند در صورتیکه دهقانرا در برخی تألیفات خود بکلی از قلم انداخت و مثلاً چنین بیان میکرد:

«بغیر از بورژوازی و پرولتاریا ما نیروهای اجتماعی دیگری را نمی بینیم که مخالفین یا دسته بندی های انقلابی

بتوانند به آنها تکیه نمایند» (پلخانوف جلد سوم ص ۱۱۹ چاپ روسی)

این نظریات غلط پلخانوف نطفه نظریات منشویکی آیندو وی بود. خواه دسته «آزادی کار» و خواه دوره‌های مارکسیستی آلمان هیچیک با نهضت کارگری هنوز، علاوه بر مربوط نبودند. این هنوز دورانی بود که تئوری و عقاید مارکسیستی و اصول برنامه سوسیال دموکراسی در روسیه در کار پیدایش و استحکام بود. طی ده ساله ۱۸۸۴-۱۸۹۴ سوسیال دموکراسی هنوز بشکل دستجات و محفل‌های کوچک جداگانه‌ای وجود داشت که با جنبش توده‌ای کارگری یا اصلاً مربوط نبود و یا رابطه بسیار کمی داشت، بمثابة کودکی بود که هنوز تولد نشده اما در رحم نشوونما می‌کند، سوسیال دموکراسی هم، چنانکه لنین نوشته بود، «دوران رشد رحمی» خود را می‌گذارند.

لنین خاطر نشان می‌ساخت که: دسته «آزادی کار» فقط از لحاظ تئوری بود که سوسیال دموکراسی را تأسیس نمود و تنها نخستین گام را با استقبال جنبش کارگری بر داشت. حل مسائل متحد ساختن مارکسیسم با جنبش کارگری در روسیه و نیز اصلاح اشتباهات گروه «آزادی کار» بر عهد لنین افتاد.

۳. آغاز فعالیت انقلابی لنین. «اتحاد مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر» در پتربورگ.

ولادیمیر ایلیچ لنین مؤسس بلشویسم، در سال ۱۸۷۰ در شهر سیبیرسک (اولیانوسک کنونی) نولد یافته است. در سال ۱۸۸۷ لنین داخل دانشگاه غازان شد، ولی بعلمت شرکت در جنبش انقلابی دانشجویان بزودی بازداشت شده و از دانشگاه نیز اخراج

کردند. لنین در غازان داخل یکی از دوره‌های مارکسیستی شد که بوسیله فدرسیف تشکیل گردیده بود. پس از آمدن لنین بشهر سامارا، بسرعت نخستین محفل مارکسیستهای سامارا پیرامون وی گرد آمدند. حتی در همان هنگام نیز لنین با دانش مارکسیستی خود همه را بحیرت می افکند.

در پایان سال ۱۸۹۳ لنین برای اقامت به پتربورگ عازم شد. از همان نخستین سخنرانیهای خود لنین در شرکت کنندگان محفل‌های مارکسیستی پتربورگ تأثیر نیرومندی کرد. دانش ژرف و شگرف لنین راجع به مارکس، قدرت تطبیق مارکسیسم بر اوضاع اقتصادی و سیاسی روسیه آنزمان، و ایمان محکم و استوار به پیروزی راه کارگر، استعداد برجسته تشکیلاتی— همه اینها لنین را رهبر مسلم مارکسیستهای پتربورگ ساخت. لنین مورد محبت گرم کارگران پیشروئی بود که در محفل‌ها نزد وی تعلیم می گرفتند.

بابوشکین کارگر در باره تعلیمات لنین در محفل‌های کارگری ضمن خاطرات خود اظهار میداشت که «درسهای ما خاصیت زنده و جالبی داشت. همه ما از این سخنرانیهای لنین بسیار خوشنود بودیم و پیوسته از خردمندی سخن را نمان بشگفت می آمدیم». در سال ۱۸۹۵ در پتربورگ لنین همه محفل‌های مارکسیستی کارگری را (که عدده آنها دیگر تقریباً به ۲۰ میرسید) در اتحادیه مبارزه برای آزادی طبقه کارگر متحد ساخت. بدینسان او برای ایجاد حزب انقلابی مارکسیستی کارگری زمینه‌ای فراهم ساخت.

لنین برای «اتحادیه مبارزه» وظیفه ارتباط نزدیک با جنبش توده‌ای کارگر و رهبری سیاسی آنرا مقرر داشت. لنین پیشنهاد نمود که از تبلیغات مارکسیسم میان يك عدد معدود

کارگران پیشرو که در محفل‌های تبلیغاتی گرد می‌آمدند به تهیهی سیاسی در باره مسائل روزانه بین توده‌های وسیع طبقه کارگر پرداخته شود. این انعطاف بسوی تهیهی توده‌ای برای رشد آتی جنبش کارگری در روسیه دارای اهمیت شایانی بود.

در سالهای ۱۸۹۰-۱۹۰۰ صنعت دوران رونق خود را طی میکرد. بر شماره کارگران افزوده میشد. جنبش کارگری نیرو میگرفت. از سال ۱۸۹۵ تا ۱۸۹۹، از روی مدارکی که کامل نیست، دست کم ۲۲۱ هزار نفر کارگر اعتصاب نمودند. جنبش کارگری به يك نیروی جدی در زندگی سیاسی کشور تبدیل میگردد. نظریات مارکسیستها در باره نقش پیشرو طبقه کارگر در جنبش انقلابی که از آن در مبارزه برضد ناردنیکها دفاع میکردند در جریان خود زندگی تأیید می شد.

تحت رهبری لنین «اتحادیه مبارزه برای آزادی طبقه کارگر» مبارزه کارگرانرا برای مطالبات اقتصادی یعنی برای بهبود شرایط کار و کوتاه کردن روز کار و افزایش مزد با مبارزه سیاسی علیه تزاریسم توأم و مربوط میساخت. «اتحادیه مبارزه» کارگرانرا از لحاظ سیاسی تربیت مینمود.

تحت رهبری لنین «اتحادیه مبارزه برای آزادی طبقه کارگر» در پتربورگ برای نخستین بار در روسیه آمیختگی سوسیالیسم و جنبش کارگری را عملی مینمود. وقتی در يك فابريك اعتصابی روی میداد، «اتحادیه مبارزه» که از طریق شرکت کنندگان محفلها خود از وضع بنگاهها بخوبی آگاه بود، فوراً بوسیله طبع و نشر اوراق و بیانیه‌های سوسیالیستی با آن اعتصاب هم آهنگ میشد. در این اوراق پرده از روی فشار کارفرما نسبت بکارگران بر داشته میشد و توضیح داده میشد چگونه باید کارگران برای منافع خویش مبارزه نمایند و در خواستهای

کارگران در آن قید میشد این اوراق کلیه حقایق را در باره مفاسد سرمایه‌داری، تیره روزی کارگران، کار طاقت فرسای ۱۲ الی ۱۴ ساعته آنها و محرومیت ایشان از هر گونه حقوق اجتماعی بیان مینمود در همانجا در خواستهای مربوطه سیاسی نیز قید میشد. در پایان سال ۱۸۹۴ لنین با شرکت بابوشکین کارگر، نخستین ورثه، تهییجی را خطاب بکارگرانی که در کارخانه سهیانیکوف در پتربورگ اعتصاب کرده بودند نکاشت. در پائیز سال ۱۸۹۶ لنین ورثه‌ای خطاب بکارگران و زنان کارگر که در فابریک تورنتون اعتصاب نموده بودند نوشت. این فابریک متعلق به کار فرمایان انگلیسی بود که ملیونها بهره از آنجا میبردند. در اینجا روز کار بیش از ۱۴ ساعت بود در صورتیکه پارچه با فان در ماه قریب ۷ منات مزد میگرفتند. کارگران اعتصاب را با کامیابی بی پایان رساندند. در مدت کوتاهی «اتحادیه مبارزه» ده ها از این قبیل اوراق و خطایه‌ها برای کارگران فابریکهای گوناگون طبع و نشر نمود. هر ورثه‌ای از این قبیل، روح کارگران را بسیار قوی میکرد. کارگران می دیدند که سوسیالیستها آنها را یاری میکنند و از ایشان دفاع مینمایند. در تابستان سال ۱۸۹۶ اعتصاب ۳۰ هزار کارگر پارچه باف پتربورگ تحت رهبری «اتحادیه مبارزه» جریان خود را طی میکرد. در خواست اساسی عبارت بود از کوتاه کردن روز کار در زیر فشار این اعتصاب حکومت تزاری ناگزیر در دوم ژوئن سال ۱۸۹۷ قانونی وضع نمود که طبق آن روز کار به ۱۱ ساعت و نیم محدود میشد. قبل از وضع این قانون روز کار بهیچ رو محدود نبود.

در ماه دسامبر سال ۱۸۹۵ حکومت تزاری لنین را باز داشت نمود. لنین در زندان نیز از مبارزه انقلابی خود دست

نیکشید و با ارسال رساله و اوراق، به «اتحادیه مبارزه از طریق اندرزا و دستورهای خویش یاری می رسانید. در زندان رساله‌ای بنام «در باره اعتصابات» و ورقه‌ای زیر عنوان «به حکومت تزاری بدست لنین نوشته شد که در آن لنین خود سرپهای و حشیانه حکومت تزاری را افشا میکرد. لنین طرح برنامه حزب را نیز در زندان نوشته بود (این طرح در بین سطور يك كتاب پزشکی با شیر نوشته شده بود).

«اتحادیه مبارزه پتربورگ برای متحد ساختن محفل های کارگری بصورت اینگونه اتحادیه ها در دیگر شهرها و استانهای روسیه نیز مساعدت نیرومندی کرد. در اواسط سالهای ۱۸۹۰-۱۹۰۰ در ماوراء قفقاز سازمانهای مارکسیستی ظهور میکند. در سال ۱۸۹۴ «اتحادیه کارگری مسکو در آن شهر تشکیل می یابد. در سبیری در اواخر سالهای ۱۸۹۰-۱۹۰۰ «اتحادیه سوسیال دموکراسی سبیری تشکیل گردید. در همین سالها در ایوانو وزنسک در یاروسلاول و کستروما دستجات مارکسیستی بوجود می آمد که بعدها تحت عنوان «اتحادیه شمالی حزب سوسیال دموکرات» متحد شدند. در رستوف کنار دن در یکاترینوسلاول، کیف، نیکلایف، تولا، سامارا، غازان، ارخووژویف و در شهرهای دیگر در نیمه دوم سالهای ۱۸۹۰-۱۹۰۰ دستها و اتحادیههای سوسیال دموکراسی تشکیل می یابد.

اهمیت «اتحادیه مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر» پتربورگ عبارت از آن بود که بتا بگفته لنین نخستین نطفه جندی يك حزب انقلابی بشمار مبرفت که به جنبش کارگری انکاب داشت. لنین در کارهای بعدی خود برای ایجاد حزب مارکسیستی سوسیال دموکرات در روسیه به تجربه انقلابی «اتحادیه مبارزه پتربورگ تکیه میکرد.

پس از بازداشت لنین و نزدیکترین همزمهای او، در هشت رهبری «اتحادیه مبارزه» پتربورگ تغییر کلی پیدا شد. اشخاص نوی پیدا شدند که خود را «جوانان» نامیده، لنین و همزمان وی را «پیر» میخواندند. آنها خط مشی سیاسی خطائی را در پیش گرفتند و اظهار میداشتند که کارگرانرا تنها بمبارزه اقتصادی برضد اربابان باید دعوت نمود و اما مبارزه سیاسی این کار بورژوازی لیبرال است که رهبری مبارزه سیاسی هم باید از آن وی باشد.

باینگونه اشخاص نام «اکنونیست» داده شد.

در صفوف سازمانهای مارکسیستی در روسیه این نخستین دسته سازشکار و اوپورتونیست بود.

۴. مبارزه لنین برضد اصول ناردنیکها و «مارکسیسم علنی» اندیشه لنین در باره اتحاد طبقه کارگر و دهقان. نخستین کنگره حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه.

اگرچه پلخانوف در سالهای ۱۸۸۰-۱۸۹۰ به دستگاه نظریات ناردنیکها ضربت اساسی را وارد آورده بود، با وجود این در اوائل سالهای ۱۸۹۰-۱۹۰۰ نظریات ناردنیکها هنوز هم از جانب قسمتی از جوانان انقلابی طرفداری میشد. قسمتی از جوانان باین فکر ادامه میدادند که روسیه میتواند راه رشد سرمایه‌داری را ناپیموده بگذرد و در انقلاب نقش عمده را دهقانان ایفاء میکنند نه طبقه کارگر. بقایای ناردنیکها هر گونه کوششی را بکار میبردند تا از انتشار مارکسیسم در روسیه جلو گیری کنند و برضد مارکسیستها بمبارزه پرداخته سعی داشتند بهر وسیله‌ای

که شد آنها را لکه دار کنند. میبایستی از لحاظ مسلکی اصول ناردنیکها از بیخ و بن برافکنده شود تا در آینده انتشار مارکسیسم و امکان اتحاد حزب سوسیال دموکرات تأمین گردد. این کار بدست لنین انجام گرفت.

لنین در کتاب خود موسوم به «دوستان خلق» کیانند و چگونه با سوسیال دموکراتها میجنگند؟ (سال ۱۸۹۴) بکلی پرده از چهره واقعی ناردنیکها، این «دوستان» نادرست «خلق» که در عمل علیه خلق می کوشند برداشت.

ناردنیکهای سالهای ۱۸۹۰-۱۹۰۰ در حقیقت از هرگونه مبارزه انقلابی برضد حکومت تزاری مدتها بود که دست کشیده بودند. ناردنیکهای لیبرال آشتی با حکومت تزاری را اندرز میدادند. در باره ناردنیکهای آنسوره لنین نوشته بود که «آنها بطور ساده چنین تصور میکنند که اگر از این حکومت بطور حسابی و هرچه ممکن است مهربان تر خواهش شود او میتواند همه کارها را درست صورت دهد» (لنین جلد اول ص ۱۶۱ چاپ روسی).

ناردنیکهای سالهای ۱۸۹۰-۱۹۰۰ وضع تهیدستان در دهات، و مبارزه طبقاتی را در آنجا و استثمار تهیدستان از طرف کولاکها را نادیده می گرفتند و از رشد اقتصادیات کولاکها تعریف و تمجید میکردند. در واقع آنها خود را به منزله مظهر منافع کولاکها جلوه گر نیساختند.

در عین حال ناردنیکها در مجله های خود برضد مارکسیستها ستیزه جوئی می کردند. ناردنیکها با تحریف و مغلظه عملی در نظریات مارکسیستهای روس، تلقین میکردند که گویا مارکسیستها طالب ویرانی دهات میباشند، گویا مارکسیستها میخواهند «موزیک را در دیک فابریک بجوشانند». لنین ضمن افشاء این انتقادات مغرضانه

ناردنیکها خاطر نشان میکرد که مطلب بر سر «تمایلات»
مارکسیستها نیست بلکه مطلب بر سر جریان واقعی رشد
سرمایه‌داری در روسیه است که در موقع این رشد ناگزیر
شماره پرولتاریا افزون میشود. وای پرولتاریا گورکن رژیم
سرمایه‌داری خواهد بود.

لنین خاطر نشان نمود که دوستان واقعی خلق که خواهان
نابودی ستم سرمایه‌داران و ملاکین هستند و خواستار محو
تزاریسیم میباشند ناردنیکها نبوده بلکه مارکسیستها هستند.

لنین در کتاب خود موسوم به «دوستان خلق» کیانته برای
نخستین بار فکر اتحاد انقلابی کارگران و دهقانان را بعنوان
وسیله اساسی سرنگون ساختن تزاریسیم، ملاکین و بورژوازی به‌یاد
آورد.

لنین در یک سلسله از تألیفات این زمان خویش آن قسمت
از وسایل مبارزه سیاسی ناردنیکها را که مورد استفاده دست
عده آنها یعنی کارمندان (ناردنایا ولپا) و بعداً ادامه دهندگان
کار ناردنیکها یعنی سوسیالیستهای انقلابی واقع شده بود و بویژه
تاکتیک ترور انفرادی را مورد انتقاد قرار داد. لنین این تاکتیک
را برای نهضت انقلابی زبان آور میدانست زیرا این تاکتیک
مبارزه تودمعا را بمبارزه قهرمانان مقرر مبدل میساخت. این
تاکتیک، عدم اعتماد نسبت بجنبش انقلابی خلق را نشان میداد.
در کتاب «دوستان خلق» کیانته، لنین وظایف اساسی
مارکسیستهای روس را معین کرده بود. بعقیده لنین مارکسیستهای
روس میبایستی قبل از هر چیز از محفل‌های پراکنده مارکسیستی،
حزب واحد سوسیالیستی کارگری تشکیل دهند. لنین سپس خاطر
نشان کرد که این همانا طبقه کارگر روسیه است که در اتحاد
با دهقانان، سلطنت مستبد تزاری را سرنگون خواهد نمود و

پس از آن پرولتاریای روس با زحمتکشان و توده‌های استثمار شونده دوش بدوش پرولتاریای کشورهای دیگر از راه مستقیم مبارزهٔ سیاسی آشکار بسوی انقلاب ظفر نمون کمونیستی رو آور خواهد گردید.

بدین‌طریق متجاوز از ۴۰ سال بیش از این، لنین راه مبارزهٔ طبقهٔ کارگر را درست نشان داد و نقش ویرا بعنوان يك نیروی پیشرو انقلابی جامعه و نقش دهقانانرا نیز بعنوان متفق طبقهٔ کارگر معین ساخت.

مبارزهٔ لنین و طرفداران وی برضد ناردنیکها دیگر در سالهای ۱۸۹۰-۱۹۰۰ از لحاظ عقاید منجر به انهدام نهائی ناردنیکها شده بود.

و نیز مبارزهٔ لنین برضد «مارکسیسم علنی» اهمیت فراوانی داشت. چنانکه همیشه در تاریخ روی میدهد «رفیقان نیمه راه» موقتاً خود را معمولا به يك جنبش بزرگ اجتماعی می‌چسبانند. آنهایی که باصطلاح «مارکسیستهای علنی» نامیده شدند نیز از همین‌گونه «رفیقان نیمه راه» بودند. مارکسیسم در روسیه بطور وسیع رو به بسط نهاد. اینجاست که روشنفکران بورژوازی هم بنا کردند خود را بلباس مارکسیستی آراستن. آنها مقالات خود را در روزنامه‌ها و مجله‌های علنی یعنی در روزنامه‌ها و مجله‌هاییکه از طرف حکومت تزاری اجازه داده شده بود بطبع میرساندند. از این رو آنها را «مارکسیستهای علنی» می نامیدند.

«مارکسیستهای علنی» در مبارزه با ناردنیکها اسلوب مخصوص بخود داشتند. ولی آنها میکوشیدند تا این مبارزه و پرچم مارکسیسم را برای آن بکار برند که جنبش کارگری را به‌منافع جامعهٔ بورژوازی و به سود طبقهٔ بورژوا تابع و سازگار، سازند. از میان تعلیمات مارکس آنها مهمترین مبحث را که راجع به

انقلاب پرولتاری و دیکتاتوری پرولتاریا بود بنور میانداختند. برجسته ترین مارکیست علنی پترسترووه از بورژوازی تعریف و تمجید میکرد و بجای مبارزه انقلابی برضد سرمایه داری توصیه میکرد که «باید به بی فرهنگی خود اعتراف کنیم و پیش سرمایه داری به شاگردی برویم».

لنین در مبارزه برضد ناردنیکها سازش موقتی با «مارکیستهای علنی» را جایز میدانست بدین منظور که آنانرا برضد ناردنیکها مورد استفاده قرار دهد و از جمله مثلاً در مورد چاپ مشترك مجموعه ای علیه ناردنیکها. ولی لنین در عین حال از «مارکیستهای علنی» بطور فاحش تنقید مینمود و باطن بورژوا لیبرالی آنها را افشا میکرد.

بسیاری از این «رفیقان نیمه راه» بعدها کادت (حزب عمده بورژوازی روس) و در دوره جنگ داخلی از افراد کینه ورز گارد سفید شدند.

علاوه بر «اتحادیه های مبارزه» در پتربورگ، مسکو، کیف و غیره در اقصی نقاط غیر روس واقع در باختر روسیه نیز سازمانهای سوسیال دموکرات بوجود آمد. در سالهای ۱۸۹۰-۱۹۰۰ از حزب ناسیونالیست لهستان عناصر مارکیستی جدا شدند و «سوسیال دموکراسی لهستان و لیتوانی» را تشکیل دادند. در پایان همین سالها سازمانهای سوسیال دموکراسی لتونی ایجاد میشود. در ماه اکتبر سال ۱۸۹۷ در شهرستانهای باختری روسیه اتحاد عمومی سوسیال دموکراسی یهودیان-بوند تشکیل گردید. در سال ۱۸۹۸ يك چند «اتحادیه مبارزه» از جمله «اتحادیه مبارزه» پتربورگ، مسکو، کیف، یکتربینوسلاو و بوند کوششهای نخستین را بخرج دادند تا در يك حزب واحد سوسیال دموکرات متحد گردند. بدین منظور در ماه مارس سال ۱۸۹۸

سازمانهای فوق در شهر مینسک در کنگره اول حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه (ر س د ر پ) مگر آمدند. در نخستین کنگره حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه رویهمرفته فقط نه نفر شرکت نمودند. لنین در کنگره نبود زیرا در آنوقت در سیبری بحالت تبعید بسر میبرد. کمیته مرکزی حزب که در کنگره انتخاب گردید بزودی باز داشت شد. «مانیفست» (بیانیه) ایکه بنام کنگره صادر گردید هنوز از بسیاری جهات ضایت بخش نبود و در آن وظیفه بدست آوردن حاکمیت سیاسی از طرف پرولتاریا اصولاً کنار گذاشته شده بود. در باره سلطه پرولتاریا چیزی گفته نشده بود و از مسئله متفقین پرولتاریا در مبارزه وی برضد تزارسم و بورژوازی سخنی بهمان نیامده بود. کنگره در تصویبات خود و در «مانیفست» تشکیل حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه را اعلام داشت.

اهمیت نخستین کنگره حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه عبارت از همین مدرک رسمی بود که نقش بزرگی از لحاظ انقلابی و تبلیغاتی بازی کرد.

ولی باوجود اینکه نخستین کنگره منعقد شد باز عملاً حزب مارکسیستی سوسیال دموکرات در روسیه بوجود نیامد. برای کنگره میسر نگردید که محفلها و سازمانهای مارکسیستی جدا جدا را متحد و از حیث سازمان آنها را با هم مربوط نماید. در کار سازمانهای محلی هنوز خط مشی واحدی وجود نداشت. حزب فاقد برنامه و آئین نامه بود و رهبری از مرکز واحدی صورت نپذیرفت. نظر باین علل و در نتیجه یکرشته علل دیگر، در سازمانهای محلی پریشانی و تشتت عقاید رو بفزونی نهاد و این حالت برای تقویت جریان اوپورتونیستی در جنبش کارگری یعنی «اکنونو-سیم» شرایط مساعدی را فراهم ساخت.

ساعتی مجدداً چند سالهٔ لنین و روزنامهٔ «ایسکرا» که از طرف وی تاسیس یافت لازم بود تا این پریشانی بر طرف شده و تزلزل اوپورتونیستی مغلوب شود و زمینهٔ تشکیل حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه آماده گردد.

۵. مبارزهٔ لنین برضد «اکونومیسم». ظهور روزنامهٔ لنینی «ایسکرا» .

در مکتب یکم حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه لنین حضور نداشت. او در اینسوق در سبیری در قریهٔ شوشکویه اقامت داشت. حکومت تزاری وی را بواسطهٔ پیروندهٔ «اتحادیهٔ مبارزه» بعد از یک بازداشت طولانی در زندان پتربورگ به آنجا تبعید کرده بود.

ولی لنین در تبعید هم بکار انقلابی خود ادامه میداد. در آنجا بهترین اثر علمی خود مرشد سرمایه‌داری در روسیه را نوشت و بیابان رساند. این کتاب از لحاظ مسلکی و روشی اصول ناردنیکها را بانتها رسانید. لنین رسالهٔ مشهور خود موسوم به «وظایف سوسیال دموکراتهای روس» را نیز در همانجا نگاشت.

باوجود اینکه لنین از کار و عملیات مستقیم انقلابی محروم شده بود، باز هم توانست با فعالین نوعی ارتباط را حفظ کند. از تبعید با آنها مکاتبه میکرد و از ایشان استطلاع مینمود. به آنها پند و اندرز میداد. در آنوقت لنین را بویژه مسئلهٔ مربوط به «اکونومیسم» مشغول میشد. وی از همه بهتر این پرده بود که «اکونومیسم» کانون اصلی سازشکاری و اوپورتونیسم است و

غلبه «اکنونومیسم» در نهضت کارگری موجب ویرانی نهضت
انقلابی پرولتاریا و باعث مغلوبیت مارکسیسم میگردد.

بنابراین لنین از همان نخستین روزهای پدید آمدن
«اکنونومیسم»، شروع بکوبیدن آنها کرد.

«اکنونومیستها» مدعی بودند که کارگرها فقط باید بمبارزه
اقتصادی بپردازند و اما مبارزه سیاسی بگذار تا بورژوازی
لیبرال که از او کارگران باید پشتیبانی نمایند آنها را از پیش
ببرد. لنین بر آن بود که اینگونه مواضع «اکنونومیسم» بمنزله
عقب نشینی از مارکسیسم و انکار لزوم حزب مستقل سیاسی برای
طبقه کارگر میباشد و نیز بمنزله کوششی است برای تبدیل طبقه
کارگر به طبقه سیاسی بورژوازی.

در سال ۱۸۹۹ دسته «اکنونومیستها» (پراکوپویچ، کوسکوا و
دیگران که سپس به کادتها گرویدند) بیانیه‌ای از خود صادر
نمودند آنها بر ضد مارکسیسم انقلابی برخاستند و می طلبیدند
که از ایجاد حزب مستقل سیاسی پرولتاریا دست کشیده شود
و نیز از درخواستهای مستقل سیاسی برای طبقه کارگر امتناع
گردد. «اکنونومیستها» بر آن بودند که مبارزه سیاسی کار
بورژوازی لیبرال است و اما برای کارگران همان مبارزه
اقتصادی بر ضد اربابان کافیت.

لنین با این سند اپورتونیستی آشنا شد و جلسه مشاوره‌ای
از مارکسیستهای تبعید شده‌ای که در همان نزدیکی واقع بودند
تشکیل داد و ۱۷ تن تحت ریاست لنین بر ضد نظریات «اکنونومیستها»
اعتراضیه سخت رسوا کنندهای صادر نمودند.

این اعتراضیه که بدست لنین نوشته شده بود در سازمانهای
مارکسیستی تمام روسیه منتشر شد و در امر رشد افکار حزب
مارکسیستی در روسیه دارای اهمیت شایانی بود.

«اکنونمیستها» ی روس عینا همان نظریاتی را وعظ و تبلیغ میکردند که آنرا مخالفین مارکسیسم، باصطلاح برنشتینی‌ها یعنی طرفداران برنشتین‌اپورتونیست در احزاب سوسیال دموکرات خارجه نیز تبلیغ می‌نمودند.

از این رو مبارزهٔ لنین برضد «کنونمیستها» در عین حال مبارزهٔ با اپورتونیسم بین السلی بود.

مبارزهٔ اساسی برضد «اکنونمیسم» و نبود تشکیل حزب سیاسی مستقل پرولتاریا را روزنامه غیر علنی «ایسکرا» که لنین تاسیس کرده بود از پیش برد.

در آغاز سال ۱۹۰۰ لنین و سایر اعضای «اتحادیهٔ مبارزه» از تبعید گاه سبیری به روسیه باز گشتند. لنین بفکر افتاد که يك روزنامهٔ بزرگ مارکسیستی غیر علنی برای سراسر روسیه بوجود آورد. بسیاری از محفل‌ها و سازمانهای کوچک مارکسیستی که در روسیه موجود بود هنوز باهم ارتباط نداشتند. در این موقع که بقول رفیق استالین «اسلوب خورده کاری و محفل بازی، حزب را از بالا تا پائین زنگ زده میکرد، وقتیکه پریشانی و تشتت افکار از خصایص نمایان حیات درونی حزب بود»، تاسیس روزنامهٔ غیر علنی برای سراسر روسیه وظیفهٔ اساسی مارکسیستهای انقلابی روس بود. تنها چنین روزنامه‌ای میتواندست سازمانهای مجزای مارکسیستی را بیکدیگر مربوط ساخته و زمینهٔ تشکیل يك حزب حقیقی را آماده نماید.

ولی بعلت پیگرد پلیس تاسیس چنین روزنامه‌ای در روسیه تزاری غیر ممکن بود. پس از یکی دو ماه از طرف کار آگاهان تزاری روزنامه کشف و از میان برده میشد. از این رو لنین تصمیم گرفت روزنامه را در خارجه چاپ کند. در آنجا روزنامه با کاغذ خیلی نازک و محکمی بطبع میرسید و مخفیانه بروسیه

فرستاده می‌شد. برخی از شماره‌های «ایسکرا» در روسیه در مطبعه‌های مخفی در باکو، کیشینیف و در سبیری دو باره به چاپ می‌رسید.
در پائیز سال ۱۹۰۰ ولادیهیر ایلیچ بخارجه مسافرت کرد تا آنکه با رفقائی از دستۀ «آزادی کار» در بارۀ نشر روزنامهٔ سیاسی برای سراسر روسیه، شور و مصلحت نماید. تمام جزئیات این فکر را لنین در تبعیدگاه در ذهن خود پرورانده بود. در موقع بازگشت از تبعید لنین در این خصوص در شهر اوفاء، پسکوف، مسکو، پتربورگ یک چند مجلس مشورتی تشکیل داد. در همه جا در بارۀ رمز برای مکاتبات محرمانه و آدرس برای فرستادن مطبوعات و مانند آن با رفقا قرار مدار می‌گذاشت و با آنان در بارۀ نقشۀ مبارزۀ آینده مذاکره مینمود.

حکومت تزاری احساس میکرد که در وجود لنین خطرناکترین دشمنش جلوه‌گر شده. کارآگاه تزاری، ژاندارم زوباتوف در مکاتبات سری خود نوشته بود که «اکنون در کار انقلاب از اولیانوف بزرگتری نیست» و باین جهت او صلاح و لازم میدانست که زمینۀ کشتن لنین فراهم آید.

لنین همینکه بخارجه وارد شد با دستۀ «آزادی کار» یعنی با یلخانوف، اکسلرود، و. زاسولیک در بارۀ طبع و نشر مشترک «ایسکرا» توافق نظر حاصل نمود. تمام نقشۀ طبع و نشر از سر تا پا بدست لنین طرح گردید.

در ماه دسامبر سال ۱۹۰۰ در خارجه نخستین شمارهٔ روزنامهٔ «ایسکرا» (اخگر) از چاپ در آمد. در زیر سرلوحهٔ روزنامه عبارت کنایه‌ای (اپیگراف): «از آخگر شعله بر میخیزد» نوشته شده بود. این سخنان اقتباس از پاسخ دکابریستها به پوشکین شاعر بود وقتی که نامبرده به تبعیدگاه سبیری بانها درود فرستاده بود.

در حقیقت هم از «اخگر» بکه بدست لنین افروخته شد سرانجام شعله آتش سوزی بزرگ انقلابی برخواست که سلطنت تزاری اشراف و ملاکین و حاکمیت بورژوازی را تا بیخ و بن سوزاند.

خلاصه

حزب سوسیال دموکرات کارگری مارکسیستی در روسیه در مبارزه خود قبل از همه برضد اصول نادرنيکها و نظریات خطا و مضر آنها برای امر انقلاب تشکیل یافت.

تنها با در همکستن نظریات نادرنيکها در زمینه ایدئولوژی امکان داشت زمینه را برای ایجاد حزب کارگری مارکسیستی در روسیه آماده نمود. ضربت قطعی به اصول نادرنيکها در سالهای ۱۸۸۰-۱۸۹۰ از طرف پلخانوف و دسته وی موسوم به «آزادی کار» وارد شد.

در سالهای ۱۸۹۰-۱۹۰۰ لنین در زمینه ایدئولوژی انهدام اصول نادرنيکها را بانجام رساند و باین اصول آخرین ضربت را وارد ساخت.

دسته «آزادی کار» که در سال ۱۸۸۳ تشکیل یافته بود برای انتشار مارکسیسم در روسیه کارهای عمده‌ئی را از پیش برد. سوسیال دموکراسی را از حیث تئوری بنیان نهاد و به استقبال نهضت کارگری نخستین گام را برداشت.

با رشد سرمایه‌داری در روسیه شماره پرولتاریای صنعتی هم بسرعت رو بفزونی نهاد. در نیمه سالهای ۱۸۸۰-۱۸۹۰ طبقه کارگر بشکل اعتصابات منظم در راه مبارزه متشکل وجنبش توده‌ای قدم گذاشت. لیکن محفلها و دسته‌های مارکسیستی تنها

مشغول تبلیغات بودند و بشرط مبادرت به تهیه بودجه میان طبقه کارگر می نپسردند و بنابراین هنوز با جنبش کارگری عملاً مربوط نبودند و آنرا رهبری نمیکردند.

تشکیل اتحادیه مبارزه برای آزادی طبقه کارگر به دست لنین در پتربورگ (در سال ۱۸۹۵) که در بین کارگران به تهیهجات وسیع پرداخت و اعتصابات دسته جمعی را رهبری میکرد عبارت از دوره‌ای نوین یعنی دوره مبادرت به تهیهجات بود. اتحادیه مبارزه برای آزادی طبقه کارگر در پتربورگ نشانه حزب پرولتاری انقلابی در روسیه بود. از پی اتحادیه مبارزه پتربورگ در تمام مراکز عمده صنعتی و هم در اکثر کشورهای سازمانهای مارکسیستی بوجود آمد.

در سال ۱۸۹۸ برای متحد ساختن سازمانهای مارکسیستی سوسیال دموکرات در یک حزب، اگر چه میسر هم نشده اما کوششی بکار رفت. نخستین کنگره حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه منعقد گردید. ولی این کنگره هنوز حزب را تشکیل نداد؛ نه برنامه‌ای بود، نه آئین نامه‌ای و رهبری از یک مرکز نمیشد، بین محفل‌ها و دسته‌های جداگانه مارکسیستی تقریباً هیچگونه رابطه‌ای نبود.

لنین به‌منظور اینکه سازمانهای مجزای مارکسیستی را در یک حزب متحد کند و به‌تدریج متصل سازد نقشه تأسیس نخستین روزنامه انقلابی مارکسیستی برای سراسر روسیه یعنی «ایسکراه» را بیان آورد.

مخالفین عمده ایجاد حزب واحد سیاسی کارگری در آن دوران «اکنونیست‌ها» بودند. آنها لزوم چنین حزبی را انکار

مینمودند و از پراکندگی و اصول خورده‌کاری دسته‌های جداگانه پشتیبانی میکردند. لنین و «ایسکرا»ی وی ضربت‌های خود را درست برضد همینها متوجه میساخت.

انتشار نخستین شماره‌های روزنامه «ایسکرا» (۱۹۰۰-۱۹۰۱) قدمی بود که بسوی مرحله جدید برداشته میشد یعنی مرحله ایجاد واقعی حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه از صورت دسته‌ها و محفل‌های پراکنده.

تشکیل حزب سوسیال دموکرات کارگری
روسیه پیدایش فراکسیون
بلشویکها و منشویکها در داخل حزب
(سالهای ۱۹۰۱-۱۹۰۴)

۱. رونق نهضت انقلابی در روسیه در سالهای
۱۹۰۱-۱۹۰۴

در پایان سده ۱۹ در اروپا بحرانی صنعتی ظهور کرد این بحران بزودی روسیه را نیز در بر گرفت. طی سال بحران (۱۹۰۰-۱۹۰۳) قاصه هزار بنگاه بزرگ و کوچک بسته شد. بیش از ۱۰۰ هزار نفر کارگر از کار اخراج و به کوچه ریخته شد. از دست مزد کارگرانیکه در بنگاه‌ها باقی مانده بودند بطور فاحش کاسته میشد. گذشتهای جزئی را سابقا کارگران در اعتصابات سرسخت اقتصادی خود از چنگ سرمایه‌داران بدر آورده بودند اینک از طرف سرمایه‌دار پس گرفته شد.

بحران صنعتی و بیکاری جنبش کارگری را باز نداشت و ست نبود. بر عکس مبارزه کارگران بیش از پیش جنبه انقلابی بخود میگرفت. کارگران از اعتصابات اقتصادی به اعتصابات سیاسی پرداختند. سرانجام کارگران اقدام بنمایشهائی نموده در

باره آزادیهای دموکراسی در خواستههای سیاسی بمیان میاورند و شعار: «نیست باد سلطنت مستبدۀ تزار» را بمیان میکشند. در سال ۱۹۰۱ اعتصاب اول ماه مه در کارخانه نظامی ابوخوف در پتربورگ مبدل به زد و خورد خونین بین کارگران و سپاهیان شد. در برابر سپاهیان مسلح تزار، کارگران تنها میتوانستند سنگ و آهن پاره بکار ببرند. مقاومت سرسخت کارگران در هم شکسته شد. پس از آن سرکوبی سخت پیش آمد: تقریباً ۸۰۰ نفر از کارگران باز داشت شدند، بسیاری در زندانها گرفتار و بتبعید گاه های اعمال شاقه فرستاده شدند لیکن «دفاع کارخانه ابوخوف» که قهرمانانه بود در کارگران روسیه تاثیر قابل ملاحظه ای بخشید و باعث تولید امواج احساسات همردی در میان کارگران گردید.

در ماه مارس سال ۱۹۰۲ اعتصابات و نمایشهای بزرگ کارگران شهر باتوم که از طرف کمیته سوسیال دموکرات باتوم تشکیل شده بود روی میدهد. نمایش و تظاهرات باتوم کارگران و توده های دهقانان ماوراء قفقاز را بحرکت آورد. در همان سال ۱۹۰۲ در رسته ف کنار دن اعتصاب بزرگی واقع میشود. نخست کارگران راه آهن اعتصاب کردند و بزودی کارگران کارخانه های بسیاری به آنها ملحق شدند. اعتصاب تمام کارگرانرا بحرکت آورد، برای شرکت در میتینگهای بیرون شهر طی چند روز تا ۳۰ هزار نفر کارگر گرد می آمدند. در این میتینگها بیانیه های سوسیال دموکرات را با بانگ رسا میخواندند، سخنرانیها سخن میگفتند. پلیس و قزاقها قادر به پراکندن این مجامع چندین هزار نفری کارگران نبودند. فردای آنروزیکه یکعده کارگر بدست پلیس کشته شد نمایش عظیمی از کارگران بمناسبت مراسم دفن آنها بوقوع پیوست. حکومت

تزاری فقط پس از احضار سپاهیان از شهرهای مجاور توانست
اعتصاب را سرکوب نماید. مبارزه کارگران روستوف را کمیته
دن حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه رهبری میکرد.
اعتصابات در سال ۱۹۰۳ بازم جنبه عظیمتری بخود گرفت.
در این سال در جنوب اعتصابات توده‌ای سیاسی روی میدهد
که ماوراء قفقاز (باکو، تفلیس، باتوم) و بزرگترین شهرهای
اوکراین (ادسا، کیف، یکاترینوسلاو) را فرا می‌گیرد.
اعتصابات سرسختتر و منظمتر از پیش میگردد و فرقی که
باجنبشهای سابق طبقه کارگر داشت این بود که در این‌هوق
تقریباً در همه جا کمیته‌های سوسیال دموکرات رهبری مبارزه
سیاسی کارگرانرا بعهده گرفته بودند.

طبقه کارگر روسیه برضد زمامداری تزار بمبارزه انقلابی
بر میخواست.

جنبش کارگری در دهقانان تاثیر خود را بخشید. در بهار
و تابستان سال ۱۹۰۲ در اوکراین (در ایالات پالتاوا و خارکوف)
و در نواحی رود ولگا نیز دامنه جنبش دهقانان توسعه یافت.
دهقانان املاک ملاکین را آتش میزدند، زمینهای ملاکین را
تصرف میکردند، سران منقور زمستوها* و ملاکین را که
از آنها نفرت داشتند بقتل میرساندند. برضد دهقانانیکه قیام
کرده بودند نیروی جنگی فرستاده میشد و بسوی دهقانان تیر
می انداختند، صدها تن از آنها را بازداشته و رهبران و
تشکیل کنندگان قیام را بزندانبها می افکندند ولی جنبش
دهقانان باوسعت روز افزونی ادامه داشت.

* زمستو-مجلسی بود که از طرف مالکین و اشراف
بورژوازی انتخاب میشد- مترجم.

جنبشها و عملیات انقلابی کارگران و دهقانان نشان میداد که در روسیه انقلاب فرارسیده و نزدیک میشود.

تحت تاثیر مبارزۀ انقلابی کارگران، جنبش مخالفت آریز دانشجویان نیز نیرو میگیرد. حکومت در پاسخ نمایشها و اعتصابات دانشجویان، دانشگاهها را بسته صدها دانشجو را بزندان انداخت و سرانجام بخیال افتاد تا دانشجویان سرکش را بسر بازی روانه سازد. در جواب این اقدام دانش آموزان همهٔ آموزشگاه های عالی در زمستان سال ۱۹۰۱-۱۹۰۲ اعتصاب عمومی کلیۀ دانشجویان را تشکیل دادند. این اعتصاب تا ۳۰ هزار نفر را در بر گرفت.

نهضت انقلابی کارگران و دهقانان بویژه فشار در حق دانشجویان، بورژوازی لیبرال و ملاکین لیبرال را هم که باصطلاح در زمستوها نشسته بودند مجبور کرد که برضد «زیاده رویهای» حکومت تزاری که در حق نورچشمانشان یعنی دانشجویان شده است فریاد «اعتراض» خود را بلند کنند.

نقاط اتکاء لیبرالهای زمستوها، زمسکایا اوپراوا بودند. دستگاههای اداری محلی را زمسکایا اوپراوا می نامیدند که صرفاً امور محلی مربوط به روستائیان (راه سازی، ساختن بیمارستان و آموزشگاهها) را اداره میکرد. ملاکین لیبرال در زمسکایا اوپراوا تا اندازه ای نقش بزرگی را ایفاء مینمودند. آنان با بورژواهای لیبرال ارتباط نزدیکی داشتند و تقریباً با آنها آمیخته میشدند، زیرا خودشان هم در املاک خود از اقتصادیات نیم سرواژ دست بر داشته و آنها را به اقتصادیات سرمایه داری که صرفه بیشتری داشت مبدل میساختند. هر دو این دسته لیبرالها البته طرفدار حکومت تزاری بودند و لیکن با «زیاده رویهای» تزاریسم مخالفت داشتند و میترسیدند که همانا این «زیاده رویها» است که جنبش انقلابی را قوت قواقت بخشد.

اینان در حالیکه از «زیاده رویها»ی تزاریسم بواحه افتاده بودند از انقلاب باز هم بیشتر بیم داشتند. لیبرالها با اعتراض خود بر ضد «زیاده رویها»ی تزاریسم دو مقصد را تعقیب می نمودند: نخست آنکه تزار را «به عقل بیاورند»، دوم آنکه «بخواستند نقاب عدم رضایت شدید» از تزاریسم را بر خود کشند. اعتیاد ملت را بدست آورده ملت و با قسمی از ملت را از انقلاب روگردان سازند و بدینوسیله بنیاد انقلاب را ست گردانند. البته جنبش زمستوا-لیبرال هیچگونه خطری متوجه «وجودیت تزاریسم» نمی نمود. ولی با اینحال این گمراه و نشانه ای از آن بود که پایه «ازلی» تزاریسم چندان وضع خوشی ندارد.

جنبش زمستوا-لیبرال در سال ۱۹۰۲ به تشکیل دسته بورژوازی موسوم به «آسواپازدنیا» (منجات) منتج گردید. این هسته حزب عمده آینده بورژوازی در روسیه یعنی حزب کادتها را تشکیل میداد. تزاریسم که مشاهده می کند چگونه در سراسر کشور جنبش کارگران و دهقانان بیش از پیش چون جریان پر هیبتی دامنه می گیرد، برای متوقف ساختن جنبش انقلابی از هیچ گونه اقدامی فرو گذار نمیکنند. بر ضد اعتصابات و تظاهرات کارگران بیش از پیش نیروی جنگی بکار برده میشود. پاسخ عادی حکومت تزاری به جنبشهای کارگران و دهقانان گلوله و تازیانه است، زندانها و تبعید گاهها پر میشوند.

حکومت تزاری در عین تشدید فشار سعی میکند که اقدامات «ملایم» دیگری نیز که جنبه فشار نداشته باشد بکار برد تا آنکه کارگران را از نهضت انقلابی «منصرف» نماید. کوششهای بکار «برود» تا در تحت حمایت ژاندارمها و پلیسها سازمانهای جعلی کارگری بوجود آید. این سازمانها در آنموقع «سازمانهای موسیالسم پلیسی» و یا سازمانهای زوباتوفی (بنام سرهنگ

ژاندارمری زوباتوف که این تشکیلات پلیسی کارگری را ایجاد کرده بود) نامیده میشد. اداره آگاهی تزار بوسیله مأمورین خود سعی داشت بکارگران تلقین نماید که گویا حکومت تزاری خودش آماده است که بکارگران در بر آوردن حاجات اقتصادی آنان یاری نماید. زوباتوفیها بکارگران میگفتند: «هنگامیکه خود تزار از کارگران طرفداری میکند دیگر سیاست مشفول شدن و انقلاب کردن برای چه لازم است». زوباتوفیها در چند شهر سازمانهایی از خود تشکیل دادند. مطابق نمونه سازمانهای زوباتوفی و با همان مقاصد در سال ۱۹۰۴ از طرف کشیش گاپون سازمانی بنام «مجمع کارگران کارخانههای روسی پتربورگ» ایجاد شده بود. لیکن مساعی اداره آگاهی تزاری بمنظور اینکه جنبش کارگری را مطیع و متقاد خود گرداند بجائی نرسید. حکومت تزاری قادر نبود بوسیله این قبیل اقدامات از عهدت جلوگیری جنبش روز افزون کارگری برآید. جنبش روز افزون انقلابی طبقه کارگر این سازمانهای پلیسی را از سر راه خود روفت.

۲. نقشه لنینی در باره ساختن حزب مارکسیستی. اپورتونیسیم «اکونومیستها». مبارزه «ایسکرا» برای نقشه لنین. کتاب لنین موسوم به «چه باید کرد؟» مبادی ایدئولوژی حزب مارکسیستی.

اگرچه در سال ۱۸۹۸ کنگره یکم حزب سوسیال دموکرات روسیه که تشکیل حزب را اعلام داشته بود منعقد گردید باوجود این حزب هنوز بوجود نیامده بود و برنامه و آئین نامه حزب وجود نداشت. کمیته مرکزی حزب که در کنگره اول انتخاب

شده بود توقیف گردید و دیگر دو باره استقرار نیافت زیرا کسی نبود که آنها بر قرار نماید. علاوه بر آن پس از کنگره اول تشتت و پریشانی در زمینه ایدئولوژی و تفرقه، عدم انتظام سازمانی حزب باز هم بیشتر تقویت یافت.

اگر سالهای ۱۸۸۴-۱۸۹۴ دوره غلبه بر جنبش ناردنیکی از حیث ایدئولوژی دوران آماده شدن سوسیال دموکراتی بود سالهای ۱۸۹۴-۱۸۹۸ دوره کوشش در ایجاد یک حزب سوسیال دموکرات از سازمانهای پراکنده مارکسیستی بود، ولو آنکه این اقدام عظیم ماند، دوران پس از سال ۱۸۹۸ دوران قوت یافتن اختلال و بی نظمی ایدئولوژیکی و سازمانی در حزب گردید. فائق آمدن مارکسیسم بر اصول ناردنیکی و جنبشهای انقلابی طبقه کارگر که حقانیت مارکسیستها را نشان میداد تمایل و علاقه مندی جوانان انقلابی را نسبت به مارکسیستها قویتر نمود. مارکسیسم مد شد. این امر منجر به آن گردید که توده‌هایی از جوانان انقلابی از بین روشنفکران بسازمانهای مارکسیستی رو آور شدند که اینان در زمینه تئوری ضعیف، در امر سازمانی و سیاسی بی تجربه بوده و در باره مارکسیسم تنها اطلاع مبهم و تیره و غالباً تصورات غلطی داشتند که این تغییرات را از نوشته‌های اپورتونیستی «مارکسیستهای علنی» که مطبوعات را با آن نوشته‌ها می انباشتند، بدست می‌آوردند. این مراتب به انحطاط سطح تئوری و سیاسی سازمانهای مارکسیستی و با نفوذ روحیه اپورتونیستی «مارکسیستهای علنی» در آن و توسعه تشتت و پریشانی ایدئولوژیک و تزلزل سیاسی و هرج و مرج سازمانی منتج گردید.

پیشروی روز افزون جنبش کارگری و نزدیکی آشکار انقلاب لزوم تشکیل حزب واحد متمرکز طبقه کارگر را ایجاب مینمود

تا بتواند از عهده رهبری جنبش انقلابی بر آید. ولی اوضاع مقامات محلی حزب، کمیته‌ها، دستجات و محفل‌های محلی چنان رقت‌انگیز و تفرقه آنها در رشته‌سازمانی و تشتت و پریشانی‌شان از حیث ایدئولوژی بانداژدنی بزرگ بود که امر ایجاد چنین حزبی مشکلات فوق‌العاده‌ای را در برداشت.

مشکلات تنها عبارت از آن نبود که می‌بایست حزبرا در زیر آتش پی‌گرفته‌های بیرحمانه تزارسیم که از صفوف سازمانهای حزبی بهترین کارمندان را در ربوده آنها را به تبعیدگاه‌ها، زندانها و اعمال شاقه میفرستاد ایجاد نمود. این دشواری نیز وجود داشت که قسمت مهم کمیته‌های محلی و کارکنان آنها بجز کار محلی و کارهای کوچک روزمره خودشان چیز دیگری نمیخواستند بدانند و به مضرات عدم یگانگی در تشکیلات و عقاید حزبی پی‌نبردند؛ به تفرقه در حزب و هرج و مرج در ایدئولوژی آن عادت کرده بودند و معتقد بودند که بدون یک حزب واحد متمرکز میتوان کار را از پیش برد. برای ایجاد یک حزب متمرکز میبایستی به این عقب‌ماندگی، کج‌فکری و پرداختن به کارهای جزئی مقامات محلی فائق آمد.

ولی این پایان کار نبود. در حزب عده بسیاری وجود داشتند که دارای ارگانهای چاپی ویژه خود بودند، از انجمله «رابوچایا میسل» («فکر کارگری») در روسیه و «رابوچیه دلو» («ارمان کارگر») در خارجه بود. این عده وجود تفرقه سازمانی و تشتت و پریشانی ایدئولوژی حزب را از روی تئوری تبرئه مینمودند و چه بسا آنها تهجید و ستایش نیز میکردند و بر آن بودند که وظیفه ایجاد حزب واحد متمرکز سیاسی طبقه کارگر وظیفه غیر لازم و هن در آوردی است.

اینان «کونومیستها» و پیروان آنها بودند.

برای ایجاد حزب متحد سیاسی پرولتاریا، پیش از همه می بایست «کونومیستها» را منکوب کرد.

لنین برای انجام این وظایف و در راه تأسیس حزب طبقه کارگر همت گماشت.

در باره اینکه تأسیس حزب متحد طبقه کارگر از کجا باید آغاز گردد افکار و عقاید گوناگونی وجود داشت. بعضیها خیال میکردند که تأسیس حزب را از انعقاد کنگره دوم حزب باید شروع نمود تا این کنگره سازمانهای محلی را متحد و حزب را تشکیل دهد. لنین مخالف این عقیده و بر آن بود که پیش از انعقاد کنگره باید مسائل مربوط به مقاصد و وظایف حزب واضح گردد. باید دانست ما خواستار تأسیس چگونه حزبی هستیم. باید از حیث ایدئولوژی از «کونومیستها» جدا شده با صداقت و آشکارا بحزب گفت که در باره مقصد و وظایف حزب دو عقیده مختلف یعنی عقیده «کونومیستها» و عقیده سوسیال دموکراتهای انقلابی وجود دارد. لازم است در راه نظریات سوسیال دموکراسی انقلابی از راه مطبوعات شروع به تبلیغات وسیع نمود، چنانکه «کونومیستها» در ارگانهای مطبوعاتی شان برای نظریات خود اینگونه تبلیغات را میکنند، لازم است سازمانهای محلی امکان داد که از این دو جریان یکی را با فهم و ادراک برگزینند و تنها پس از آنکه اینکار ضروری مقدماتی انجام شد احضار کنگره حزب ممکن خواهد بود.

لنین صریحاً اظهار میداشت:

«پیش از آنکه متحد شویم و برای آنکه متحد گردیم ابتدا بطور قطعی و صریح لازم است خط فاصلی بین خود قرار دهیم.» (لنین جلد چهارم ص ۳۷۸ چاپ روسی).

بهمین جهت لنین بر آن بود که تأسیس حزب سیاسی طبقه کارگر را از تشکیل روزنامه مبارز سیاسی برای سراسر روسیه باید آغاز نمود تا این روزنامه برای نظریات سوسیال دموکراسی انقلابی تبلیغ و تهییج کند و نیز باید تأسیس چنین روزنامه‌ای اولین قدم در راه تأسیس حزب گردد.

لنین در مقاله مشهور خود بنام «از چه باید آغاز کرد؟» نقشه صریح تأسیس حزب را طراحی کرده و سپس در کتاب مشهورش بنام «چه باید کرد؟» در باره این نقشه شرح و بسط داده است.

در این مقاله لنین می گوید: «بعقیده ما نقطه شروع فعالیت، نخستین گام عملی در راه تأسیس سازمان * مطلوب ما و سرانجام، آن رشته اساسی که با نگاهداشتنش ما میتوانیم پیایی این سازمان را رشد داده و عمق بخشیده و بسط و توسعه دهیم، همانا تأسیس روزنامه سیاسی برای سراسر روسیه باید باشد... بدون این روزنامه غیر ممکن است بطور مرتب تبلیغ و تهییج را از نظر یرنسیپ استوار و همه جانبه از پیش برد و از پیش بردن اینها نیز وظیفه همیشگی و حیاتی سوسیال دموکراسی بویژه وظیفه ضروری زمان کنونی است، یعنی زمانیکه در آن علاقه سیاست و بمسائل سوسیالیسم در وسیعترین طبقات اهالی برانگیخته شده است (لنین جلد ۴ ص ۱۱۰ چاپ روسی).

لنین بر آن بود که چنین روزنامه‌ای نه تنها باید وسیله بهم پیوستگی حزب از حیث ایدئولوژی باشد بلکه و اسطه‌ای خواهد بود که از حیث تشکیلاتی هم سازمانهای محلی را در

* صحبت در باره تأسیس حزب است. هیئت تحریریه.

یک حزب متحد میسازد. شبکه نمایندگان و خبرنگاران چنین روزنامه‌ای که نمایندگان سازمانهای محلی میباشند انچهان استخوان بندی را بوجود میآورد که حزب از لحاظ سازمانی در پیرامون آن گرد خواهد آمد، زیرا بقول لنین «روزنامه نه تنها مبلغ دسته جمعی و تهییج کننده دسته جمعی است بلکه همچنین تشکیل دهنده دسته جمعی نیز میباشد».

لنین در همان مقاله گفته است که: «همانا این شبکه نمایندگان است که استخوان بندی آن سازمانی خواهد شد که برای ما لازم است: سازمانی بقدر کفایت بزرگ که همه کشور را فرا گیرد، بقدر کفایت وسیع و هرجانه تا اینکه تقسیم دقیق و مفصل کار را انجام دهد، بحد کفایت استوار تا اینکه بتواند در هرگونه شرایط، در هر نوع «پیچ و خم» و ناگهانیها کار خود را متوالیا از پیش ببرد، باندازه‌ای نرم و چالاک باشد که از یکطرف بتواند در میدان باز مبارزه، وقتیکه دشمن قوی پنجه تمام نیروی خود را در یک نقطه گرد آورده، خود را کنار کشیده از طرف دیگر از لختی و سستی دشمن استفاده نموده و در همان جا و همان موقع که از همه کمتر منتظر حمله است بر او حمله کند» (همانکتاب ص ۱۱۲).

چنین روزنامه‌ای بایستی روزنامه «ایسکرا» باشد. در حقیقت هم «ایسکرا» عیناً چنین روزنامه سیاسی برای سراسر روسیه شد که از حیث ایدئولوژی و سازمانی زمینه هم پیوستگی حزب را آماده نمود.

اما در مسئله ساختمان و ترکیب خود حزب، لنین بر آن بود که حزب بایستی عبارت از دو قسمت باشد: الف) از دایره

محدود کارکنان منظم کادر رهبری که در آن باید پیش از همه انقلابیون حرفه‌ای وارد گردند یعنی کارکنانی که بجز کار حزبی از هر شغل دیگری آزادند، دارای حد اقل اطلاعات لازم تئوری، تجربه سیاسی و آموزشی سازمانی بوده و دارای هنر مبارزه با پلیس تزاری و هنر پنهان شدن از دست پلیس باشند و (از شبکه وسیع شعبات حزب، از توده کثیر اعضای حزب که از پشتیبانی و همردی صد ها هزار نفر رنجبران برخوردارند.

لنین می نویسد «من جداً معتقدم که (۱) بدون سازمان استوار رهبرانی که کار یکدیگر را بدون کامل دنبال میکنند هیچ گونه جنبش انقلابی نمیتواند مستحکم باشد؛ (۲) که هر قدر دامنه توده‌نیکه خود بخود بمبارزه جلب میشود وسیعتر باشد... همانقدر لزوم چنین سازمانی مؤکدتر میگردد و این سازمان باید همانقدر هم مستحکمتر شود... (۳) که بطور کلی چنین سازمانی باید در قسمت عمده عبارت از اشخاصی باشد که بطور حرفه‌ای بکار انقلابی اشتغال داشته باشند؛ (۴) که در یک کشور استبدادی هر قدر ترکیب اعضای چنین سازمانی را محدود تر بگیریم، تا آنجائیکه در آن تنها اعضای شرکت کنند که منحصراً بفعالیت انقلابی مشغول شده و در هنر مبارزه با پلیس سیاسی دارای اختصاص حرفه‌ای باشند همانقدر بدام انداختن» چنان سازمانی دشوارتر میگردد و — (۵) — همانقدر ترکیب افراد خواه از طبقه کارگر، خواه از سایر طبقات جامعه که امکان شرکت در این جنبش را داشته باشند و با فعالیت در آن کار کنند، وسیعتر میشود. همان کتاب ص ۴۵۶).

اما راجع به خصلت حزبی که ایجاد میگردد و نقش وی در مورد طبقه کارگر و همچنین در باره مقاصد و وظائف حزب، لنین بر این عقیده بود که حزب باید دسته پیشرو طبقه کارگر و نیروی رهمنون جنبش کارگری باشد، که این نیرو مبارزه طبقه پرولتاریا را متحد ساخته و بوی راه نشان دهد. غایت آمال حزب و ازگون کردن سرمایه‌داری و برقرار نمودن سوسیالیسم است. نزدیکترین هدف وی برانداختن تزارسم و برپا ساختن نظم دموکراسی است و چون بنون سرنگون کردن قبلی تزارسم سرنگون ساختن سرمایه‌داری غیر ممکن است از اینراه وظیفه عمده حزب در موقع کنونی عبارت از آن است که در مبارزه علیه تزارسم طبقه کارگرا برانگیزد و همه خلق را برستاقیزد در آورد و جنبش انقلابی خلق را برضد تزارسم بسط و توسعه دهد و تزارسم را که مانع نخستین و جدی در راه سوسیالیسم است بر افکند.

لنین می گویند: تاریخ اکنون در برابر ما نزدیکترین وظیفهها را قرار داده است که از نزدیکترین وظائف پرولتاریای هر کشور دیگر انقلابیتر است. انجام این وظیفه یعنی انهدام قویترین تکیه گاه ارتجاع نه تنها اروپا بلکه (اکنون میتوانیم بگوئیم) ارتجاع آسیا نیز. پرولتاریای روس رابه پیشاهنگ پرولتاریای انقلابی بین المللی بدل میساخته (لنین جلد ۴ ص ۳۸۲ چاپ روسی).

و درجای دیگر:

ما باید بخاطر داشته باشیم که مبارزه با حکومت برای درخواستهای جدا جدا و بدست آوردن گذشتهای مجزا تنها زد و خورد های کوچک با دشمن و جنگ و گریزهای کوچکی است که در صفوف جلو دار انجام

میشود، ولی بیکار قطعی هنوز در پیش است. در مقابل
 دژ دشمن با تمام نیرویش قرار گرفته و از آنجا بروی
 ما بارانی از خمپاره و گلوله فرو میریزد که بهترین مبارزان
 ما را از میان میبرد. ما باید این دژ را تسخیر کنیم
 و هرگاه همه قوای پرولتاریای بهتار شده را با تمام قوای
 انقلابیون روس در یک حزبی گرد آوریم که عناصر
 زنده و پاکدامن روسیه بسوی آن رو آور شوند این دژ را
 تسخیر هم خواهیم کرد. و فقط آن زمان است که پیشگویی
 بزرگ پتر آلکسیف کارگر انقلابی روس انجام میگیرد:
 «بازوی ورزیده ملیونها مردم کارگر بلند خواهد شد و بوغ
 استبداد که با سر نیزه سرباز محافظت میشود بیاد فنا میرود»
 (همان کتاب ص ۹۵).

این بود نقشه لنین راجع به ایجاد حزب طبقه کارگر در
 شرایط استبداد تزاری روسیه.

اکنون بیستپناه بدون تامل آتش خود را بر ضد نقشه لنین
 گشودند.

«اکنون بیستپناه مدعی بودند که مبارزه عمومی سیاسی علیه
 تزاریسم کار همه طبقات و پیش از همه کار بورژوازی است و از
 منظر این مبارزه برای طبقه کارگر منافع جدی در بر ندارد
 زیرا منافع اساسی کارگران عبارت است از مبارزه اقتصادی
 با اربابان برای ازدیاد مزد کار و بهبود شرایط کار و مانند آن.
 از این رو سوسیال دموکراتها باید نه مبارزه سیاسی با تزاریسم
 مقصد اساسی و آنی خود قرار دهند و نه سرتگون ساختن
 اریسم را، بلکه «مبارزه اقتصادی کارگران را بر ضد اربابان
 حکومت» تشکیل دهند و در ضمن مفهوم مبارزه اقتصادی با
 حکومت عبارت از مبارزه برای بهبود قوانین و مقررات مربوط

به فابريك و كارخانه بود. «اكونوميستها» اطمينان میدادند كه بدین طرز ممكن میشود «به خود مبارزه اقتصادی جنبه سیاسی داده اكونوميستها» دیگر جرأت نمیکردند علیه لزوم حزب سیاسی برای طبقه کارگر در ظاهر اعتراض نمایند ولی آنها براین عقیده بودند كه حزب نباید نیروی رهمنون جنبش کارگری باشد، حزب نباید در جنبش خود بخودی طبقه کارگر مداخله نماید تاچه رسد باینكه رهبری هم بکند. حزب باید تنها از این جنبش پیروی نموده آنها مورد بررسی قرار دهد و از آن درس عبرت گیرد.

سیس «اكونوميستها» مدعی بودند كه نقش عناصر آگاه در جنبش کارگری، نقش تشکیل کننده و رهنمای فهم سوسیالیستی و نقش تئوری سوسیالیستی — ناچیز یا تقریباً ناچیز است و سوسیال دموکراسی نباید کارگرانرا تا درجه فهم سوسیالیستی ترقی دهد بلکه بر عکس باید خود وی با آنها جور شود و بدرجه متوسط و یا حتی عقب مانده ترین قشر طبقه کارگر تنزل کند، سوسیال دموکراسی نباید در طبقه کارگر فهم سوسیالیستی بوجود آورد بلکه باید منتظر باشد تا آنكه جنبش خود بخودی طبقه کارگر با قوای خود فهم سوسیالیستی را بوجود آورد.

اما در باره نقش سازمان حزب كه این طرح کرده بود «اكونوميستها» آنها بكنوع جبر و عننی میسرمدند كه به جنبش خود بخودی روا میشود.

این در صفحات روزنامه «ایسکر» و بویژه در كتاب مشهور خود موسوم به «چه باید کرد؟» باین فلسفه اپورتونیستی «اكونوميستها» هجوم آورده آنها از بیخ و بن برانداخت.

۱) این نشان داد كه طبقه کارگر را از مبارزه عمومی سیاسی با تزاریسم رو گردان نمودن، وظایف وی را به مبارزه

اقتصادی بحد اربابان و حکومت محدود کردن و در نتیجه هم اربابان و هم حکومت را سالم گذاشتن— بمثابهٔ محکوم ساختن کارگران به بندگی ابدی است. مبارزهٔ اقتصادی کارگران با اربابان و حکومت عبارت از مبارزهٔ تردیونیونی است بمنظور اینکه نیروی کار با شرایط بهتری به سرمایه‌داری فروخته شود، ولی کارگران میخواهند نه تنها برای آنکه نیروی کار خود را ب سرمایه‌داران با شرایط بهتری بفروشند مبارزه کنند بلکه نیز برای محو خود سیستم سرمایه‌داری که آنها را محکوم ساخته که ناگزیر نیروی کار خود را ب سرمایه‌داران بفروشند و دچار استثمار گردند مبارزه نمایند. لیکن مادام که در سر راه جنبش کارگری، تزاریسـم— آن سگ زنجیری سرمایه‌داری ایستاده است کارگران نمیتوانند دامنهٔ مبارزه با سرمایه‌داری را توسعه دهند و قادر به بسط مبارزه در راه سوسیالیسم نباشند. از این رو نزدیکترین وظیفهٔ حزب و طبقهٔ کارگر عبارت از آنستکه تزاریسـم را از سر راه خود بر کنار سازند و بدینترتیب راه را بسوی سوسیالیسم باز نمایند.

۲) انین نشان داد که جریان خود بخودی جنبش کارگری راستودن و نقش رهمنون حزب را انکار نمودن و آنرا به نقش ثبت کنندهٔ وقایع تنزل دادن— بمنزلهٔ تبلیغ « دنباله روی» و بدل کردن حزب ببلبالهٔ يك جریان خود بخودی و قوهٔ عاطل و به جنبشی است که تنها به تماشای جریان خود بخودی و توکل بسیر طبیعی حوادث قادر است. اینگونه تبلیغ بمعنی آنستکه کار را تا بعد از میان بردن حزب کشانده یعنی طبقهٔ کارگر بدون حزب و بعبارة اخری بی سلاح گذاشته شود. ولی در چنین موقعی که در برابر طبقهٔ کارگر دشمنانی مانند تزاریسـم که با تمام وسایل مبارزه مسلح شده و بورژوازی که

بطرز جدید متشکل گردیده و از خود دارای حزبی است که مبارزه اش را برضد طبقه کارگر رهبری میکند، ایستاده اند طبقه کارگر را بی سلاح گذاشتن خیانتی نسبت به این طبقه است. (۳) لنین نشان داد که در برابر جنبش خود بخودی کارگری سر فرود آوردن و نقش عناصر آگاه را پست شمردن، نقش فهم سوسیالیستی، تئوری سوسیالیستی را تنزل دادن، معنی آن: اولاً مسخره کردن کارگرانی است که بسوی فهم و ادراک چون بسوی روشنائی رو آورده‌اند و ثانیاً بی بها ساختن تئوری در چشم حزب یعنی بی‌قدر نمودن آن سلاحی است که حزب به‌مدد آن حال حاضر را شناخته و آینده را پیش بینی میکند، و ثالثاً غلتیدن بطور کامل و قطعی در منجلاب اپورتوفیسم است.

لنین می‌گوید: «بدون تئوری انقلابی نهضت انقلابی نیز نمیتواند وجود داشته باشد... نقش مبارز پیشرو را تنها حزبی میتواند ایفاء کند که دارای تئوری پیشرو باشد» (لنین جلد ۴ ص ۳۰۰ چاپ روسی).

(۴) لنین نشان داد که «اکونومیستها» با ادعای آنکه ایدئولوژی سوسیالیستی تنها از نهضت خود بخودی طبقه کارگر میتواند پدیدار گردد طبقه کارگر را فریب میدهند زیرا در حقیقت امر، ایدئولوژی سوسیالیستی نه از جنبش خود بخودی بلکه از دانش پدید می‌آید. «اکونومیستها» لزوم بوجود آوردن آگاهی سوسیالیستی را در طبقه کارگر انکار مینمایند و بدینسان راه ایدئولوژی بورژوازی را باز میکنند و نفوذ و رسوخ آنرا در میان طبقه کارگر آسان مینمایند و بنابراین ایده در آمیختن جنبش کارگری با سوسیالیسم را زیر خاک مدنون کرده به بورژوازی یاری میکنند.

لنین می‌گوید: «هرگونه سر فرود آوردن در مقابل

جنبش خود بخودی کارگری، هرگونه کوچک شمردن نقش «عنصر آگاه» و کاستن نقش سوسیال دموکراسی، اعم از آنکه شخصی که خوار می شمارد اینرا بخواهد یا نه، کاملاً بمنزله تقویت نفوذ ایدئولوژی بورژوازی در کارگران است» (در همان کتاب ص ۳۹۰) و کمی دورتر:

«مسئله تنها اینطور طرح میشود: ایدئولوژی بورژوازی و یا سوسیالیستی. در اینجا حد وسطی وجود ندارد... بنابراین هرگونه خوار شمردن ایدئولوژی سوسیالیستی، هرگونه دوری از آن، بخودی خود معنی تقویت ایدئولوژی بورژوازی است. (در همان کتاب ص ۳۹۱-۳۹۲).

(۵) امین همه این خطاهای «اکونومیستها» را تراز بندی نموده باین نتیجه میرسد که «اکونومیستها» نمیخواهند يك حزب انقلاب اجتماعی داشته باشند تا طبقه کارگر را از سرمایه داری آزاد کند بلکه طالب يك حزب «صلاحات اجتماعی» هستند که صیانت فرمانروائی سرمایه داری را در بردارد. و بهمین نظر «اکونومیستها» اصلاح طلبانی میباشند که نسبت بمضامع اصلی پرولتاریا خیانت میورزند.

(۶) امین بالاخره نشان داد که «اکونومیسم» در روسیه پدیده تصادفی نیست و «اکونومیستها» وسیله نفوذ بورژوازی در طبقه کارگر میباشند و آنها در احزاب سوسیال دموکرات اروپایی باختاری و در وجود رویز یونیستها که طرفداران برنشتین اپورتونیست میباشند همدستانی دارند. در غرب میان سوسیال دموکراتها جریان اپورتونیستی بیش از پیش مستحکم میشود و این جریان در زیر پرچم «آزادی تنقید» نسبت

بمارکس قد علم کرده خواستار «تجدید نظر» بود یعنی میخواست
تعلیمات مارکس از نو مورد بررسی قرار گیرد (نام «رویزیونیسم»
از همین جا پیدا شده)، این جریان خواستار آن بود که از
انقلاب، از سوسیالیسم، از دیکتاتوری پرولتاریا صرف نظر شود.
لنین نشان داد که «اکنونومیستها»ی روس هم چنین راه انصرافی
را در مورد مبارزه انقلابی و سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا
در پیش گرفته بودند.

چنین است تعالیم اساسی تئوریک که لنین در کتاب خود
موسوم به «چه باید کرد؟» بیان نموده است.

انتشار کتاب «چه باید کرد؟» کار را بجائی رساند که
یک سال پس از طبع آن (در ماه مارس سال ۱۹۰۲ طبع شده بود) تا
موقع کنگره دوم حزب سوسیال دموکرات روسیه، از مواضع
ایدئولوژی «اکنونومیسم» تنها خاطره ناگواری باقی ماند و لقب
«اکنونومیست» از طرف اکثریت کارکنان حزب مانند توهین
تلقی میشد.

این، انهدام کامل جریان «اکنونومیسم» از حیث ایدئولوژی
اپورتونیسم و دنباله روی و سیر خود بخودی بود.
ولی اهمیت اثر لنین موسوم به «چه باید کرد؟» تنها
محدود به این نیست.

اهمیت تاریخی «چه باید کرد؟» عبارت از آن است که
لنین در این کتاب مشهور خود:

(۱) نخستین کسی بود که در تاریخ تفکر مارکسیستی
سرچشمه‌های ایدئولوژی اپورتونیسم را کاملاً آشکار ساخت
و نشان داد که این سرچشمه‌ها پیش از همه عبارت است از
سجود به اهل خود بخودی نهضت کارگری و خوار شمردن
فقد آگاهی سوسیالیستی در جنبش کارگری.

۲) اهمیت تئوری و آگاهی حزب را که بمثابة نیروی انقلابی کننده و رهنمون جنبش خود بخودی کارگری است باوج خود رسانید.

۳) اصل مارکسیستی را در این باره که حزب مارکسیستی عبارتست از آمیزش نهضت کارگری با سوسیالیسم بطور درخشانی به ثبوت رساند.

۴) مبانی ایدئولوژی حزب مارکسیستی را داهیانه مورد تجزیه و تحلیل قرار داد.

اصول تنوریک که در کتاب «چه باید کرد؟» بیان شده سپس پایه ایدئولوژی حزب بلشویک گردید.

«ایسکرا» که دارای اینگونه خزائن تنوریک بود میتواندست برله نقشه لنین دائر به تاسیس حزب، برای گرد آوردن قوای حزب، برله کنگره دوم حزب، برله سوسیال دموکراسی انقلابی و علیه «اکنونومیستها» و علیه همه و هرگونه اپورتونیست و رویزیونیست باب تبلیغات پر دامنه‌ای را بگشاید و در واقع نیز بگشود.

مهمترین کار «ایسکرا» تنظیم طرح برنامه حزب بود. برنامه حزب کارگری چنانکه معلوم است بیان علمی مختصر مقصد و وظایف مبارزه طبقه کارگر است. برنامه، آخرین مقصد نهضت انقلابی پرولتاریا و هم چنین در خواستهائی را که حزب در راه آخرین هدف خود برای این درخواستها مبارزه مینماید، نیز معین میسازد. از این رو هیچ ممکن نبود که تنظیم طرح برنامه دارای اهمیت درجه اولی نباشد.

در موقع تنظیم طرح برنامه، در داخل اداره روزنامه «ایسکرا» بین لنین و پلخانوف و نیز کارمندان دیگر هیئت تحریریه اختلافات جدی بهیان آمد. این اختلافات و مباحثات نزدیک بود کاملاً گسیختگی بین لنین و پلخانوف را موجب شود. ولی در آنوقت این

قطع رابطه روی نداد. لنین موفق شد باینکه مهمترین ماده در باره دیکتاتوری پرولتاریا در طرح برنامه داخل گردد و نقش رهنمون طبقه کارگر در انقلاب بطور صریح نشان داده شود.

تلوین تمام قسمت برنامه حزب راجع به مسئله ارضی هم بدست لنین انجام گرفت. لنین از همان زمان طرفدار ملی کردن اراضی بود ولی در نخستین مرحله مبارزه، لازم دانست خواسته شود که «اترزیکیها» یعنی آن زمینهاییکه ملاکین در وقت «آزاد کردن» دهقانان از زمینهای آنان قطع و ضبط کرده بودند بدهقانان داده شود. پلخانوف با ملی کردن زمین مخالفت میکرد.

مباحثه‌های لنین با پلخانف در باره برنامه حزب تا حدی مخالفت‌های آینده بین بلشویکها و منشویکها را بنا نهاد.

۳. کنگره دوم حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه
تصویب برنامه و آئین نامه و ایجاد حزب واحد.
اختلافات در کنگره و پیدا شدن دو جریان در
حزب: بلشویکی و منشویکی.

بدی طریق پیروزی اصول لنین و مبارزه موفقیت آمیز «ایسکرا» برله نقشه تشکیلاتی لنین همه شرایط اساسی را که برای ایجاد حزب، یاچنانکه آن اوقات میگفتند برای ایجاد حزب حقیقی ضروری بود، آماده ساخت. خط مشی «ایسکرا» در میان سازمانهای سوسیال دموکرات در روسیه غالب گردید و اینک انعقاد کنگره دوم حزب ممکن بود.

۱۷ (۳۰) ژوئیه سال ۱۹۰۳ کنگره دوم حزب سوسیال

دموکرات کارگری روسیه افتتاح گردید. کنگره در خارجه محرمانه منعقد شد. ابتدا جلسات کنگره در بروکسل بود اما سپس پلیس بلژیک به نمایندگان کنگره اخطار کرد که بلژیک را ترک کنند. آنگاه کنگره بلندن نقل مکان نمود.

رویه‌مرفته از ۲۶ سازمان ۴۳ نماینده به کنگره آمده بود. هر کمیته اختیار داشت دو نماینده بکنگره گسیل دارد و لیکن برخی تنها یک نفر فرستاده بودند. بدینطریق ۴۳ نفر نماینده ۵۱ رأی قطعی داشتند.

وظیفهٔ عهدهٔ کنگره عبارت بود از «ایجاد حزب حقیقی مبنی بر پایه‌های اصولی و تشکیلاتی که از طرف «ایسکرا» پیش کشیده و مطرح گردیده بود» (لنین جلد ۶ ص ۱۶۴ چاپ روسی).

ترکیب نمایندگان کنگره ناجور بود. «اکونومیستهای» علی چون دچار شکست شده بودند در کنگره نماینده نداشتند. ولی «اکونومیستها» طی ایندوره چنان ماهرانه به جلد دیگری در آمدند که توانستند از خود چند تن نماینده بوسیله‌ای در کنگره جای دهند. علاوه بر آن، نمایندگان بوند هم تنها در گفتار با «اکونومیستها» تفاوت داشتند اما در کردار طرفدار «اکونومیستها» بودند.

بدینطریق در کنگره نه تنها طرفداران «ایسکرا» بلکه مخالفین آن هم شرکت جستند. طرفداران «ایسکرا» ۳۳ نفر یعنی اکثریت بودند ولی همهٔ آنکسانیکه خود را هواخواهان «ایسکرا» می‌شمردند ایسکرائی و هواداران حقیقی انینی نبودند. نمایندگان بچند گروه تقسیم گردیدند. طرفداران انینی یا ایسکرائیهای استوار ۲۴ رأی داشتند ۹ نفر از ایسکرائیها از مارتف پیروی میکردند. اینان ایسکرائیهای نا استوار بودند. یک قسمت

از نمایندگان بین «ایسکرا» و مخالفین وی مردد بودند. اینگونه اشخاص در کنگره ۱۰ رأی داشتند. اینها مرکز بودند. مخالفین آشکار «ایسکرا» ۸ رأی داشتند (۳ نفر از «اکنونویستها» و ۵ نفر بوندیها). کافی بود که بین ایسکرائیها جدائی بیفتد تا دشمنان «ایسکرا» بتوانند تفوق حاصل نمایند.

از اینجا نمایان است که در کنگره چه وضع پیچیده ای وجود داشت. لنین قوهٔ بسیاری صرف کرد تا در کنگره پیروزی «ایسکرا» را تأمین سازد.

مهمترین کار کنگره تصویب برنامهٔ حزب بود. مسئله عمده ای که در موقع مذاکرهٔ برنامهٔ موجب اعتراض قسمت اپورتونیستی کنگره گردید همانا مسئلهٔ دیکتاتوری پرولتاریا بود. اپورتونیستها در یک رشته از مسائل دیگر برنامه‌ای نیز با قسمت انقلابی کنگره موافقت نداشتند. ولی مصمم شدند که بویژه برضد مسئله دیکتاتوری پرولتاریا مصاف دهند و بدان متکی بودند که یک سلسله از احزاب سوسیال دموکرات خارجه در برنامهٔ خود ماده‌ای راجع به دیکتاتوری پرولتاریا ندارند و از این رو ممکن میدیدند که این ماده در برنامهٔ سوسیال دموکرات روسیه نیز وارد نشود.

اپورتونیستها نسبت به وارد کردن درخواستهای راجع به مسئلهٔ دهقانان در برنامه نیز اعتراض میکردند. این اشخاص خواهان انقلاب نبودند از این رو از متفق طبقهٔ کارگر یعنی از دهقانان دوری می جستند و نسبت به آنها احساسات ناگواری داشتند.

بوندیها و سوسیال دموکراتهای لهستان برضد حق ملل در تعیین سرنوشت خود اعتراض می نمودند. لنین همیشه میاموخت که طبقهٔ کارگر موظف است برضد جبر و ستم ملی مبارزه کند. اعتراض برضد این درخواست برنامه به منزله پیشنهادی در این

زمینه بود که باید از انترناسیونالیسم پرولتاری صرف نظر نموده و حامی و مدد کار تعدی ملی شد.

لنین به همه این اعتراضات ضربت کمرشکنی وارد آورد. کنگره برنامه‌ای را که از طرف «ایسکرا» پیشنهاد شده بود تصویب نمود.

این برنامه عبارت از دو قسمت بود. برنامه حداکثر و برنامه حد اقل برنامه حد اکثر حاکی بود از وظیفه عمده حزب طبقه کارگر. از انقلاب سوسیالیستی، سرنگون کردن حاکمیت سرمایه‌داران و برقرار ساختن دیکتاتوری پرولتاریا. برنامه حد اقل حاکی بود از آن وظایف فوری حزب که هنوز پیش از سرنگون کردن رژیم سرمایه‌داری و قبل از استقرار دیکتاتوری پرولتاریا میبایستی انجام پذیرد یعنی واژگون کردن سلطنت تزار، استقرار جمهوری دموکراتیک، معمول ساختن ۸ ساعت روزکار برای کارگران، نابود نمودن همه بقایای اصول سرواژ در دهات، استرداد تمام «اترزیکی‌ها» زمینهاییکه ملاکین از دهقانان غصب نموده‌اند.

بعد ها بلشویکها بجای در خواست استرداد «اترزیکیها» در خواست ضبط همه اراضی ملاکین را به‌یاد آوردند. برنامه مصوبه در کنگره دوم، برنامه انقلابی حزب طبقه کارگر بود.

این برنامه تا کنگره هشتم حزب یعنی تا زمانیکه حزب ما پس از فتح انقلاب برنامه نویسی تصویب نمود وجود داشت. پس از تصویب برنامه، کنگره دوم حزب بمذاکره در باره طرح مربوط به آئین نامه حزب پرداخت. کنگره که برنامه را تصویب کرده و برای متحد ساختن حزب از حیت ایدئولوژی پایه بوجود آورده بود میبایستی همچنین آئین نامه حزب را

تصویب نماید تا اینکه به اصول خورده‌کاری، محفل بازی، پراکندگی سازمانی و فقدان انضباط مستحکم در حزب خاتمه داده شود. لیکن اگر تصویب برنامه نسبتاً به آسانی گذشت مسئله آئین نامه حزب در کنگره موجب مجادله‌های سختی گردید. از همه بیشتر اختلاف آراء بر سر طرز افاده ماده یکم آئین نامه یعنی در باره عضویت حزب شدت یافت. چه کسی میتواند عضو حزب شود، ترکیب حزب چگونه باید باشد، حزب از حیث سازمانی چه صورتی بخود بگیرد، یعنی یک واحد کلی متشکل و یا یک چیز بیشکل باشد. این بود مسائلی که به نسبت ماده یکم آئین نامه بیان آمد. دو فرمول با یکدیگر در مبارزه بودند: فرمول لنین که از آن پلخانوف و ایسکرائیهای استوار پشتیبانی میکردند و فرمول مارتف که پشتیبان آن آکسلرد، زاسولایچ، ایسکرائیهای نا استوار، ترتسکی و همه اپورتونیستهای آشکار کنگره بودند.

فرمول لنین حاکی از آن بود که هر کسی که برنامه حزب را می پذیرد، حزب را از لحاظ مادی پشتیبانی میکند و عضو یکی از سازمانهای آن است، میتواند عضو حزب بشود. اما فرمول مارتف پذیرفتن برنامه و کمک مادی بحزب را جزء شرایط ضروری عضویت حزب دانسته ولی شرکت در یکی از سازمانهای حزب را شرط عضویت حزب ندیدانست و بر این بود که عضو حزب میتواند در یکی از سازمانهای حزب عضویت هم نداشته باشد.

لنین حزب را بمثابه دسته متشکلی تلقی مینمود که اعضای آن خود شان خود را داخل حزب ندیکند بلکه در حزب از طرف یکی از سازمانهای آن پذیرفته میشوند و از این رو تابع انضباط حزب میگرددند و حال آنکه مارتف حزب را بمثابه چیزی

تلفی می‌شود که از حیث سازمانی شکل معینی بخود نگرفته و اعضای آن خود شان خود را به حزب وارد می‌نمایند و بنابراین این مادام که آنها داخل یکی از سازمانهای حزب نمیگردند ناگزیر نیستند که مطیع انضباط حزب باشند.

بدین طریق فورمول مارتف بر خلاف فورمول لنین در های حزب را بروی عناصر نا استوار غیر پرولتاری کاملاً می‌کشد. در آستان انقلاب بورژوازی دموکراتیک، میان روشنفکران بورژوازی کسانی بودند که موقتاً از انقلاب طرفداری میکردند. این اشخاص حتی گاه گاهی میتوانستند بحزب مختصر خدمتی هم بکنند. ولی این اشخاص کسانی نبودند که داخل سازمان شوند و مطیع انضباط حزب گردند. وظایف حزبی را انجام داده و خود را در معرض خطر بکه از آن ناشی بود قرار دهند. مارتف و منشویکهای دیگر پیشنهاد می‌نمودند که این قبیل اشخاص در زمره اعضای حزب محسوب شوند و پیشنهاد میکردند که به آنها اختیار و امکان داده شود تا در کارهای حزبی تأثیر داشته باشند. حتی پیشنهاد میکردند که بهر اعتصاب کننده اختیار داده شود که خود را در ردیف اعضای حزب وارد کند. در صورتیکه غیر سوسیالیستها، آنارشیستها و اس ارها هم در اعتصابات شرکت می‌ورزیدند.

چنین بر می‌آمد که بجای حزب یکپارچه، جنگاور و دقیقاً مشکلی که در راه آن لنین و طرفداران لنین در کنگره مبارزه میکردند، طرفداران مارتف میخواستند حزب رنگ و وارنگ متفرق و بی شکلی داشته باشند که لامحاله بسبب این رنگ و وارنگی و نداشتن انضباط مستحکم خود نتواند حزب جنگاوری گردد.

چنان شدن ایسکرائیلهای نا استوار از ایسکرائیلهای استوار،

متفق گشتن آنها با مرکز، ملحق شدن اپورتونیستهای آشکار به آنها، کفه ترازو را در این موضوع بسوی مارتنف سنگینتر ساخت. کنگره با اکثریت ۲۸ رای علیه ۲۲ رای و با امتناع یک نفر ماده یکم آئین نامه را طبق فرمول مارتنف تصویب نمود.

پس از شکافی که بین ایسکرائیها بر سر ماده یکم آئین نامه ایجاد شد مبارزه در کنگره بیش از پیش کسب شدت نمود. کنگره بیابان کار خود، بانتخابات دستگاه رهبری حزب یعنی هیئت تحریریه ناشرافکار مرکزی حزب (ایسکراه) و کمیته مرکزی داشت نزدیک میشد. ولی پیش از اقدام کنگره به انتخابات، پیش آمد چندی نمود که تناسب قوا را در کنگره تغییر داد.

بمناسبت طرح آئین نامه حزبی کنگره میبایست به مسئله بوند بپردازد. بوند مدعی بود که در حزب باید موقعیت مخصوصی داشته باشد و تقاضا مینمود که آنها پکانه نمایندگی کارگران یهودی در روسیه بشناسند. اگر با این تقاضای بوند موافقت میشد معنی اش این بود که لازم است کارگزاران در سازمانهای حزبی بر طبق قرائن ملی تقسیم کرده و از سازمانهای متحد طبقاتی طبقه کارگر بر حسب تقسیمات ارضی صرف نظر شود. کنگره ناسیونالیسم تشکیلاتی بوند را رد نمود. آنگاه طرفداران بوند کنگره را ترک گفتند. دو نفر از «اکونومیستها» هم وقتیکه کنگره از شناختن اتحادیه آنها در خارجه بعنوان نماینده حزب امتناع ورزیده از کنگره بیرون رفتند. خروج هفت نفر اپورتونیست از کنگره تناسب قوا را بتفع طرفداران لنین تغییر داد.

موضوع ترکیب مقامات مرکزی حزب از ابتدا مورد توجه مخصوص لنین قرار داشت. لنین لازم میدانست که برای کمیته

مرکزی انقلابیون متین و استواری انتخاب شوند. طرفداران مارتف تلاش میکردند که در کمیته مرکزی عناصر ناستوار و ایورتونیست را بیشتر انتخاب کنند. در اینموضوع اکثریت کنگره پیرو لنین شد و طرفداران لنین در کمیته مرکزی انتخاب شدند.

بنابه پیشنهاد لنین برای اداره روزنامه «ایسکرا» لنین، پلخانوف و مارتف انتخاب شدند. مارتف در کنگره خواستار شد که برای هیئت تحریریه «ایسکرا» کلیه شش نفر اداره کنندگان سابق «ایسکرا» که بیشتر شان از طرفداران مارتف بودند انتخاب گردند. کنگره این پیشنهاد را با اکثریت آراء رد نمود. سه نفری که لنین پیشنهاد کرده بود انتخاب شدند. آنگاه مارتف اظهار داشت که در هیئت تحریریه ارگان مرکزی شرکت نمی کند.

بدینطریق کنگره با رای خود در موضوع دستگاه مرکزی حزب مغلوبیت طرفداران مارتف و غلبه طرفداران لنین را کاملاً مستحکم ساخت.

از همان وقت طرفداران لنین که در کنگره اکثریت آراء را در انتخابات بدست آوردند بلشویک نامیده شدند و مخالفین لنین که در اقلیت بودند بنام منشویک موسوم گردیده اند

با تلخیص کارهای کنگره دوم میتوان به نتایج زیرین رسید:

۱) کنگره پیروزی مارکسیسم را بر «اکونومیسم» و بر ایورتونیسم آشکار، تثبیت نمود.

۲) کنگره برنامه و آئین نامه را تصویب کرد، حزب سوسیال دموکرات را قاسیس نمود و بدینطریق زمینه را برای یک حزب واحد فراهم ساخت.

۳) کنگره وجود اختلافات جدی سازمانی را آشکار نمود، اختلافاتی که حزب را بدو قسمت بلشویکها و منشویکها تجزیه کرد، اولیها

از اصول تشکیلاتی سوسیال دموکراسی انقلابی پشتیبانی مینمودند و دوهیها بسوی منجلاب سازمانی بسوی منجلاب اپورتونیسیم میفلطیدند. (۴) کنگره نشان داد که در حزب جای اپورتونیستهای سابق یعنی «اکونمیستها» را که مدتهاست از طرف حزب سرکوبی شده‌اند اپورتونیستهای نو یعنی منشویکها دارند اشغال مینمایند.

(۵) کنگره در قسمت تشکیلاتی سر بلند بیرون نیامد، در تردید و تزلزل بود، حتی گاهی برای منشویکها امتیازاتی قائل میشد و هر چند در آخر اصلاح پذیرفت ولی باوجود این نه فقط نتوانست در مسائل تشکیلاتی پرده از روی اپورتونیسیم منشویکها بردارد و آنها را در حزب مجزا سازد بلکه حتی چنین وظیفه ایرا هم در برابر حزب نتوانست بگذارد. این نکتهٔ اخیر یکی از موجبات آن گردید که مبارزه بین بلشویکها و منشویکها پس از کنگره نه تنها خاموش نشد بلکه بر عکس باز هم شدت بیشتری کسب کرد.

۴. عملیات افتراق آور لیدرهای منشویک و تشدید مبارزه در داخل حزب پس از کنگرهٔ دوم. اپورتونیسیم منشویکها. کتاب لنین موسوم به «یک گام به پیش دو گام به پس». مبانی تشکیلاتی حزب مارکسیست.

پس از کنگرهٔ دوم مبارزه در داخل حزب باز هم شدیدتر شد. منشویکها با تمام قوا میکوشیدند تصیبات کنگرهٔ دوم حزب را بر هم زنند و مراکز حزب را بدست خود گیرند. منشویکها خواستار شدند که نمایندگان آنها را در هیئت تحریریهٔ

روزنامه «ایسکرا» و کمیته مرکزی به تعدادی داخل کنند که در هیئت تحریریه روزنامه اکثریت و در کمیته مرکزی هم با عدد بلشویکها برابری داشته باشند. نظر به اینکه این مراتب مخالف با تصمیمات مستقیم کنگره دوم بود، بلشویکها تقاضای منشویکها را رد کردند. آنگاه منشویکها پنهان از حزب سازمان فراکسیونی ضد حزبی خود را، که در راس آن مارتف، ترتسکی و آکسلرد قرار گرفته بودند، تشکیل دادند و چنانکه مارتف نوشته بود «برضد ایننیمس قیامی بر پا کردند». طریقه ای که آنها برای مبارزه با حزب بر گزیده بودند (بقول اینن) عبارت بود از «مختل ساختن همه کار حزبی، آسیب وارد آوردن به کار، اشکال تراشی برای هرچیزی و هر کاری». آنها در بین «مجمع مقیم خارجه» سوسیال دموکراتهای روس که ۹/۱۰ آن از روشنفکران مهاجر و دور از جریانات روسیه بودند، کمین کرده و از آنجا حزب، اینن و طرفداران اینن را مورد شلیک قرار میدادند.

پلخانف متها درجه بمنشویکها کمک کرد. در کنگره دوم پلخانف با اینن همراه بود ولی پس از کنگره دوم پلخانف بمنشویکها مجال داد تا او را با تهدید به افتراق بواهمه اندازند. پلخانف تصمیم گرفت هر طوری باشد با منشویکها «آشتی کند». پلخانف را سنگینی بار خطاهای سابق اپورتونیستی وی، بسوی منشویکها میکشاند. پلخانف که با اپورتونیستها و منشویکها سازشکار بود، دیری نپائید که خودش هم منشویک در آمد. پلخانف خواستار شد که همه اداره کنندگان سابق منشویک که از طرف کنگره رد شده بودند جزو هیئت تحریریه روزنامه «ایسکرا» شوند. بدیهی است که اینن نمیتوانست با این امر موافقت نماید و لذا از هیئت تحریریه «ایسکرا» خارج شد تا موقعیت خود را در کمیته مرکزی حزب مستحکم نوده و از این موضع اپورتونیستها را سرکوب کند.

پلخانف خود سرانه اراده کنگره را نقض نموده اداره کنندگان منشویک سابق را بهیئت تحریریۀ «ایسکرا» وارد ساخت. از این موقع یعنی از شمارۀ ۵۲، منشویکها «ایسکرا» را مبدل به ارگان خود کردند و بوسیله «ایسکرا» مبادرت به تبلیغ نظریات اپورتونیستی خویش نمودند.

از همان وقت در حزب «ایسکرا»ی سابق را چون «ایسکرا»ی لنینی و بلشویکی و «ایسکرا»ی جدید را بعنوان «ایسکرا»ی منشویکی اپورتونیستی زبانزد ساختند.

«ایسکرا» با افتادن در دست منشویکها ارگان مبارزه علیه لنین و بلشویکها گردید و پیش از همه در زمینه مسائل سازمانی ارگان تبلیغاتی اپورتونیسم منشویکی شد. منشویکها با «اکنونیستها» و بوندیها متحد شده در صفحات «ایسکرا» چنانکه خودشان میگفتند علیه لنینیسم بنای ستیزه را گذاشتند. پلخانف نتوانست خود را در مقام سازشکار نگاه دارد و پس از اندک مدتی او نیز به ستیزه کاران پیوست. منطقاً اینطور هم بایستی میشد: هر کس که در سازشکاری با اپورتونیستها یا فشاری میکند باید بسوی اپورتونیسم برود. اظهارات و مقالات فراوانی مانند تکرگ از صفحات «ایسکرا»ی جدید باریدن گرفت و این مترجات راجع به آن بود که حزب نباید يك واحد متشکلی باشد، باید روا داشت که در جزو حزب دستجات آزاد و تك تك که مجبور به تبعیت از تصمیمات سازمانهای حزبی نباشند وجود داشته باشند، باید بهر روشفکری که از حزب طرفداری میکند و همچنان به «هر اعتصاب کننده» و «هر فرد نمایش دهنده» اختیار داده شود که خود را عضو حزب معرفی کند و تقاضای تبعیت از تمام تصمیمات حزب گویا روش «ظاهر سازی و کاغذ بازی» است، تقاضای تبعیت اقلیت از اکثریت بمنزله وارد ساختن يك «فشار مکانیکی»

بر ارادهٔ اعضای حزب است، درخواست تبعیت همهٔ اعضا و رهبران بطور همانند به انضباط حزب عبارت از استقرار محقوق سرواز» در حزب میباشد و همچنین مطالبی از این قبیل که گویا در حزب «برای ما» اصول مرکزیت لازم نیست بلکه «خود مختاری» پر هرج و مرج لازم است که به افراد سازمانهای حزب اختیار دهد تا تصمیمات حزب را اجرا نکنند.

این نکات عبارت بود از يك تبليغ لجام گسيخته برای ایجاد خودسری در سازمان، تباه کردن روح و انضباط حزبی، ستودن اصول انفرادی ویژهٔ روشنفکران و روا دانستن بی انضباطی آنارشیستی.

منشویکها آشکارا حزب را بقرهرا برمیگردانند، آنها حزب را از کنگرهٔ دوم بسوی عقب یعنی بسوی تفرقهٔ تشکیلاتی و محفل بازی و خورده کاری میکشاندند.

لازم بود به منشویکها ضربتی قطعی وارد آید.

این ضربت را لنین در کتاب مشهور خود موسوم به «يك گام پیش دو گام پس» که در ماه مه سال ۱۹۰۴ از طبع در آمد به آنها وارد آورد.

اینک تعلیمات و نظریات اصلی تشکیلاتی که از طرف لنین در این کتاب شرح و بسط داده شده و سپس مبانی تشکیلاتی حزب بلشویک را قرار داده است:

(۱) حزب مارکسیستی يك قسمت از طبقهٔ کارگر و دسته‌ای از آن میباشد. ولی طبقهٔ کارگر دستجات بسیاری دارد. بنابراین هر دسته از طبقهٔ کارگر را نمیشود حزب طبقهٔ کارگر نامید. فرق حزب با سایر دستجات طبقهٔ کارگر پیش از همه در آنستکه حزب يك دستهٔ عادی نیست بلکه دستهٔ پیشرو، دستهٔ آگاه، دستهٔ مارکسیستی طبقهٔ کارگر است و با معرفت به زندگانی اجتماعی

و قوانین تکامل حیات جامعه و دانش قواعد مبارزه طبقاتی مسلح است و بهمین علت می تواند طبقه کارگر را هدایت کند و مبارزه وی را رهبری نماید. از این رو همانطور که جزء و کل را نمیشود بهم مخلوط کرد حزب و طبقه کارگر را نیز نمیشود بیکدیگر مخلوط نمود. نمیتوان خواستار آن بود که هر اعتصاب کننده‌ای خود را عضو حزب معرفی نماید زیرا کسی که حزب را با طبقه مخلوط میکند آنکس سطح آگاهی حزب را تا سطح «هر اعتصاب کننده‌ئی» پائین می‌آورد و حزب را بعنوان يك دسته بی‌شرو آگاه طبقه کارگر از بین میبرد. وظیفه حزب عبارت از آن نیست که مقام خود را تا حد مقام «هر اعتصاب کننده» فرود آورد بلکه آنستکه توده کارگر و «هر اعتصاب کننده» ای را تا حد مقام حزب ارتقاء دهد.

لنین می نویسد «ما حزب طبقه هستیم و از این رو تقریباً همه طبقه (و هنگام جنگ، و در دوره جنگ داخلی يك جا تمام طبقه) بایستی در زیر رهبری حزب ما کار کند باید به حزب ما هر چه ممکن است محکمتر متصل گردد ولی هرگاه ما چنین بیندازیم که زمانی در دوران سرمایه‌داری تقریباً همه طبقه یا همه طبقه میتواند تا درجه آگاهی و فعالیت دسته پیشروی خود و حزب سوسیال دموکرات خود رشد یابد مانیلوفیسم* و «دنباله روی» خواهد بود. هنوز هیچ سوسیال دموکرات عاقل شبهه‌ئی در آن نکرده که در دوران سرمایه‌داری حتی سازمان اتحادیه کارگران (که خیلی ساده‌تر و بفهم قشرهای رشد نیافته بسی نزدیکتر است) نمیتواند

* (تن آسانی، بی جنبشی و خیالات مهمل. مانیلوف یکی از افراد کتاب گوگل موسوم به «ارواح مرده» است—مترجم.

تقریباً همه طبقه کارگر یا همه آن طبقه را فرا گیرد. فراموش کردن فرق بین دسته پیشرو و همه توده‌معالیه که بسوی وی گرایش و کشش دارند، فراموش نمودن وظیفه دائمی دسته پیشرو در ارتقاء بیش از پیش قشرها تا این مقام پیشرو... تنها بمعنی آنستکه ما خود را فریفته و از بزرگی وظایفی که داریم چشم ببوشیم و دائره این وظایف را تنگتر نماییم (لنین جلد ۶ ص ۲۰۵-۲۰۶ چاپ روسی).

۲) حزب نه تنها دسته پیشرو و با فهم طبقه کارگر است بلکه در عین حال دسته متشکل طبقه کارگر نیز میباشد که انضباطش برای همه اعضا اجباریست از این رو اعضا حزب باید حتما عضو یکی از سازمانهای حزب باشند هرگاه حزب دسته متشکل طبقه و یک دستگاه سازمانی نبود، بلکه حاصل ساده‌ای از مردمی بود که خود را اعضای حزب معرفی میکنند به هیچیک از سازمانهای حزبی داخل نمیشوند یعنی متشکل نمیشوند و بنابراین مجبور نیستند تابع تصمیمات حزب شوند. در اینصورت حزب هرگز دارای اراده واحدی نمیبود، امکان آنها نداشت که مبارزه طبقه کارگر را رهبری کند. حزب تنها در صورتی میتواند مبارزه عملی طبقه کارگر را هدایت نماید و آنها بسوی هدف واحدی سوق دهد که همه اعضایش در یک دسته مشترکی که با اراده واحد و یگانگی عمل و انضباط جوش خورده است متشکل باشند.

اعتراضات متشویکها این بود که در چنین موردی بسیاری از روشنفکران مثلاً پروسورها، دانشجویان، دانش آموزان و مانند اینها خارج از حزب خواهند ماند زیرا آنها به سازمانی از سازمانهای حزبی نمیخواهند داخل شوند بدلیل اینکه یا انضباط حزبی بر دوش آنها سنگینی میکند و یا چنانکه پلخانوف در کنگره دوم

گفته بود برای آنکه «دخول بسازمانی از سازمانهای محلی را برای خود عار میدانند». ضربه این اعتراضات منشویکها به خود آنها بر میگردد زیرا چنین اعضائیکه از انضباط حزب و از دخول در سازمانهای حزبی هراس دارند برای حزب لازم نیستند. کارگران از انضباط و سازمان ترسی ندارند و آنها هرگاه مصمم شدند که عضو حزب گردند با کمال میل داخل سازمانها میشوند. کسانی که از انضباط و سازمان میترسند روشنفکرانی هستند که دارای روحیه انفرادی هستند و آنها در واقع نیز خارج از حزب میمانند و چه بهتر از این، زیرا حزب از رو آوردن عناصر نا استوار که اکنون در دوران آغاز رشد انقلاب بورژوازی دموکراسی بویژه قوت گرفته اند رها میشود.

لنین مینویسد «اگر من میگویم که حزب بایستی حاصل جمع سازمانها باشد (نه حاصل جمع بسیط ریاضی بلکه يك حاصل جمع مرکب) در اینصورت... من بدینوسیله با کمال روشنی و دقت تمایل و درخواست خودم را اظهار میدارم دائر براینکه حزب، بعنوان يك دسته پیشرو طبقه، بقدر امکان باید متشکلتتر باشد و تنها چنان عناصری را باید در برگیرد که قائل بحد اقل تشکل باشند...» (همانکتاب ص ۲۰۳).

و کمی دورتر:

«فرمول مارتف در گفتار از منافع قشرهای وسیع پرولتاریا مدافعه میکند؛ اما در کردار این فرمول بمنافع روشنفکران بورژوازی که از انضباط و سازمان پرولتاری پرهیز دارند خدمت میکند. هیچ کس جرأت انکار ندارد که روشنفکران بعنوان قشر خاصی در جامعه‌های سرمایه‌داری عصر ما میباشند که بطور کلی صفت مشخصه آنان همانا روح انفرادی و انضباط و سازمان ناپذیری است» (همان کتاب ص ۲۱۲)

و باز هم:

«پرولتاریا از سازمان و انضباط بیم ندارد... پرولتاریا تلاشی نخواهد داشت که آقایان استادان و دانش آموزان که نمیخواهند داخل سازمان گردند، فقط در قبال اینکه زیر بازرسی تشکیلات کار میکنند، اعضای حزب شناخته شوند... در حزب ما نه در پرولتاریا بلکه در برخی از روشنفکران، خودآموزی طبق روح تشکیلاتی و انضباط بحد کافی وجود ندارد» (همان کتاب ص ۳۰۷).

۳) حزب نه تنها دسته متشکل است بلکه میان همه سازمانهای دیگر طبقه کارگر «شکل عالی سازمانی» است که برای هدایت همه سازمانهای دیگر طبقه کارگر ایجاد شده است. حزب بعنوان شکل عالی سازمانی عبارت از بهترین اشخاص طبقه میباشد و این اشخاص با تئوری پیشرو، با معرفت نسبت بقواعد مبارزه طبقاتی و با تجربه جنبش انقلابی مسلحند، این حزب برای رهبری همه سازمانهای دیگر طبقه کارگر هرگونه امکانی دارد و موظف است رهبری کند. کوشش منشیوها بمنظور خوار کردن نقش رهنمون حزب به سستی همه سازمانهای دیگر پرولتاریا که از جانب حزب رهبری میشود منجر می گردد و بنابراین—این کوشش به سستی و بی سلاح شدن پرولتاریا منتهی میشود زیرا «پرولتاریا در مبارزه برای حاکمیت بجز سازمان سلاح دیگری ندارد» (در همانکتاب ص ۳۲۸).

۴) حزب مظهر ارتباط دسته پیشرو طبقه کارگر با توده‌های ملیونی طبقه کارگر میباشد. حزب هر اندازه هم که بهترین دسته پیشرو و هر قدر هم متشکل باشد باز هم بدون ارتباط با توده‌های غیر حزبی، بدون افزودن و استوار ساختن این ارتباط نمیتواند زندگی و رشد کند. حزبی که در درون خود

افزوا یافته و از توده بر کنار مانده و رابطه خود را با طبقه از دست داده و یا حتی آنرا سست نموده است باید اعتماد و پشتیبانی توده‌ها را هم از دست بدهد و بنابراین باید حتما فنا شود. حزب برای اینکه دارای زندگی کاملی باشد و رشد کند باید بر رشته‌های ارتباط با توده‌ها بیفزاید و از اعتماد توده‌های ملیونی طبقه خود بر خود دار گردد.

لنین میگوید: «برای اینکه حزبی سوسیال دموکرات باشد، همانا باید پشتیبانی طبقه را بدست آورد» (لنین جلد ۶ ص ۲۰۸ چاپ روسی).

۵) حزب برای اینکه جریان کارش درست باشد و رهبری توده‌ها را منظمآ انجام دهد باید بر مبانی مرکزیت متشکل گردد، دارای آئین نامه واحد، انضباط حزبی واحدی باشد و در رأس خود سازمان واحدی در وجود کنگره حزب و در فواصل بین کنگره‌ها در وجود کمیته مرکزی حزب داشته باشد، که اقلیت تابع اکثریت، سازمانهای جداگانه مطیع مرکز و نیز سازمانهای زیر دست پیرو سازمانهای عالی گردند. بدون این شرایط حزب طبقه کارگر نمیتواند حزب حقیقی بشود و در امر رهبری قادر به ایفای وظائف خود نیست.

بدیهی است نظریه غیر علنی بودن حزب در شرایط استبداد تزاری، سازمانهای حزبی در آن اوقات نمیتوانستند بنا بر اصول انتخابات از پائین، تاسیس گردند و حزب ناگزیر بود کاملاً جنبه مخفی داشته باشد. ولی لنین بر آن بود که این پدیده موقتی در حیات حزب ما، از همان نخستین روزهای الغاء تزاریسم، وقتیکه حزب آشکار و علنی میگردد و سازمانهای حزبی بر مبانی انتخابات دموکراتیک و بر مبانی مرکزیت دموکراتیک تشکیل شود، از میان خواهد رفت.

لنین مینویسد: «سابقاً حزب ما از حیث شکل یک واحد تام و متشکل نبود، بلکه تنها عبارت از مجموع دستجات جداگانه‌ای بود و از این رو بجز فعل و انفعال اندیشه‌ها در بین دستجات مناسبات دیگری نمیتوانست هم وجود داشته باشد. اکنون ما حزب متشکلی شده ایم و این یعنی آن است که قدرتی ایجاد شده، نفاذ اندیشه‌ها بنفاد قدرت بدل گردیده و نیز مقامات پائینی حزب تابع مقامات عالی میباشند (در همان کتاب ص ۲۹۱)

لنین، منشویکها را به نیهیلیسم* سازمانی و آنارشیم اشرافی که حکمرانی حزب و انضباط آن را بر خود روانیدارند متهم ساخته مینویسد:

«این آنارشیم اشرافی بویژه مختص به یک نیهیلیست روسی است. سازمان حزبی در نظرش چون «غایر یک» سه‌گیتی است، اطاعت جزء از کل متابعت اقلیت از اکثریت بمنزله «بردگی در نظرش جلوه میکند... تقسیم کار در زیر رهبری یک مرکز واحد از طرف وی موجب فریادهای در عین حال خنده آور و حزن انگیزی، برضد تبدیل اشخاص به «چرخها و پیچهای کوچک» میگردد (ضمناً بدترین نوع این تبدیل تبدیل مدیران روزنامه به کارمندان عادی آن شمرده میشود) یاد آوری از آئین نامه سازمانی حزب، باعث احم و دهن کجی تحقیر آمیز و نکوهش (در حق «فورمالیستها»)

* از کلمه لاتینی «نی هیل» یعنی «هیچ» میآید. یکی از جریانات اجتماعی سده ۱۹ روسیه است که تمام اصول مدنی آنزمان از قبیل فلسفه ایده آلیستی، موهومات مذهبی، آداب، شکل زندگی خانوادگی و عادات اخلاقی را منکر بود. — مترجم

میگردد و میگویند اصولاً بدون آئین نامه نیز میتوان کار کرد» (همان کتاب ص ۳۱۰)

۶) حزب در فعالیت عملی خود، اگر میخواهد یگانگی صفوف خویش را نگاه دارد، باید انضباط واحد پرولتاری را که برای همه اعضای حزب اعم از رهبران و اعضای عادی بالسویه اجباریست معمول دارد. از این رو در حزب تقسیمی بین «خاص» که برای شان رعایت انضباط اجباری نیست و «غیر خاص» که مجبورند تابع انضباط باشند نباید وجود داشته باشد. بدون این شرط حفظ تمامیت حزب و یگانگی صفوف آن غیر ممکن است. لنین مینویسد «فقدان کامل دلائل معقول در دست مارتف و شرکاء برضد هیئت تحریریۀ روزنامه که از طرف کنگره تعیین شده، بهتر از همه با سخن خود شان مبرهن میشود: «ما که سرف نیستیم!»... روحیۀ یک روشنفکر بورژوازی که خود را از «ذوات برگزیده» می شمارد و خویش را از سازمان توده ای و انضباط توده ای برتر میگذارد بخوبی نمایان میگردد... روح انفرادی روشنفکران... هرگونه سازمان و انضباط پرولتاری مانند اصول سرواژ بنظر میرسد» (همان کتاب ص ۲۸۲).

و در جای دیگر:

«به تدریج که نزد ما یک حزب حقیقی تشکیل میگردد، کارگر آگاه باید فراگیرد که روحیۀ جنگجوی ارتش پرولتاری را از روحیۀ روشنفکران بورژوازی که با جمله پردازی آنارشیستی خود نمائی میکنند باز شناسد، کارگر آگاه باید فرا گیرد که نه تنها از اعضای عادی بلکه از «اشخاص ما فوق» هم مطالبه اجرای وظائف عضویت حزب را بنماید» (همان کتاب ص ۳۱۲).

لنین که اختلافات را تلخیص و تحلیل نموده و روش منشویکها را بعنوان «اپورتونیسیم در مسائل سازمانی» معین کرده بود چنین عقیده داشت که یکی از گناهان اصلی منشویسم عبارت از آنستکه با اهمیت سازمان حزبی بمنزله سلاح پرولتاریا در مبارزه برای آزادی خود ارزش کاملی نمیدهد. منشویکها براین عقیده بودند که سازمان حزبی پرولتاریا برای پیروزی انقلاب اهمیت جدی ندارد. بر خلاف منشویکها، لنین بر آن بود که برای غلبه تنها يك اتحاد ایدئولوژیک پرولتاریا کافی نیست— منظور اینکه پیروزی بدست آید باید یگانگی ایدئولوژیک را با «یگانگی مادی سازمانی» پرولتاریا «مستحکم نمود» لنین معتقد بود که پرولتاریا تنها با چنین شرایطی میتواند نیروئی غلبه ناپذیر شود.

لنین مینویسد «پرولتاریا در مبارزه برای حاکمیت بجز سازمان سلاح دیگری ندارد. پرولتاریا که بواسطه سلطه يك رقابت پر هرج و مرج در جهان سرمایه‌داری از هم جدا می شود، و در زیر بار کارهای مشقت بار برای سرمایه از پای در می آید و دائما «در اعماق» فقر کامل، بحالت بهیمی و انحطاط میافتد—چنین پرولتاریا فقط در سایه آن میتواند بدل به نیروئی مغلوب نشدنی شود— و ناگزیر بدل نیز خواهد شد— که اتحاد فکری وی از روی اصول مارکسیسم بواسطه وحدت مادی سازمانی که ملیونها زحمتکش را با ارتش طبقه کارگر بهم میپیوندند مستحکم گردد. در قبال این ارتش نه حاکمیت فرتوت استبداد روس میتواند تاب بیاورد و نه حاکمیت سرمایه بین الهلی که رو به زوال است» (لنین جلد ۶ ص ۳۲۸ چاپ روسی).

لنین کتاب خود را با همین سخنان جاویدان پایان میرساند.

چنین است اصول اساسی سازمانی که لنین در کتاب مشهور خود بنام «یک گام به پیش دو گام به پس» بیان نموده است. اهمیت این کتاب پیش از همه در آنستکه این کتاب از روح حزبی در مقابل محفل بازی، از حزب برضد اخلاص گمرا دفاع کرده، اپورتونیسم منشویکها را در مسائل سازمانی در هم شکسته و شالوده‌معی سازمانی حزب بلشویک را ریخته است.

ولی اهمیت این کتاب منحصر باین نیست. اهمیت تاریخی آن عبارت از آنستکه لنین در تاریخ مارکسیسم نخستین کسی است که دانش حزب را بعنوان یک سازمان راهبون پرولتاریا و بعنوان سلاح اصلی در دست پرولتاریا که بیوجود آن در مبارزه برای دیکتاتوری پرولتاریا غلبه ممکن نیست تنظیم نمود. انتشار کتاب «یک گام به پیش دو گام به پس» لنین میان کارمندان حزب منجر به آن شد که اکثریت سازمانهای محلی در پیرامون لنین گرد آیند.

لیکن هر قدر سازمانها در پیرامون بلشویکها تنگتر گرد می آمدند بهمان اندازه هم رهبران منشویک خشناکتر میشدند. در تابستان سال ۱۹۰۴ با دستگیری پلخانوف و خیانت دو تن از بلشویکهای فاسد یعنی کراسین و نوسکوف، منشویکها در کمیته مرکزی اکثریت را بدست آوردند. بدیهی بود که منشویکها کار را با فتراق میکشاندند. از دست رفتن «ایسکرا» و کمیته مرکزی وضع بلشویکها را دشوار مینمود. لازم بود روزنامه بلشویکی ویژه خود دائر شود. انعقاد کنگره نوین سوم حزب مورد لزوم بود تا اینکه کمیته مرکزی نوی بوجود آورده بکار منشویکها خاتمه داده شود.

برای این امر لنین و بلشویکها دست بکار شدند. بلشویکها برای انعقاد کنگره سوم حزب اقدام به مبارزه

نمودند. در ماه اوت سال ۱۹۰۴ در سویس تحت رهبری آئین مجلس مشورتی از ۲۲ نفر از بلشویکها تشکیل شد. این مجلس مشورتی پیامی را بعنوان «خطاب بحزب» تصویب نمود که برای بلشویکها در حکم يك برنامه مبارزه بمنظور انعقاد کنگره سوم گردید. در سه کنفرانس ایالتی کمیته‌های بلشویک (جنوبی، قفقاز و شمال) هیئت کمیته‌های اکثریت انتخاب گردید که این هیئت برای کنگره سوم حزب مقدمات کار را تهیه میدید.

۴ ژانویه سال ۱۹۰۵ نخستین شماره روزنامه بلشویکی «وپریود» («به پیش») نشر شد.

بدینطریق در حزب دو فراکسیون علیحده جدا از یکدیگر یعنی فراکسیون بلشویکها و منشویکها تشکیل گردید که دارای مراکز و ارگانهای مطبوعاتی جداگانه‌ای بودند.

خلاصه

در سالهای ۱۹۰۱-۱۹۰۴ بر اثر رشد جنبش انقلابی کارگری در روسیه سازمانهای مارکسیستی سوسیال دموکراسی نشو و نما یافته و مستحکم میگرددند. در مبارزه شدید اصولی با «اکنونیستها» روش انقلابی «ایسکرا» ی آئینی پیروز میشود. نشست ایدئولوژیک و «خورده کاری» از میان بر داشته میشود.

«ایسکرا» محفلها و دسته‌های پراکنده سوسیال دموکراسی را بهم مربوط ساخته مقدمات کنگره دوم حزب را فراهم مینماید در کنگره دوم در سال ۱۹۰۳ حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه تشکیل یافته و برنامه و آئین نامه حزب تصویب و دستگاه‌های رهبری مرکزی حزب ایجاد شد.

در مبارزه برای فتح نهائی خط مشی «ایسکرا» که در

کنگرهٔ دوم روی داده بود در داخل حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه دو دسته پیدا میشوند: گروه بلشویکها و دستهٔ منشویکها.

دامنهٔ اختلافات عمدهٔ بلشویکها و منشویکها پس از کنگرهٔ دوم در سر مسائل سازمانی توسعه می یابد.

منشویکها به «اکونومیستها» نزدیک میکردند و در حزب جای آنها را اشغال مینمایند. اپورتونیسیم منشویکها در اوایل در رشتهٔ مسائل سازمانی بروز می کند. منشویکها مخالف حزب جنگاور انقلابی تیپ لنین هستند. آنها طرفدار حزبی بی شکل و بی سازمان و دنبالهرو میباشند. آنان در حزب راه افتراق در پیش میگیرند. بدستکاری پلخانف «ایسکرا» و کمیتهٔ مرکزی را تصرف مینمایند و این مراکز را برای مقاصد افتراق آمیز خود مورد استفاده قرار میدهند.

چون بلشویکها از طرف منشویکها تهدید افتراق را مشاهده می کنند اقداماتی مینمایند تا افتراق جویانرا لگام زنند، آنها سازمانهای محلی را بمنظور انعقاد کنگره سوم بسیج مینمایند، روزنامهٔ «پریود» خود را منتشر میسازند.

بدینطریق در آستان نخستین انقلاب روس، در دورانیکه جنگ روس و ژاپن دیگر شروع شده بود، بلشویکها و منشویکها مانند دو دسته سیاسی مجزا از یکدیگر قدم بعرصه میگذارند.

فصل سوم

منشویکها و بلشویکها در دوران جنگ روس و ژاپن و نخستین انقلاب روس (سالهای ۱۹۰۴-۱۹۰۷)

جنگ روس و ژاپن. رونق روز افزون جنبش
انقلابی در روسیه. اعتصابات در پتربورگ. نمایش
کارگران در برابر کاخ زمستانی ۹ ژانویه سال
۱۹۰۵. تیرباران نمایش دهندگان. آغاز انقلاب.

در پایان سده ۱۹ بین دول امپریالیست در سر تسلط بر اقیانوس
آرام و تقسیم چین شروع بمبارزه شدیدی کردند. در این
مبارزه روسیه تزاری نیز شرکت جست. در سال ۱۹۰۰ سپاهیان
تزار به همراهی نیروی ژاپن، آلمان، انگلیس و فرانسه در چین
قیام ملی مردم این کشور را که برضد امپریالیستهای بیگانه بود
بیرحمانه فرو نشانند. پیش از آنهم دولت تزاری چین را
مجبور کرده بود که شبه جزیره لیائوتونگ را با دژ پرت آرتور
بروسیه واگذارد. روسیه در خاک چین حق و اختیار ساختن راه
آهن را بکف آورد. در منچوری شمالی راه آهن خاوری چین
(ک و ژ د) ساخته شده و برای دفاع آن نیروی روس به
آنجا وارد گردیده بود. منچوری شمالی از طرف روسیه تزاری
مورد اشغال نظامی واقع شد. تزاریسم دست بسوی کشور کره

می یازید. بورژوازی روس برای ایجاد «روسیه زرد» در منچوری نقشه‌هایی طرح میکرد.

تزاریسم در تصرفات خود در خاور دور با درنده دیگری مانند ژاپن بر خورد کرد. ژاپن خیلی زود بیک کشور امپریالیستی تبدیل گردید و برای اشغال زمین‌هایی در قاره آسیا و در نخستین مرتبه بزیان کشور چین کوشش بکار میبرد و مانند روسیه تزاری در صدد تصرف کره و منچوری بود و همان هنگام خیال تصرف ساخالین و خاور دور را در سر می‌پروراند. انگلستان که از نیرومند شدن روسیه تزاری در خاور دور هراس داشت محرمانه از ژاپن طرفداری میکرد. جنگ روس و ژاپن فرا میرسید. بورژوازی بزرگ که در جستجوی بازارهای نوینی بود و نیز مرتجعترین قشرهای ملاکین، دولت تزاری را باین جنگ تشویق مینمودند.

ژاپن ببلون آنکه منتظر باشد دولت تزاری بوی اعلان جنگ دهد خود در شروع جنگ تقدم جست. ژاپن که در روسیه شبکه جاسوسی خوبی داشت امیلوار بود در این مبارزه با حریفی رو برو شود که آماده جنگ نیست. ژاپن ببلون اعلان جنگ در ماه ژانویه سال ۱۹۰۴ ناگهان به دژ روسی پرت آرتور حمله ور شد و به ناوگان روس که در آنجا قرار داشت تلفات سنگینی وارد آورد.

بدینسان جنگ روس و ژاپن آغاز گردید.

دولت تزاری امیلوار بود که این جنگ او را یاری خواهد کرد تا موقعیت سیاسی خود را مستحکم ساخته و از انقلاب جلوگیری کند. ولی امیلواریهایی او به باد رفت. جنگ تزاریسم را بازم بیشتر متزلزل ساخت.

ارتش روسیه که سازوبرگ و آموزش نظامی بدی داشت

و زیر سرپرستی - ژنرالهای بی استعداد و خود فروش بود
پدایی شکست میخورد.

از این جنگ سرمایه‌داران، مامورین و ژنرالها سود
میدردند. در همه جا بازار دزدی رونق گرفته بود. سپاهیان
بوضع بدی تامین میشدند. هنگامیکه گلوله توپ نمیرسید بصورت
خنده آوری برای ارتش واگونهای پر از «شمایل مسیح
میفرستادند. سربازان با انبوه میگفتند: «ژاپونیها ما را با گلوله
و ما آنها را باشمایل میکوبیم». قطارهای ویژه بجای اینکه
زخیهها را حمل و نقل کنند اموالی را که ژنرالهای تزاری
به یغما برده بودند حمل میکردند.

ژاپونیها دژ پرت آرتور را محاصره و سپس تسخیر
نمودند. آنها ارتش تزاری را پس از شکستهای پی در پی در
نزدیکی موکدن تارومار کردند. در این زد و خورد، ارتش سیصد
هزار نفری تزاری در حدود ۱۲۰ هزار تن کشته، زخمی،
و اسیر داد. پس از آن در تنگه سوسیما نیروی دریائی تزار
که از دریای بالتیک برای کمک به پرت آرتور محصور اعزام
گردیده بود بکلی تارومار شد و ازمیان رفت. شکست سوسیما
بمعنی فلاکت کامل بود: از ۲۰ کشتی جنگی که تزار فرستاده بود
سیزده تا غرق و نابود و چهار تای آن اسیر شد. روسیه
تزاری جنگ را بکلی باخت.

دولت تزاری ناگزیر گردید که با ژاپن پیمان صلح شرم
آوری منعقد سازد. ژاپن کشور کره را متصرف شده دژ پرت
آرتور و نیمی از ساخالین را هم از دست روسیه گرفت.
توده ملت خواستار این جنگ نبود و بزبان آن برای
روسیه میدانست. کشیدن جور گران عقب ماندگی روسیه تزاری
بدوش ملت بود.

نظر بلشویکها و منشویکها نسبت به جنگ فرق داشت. منشویکها از آن جمله تارتسکی در سرایش دفاع از «میهن» تزار، ملاکین و سرمایه‌داران در غلظتیدند. لنین و بلشویکها بر عکس بر آن بودند که در این جنگ غارتگرانه شکست دولت تزاری سودمند است زیرا منجر به سستی تزاریسم و نیرو گرفتن انقلاب میگردد.

شکست نیروهای تزاری پوسیدگی تزاریسم را در برابر چشم وسیعترین توده‌های ملت آشکار میساخت. بر کینه و بیزاری توده‌های خلق نسبت بتزاریسم روز بروز افزوده میشد. لنین مینویسد که سقوط پرت آرتور آغاز سقوط استبداد است. تزار میخواست بوسیله جنگ انقلاب را خفه کند ولی کار دیگرگون شد. جنگ روس و ژاپن انقلاب را پیش انداخت.

ستم تزاریسم در روسیه تزاری، ستم سرمایه‌داری را شدیدتر میساخت. کارگران نه تنها از استثمار سرمایه‌داران و از زحمات شاقه بلکه از محرومیت تمام ملت از حقوق اجتماعی نیز رنج میکشیدند. از این رو کارگران آگاه میکوشیدند تا سرپرستی جنبش انقلابی همه عناصر دموکرات شهر و دهات را برضد تزاریسم بعهده گیرند. دهقانان از بی زمینی و از بقایای بی‌شمار اصول سرواژ بستوه آمده بودند، آنان در زیر یوغ ملاکین و کولاکها بودند. مللی که در روسیه تزاری سکنی داشتند زیر یک فشار مضاعف یعنی ظلم ملاکین و سرمایه‌داران خودی و روسی می نالیدند. بحران اقتصادی سالهای ۱۹۰۰-۱۹۰۳ تیره روزی توده‌های رنجبر را شدیدتر نمود، جنگ بازم بیشتر. بر حدت آن افزود. شکستهای جنگ بیزاری توده‌ها را نسبت به تزاریسم نیرومندتر میساخت. کاسه شکیبایی ملت لبریز میشد.

چنانکه ناپان است موجبات انقلاب فزون از اندازه کفایت موجود بود.

در ماه دسامبر ۱۹۰۴ زیر رهبری کمیته بلشویکی شهر باکو اعتصاب وسیع کارگران باکو که بخوبی تشکیل گردیده بود بر پاشد. این اعتصاب با پیروزی و با بستن پیمان دسته جمعی بین کارگران و صاحبان صنایع نعت که در تاریخ جنبش کارگری روسیه نخستین پیمان بود فرجام پذیرفت.

اعتصاب باکو در ملوراء قفقاز و یک رشته از نواحی روسیه آغاز دوران رونق انقلابی گردید.

اعتصاب باکو بستراه علامتی بود که موجب تظاهرات افتخار آمیز مامعای ژانویه و فوریه سراسر روسیا شده (استالین)

این اعتصاب در آستانه طوفان بزرگ انقلاب انند تابش برق قبل از رگبار بود.

وقایع ۹ (۲۲) ژانویه سال ۱۹۰۵ در پتربورگ سر آغاز طوفان انقلاب شد.

سوم ماه ژانویه سال ۱۹۰۵ در بزرگترین کارخانه پتربورگ در کارخانه بوتیلوف (که اکنون کارخانه گبروف نامیده میشود) اعتصاب شروع شد. این اعتصاب بعلت اخراج چهار نفر کارگر از کارخانه سرگرفت. دامنه اعتصاب در کارخانه بوتیلوف سرعت و وسعت یافت، کارخانه و فابریکهای دیگر پتربورگ هم به این اعتصاب پیوستند. اعتصاب همگانی شد. جنبش بطور سهمگینی رو بغزونی نهاد. حکومت تزاری بر آن شد تا جنبش را از همان آغاز فرونشاند.

هنوز در سال ۱۹۰۴ پیش از اعتصاب بوتیلوف بود که پلیس بدستاری کشیش فتنه انگیزی بنام گاپون تشکیلانی از خود

موسوم به «مجمع کارگران کارخانه‌های روس» بوجود آورد. این تشکیلات در تمام نواحی پتربورگ شعبه‌هایی داشت. هنگامیکه اعتصاب در گرفت گاپون کشیش در جلسه‌های مجمع خود نقشه فتنه انگیزی بقرار زیرین پیشنهاد کرد: در ۹ ژانویه همه کارگران گرد آیند و با آرامی و مسالمت علمهای کلیسا و تصاویر تزار را بر داشته بسوی کاخ زمستانی بروند و در باره نیازمندیهای خود به تزار عریضه‌ای بدهند. تزار بقول او در برابر خلق ظاهر خواهد شد و بسخنان وی گوش فراخواهد داد و حاجاتشان را بر خواهد آورد. گاپون برای کمک بمامورین آگاهی تزار بر خاست: بدینمنظور که کارگران تیرباران شوند و جنبش کارگران غرقه خون گردد. ولی نقشه پلیس بزبان حکومت تزاری پایان یافت.

این عریضه در جلسات کارگران مورد مشورت قرارگرفت. اصلاحات و تغییراتی در آن داده شد. در این مجالس بلشویکها هم بدون اینکه آشکارا خود شانرا معرفی نمایند سخنرانی میکردند. تحت نفوذ و تاثیر آنان تقاضاهائی به آن عریضه علاوه شد که عبارت بود از آزادی مطبوعات و بیان، آزادی اتحادیه کارگران، احضار مجلس مؤسسان برای تغییر رژیم دولتی روسیه، تساوی عموم در مقابل قانون، جدا کردن کلیسا از دولت و خاتمه دادن به جنگ، بر قراری هشت ساعت روز کار و واگذاری زمین بدهقانان.

بلشویکها در این مجالس سخنرانی نموده برای کارگران مدلل میساختند که آزادی را با خواش و التماس از تزار نمیتوان بدست آورد بلکه با سلاح آنرا بدست میاورند. بلشویکها اعلان خطر میکردند که کارگران مورد شلیک واقع خواهندشد. ولی با این حال نمیتوانستند آنها را از تظاهرات در برابر کاخ

زمستانی باز دارند. تست مهم کارگران هنوز باور می‌کردند که تزار به آنها کمک خواهد کرد. جنبش با نیرومندی شکستی نودمعا را فراگرفت:

در عریضه کارگران پتربورگ چنین گفته شده بود.
مشهر پارا! ما، کارگران شهر پتربورگ، زنان و کودکان و پسران و مادران بی پشت و پناه سالخورده ما به پیشگاه تو رو آورده‌ایم که حقیقتی و پشت و پناهی ما باشیم. ما بکلی بی پا شده‌ایم. بر ما ستم روا می‌دارند. بوسیله رنجهای طاقت فرسا بما آزار و جور می‌رسانند. ما را مورد سخریه قرار می‌دهند. ما را در شمار انسان نمی‌آورند... ما تاب هم می‌آوردیم ولی رفته رفته ما را بورطه گدائی، محرومیت از حقوق و جبهالت می‌اندازند. خود سری و بی‌دادگری ما را بجان می‌آورد... شکیبائی ما به آخرین درجه رسیده. برای ما آن لحظه ترس‌آوری فرا رسیده که مرگ بهتر از ادامه این شکنجه تحمل ناپذیر است...

نهم ژانویه سال ۱۹۰۵ صبح زود کارگران بسوی کاخ زمستانی که در آن هنگام تزار آنجا بود روانه شدند. کارگران با تمام خانواده خود؛ با زنان، کودکان و پسران سالخورده نزد تزار می‌رفتند. آنها تصاویر تزار و علمهای کلیسا را برداشته همراه می‌بردند. ثنا خوانی می‌کردند و بلبون سلاح می‌رفتند. در خیابانها رو به پرفته بیش از ۱۴۰ هزار نفر گرد آمدند.

نیکلای دوم آنها را با درشتی پیشواز کرد. وی فرمان داد که بطرف کارگران بی سلاح شلیک کنند. در این روز بیش از هزار نفر کارگر بدست سپاهیان تزاری کشته و بیش از دو هزار هم زخمی شدند. خیابانهای پتربورگ از خون کارگران رنگین شد.

بلشویکها همراه کارگران میرفتند. بسیاری از آنها کشته و یا بازداشت شدند. بلشویکها در همانجا در خیابانهاییکه از خون کارگران رنگین شده بود بکارگران میهمانند که در این جنایت وحشتناک گناهکار کیست و چگونه باید با آن مبارزه کرد. روز نهم ژانویه از آن وقت روز «یکشنبه خونین» نامیده شد. در روز نهم ژانویه کارگران درس عبرت خونینی گرفتند. در این روز ایمان کارگران به تزار تیرباران شد. کارگران در یافتند که تنها با مبارزه میتوانند حقوق خود را بکف آورند. در خود همانروز نهم ژانویه شامگاهان در برزنهای کارگر نشین، کارگران در خیابانها سنگربندی کردند. کارگران میگفتند: «تزار بما ضربه زد» ضربه ای هم از ما نوش خواهد کرد!». خبر وحشتناک جنایت خونین تزار در همه جا طنین انداخت. خشم و بیزاری همه طبقات کارگر و همه کشور را فراگرفت. شهری نبود که در آن کارگران بعنوان اعتراض بر ضد جنایت تزار اعتصاب نکنند و در خواستهای سیاسی ندهند. کارگران اکنون دیگر در خیابانها باشعار «نیست باد استبداد» نمایش میدادند. شماره اعتصاب کنندگان در ماه ژانویه به پیکره هنگفتی یعنی به ۴۴۰ هزار نفر بالغ گردید. تعداد اعتصاب کنندگان در ظرف یکماه از تمام ده سال گذشته بیشتر بود. جنبش کارگری اوجی تمام یافت.

انقلاب در روسیه آغاز شد.

۲. اعتصابات سیاسی و نمایشهای کارگران. افزایش
نهیضت انقلابی دهقانان. شورش در کشتی زره دار
«پوتیومکین».

پس از نهم ژانویه مبارزه انقلابی کارگران جنبه سیاسی
شدیدتری بخود گرفت. کارگران از اعتصابات اقتصادی
و اعتصابات همدردی به اعتصابات سیاسی و نمایشها و در برخی
جاها به پایداری مسلحانه در برابر سپاهیان تزار پرداختند. در
شهرهای بزرگی که توده‌های مهم کارگران در آنجا متمرکز
بودند مانند پتربورگ، مسکو، ورشو و ریگا و باکو اعتصابات
بویژه جنبه شدید و متشکلی داشت. در نخستین صفوف پرولتاریای
مبارز کارگران فلز سازی قرار گرفته بودند. دسته‌های پیشرو
کارگران با اعتصابات خود قشروهائی را که کمتر آگاه بودند
بحرکت در آورده همه طبقه کارگر را بمبارزه برمیانگيختند.
نفوذ سوسیال دموکراسی بسرعت فزونی می یافت.

نمایشهای اول ماه مه در یکرشته نقاط توأم با زد و
خوردهائی با پلیس و سپاهیان میگرددید. در ورشو در نتیجه
شلیک به نمایش دهندگان چند صد تن کشته و زخمی گردیدند.
به شلیک ورشو کارگران بنا بدعوت سوسیال دموکراسی لهستان
بوسیله اعتصاب همگانی اعتراض آمیزی پاسخ دادند. در ظرف تمام
ماه مه اعتصابات و نمایشها موقوف نمیشد. در اعتصابات ماه مه در
سراسر روسیه بیش از ۲۰۰ هزار کارگر شرکت ورزید. اعتصاب
عمومی، کارگران باکو، لندز و ایوانوونسنسک را فرا گرفته بود.
بیش از پیش کارگران اعتصابی و شرکت کنندگان در نمایش،
باسپاهیان تزاری زد و خورد میکردند. اینگونه زد و خوردها

در عده ای از شهرها مانند ادسا، ورشو، ریگا، لدز و جاهای دیگر بوقوع می پیوست.

در مرکز مهم صنعتی لهستان—در شهر لدز مبارزه بویژه جنبه شدیدی بخود گرفت. کارگران لدز کوجه‌ها و خیابانهای شهر را با ده ها سنگ پوشاندند و سه روز تمام (۲۲-۲۴ ژوئن سال ۱۹۰۵) باسپاهیان تزاری در خیابانها پیکار میکردند. در اینجا تظاهرات مسلحانه با اعتصاب عمومی توأم شد. انین این پیکارها را نخستین تظاهرات مسلح کارگران در روسیه میدانست.

میان اعتصابات تاپستانی، اعتصاب کارگران ایوانووزنسک برجستگی دارد. این اعتصاب از اواخر ماه مه تا اوایل ماه اوت سال ۱۹۰۵ یعنی قریب دو ماه و نیم طول کشید. در اعتصاب تقریباً ۷۰ هزار کارگر شرکت جست که میان آنها زنان بسیاری نیز بودند. اعتصاب را کمیته شمالی بلشویکها رهبری میکرد. تقریباً هر روز در بیرون شهر در کنار رودخانه تالکا هزاران کارگر گرد میآمدند و در اینجا در جلساتی نیازمندیهای کارگری خود را مورد مذاکره قرار میدادند. بلشویکها در جلسات کارگران سخنرانی میکردند. برای سرکوبی اعتصاب مقامات تزاری به قسمتهای ارتش فرمان دادند تا کارگرانرا پراکنده کنند و بسوی آنها شلیک نمایند. ده ها کارگر کشته و صدها نفر زخمی شد. در شهر حکومت نظامی اعلام گردید. ولی کارگران پافشاری و ایستادگی نمودند و سر کار نیرفتند. کارگران و خانواده‌هایشان گرسنگی میکشیدند ولی تسلیم نمیشدند. تنها حد اعلاى بی رمقى کارگرانرا مجبور برفتن سر کار ساخت. اعتصاب کارگرانرا آبدیده تر کرد. این اعتصاب نمونه ای از مردانگی، ثابت قدمی، متانت و همبستگی

طبقه کارگر بود و بمنزله مکتب حقیقی پرورش سیاسی کارگران ایوانووزنسنسک شد.

در دوره این اعتصاب کارگران ایوانووزنسنسک شورای نمایندگان بر پا کردند، که در حقیقت یکی از نخستین شوراهای کارگران در روسیه بود.

اعتصابات سیاسی کارگران، سراسر کشور را تکان داد. پس از شهر، ده آغاز جنبش کرد. از فصل بهار آشوب دهقانان شروع گردید. دهقانان با جمعیت‌های کثیر بضد ملاکین حرکت میکردند، املاک آنان، کارخانه‌های قند سازی و نوشابه‌سازی را منهدم می‌ساختند، کاخ‌ها و خانه‌های اربابی را آتش می‌زدند. در بسی جاها دهقانان اراضی مالکین را تصرف مینمودند، درختان جنگل را یکجا میانداختند و خواستار آن بودند که اراضی ملاکین بمردم واگذار شود. دهقانان غله و مواد دیگر غذایی را تصرف کرده آنرا بین گرسنگان تقسیم مینمودند. ملاکین وحشت زده ناگزیر بشهرها می‌گریختند. دولت تزاری سربازان و قزاقها را برای سرکوبی شورشهای دهقانی گسیل میداشت. سپاهیان دهقانانرا تیرباران میکردند، «محرکین» را باز داشت کرده تازیانه می‌زدند و شکنجه میدادند ولی با همه اینها دهقانان دست از مبارزه بر نمیداشتند.

جنبش دهقانان در مرکز روسیه، در سرزمین کرانه ولگا، در ماوراء قفقاز بویژه در گرجستان رو بتوسعه نهاد. سوسیال دموکراتها عیقتتر در دهات نفوذ میکردند. کمیته مرکزی حزب بیانیه خطاب بد هقانان صادر نمود که: «ای دهقانان روی سخن ما بشماست». کمیته‌های دموکرات در شهرستانهای تور، ساراتوف، پالتاوا، چرنیگوف، یکاترینوسلاو، قفلیس و در بسیاری از ایالات دیگر بیانیه‌هایی خطاب بد هقانان

انتشار میدادند. سوسیال دموکراتها در دهات جلساتی تشکیل و از دهقانان محفلها ترتیب میدادند، کمیته‌های روستائی ایجاد میکردند. در تابستان سال ۱۹۰۵ بدست سوسیال دموکراتها در یکرشته از نقاط اعتصابات کارگران کشاورزی دهات بوقوع پیوست.

لیکن این تازه آغاز مبارزه دهقانان بود. جنبش دهقانان فقط ۸۵ دهستان یعنی قریب يك هفتم همه دهستانهای قسمت اروپائی روسیه تزاری را فرا گرفته بود.

جنبش کارگران و دهقانان و يك سلسله شکستهای ارتش روس در جنگ روس و ژاپن اثر خود را در ارتش نمود. این تکیه‌گاه تزاریسم متزلزل شد.

در ماه ژوئن سال ۱۹۰۵ در ناوگان دریای سیاه، در کشتی زره دار «پوتیومکین» شورش برپا شد. این زره دار در آنزمان در نزدیک ادسا که در آنجا اعتصاب همگانی کارگران روی میداد لنگر انداخته بود. ناویان که قیام کرده بودند کار افسرانی را که بیشتر از همه مورد بیزاری آنها بودند ساخته زره دار را به ادسا آوردند. زره دار «پوتیومکین» به انقلاب پیوست.

لنین باین قیام اهمیت بسیار میداد و لازم میدانست که بلشویکها این قیام را رهبری نمایند و آنها را با جنبش کارگران و دهقانان و پادگانهای محلی مربوط سازند.

تزار برضد «پوتیومکین» کشتیهای جنگی فرستاد ولی ناویان این کشتیها را تیراندازی بسوی رفقای قیام کننده خود سرپیچی نمودند. يك چند روز پرچم سرخ انقلاب بر فراز زره دار «پوتیومکین» در اهتزاز بود. لیکن در آن هنگام در سال ۱۹۰۵ حزب بلشویکها یگانه حزبی که این جنبش را رهبری کند

فبود، چنانکه آن حزب قدری دیرتر در سال ۱۹۱۷ چنین حزبی شده بود. در «پوتیومکین» منشویکها، اس ارها و آنارشیستها اندک نبودند. از این رو باوجود شرکت برخی سوسیال دموکراتها در قیام باز هم این قیام رهبری درست و بقدر کافی آزموده‌ای نداشت. قسمتی از ناویان درلحظات قطعی مردم گشتند. باقی گشتیهای ناوگان دریای سیاه به قیام کنندگان زره دار پیوستند. زره دار انقلابی که نه ذغال داشت و نه خواربار ناگزیر گردید بکرانه‌های رومانی رفته و به مقامات رومانی تسلیم شود.

قیام ناویان در زره دار «پوتیومکین» با شکست پایان یافت. بعد ها ناویانیکه بچنگ مامورین حکومت تزاری افتادند بدادگاه تسلیم شدند. قسمتی از آنها اعدام و قسمتی دیگر هم برای اعمال شاقه تبعیدگردیدند. اما خود این واقعه قیام دارای اهمیت خاصی بود. شورش در زره دار «پوتیومکین» نخستین تظاهر دسته‌جمعی انقلابی در نیروی زمینی و دریائی بود و نخستین بار بود که قسمت مهم ارتش تزار به انقلاب می پیوست. این قیام برای کارگران، برای دهقانان و بویژه برای توده‌های سرباز و ناوی فکر پیوستن ارتش و نیروی دریائی را به طبقه کارگر و ملت بیشتر در خور فهم و قریب بذهن نمود. اقدام کارگران به اعتصابات و نمایشهای سیاسی دسته جمعی، قوت‌گرفتن جنبش دهقانان، زدو خورد های مسلح مردم با پلیس و افراد ارتش و سرانجام قیام در نیروی دریائی بحر سیاه همه اینها دال بر آن بود که برای قیام مسلح توده شرایط مهیا و آماده میگردد. این وضعیت بورژوازی لیبرال را ناگزیر ساخت بطور جدی بجنبند. بورژوازی که از انقلاب بیم داشت و در ضمن تزار را نیز از انقلاب میترساند برضد انقلاب با تزار در جستجوی سازش بود و تقاضای مختصر اصلاحاتی «برای

ملت میسود تا اینکه ملت را آرام کند و در قوای انقلاب شکاف ایجاد نموده بدینسان از دوخامت انقلاب جلو گیری کند. ملاکین لیبرال میگویند که «باید قطعه زمینی برید و بدوستان داد و گرفته آنها سر ما را میبرند». بورژوازی لیبرال در تهیه و تدارک بود تا زمامداری را با تزار تقسیم نماید. لنین در این روزها درباره تاکتیک طبقه کارگر و تاکتیک بورژوازی لیبرال چنین نوشته بود: «پرولتاریا مبارزه میکند بورژوازی دزدانه بطرف حاکمیت می خزد».

حکومت تزاری با سنگدلی و شقاوت بسرکوبی کارگران و دهقانان ادامه میداد. ولی نمیتوانست در نظر بگیرد که تنها با اعمال فشار از پس انقلاب نمیتوان بر آمد. از این رو علاوه بر فشار حکومت تزاری سیاست پر از چم و خمی را در پیش گرفت. از یکسو حکومت تزار بدستکاری فتنه انگیزان خود ملتهای روسیه را بجان یکدیگر می انداخت، تالان و تاراج بهودیان و کشتار ترک و ارمنی را برپا میسود. از سوی دیگر وعده داد «مجلس نمایندگان» را بطرز زمسکی سابور* و با دومی دولتی احضار کند و به یکی از وزیران موسوم به بولیگین سپرد تا لایحه چنین دومی را طرح نماید ولی بطوریکه دوما دارای اختیارات قانون گذاری نباشد. همه این تقابیر برای آن بود که در قوای انقلاب شکافی وارد سازد و قشرهای معتدل ملت را از انقلاب رو گردان نماید.

بلشویکها دومی بولیگین را تحریم کردند و بر همزدن این کاریکاتور نمایندگی ملی را منظور و هدف خویش قرار دادند.

* مجلس نمایندگان طبقاتی در روسیه قرون ۱۶-۱۸.

منشویکها بر عکس-تصمیم گرفتند دوما را برهم نزنند و لازم دانستند که در آن شرکت جویند.

۳. اختلافات تاکتیکی میان بلشویکها و منشویکها، کنگره سوم حزب، کتاب لنین موسوم به «دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک»، میانی تاکتیکی حزب مارکسیستی.

انقلاب همه طبقات جامعه را به جنبش در آورد. تحولات در زندگی سیاسی کشور که در اثر انقلاب روی داده بود آنها را از مواضع کهن که مدتی در آن جایگزین بودند چنانچه و ادار ساخت که موافق اوضاع و شرایط نوین آرایش خود را تجدید کنند. هر طبقه و هر حزب می کوشید تا تاکتیک طرز رفتار و وضع خود را نسبت به طبقات دیگر و دولت تعیین نماید حتی حکومت تزاری مجبور شد بعنوان و عدله احضار مجلس نمایندگان یعنی دومای بولشویکین تاکتیک نوین خود را که برای وی چیزی غیر عادی بود معین سازد.

حزب سوسیال دموکرات نیز می بایستی تاکتیک خود را معین گرداند. رونق روز افزون کار انقلاب این موضوع را ایجاب میکرد. مسائل عملی تاخیر ناپذیری که در مقابل پرولتاریا قرار گرفته بود مانند تشکیل قیام مسلح و انهدام دولت تزاری و ایجاد حکومت انقلابی موقت و شرکت سوسیال دموکراسی در این حکومت و مناسبات با دهقانان و بورژوازی لیبرال و مسائل دیگر از این قبیل این موضوع را ایجاب میشود. میبایستی تاکتیک مارکسیستی سوسیال دموکراسی عاقلانه واحدی طرح گردد.

ولی از دولت سر اپورتونیسیم و عملیات افتراق آمیز

منشویکها، سوسیال دموکراسی روسیه در این وقت بنویسند فراقسیون
مجزا تقسیم شد. هنوز این افتراق را نپسند فراق کامل دانست
و این دو فراقسیون هنرز بطور رسمی دو حزب جنگانه نبودند
و لیکن در عمل آنها دو حزب جنگانه بنظر می آمدند که از
خود داری مراکز و روزنامه‌های مخصوص بودند.

چیز یکه باعث عقب افتراق گردید این بود که منشویکها بر
اختلافات پیشین خود که در مسئله تشکیلانی با اکثریت حزب
داشتند اختلافات تازه‌ای در مسائل تاکتیکی افزودند.
نبودن حزب واحد منجر به نبودن تاکتیک واحد حزبی
گردید.

اگر بزودی انعقاد کنگره سوم حزب روی میداد و در این
کنگره تاکتیک واحدی مقرر میشد و اقلیت را متعهد می کردند
که تصویبات کنگره را صادقانه اجرا کنند و تابع تصویبات اکثریت
کنگره بشود ممکن بود راه چاره از اوضاع بدست آید. منشویکها
درست همین راه چاره را به منشویکها نشان میدادند. ولی گوش
منشویکها بد حکار سخن در باره انعقاد کنگره سوم نبود. منشویکها
بر آن بودند که باقی گذاشتن حزب بنویس تاکتیکیکه از طرف حزب
تصویب شده و برای همه اعضا اجباری باشد تبه کاری است
از این رو تصمیم گرفتند ابتکار انعقاد کنگره سوم را بر عهده
خود گیرند.

همه سازمانهای حزبی خواه منشویکی و خواه منشویکی
بکنگره دعوت شده بودند. ولی منشویکها از شرکت در کنگره
سوم سرباز زدند و بر آن شدند که از خودشان کنگره احضار نمایند.
آنان کنگره خود را کنفرانس نامیدند زیرا مقدار نمایندگانشان
کم بود و لیکن در عمل این کنگره‌ای بود، کنگره حزبی منشویکها
بود که تصویبات آن برای همه منشویکها حتی الاجراء میشد.

در ماه آوریل سال ۱۹۰۵ در لندن کنگره سوم حزب سوسیال دموکرات روسیه تشکیل گردید. در کنگره ۲۴ نفر نماینده از ۲۰ کمیته بلشویکی وارد شدند. همه سازمانهای بزرگ حزب نماینده فرستاده بودند.

کنگره منشویکها را بعنوان «قسمت جدا شده از حزب» مورد نکوهش قرار داده و به دستور روز در باره مطرح نمودن تاکتیک حزب پرداخت.

در حین جریان کنگره کنفرانس منشویکها هم در ژنو منعقد شد.

اوضاع را لنین چنین تشریح می کند: «دو کنگره— دو حزب». هم کنگره و هم کنفرانس در حقیقت امر عین همان مسائل تاکتیکی را مورد مذاکره قرار داده بودند ولی تصمیمات متخذه در باره این مسائل بکلی متضاد بود. دورشته قطعنامه‌هایی که در کنگره و کنفرانس تصویب شده بود با عمق تمام، اختلافات تاکتیکی موجوده بین کنگره سوم حزب و کنفرانس منشویکها، اختلافاتی که میان بلشویکها و منشویکها موجود بود، آشکار ساخت.

نکات اساسی این اختلافات بقرار زیرین است.

خط مشی تاکتیکی کنگره سوم حزب. کنگره بر آن بود که با وجود جنبه دموکراسی— بورژوازی انقلاب جاری و با اینکه انقلاب در موقع کنونی نمیتواند از حدود مجاز دوره سرمایه‌داری خارج شود، به پیروزی کامل آن پیش از همه پرولتاریا علاقمند است زیرا پیروزی این انقلاب به پرولتاریا فرصت میدهد متشکل شود و از لحاظ سیاسی رشد کند، برای رهبری سیاسی توده‌های زحمتکششان آزمودگی و آموختگی پیدا کند و از انقلاب بورژوازی بسوی انقلاب سوسیالیستی گام بردارد.

از تاکتیک پرولتاریا که هدفش پیروزی کامل انقلاب

بورژوازی دموکراتیک بوده تنها دهقانان میتوانند پشتیبانی نمایند، زیرا آنان بدون پیروزی کامل انقلاب نمیتوانند از عهدۀ ملاکین بر آمده و اراضی آنها را بدست آرند. از این رو دهقانان، متفق طبیعی پرولتاریا میباشند.

بورژوازی لیبرال به پیروزمندی کامل این انقلاب ذینفع نیست زیرا برای وی زمامداری تزار مانند تازیانه‌ای برضد کارگران و دهقانانی که از آنها بیش از همه میهراسد لازم است، و او کوشش بکار خواهد برد تا زمامداری تزاری را با اندکی محدود کردن حقوق نگاهداری نماید از این رو بورژوازی لیبرال خواهد کوشید تا با تزار سازش نموده معامله را با تزار بر پایه سلطنت مشروطه پایان رساند.

انقلاب تنها در صورتی پیروز میشود که پرولتاریا بر رأس آن قرار گیرد و بعنوان پیشوای انقلاب بتواند اتفاق خود را با دهقانان تأمین نماید و بورژوازی لیبرال متفرد شود و سوسیال دموکراسی در امر تشکیل قیام توده برضد تزاریسیم بطور فعال شرکت ورزد و در نتیجه قیام پیروزمندان، حکومت موقت انقلابی بر پای گردد و این حکومت برای ریشه کن نمودن عناصر ضد انقلابی و احضار مجلس مؤسسان از تمام خلق، برارنده باشد و نیز در صورتیکه سوسیال دموکراسی، با بودن شرایط مساعد در حکومت انقلابی موقت شرکت جوید برای پایان رساندن انقلاب.

خط مشی تاکتیکی کنفرانس منشویکها. چون انقلاب یک انقلاب بورژوازی است پیشوای انقلاب هم تنها میتواند بورژوازی لیبرال باشد. پرولتاریا باید با بورژوازی لیبرال نزدیک گردد نه با دهقانان. کار عمدۀ پرولتاریا در این مورد عبارت از آنستکه بورژوازی لیبرال را از انقلابی بودن پرولتاریا نترساند.

بهانه‌ای بدست وی ندهد که از انقلاب رو گردان شود زیرا اگر او از انقلاب رو گردان شود انقلاب سست می‌گردد.

ممکن است قیام پیروزمند گردد ولی پس از پیروزی قیام، سوسیال دموکراسی برای آنکه بورژوازی لیبرال را نترساند باید خود را کنار کشد. ممکن است که در نتیجه قیام حکومت موقت انقلابی بوجود آید اما سوسیال دموکراسی به‌یچوجه نباید در آن حکومت شرکت ورزد زیرا این حکومت با آن جنبه‌یکه دارد حکومت سوسیالیستی نخواهد بود مخصوصاً بواسطه آنکه سوسیال دموکراسی با شرکت خود در آن حکومت و با انقلابی بودن خود میتواند بورژوازی لیبرال را ترسانده و بدینوسیله به انقلاب صدمه وارد سازد.

از لحاظ دورنمای انقلاب بهتر بود اگر مجلس نمایندگانی مانند زمسکی، سابور و یا دوملی دولتی منعقد میشد که از بیرون بتوان آنرا مورد فشار طبقه کارگر قرار داد تا بمجلس مؤسسان تبدیل شود و یا آنرا تحریک کرد که مجلس مؤسسان را احضار نماید. پرولتاریا منافع ویژه و خالص کارگری دارد و برای او لازم است که به همین منافع خصوصی خود مشغول باشد نه اینکه در صدد برآید پیشوای انقلاب بورژوازی شود زیرا این یک انقلاب عمومی سیاسی است و بنابراین نه تنها به پرولتاریا بلکه به همه طبقات مربوط است.

این بود بطور مختصر دو تاکتیک دو فراکسیون حزب سوسیال دموکراسی کارگری روسیه.

لنین در کتاب تاریخی خود بنام «دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک» تاکتیک منشویکها را بطور کلاسیک مورد تنقید قرار داده تاکتیک بلشویکها را نیز داهیانه مستدل ساخته است.

این کتاب در ماه ژوئیه سال ۱۹۰۵ یعنی دو ماه بعد از کنگره سوم حزب از چاپ بیرون آمد. از روی نام کتاب ممکن بود تصور کرد که لنین تنها مسائل تاکتیکی دوره انقلاب بورژوازی دموکراسی را گوشزد مینماید و فقط منشویکهای روس را در نظر دارد. ولی در حقیقت امر لنین، در عین، اینکه تاکتیک منشویکها را مورد تنقید قرار داده است، پرده از روی تاکتیک ایورتونیسیم بین المللی نیز بر داشته است و همچنین تاکتیک مارکسیستها را در دوره انقلاب بورژوازی مستدل ساخته فرق میان انقلاب بورژوازی و سوسیالیستی را نشان داده و در ضمن مبانی تاکتیک مارکسیستها را در دوره عبور از انقلاب بورژوازی به انقلاب سوسیالیستی تلخیص نموده است.

اینک قواعد اساسی تاکتیکی که لنین در کتاب خود بنام «دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک» شرح و بسط داده است:

۱) قاعده اصلی تاکتیکی که سراسر کتاب لنین را فراگرفته است عبارت از نظریه ایستکه پرولتاریا میتواند و باید پیشوای انقلاب بورژوازی دموکراسی و رهبر انقلاب بورژوازی دموکراسی در روسیه باشد.

لنین جنبه بورژواری این انقلاب را اعتراف مینماید زیرا چنانکه وی خاطر نشان کرده است انقلاب «قادر نیست که مستقیماً از چهار دیوار یک انقلاب فقط دموکراسی بیرون آید». ولی این بر آن بود که این انقلاب نه فقط انقلابی در قشرهای بالا بلکه انقلابی توده‌ای میباشد که همه ملت، همه طبقه کارگر و همه دهقانانرا بجنبش در میآورد. از اینرو لنین کوشش منشویکها را خیانتی نسبت به منافع پرولتاریا میدانست زیرا آنان با این مساعی خود از اهمیت انقلاب بورژوازی برای

پرولتاریا کاسته و نقش پرولتاریا را در انقلاب خوارساخته و پرولتاریا را نیز از انقلاب بورژوازی دور میکردند.

لنین می نویسد «مارکسیسم به پرولتاریا میاموزد که از انقلاب بورژوازی بر کنار نماند و در آن بدون شرکت نباشد و رهبری انقلاب را بدست بورژوازی نسپارد بلکه بر عکس می آموزد که باجدیت تمام در انقلاب شرکت ورزد و برای دموکراتیسم پایه دار پرولتاری و به پایان رساندن انقلاب با عزمی راسخ مبارزه کند» (لنین جلد ۸ ص ۵۸ چاپ روسی).

سپس لنین می نویسد: «نباید فراموش کنیم که در موقع کنونی سوای آزادی کامل سیاسی، سوای جمهوری دموکراسی دیگروسیله ای برای نزدیک کردن سوسیالیسم نیست و نمیتواند هم باشد» (همان کتاب ص ۱۰۴).

لنین دو نتیجهٔ محتمل انقلاب را پیش بینی میکند:

الف) یا کار با پیروزی قطعی بر تزاریسیم و سرنگون کردن تزاریسیم و بر قرار نمودن جمهوری دموکراسی به پایان میرسد:

ب) یا اینکه اگر قوهٔ کافی نباشد ممکن است کار به سازش تزار با بورژوازی بحساب ملت بوسیله یک نوع مشروطهٔ دم بریده ای که یقیناً کاریکاتوری از مشروطیت خواهد بود خاتمه یابد.

پرولتاریا بیک نتیجهٔ بهتر یعنی بغلبهٔ قطعی بر تزاریسیم علاقمند است. ولی چنین نتیجه ای تنها در صورتی ممکن است. که پرولتاریا بتواند پیشوا و رهبر انقلاب شود.

لنین می نویسد «نتیجه انقلاب وابسته به آنستکه آیا طبقهٔ کارگر که در فشار آوردن به استبداد بسیار

نیرومند ولی از لحاظ سیاسی ناتوان است نقش کمک بورژوازی را بازی خواهد کرد یا اینکه نقش رهبری انقلاب ملی را» (لنین جلد ۸ ص ۳۲ چاپ روسی).
لنین بر آن بود که پرولتاریا هرگونه امکانی را دارد که از سرنوشت کمک بورژوازی بودن خلاص شده و رهبر انقلاب بورژوازی دموکراسی گردد. این امکانها بعقیده لنین عبارت از این بود:

نخست اینکه «پرولتاریا که بناپوضع خود پیشروترین و یگانه طبقه انقلابی ثابت قدم میباشد عهده دار این وظیفه است، که در جنبش عمومی دموکراسی انقلابی روسیه نقش رهبری را بازی کند» (در همان کتاب ص ۷۵).

دوم اینکه پرولتاریا حزب سیاسی مخصوصی از خود دارد که وابسته به بورژوازی نیست و به پرولتاریا امکان میدهد که بصورت «یک نیروی سیاسی واحد و مستقل بهم پیوسته شود» (در همان کتاب ص ۷۵)

سوم اینکه پرولتاریا به غلبه قطعی انقلاب بیش از بورژوازی علاقمند است وبنابر این «انقلاب بورژوازی از لحاظ معینی برای پرولتاریا بیشتر سودمند است تا برای خود بورژوازی» (در همان کتاب ص ۵۷).

لنین می نویسد «برای بورژوازی مقرون بصره است که به بعضی از بقایای زمان قدیم مثلاً به سلطنت و ارتش دائمی و مانند اینها برضد پرولتاریا اتکاء داشته باشد. برای بورژوازی مقرون به صرغه است که انقلاب بورژوازی همه بقایای زمان پیشین را بطور قطعی و کامل از بین نبرد بلکه برخی از آنها را باقی گذارد یعنی این انقلاب کامل و عقبه دار نباشد، به اخر نرسد،

قطعی و بی امان نباشد... برای بورژوازی مفیدتر است آن تغییرات ضروری که در طریق بورژوازی و دموکراسی انجام می پذیرد آهسته تر، قدریجی تر، محتاطانه تر، سستتر و بوسیله اصلاحات صورت گیرد نه بوسیله انقلاب... این تغییرات هرچه ممکن است فعالیت انقلابی، ابتکار، انرژی مردم عوام یعنی دهقانان و بویژه کارگرانرا کمتر رشد دهد زیرا هرگاه چنین نباشد برای کارگران آسانتر خواهد بود که بقول فرانسویها «تفنگ را از شانه ای بشانه دیگر بگذارند»، یعنی آن سلاحی را که انقلاب بورژوازی با آن تجهیزشان کرده است، آن آزادی را که وی به آنها میدهد، آن مؤسسات دموکراسی را که در زمینه ای فارغ از اصول سرواژ پدید خواهد آمد برضد خود بورژوازی متوجه سازند. بر عکس برای طبقه کارگر با صرفه تر است تغییرات ضروری که از طریق بورژوازی دموکراسی انجام می پذیرد، همانا نه از طریق اصلاحات بلکه از طریق انقلابی صورت گیرد زیرا راه اصلاحاتی راه پریچ و خم بطنی و طریق زوال پرشکنجه و آهسته پوسیدن اعضای بدن ملت است که از پوسیدن آنها مقدم بر همه و بیشتر از همه پرولتاریا و دهقان زجر میکشند طریق انقلابی، يك عمل جراحی سریعی است که برای پرولتاریا کمتر دردناک است، طریق از بین بردن مستقیم قسمتهای پوسیده و فاسد شده است، طریقی است که نسبت به سلطنت و مؤسسات مربوطه آن که مردار، منور و فاسدی است و با تباهی خود هوا را متعفن میسازد، کمتر گذشت پذیر و احتیاط کار میباشد» (همان کتاب ص ۵۷-۵۸).

لنین در دنبال آن می نویسد که «از این رو است

که پرولتاریا برای جمهوری در نخستین صف ایستاده و مبارزه میکند و آن پندهای سفیهانه و ناشایسته ای را که میگفتند باید در نظر گرفت که مبادا بورژوازی برمد و رو گردان شود تحقیر کنان بلور می افکنده (همان کتاب ص ۹۴).

برای آنکه رهبری انقلاب از طرف پرولتاریا صورت و قوع و عمل پذیرد و برای آنکه پرولتاریا عملاً پیشوا و رهبر انقلاب بورژوازی شود، بعقیدهٔ لنین اقللاً دو شرط ضرورت دارد.

نخست برای این کار لازم است پرولتاریا متفقی داشته باشد که در پیروزی قطعی برضد تزاریسیم ذینفع باشد و برای پذیرفتن رهبری پرولتاریا بتواند آماده گردد. خود نظریهٔ رهبری چنین تقاضائی میکرد زیرا اگر رهبری شوندگانی نباشند رهبر دیگر رهبر نیست، اگر پیروانی نباشند پیشوا دیگر پیشوا نیست. چنین متفقی در نظر لنین دهقانان بودند.

دوم برای این کار لازم است طبقه ای که بمنظور بدست گرفتن رهبری انقلاب برضد پرولتاریا مبارزه و کوشش مینماید و میخواهد خودش یگانه رهبر آن شود از میدان رهبری بدر شود و منفرد گردد. اینرا نیز خود نظریهٔ رهبری که وجود دو رهبر را در انقلاب غیر ممکن میساخت الزام می کرد. لنین بورژوازی لیبرال را چنین طبقه ای میشمرد.

لنین می نویسد «در راه دموکراتیسیم تنها پرولتاریا میتواند مبارزی ثابت قدم باشد. او تنها وقتی میتواند مبارز پیروزمندی در راه دموکراسی باشد که بمبارزهٔ انقلابی وی توده‌های دهقانان نیز بییوننده (همان کتاب ص ۶۵)»

و در جای دیگر:

«دهقان شامل تودهٔ عناصر نیم پرولترو در عین حال خرده بورژوازی است. این وضع دهقان را نیز ناستوار ساخته پرولتاریا را وامیدارد که در يك حزب طبقاتی صرف، صفوف خویشرا فشرده تر کند. اما نا استواری دهقانان با نا استواری بورژوازی فرق فاحش دارد، زیرا دهقان در این مورد در گرفتن زمین اربابی که یکی از انواع عمدهٔ مالکیت شخصی میباشد بیشتر ذینفع است تا در حفظ بلاشرط مالکیت خصوصی. از این رو دهقانان، با اینکه سوسیالیست نشده و در وضع خرده بورژوازی خود میمانند، میتوانند اصولیترین طرفدار کامل انقلاب دموکراسی شوند. اگر جریان حوادث انقلابی که دهقانانرا آموخته و پرورده می کند بوسیله خیانت بورژوازی و شکست پرولتاریا خیلی زود قطع نشود دهقانان ناگزیر طرفدار انقلاب خواهند گشت. دهقانان با شرایطیکه اشاره شد ناگزیر تکیه گاه انقلاب و جمهوری میشوند زیرا تنها انقلابیکه کاملاً ظفر یافته باشد میتواند بدهقانان در رشتهٔ اصلاحات ارضی همه چیز بد هد، همه آن چیزیرا که دهقان میخواهد و آرزوی آنرا دارد و آن چیزیرا که در حقیقت به آن نیازمند است» (لنین جلد ۸ ص ۹۴ چاپ روسی).
لنین ایراد منشویکها را که مدعی بودند این تاکتیک بلشویکها «طبقات بورژوازی را وامیدارد که از امر انقلاب رو گردان شوند و بدینسان بسط و توسعهٔ آنرا ضعیف میسازد» مورد واریسی قرار داده و نیز تاکتیک آنها را «تاکتیک خیانت به انقلاب» و «تاکتیک تبدیل پرولتاریا به يك زائدهٔ ناچیزی از طبقات بورژوازی» نامیده چنین مینویسد:

«آنکسیکه حقیقتاً به نقش دهقانان در انقلاب پیروزمندانۀ روس پی میبرد، یارای آنرا ندارد بگوید هر زمان که بورژوازی از انقلاب رو گردان شد دامنه انقلاب کوتاه میشود. زیرا در حقیقت امر تنها هنگامیکه بورژوازی رو گردان شده و توده دهقان بعنوان يك انقلابی فعال بهراهی پرولتاریا قیام کند فقط در آنموقع دامنه حقیقی انقلاب روس گسترده خواهد شد و فقط در آنموقع واقعاً پردامنه‌ترین انقلابی است که در دوران تحول انقلاب بورژوازی امکان پذیر میباشد. برای اینکه انقلاب دموکراسی بطور عقبه‌داری به کامیابی نهائی برسد باید بچنان قوایی تکیه کند که قادر باشد ناپایداری احتراز ناپذیر بورژوازی را ختمی سازد یعنی بتواند همانا بورژوازی را مجبور کند از انقلاب رو گردان شود» (همان کتاب ص ۹۵-۹۶).

این است اصول اساسی تاکتیکی در باره پرولتاریا بعنوان پیشوای انقلاب بورژوازی، اصول اصلی تاکتیکی راجع به سلطه (رل رهبری کنندۀ) پرولتاریا در انقلاب بورژوازی که آئین در کتاب خود بنام «دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراسی» شرح داده است.

این موضوع در باره مسائل تاکتیکی در انقلاب بورژوازی دموکراسی دستور نوین حزب مارکسیستی بود و با دستورهای تاکتیکی که تا آنزمان در کنجینه مارکسیستی وجود داشت، بغایت فرق میکرد. تا این هنگام کار طوری صورت میگرفت که در انقلاب بورژوازی مثلاً در باختر نقش رهبری در دست بورژوازی میباشد، پرولتاریا خواه نا خواه نقش معاون ویرا بازی میکرد و دهقانان نیروی ذخیره بورژوازی را تشکیل میدادند.

مارکسیستها اینگونه بند و بست را کم و بیش ناگزیر شمرده و با قید احتیاط اظهار میداشتند که پرولتاریا باید در ضمن بقدر امکان از نزدیکترین تقاضاهای طبقاتی خود دفاع نموده و از خودش یک حزب سیاسی داشته باشد. ولی اکنون در شرایط نوین تاریخی، کار از روی فرمول لنین طوری تغییر یافت که پرولتاریا قوه رهبری کننده انقلاب بورژوازی می گردید و بورژوازی از رهبری انقلاب کنار زده میشد و دهقانان به ذخیره پرولتاریا تبدیل میگرددند.

اینموضوع که گویا پلخانوف «نیز طرفدار» سلطه پرولتاریا بوده مبنی بر سوء تفاهم است. درست است که پلخانوف به نظریه سلطه پرولتاریا چشمک میزد و بی میل نبود که در گفتار این نظریه را قبول کند ولی پلخانوف در کردار بر ضد ماهیت این نظریه بود. معنی سلطه پرولتاریا عبارت است از رهبری پرولتاریا در انقلاب بورژوازی با وجود سیاست اتحاد پرولتاریا و دهقانان و سیاست منفرد نمودن بورژوازی لیبرال، اما چنانکه میدانیم پلخانوف بر ضد سیاست منفرد ساختن بورژوازی لیبرال و برله سیاست سازش با بورژوازی لیبرال بود و نیز علیه سیاست همدستی پرولتاریا و دهقانان بود. در حقیقت فرمول تاکتیکی پلخانوف عبارت از فرمول منشویکی انکار سلطه پرولتاریا بود.

۲. مهمترین وسیله سرنگون ساختن تزاریسم و بدست آوردن جمهوری دموکراسی بعقیده لنین قیام مسلح ظفر بخش توده بود. بر خلاف منشویکها لنین بر آن بود که «جنبش انقلاب دموکراسی عمومی هم، اکنون منجر به لروم قیام مسلح شده است» و «متشکل ساختن پرولتاریا برای قیام» که «بمنزله یکی از مهمترین وظایف عمده و ضروری حزب است» هم اکنون

«مسئله دستور روز گردیده» و «برای مسلح ساختن پرولتاریا و تأمین امکان رهبری مستقیم قیام جدیترین اقدامات» لازم است (همانکتاب ص ۷۵).

بدنظور اینکه توده‌ها بسوی قیام هدایت شوند و خود قیام همه خلق را فرا گیرد لنین لازم میدانست آنچنان شعارهایی صادر گردد و آنچنان دعوت‌هایی از توده‌ها بشود که بتواند ابتکار انقلابی توده‌ها را تشویق نموده آنها را برای قیام متشکل ساخته و دستگاه حکومت تزاری را مختل کند. اینگونه شعارها را لنین تصهیات تاکتیکی کنگره سوم حزب میدانست که برای دفاع از آنها کتاب لنین بنام «دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراسی» تخصیص داده شده بود. اینگونه شعارها بگفته لنین این بود:

الف) بکار بردن «اعتصابات سیاسی دسته جمعی که در آغاز و در خود جریان قیام میتواند دارای اهمیت زیادی باشد» (همانکتاب ص ۷۵):

ب) تهیه مقدمات «انجام فوری ۸ ساعت روز کار به طریق انقلابی و سایر تقاضاهائیکه در مقابل طبقه کارگر در دستور روز قرار گرفته است» (همانکتاب ص ۴۷):

ج) «تشکیل فوری کمیته‌های انقلابی دهاقین برای آنکه بطریق انقلابی همه تغییر و تحولات دموکراسی» تا مصادره اراضی ملاکین انجام پذیرد (لنین جلد ۸ ص ۸۸ چاپ روسی).
د) مسلح ساختن کارگران.

در اینجا بویژه دو نکته جالب توجه است:

نخست تاکتیک عملی کردن انقلابی هشت ساعت روزکار در شهر و تغییرات دموکراسی در دهات با چنان وضعی که زمامداران را بحساب نیاورد و مراعات قانون نکند، مقامات

رسمی و قانونی را مورد اعتبار قرار ندهد، قوانین موجوده را زیر پا گذاشته بطریق خود سرانه و با اتکاء بخود مقررات نوینی بر پا سازد. این، وسیلهٔ تاکتیک نوی بود که عملی کردن آن دستگاه حکومت تزاریسم را فلج نموده و دامنهٔ فعالیت و ابتکار توده‌ها را توسعه میداد. بر پایهٔ این تاکتیک کمیته‌های انقلابی اعتصاب در شهرها و کمیته‌های انقلابی دهقانان در دهات رو بغزونی نهاد که بعدها توسعه یافته نخستین آنها شوراهای نمایندگان کارگران و دومین آنها شوراهای نمایندگان دهقانان شدند.

دوم بکار بردن اعتصابهای دسته جمعی سیاسی، اعتصابات عمومی سیاسی که بعدها در طی انقلاب در امر بسیج انقلابی توده نقش اول بازی کرد. این، در دست پرولتاریا سلاح تازهٔ بسیار مهمی بود که در عهده احزاب مارکسیستی تا آنگاه معمول نبود و بعدها جنبهٔ قانونی یافت.

لنین بر آن بود که در نتیجهٔ قیام پیروزمندانهٔ ملت، حکومت موقت انقلابی باید جانشین حکومت تزاری گردد. وظایف حکومت موقت انقلابی عبارت از آن است که فتوحات انقلاب را مستحکم سازد، پایداری عناصر ضد انقلاب را در هم شکند و بر نامهٔ حد اقل حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه را بانجام رساند. لنین بر آن بود که بدون انجام این وظایف پیروزی قطعی بر تزاریسم غیر ممکن است. و برای اینکه این وظایف انجام پذیرد و غلبهٔ قطعی بر تزاریسم حاصل گردد حکومت موقت انقلابی باید نه اینکه یک حکومت عادی بلکه حکومت دیکتاتوری طبقات پیروزمند یعنی کارگران و دهقانان باشد. این حکومت باید دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و دهقانان باشد. لنین باصل مشهور مارکس در بارهٔ اینکه «هرگونه سازمان موقتی دولتی پس از انقلاب مستلزم دیکتاتوری و آنهم یک

دیکتاتوری با انرژی می‌باشد» استناد نمود، چنین نتیجه می‌گیرد که حکومت موقت انقلابی هرگاه بخواهد غلبه قطعی بر تزاریسیم را تأمین نماید سواى دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان چیز دیگری نمیتواند باشد.

لنین می نویسد: «پیروزی قطعی انقلاب بر تزاریسیم دیکتاتوری انقلابی دموکراسی پرولتاریا و دهقانان است... و چنین پیروزی همانا دیکتاتوری خواهد بود یعنی ناگزیر بروی لازم می‌آید که به نیروی جنگی، به مسلح ساختن توده‌ها و به قیام تکیه کند، نه بدان اداره‌هاییکه «بطریق مجاز» و «آرام» ایجاد شده است. این، تنها میتواند دیکتاتوری باشد، زیرا عملی کردن تغییراتی که برای پرولتاریا و دهقانان بطور فوری و مبرم لازم است باعث مقاومت نوپیدانه ملاکین و بورژوازی بزرگ و تزاریسیم میگردد. بدون دیکتاتوری، در هم شکستن این مقاومت و دفع مساعی ضد انقلابی غیر ممکن است. ولی بدیهی است که این دیکتاتوری یک دیکتاتوری سوسیالیستی نیست بلکه دیکتاتوری دموکراسی خواهد بود. این دیکتاتوری (بدون گذشتن از یکرشته از مراحل بین راهی رشد انقلابی) نمیتواند به بنیاد سرمایه‌داری خلل وارد آورد. این دیکتاتوری در بهترین وضع خود میتواند تجدید تقسیمات اساسی مالکیت اراضی را بمنفع دهقانان سرانجام دهد و دموکراتیسیم پایدار و کاملی را تا درجهٔ جمهوری معمول سازد، وجود همهٔ خصایص بردگی آسیائی را نه تنها از زندگی روستائی بلکه از زندگی فابریکی هم ریشه کن کند، باصلاح وضع کارگران و بالا بردن سطح زندگی آنان را جداً آغاز نماید و سرانجام از روی حساب نه از

نظر اهمیت، حریق انقلاب را به اروپا سرایت دهد. اینگونه پیروزی هنوز انقلاب بورژوازی ما را بهیچ نحو تبدیل بانقلاب سوسیالیستی نخواهد کرد، انقلاب دموکراسی مستقیماً از چهار دیوار مناسبات اجتماعی و اقتصادی بورژوازی خارج نخواهد گشت، ولی باوجود این، اهمیت چنین پیروزی نیز برای رشد آینده خواه روسیه و خواه تمام دنیا عظیم خواهد بود. هیچ چیز مانند پیروزی قطعی این انقلاب که در روسیه شروع شده نمیتواند باین درجه انرژی انقلابی پرولتاریای همه دنیا را بالا ببرد، هیچ چیز نمیتواند راه غلبه کامل ویرا تا این اندازه کوتاه نماید» (همان کتاب ص ۶۲-۶۳)

اما در باره رفتار سوسیال دموکراسی نسبت به حکومت موقت انقلابی و جایز بودن شرکت سوسیال دموکراتها در آن، لنین از قطعنامه مربوط کمگرنه سوم حزب دفاع مینمود. این قطعنامه مشعر بر این است که:

«بمنظور مبارزه بی امان با همه مساعی ضد انقلابی و دفاع از منافع مستقل طبقاتی کارگر و بسته به تناسب قوا و عوامل دیگری که قبلاً بطور دقیق تعیین ناپذیر است، شرکت نمایندگان حزب ما در حکومت موقت انقلابی جایز است؛ نظارت جدی حزب به نمایندگان خود و حفظ اکید استقلال سوسیال دموکراسی که برای انقلاب کامل سوسیالیستی جد و جهد میکند و بهیچ سبب با همه احزاب بورژوازی دشمنی آشتی ناپذیر است، شرط ضروری چنین شرکتی است. صرف نظر از اینکه در حکومت موقت انقلابی شرکت سوسیال دموکراسی امکان پذیر باشد یا نه، بمنظور صیانت و تحکیم و توسعه پیروزیهای انقلاب بایستی

نظریه لزوم فشار بی در بی بر حکومت موقت از طرف پرولتاریا را که تحت رهبری سوسیال دموکراسی است و بدست او مسلح شده در میان وسیعترین طبقات پرولتاریا تبلیغ نموده (لنین جلد هشتم ص ۲۷ چاپ روسی).

منشویکها اعتراض میکردند که حکومت موقت هرچه باشد باز حکومت بورژوازی خواهد بود و هرگاه نخواهیم همان خطای سوسیالیست فرانسوی میلران را که در حکومت بورژوازی شرکت نموده بود مرتکب شویم نباید به سوسیال دموکراتها راه دهیم که در اینگونه حکومت شرکت ورزند. لنین این اعتراض را رد کرده و خاطر نشان ساخت که منشویکها در اینجا دو چیز مختلف را با هم مخلوط مینمایند و در مباحثه راجع به این مسئله از روی نظر مارکسیستی عدم قابلیت خود را ابراز میدارند: در فرانسه در باره شرکت سوسیالیستها در حکومت ارتجاعی بورژوازی در دوره ففندان وضع انقلابی در کشور سخن میرفت و این امر سوسیالیستها را موظف میساخت که در اینگونه حکومت شرکت نکنند ولی در روسیه مطلب بر سر شرکت سوسیالیستها در یکحکومت انقلابی بورژوازی است که این حکومت در دوره جوش و خروش انقلاب برای غلبه انقلاب مبارزه مینماید و این وضع شرکت سوسیال دموکراتها را در اینگونه حکومت روا میدارد و در صورت شرایط مساعدی این شرکت را اجباری میسازد تا اینکه ضد انقلاب نه تنها «از پائین» از بیرون بلکه «از بالا» از درون حکومت هم مورد ضربت واقع گردد.

۳. لنین برای پیروزی انقلاب بورژوازی و بدست آوردن جمهوری دموکراسی مبارزه نمود ولی به هیچ وجه در این فکر نبود که در مرحله دموکراسی معطل مانده و توسعه نهضت

انقلابی را به اجرای وظایف بورژوازی دموکراسی محدود سازد. بر عکس: لنین بر آن بود که پس از انجام وظایف دموکراسی پرولتاریا و توده‌های دیگر استثمار شونده، باید به‌منظور انقلاب سوسیالیستی مبارزه را آغاز کنند. لنین اینرا میدانست و بر آن بود که این وظیفه سوسیال دموکراسی است که همه اقدامات را بعمل آورد تا اینکه انقلاب بورژوازی دموکراسی به انقلاب سوسیالیستی تحول نماید. برای لنین دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان از این جهت لازم نبود که غلبه انقلاب را بر تزاریسیم تأمین نموده و بدینوسیله انقلاب را باتمام رساند، بلکه برای آن لازم بود که حالت انقلابی را هرچه ممکن است ادامه دهد، بقایای ضد انقلاب را از ریشه نابود سازد، شعله انقلاب را به اروپا برساند و بعد از اینکه به پرولتاریا فرصت داد از لحاظ سیاسی بصیر گردیده بصورت یک ارتش عظیمی متشکل بشود انتقال مستقیم بطرف انقلاب سوسیالیستی را آغاز کند.

لنین در باره توسعه انقلاب بورژوازی و راجع به اینکه حزب مارکسیستی باین توسعه چه خصلتی باید بدهد چنین نوشته بود:

«پرولتاریا باید توده دهقانان را با خود همراه ساخته انقلاب دموکراسی را به آخر رساند تا اینکه مقاومت سلطنت مستبده را با زور سرکوب نموده و بی ثباتی بورژوازی را بی اثرسازد. پرولتاریا باید توده عناصر نیم پرولتاری را با خود همراه کرده انقلاب سوسیالیستی را بر پا سازد تا اینکه ایستادگی بورژوازی را با زور در هم شکسته و عدم ثبات دهقانان و خرده بورژوازی را بی اثرسازد. چنین است وظایف پرولتاریا که این وظایف را طرفداران

«ایسکراهی نو (یعنی منشویکها - هیئت تحریریه) در تمام مذاکرات و قطعنامه‌های خود شان در باره توسعه و بسط انقلاب با چنین کتوته بینی تلقی مینمایند» (همانکتاب ص ۹۶).
و بازهم:

«در رأس تمام خلق بویژه دهقانان برای آزادی کامل، برای انقلاب عقبه دار دموکراسی، برای جمهوری! در رأس همه زحمتکشان و استثمار شونده‌گان - برای سوسیالیسم! این است سیاست عملی پرولتاریای انقلابی، چنین است آن شعار طبقاتی که باید چگونگی حل هر مسئله تاکتیکی و هر قدم عملی حزب کارگر را در موقع انقلاب معین کرده و در آن رخنه کند، سازد» (همانکتاب ص ۱۰۵).
لنین برای اینکه هیچگونه مسئله‌ای تاریک نماند دو ماه پس از آنکه کتاب «دو تاکتیک» وی از چاپ در آمد در مقاله «رفتار سوسیال دموکراسی نسبت به جنبش دهقانان» چنین توضیح داد: «ما فوراً و درست بقدر قوه خود، بقدر قوه پرولتاریای آگاه و متشکل از انقلاب دموکراسی شروع به انتقال بانقلاب سوسیالیستی خواهیم نمود. ما طرفدار انقلاب پیایی هستیم. ما در نیه راه ایست نخواهیم کرد».
(همانکتاب ص ۱۸۶).

این نکته برای حل مسئله ارتباط متقابل بین انقلاب بورژوازی و سوسیالیستی دستور نوی بوده، تئوری نوی برای تجدید آرایش قوا در اطراف پرولتاریا در پایان انقلاب بورژوازی به‌منظور انتقال مستقیم به انقلاب سوسیالیستی بود یعنی تئوری تحول انقلاب بورژوازی دموکراسی به انقلاب سوسیالیستی بود.
لنین که این دستور نوینرا طرح کرد نخست به اصل مشهور مارکس در باره انقلاب پیایی که در پایان سالهای

۱۸۴۰-۱۸۵۰ در «پیام به اتحادیه کمونیستها» ذکر شده بود و سپس به نظریه مشهور مارکس در باره لزوم توأم ساختن نهضت انقلابی دهقانان با انقلاب پرولتاری که در مکتوبی خطاب به انگلس در سال ۱۸۵۶ بیان شده، متکی بود. مارکس در این مکتوب خود نوشته است: «در آلمان همه چیز وابسته خواهد بود به امکان پشتیبانی از انقلاب پرولتاریا بوسیله یکنوع تجدید جنگ روستائیان برای بار دوم». ولی این افکار داهیانه مارکس پس از آن در تالیفات مارکس و انگلس بسط نیافت و تئوری دانهای بین اللیل دوم هرگونه اقداماتی را بعمل آوردند تا اینکه این افکار را مدفون ساخته و در طاق نسیان گذارند. این وظیفه به عهده لنین افتاد که اصول فراموش شده مارکس را به بیان آورده و کاملاً آنها را تجدید نماید. اما لنین که این اصول مارکس را تجدید کرد تنها به تکرار ساده آنان اکتفا نکرد و نتوانست هم اکتفا نماید. بلکه آن قواعد را بازهم بیشتر رشد داده و عامل نوینی مانند عامل حتمی انقلاب سوسیالیستی یعنی اتحاد پرولتاریا و عناصر نیم پرولتاریای شهر و روستا را که شرط پیروزی انقلاب پرولتاری می باشد بکار برده آن افکار را بصورت تئوری مکمل انقلاب سوسیالیستی در آورد.

این دستور، روش تاکتیکی سوسیال دموکراسی اروپای غربی را بکلی از میان برد. این روش مبتنی بر آن بود که پس از انقلاب بورژوازی توده های دهقانان و از آن جمله توده های فقیر باید حتماً از انقلاب روگردان شوند، به همین علت پس از انقلاب بورژوازی دوره دور و دراز نفس، دوره طولانی «آرامشی» که دست کم ۵۰-۱۰۰ سال طول میکشد شروع میگردد و طی این دوره تا زمانیکه موقع انقلاب نوین سوسیالیستی

در رسد پرولتاریا «بطور آرام» مورد استثمار واقع میگردد و بورژوازی هم «بطور مشروع» فایده خود را میبرد.

این، تئوری نوین انقلاب سوسیالیستی بود که بوسیله یک پرولتاریای منفرد و مجزا شده‌ای برضد همه بورژوازی صورت و قوع نمی یابد بلکه از طرف پرولتاریای مسلط که دارای منفقینی از عناصر نیم پرولتر و ملیونها توده «زحمتکش و استثمار شونده» میباشد عملی میشود.

از روی این تئوری، سلطه پرولتاریا در انقلاب بورژوازی با وجود اتفاق بین پرولتاریا و دهقانان میبایست به سلطه پرولتاریا در انقلاب سوسیالیستی باوجود اتفاق بین پرولتاریا و سایر توده‌های زحمتکش و استثمار شونده تحول یابد، و اما دیکتاتوری دموکراسی پرولتاریا و دهقانان میبایستی برای دیکتاتوری سوسیالیستی پرولتاریا زمینه‌ای آماده سازد.

این تئوری، تئوری رواج یافته سوسیال دموکراتهای اروپای غربی را بر زمین زد که امکانهای انقلابی توده‌های نیم پرولتاری شهری روستا را انکار نموده و متکی بر آن بودند که «بغیر از بورژوازی و پرولتاریا ما قوای اجتماعی دیگری را نمیبینیم که بند و بستهای مخالف و یا انقلابی بتوانند بر آنها تکیه کنند» (سخنان پلخانوف است که نمونه‌ای از چگونگی سوسیال دموکراتهای اروپای باختری میباشد.)

سوسیال دموکراتهای اروپای باختری بر آن بودند که در انقلاب سوسیالیستی، پرولتاریا برضد همه بورژوازی تنها برضد همه طبقات و قشرهای غیر پرولتاری خواهد بدون متفقین ماند. آنها نمیخواستند این واقعیت را در نظر بگیرند که سرمایه نه تنها پرولتارها را بلکه ملیونها نیم پرولتارهای شهر و ده را استثمار مینماید و این قشرها درزیر

فشار سرمایه‌داری مانده و میتوانند در مبارزه برای آزاد کردن جامعه از ظلم سرمایه‌داری متفق‌پرولتاریا شوند. از اینرو سوسیال‌دموکرات‌های اروپای غربی بر این عقیده بودند که در اروپا شرایط برای انقلاب سوسیالیستی هنوز آماده نیست و شرایط را موقعی میتوان آماده شمرد که پرولتاریا اکثریت ملت باشد و اکثریت جامعه را بر اثر رشد بعدی جامعه تشکیل دهد.

تئوری لنین راجع به انقلاب سوسیالیستی، این نظریهٔ پوسیده و ضد پرولتاری سوسیال‌دموکرات‌های اروپای غربی را واژگون می‌ساخت.

در تئوری لنین آنوقت در بارهٔ امکان پیروزی سوسیالیسم در یک کشور جداگانه استدلال مستقیمی هنوز نبود. ولی در آن تئوری همه یا تقریباً همهٔ عناصر اساسی لازم برای آنکه چنین نتیجه‌ای دیر یا زود بدست آید وجود داشت.

چنانچه معلوم است در سال ۱۹۱۵ یعنی پس از ده سال لنین به این نتیجه هم رسید.

چنین است اصول اساسی تاکتیکی که از طرف لنین در کتاب تاریخی موسوم به «دو تاکتیک سوسیال‌دموکراسی در انقلاب دموکراسی» شرح و بسط داده شده است.

اهمیت تاریخی این اثر لنین مقدم بر همه در آنستکه نظریهٔ تاکتیکی خرده بورژوازی منشویکها را از حیث ایدئولوژی در هم شکست و طبقهٔ کارگر روسیه را برای توسعهٔ بعدی انقلاب بورژوازی دموکراسی و برای هجوم تازه علیه تزاریسلم مسلح کرد و به سوسیال‌دموکرات‌های روس دورنمای روشنی داد که لزوم نشو و نمای انقلاب بورژوازی و تحول آنرا به انقلاب سوسیالیستی پدیدار می‌ساخت.

لیکن اهمیت این اثر لنین منحصر به این‌ها نیست. اهمیت گرانبهای آن در آنستکه مارکسیسم را با تئوری نوین انقلابی غنیتر ساخت و شالوده‌های تاکتیکی انقلابی بلشویکی را ریخت که با کمک آن پرولتاریای کشورما در سال ۱۹۱۷ بر سرمایه‌داران غالب آمد.

۴. رونق بعدی انقلاب. اعتصاب سیاسی در سراسر روسیه در اکتبر سال ۱۹۰۵. عقب نشینی تزاریسم. بیانیه تزار. پیدایش شوراهای نمایندگان کارگران.

آغاز پائیز سال ۱۹۰۵ جنبش انقلابی تمام کشور را فرا گرفت. این جنبش با شدتی هر چه تمامتر روز افزون میگشت. در ۱۹ ماه سپتامبر در مسکو اعتصاب کارگران چاپخانه‌ها آغاز شد. این اعتصاب به پتربورگ و به یک عده شهرهای دیگر سرایت نمود. در خود مسکو اعتصاب کارگران مطابع از طرف کارگران بنگاه‌های دیگر پشتیبانی شده به اعتصاب عمومی سیاسی تبدیل گردید.

در آغاز اکبر، در راه آهن مسکو-غازان اعتصاب شروع شد. پس از یک روز، تمام نقاط راه آهن مسکو اعتصاب نمود. بزودی اعتصاب همه راه آهن کشور را فرا گرفت. پست و تلگراف دست از کار کشید. در شهرهای مختلف روسیه کارگران در میتینگ‌های چندین هزار نفری گرد آمده و تصمیم می‌گرفتند کار را تعطیل نمایند. اعتصاب از فابریک بفابریک از کارخانه بکارخانه، از شهر بشهر و از ناحیه بناحیه سرایت نموده همه جا را فرا

میگرفت. کارمندان جزء دانش آموزان، روشنفکران، و کلاه دادگستری، مهندسين و پزشکان نیز بکارگران اعتصاب کننده می پیوستند. اعتصاب سیاسی ماه اکتبر - اعتصاب سراسر روسیه شده تقریباً تمام کشور را تا دورترین نواحی و تقریباً همه کارگران را تا عقب ماندهترین قشرهای آن فراگرفت. بغیر از کارگران راه آهن، کارمندان پست و تلگراف و غیره که آنها نیز عدد زیاد اعتصاب کنندگان را تشکیل میدادند، تنها از کارگران صنعتی قریب يك میلیون نفر در اعتصاب عمومی سیاسی شرکت نمودند. تمام زندگی کشور متوقف و قوای حکومت فلج گردیده بود. طبقه کارگر بر رأس مبارزه توده‌های ملت برضد سلطنت مستبده قرار گرفت.

شعار بلشویکها در باره اعتصاب توده‌ای سیاسی نتایج خود را بخشید.

اعتصاب عمومی ماه اکتبر که قوه و توانائی نهضت پرولتاریا را نشان داده بود تزار را که بوحشت مرگ افتاده بود مجبور ساخت بیانیه ۱۷ اکتبر را صادر نماید. در بیانیه ۱۷ اکتبر سال ۱۹۰۵ «مبانی تزلزل ناپذیر آزادی مدنی یعنی: مصونیت حقیقی شخصی، آزادی عقیده، بیان، اجتماعات و اتحادیه هاه به‌لّت نوید داده شده بود. وعده داده شده بود که دومای مقننه احضار شود و تمام طبقات اهالی برای انتخابات فرا خوانده شوند.

بدین‌طریق با نیروی انقلاب، دومای مشورتی بولایگین رفت و روب شد. تاکتیک بلشویکی دائر به تحریم دومای بولایگین درست در آمد.

باوجود همه اینها بیانیه ۱۷ اکتبر مایه فریب توده‌های ملت و دام نیرنگ تزار و یکنوع تنفسی بود که برای اغوای ساده

لوحان و اغتنام فرصت بمنظور گرد آوردن نیرو و سپس وارد آوردن ضربت به انقلاب برای تزار لازم بود. حکومت تزاری بحرف وعده آزادی کرد ولی در عمل چیز مهمی نداد. کارگران و دهقانان از حکومت بغیر از وعده و وعید هنوز چیز دیگری بدست نیاوردند. بجای عفو عمومی وسیع سیاسی که همه در انتظار آن بودند در ۲۱ اکتبر اعلان عفو عدّه ناچیزی از زندانیان سیاسی داده شد. در ضمن حکومت بمنظور تجزیه قوای ملت يك چند تالان خونین یهودیانرا تشکیل داد که در آنموقع هزاران هزار تن بهلاکت رسیدند و بمنظور سرکوبی انقلاب حکومت سازمانهای رهنزانه پلیسی بنام «اتحاد ملت روس»، «اتحاد میخائیل اراخانگل» را بر پا ساخت. این سازمانها را که در آن ملاکین، تجار و کشیشهای مرتجع و عناصر ولگرد و جانی نقش مهمی بازی میکردند ملت با نام «چرنی سوتنی» (باندهای سیاه) تعمیم کرد. این عناصر با مساعدت پلیس، کارگران پیشرو و روشنفکران انقلابی و دانشجویان را در ملاعام میزدند، میکشند، در میتینگها و مجالس که از اهالی تشکیل میشد حریق بر پا می کردند و تیر میانداختند. فعلاً منظره نتایج اولیه بیانیه تزار چنین بنظر می آمد.

در آنزمان در باره بیانیه تزار میان مردم سرودی باین مضمون شهرت یافته بود:

«تزار در وحشت افتاده است و داده است این بیانیه

که آزادی برای مردگان، زندان برای زندگان باشد»

بلشویکها بتودهها میفهماندند که بیانیه ۱۷ اکتبر دامی بیش نیست و از رفتاری که حکومت پس از بیانیه در پیش گرفته است جزفته انگیزی منظوری ندارد. بلشویکها کارگرانرا به گرفتن سلاح و به آماده شدن برای قیام مسلح دعوت مینمودند.

کارگران بمنظور تشکیل دسته‌های جنگی با جدیتی هر چه تمامتر مشغول کار گردیدند. بر آنها واضح شد که نخستین پیروزی ۱۷ اکتبر که بوسیلهٔ اعتصاب عمومی سیاسی بدست آمده اقتضا میکند که برای سرنگون ساختن تزاریسیم پس از این هم بمبارزهٔ جدیتری بر خیزند.

لنین بیانیهٔ ۱۷ اکتبر را چون تعادل موقتی قوا تلقی مینمود، بدین معنی که در این وقت پرولتاریا و دهقانان هر چند این بیانیه را از تزار بدست آوردند ولی از سرنگون ساختن تزاریسیم هنوز عاجزند. تزاریسیم هم دیگر نمیتواند تنها با وسایل سابق امور را اداره کند و از این رو ناگزیر است در بارهٔ «آزادیهای مدنی» و دوماً «مقننه» وعده خشک و خالی بدهد.

در روزهای پر جوش اعتصاب سیاسی اکتبر، در آتش مبارزه برضد تزاریسیم در نتیجهٔ نیروی خلاقهٔ انقلابی توده‌های کارگر سلاح مقتدر نوینی، یعنی شورای نمایندگان کارگران بوجود آمد.

شوراهای نمایندگان کارگران که عبارت از مجلس نمایندگان همهٔ فابریکها و کارخانه‌ها بود آنچنان سازمان توده‌ای سیاسی طبقهٔ کارگر بود که هنوز نظیرش در دنیا دیده نشده است. این شوراها که نخستین بار در سال ۱۹۰۵ بوجود آمده بودند نمونه‌ای از حاکمیت شوروی را منعکس می کردند که بعداً پرولتاریا تحت رهبری حزب بلشویک در سال ۱۹۱۷ ایجاد نمود. این شوراها شکل نوین انقلابی نیروی خلاقه توده‌ای شد و فقط بدست قشرهای انقلابی اهالی ایجاد شده و هرگونه قوانین و اصول تزاریسیم را بر هم میزد. این شوراها مظاهر نیروی خلاقه توده‌ای بودند که در مبارزه برضد تزاریسیم برخاسته بودند.

بلشویکها شوراها را بمنزلهٔ نطفهٔ حکومت انقلابی تلقی می

کردند. آنها بر این عقیده بودند که قوت و اهمیت شوراها تماماً وابسته به نیرومندی و کامیابی قیام است.

منشویکها شوراها را نه دستگاه نطفه مانند حکومت انقلابی میدانستند و نه دستگاه قیام. آنان به این شوراها بشابه دستگاه خود مختار اداری محلی مانند انجمنهای شهرداری دموکراسی شده‌ئی مینگریستند.

در ۱۳ (۲۶) اکتبر سال ۱۹۰۵ در همه فابریکها و کارخانه‌های پتربورگ انتخابات شورای نمایندگان کارگران جریان داشت. شبانه نخستین جلسه شورا تشکیل گردید. پس از پتربورگ در مسکو هم شورای نمایندگان کارگران تشکیل یافت.

شورای نمایندگان کارگران پتربورگ بمنزله شورای بزرگترین مرکز صنعتی و انقلابی روسیه و پایتخت امپراطوری تزاری میبایستی در انقلاب سال ۱۹۰۵ نقش قطعی بازی کند. ولی نظر باینکه این شورا رهبری منشویکی داشت وظایف خود را انجام نداد. چنانکه معلوم است لنین هنوز در آن موقع در پتربورگ نبود، وی هنوز در خارجه بود. منشویکها از نبودن لنین استفاده کرده خود را داخل شورای پتربورگ نمودند و رهبری آنها بدست خویش گرفتند. هیچ جای تعجب نیست که در چنین شرایطی برای منشویکها از قبیل خروستالوف، قرتسکی، پارووس و سایرین میسر شد شورای پتربورگ را برضد سیاست قیام متوجه سازند. منشویکها بجای آنکه سربازانرا بشورا نزدیک ساخته آنانرا در مبارزه مشترك سهیم نمایند خواستار بودند که سربازانرا از پتربورگ دور کنند. شورا بجای آنکه کارگرانرا مسلح و برای قیام آماده سازد در جا زده و در امر تهیه قیام روش منمنی در پیش گرفت.

شورای نمایندگان کارگران مسکو در انقلاب کاملاً نقش

دیگری را بازی کرد. شورای نامبرده از همان روزهای اول وجود خود تا آخر سیاست انقلابی داشت. رهبری شورای مسکو در دست بلشویکها بود و در سایه مساعی ایشان در جنب شورای نمایندگان کارگران در مسکو شورای نمایندگان سربازان هم بوجود آمد. شورای مسکو دستگاه قیام مسلح گردید.

طی ماههای از اکتبر تا دسامبر سال ۱۹۰۵ در يك رشته از شهرهای بزرگ و تقریباً در همه مراکز کارگری، شورای نمایندگان کارگران تشکیل یافته بود. کوششهایی بعمل آمد تا شوراهائی از نمایندگان سربازان و ناویان نیز تشکیل شود و آنها را با شوراهای نمایندگان کارگران متحد سازند. در برخی جاها شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان تشکیل شده بود.

نفوذ شوراها بسیار بود. هرچند آنان اغلب بخودی خود پدیدار میگشتند صورت معینی بخود نگرفته و از حیث ترکیب مبهم بودند باوجود این بمثابة قدرتی مشغول عملیات بودند. شوراها خود آزادی مطبوعات را بچنگ آوردند، هشت ساعت روز کار را مقرر ساختند، بعامه مردم خطاب کرده و آنها را دعوت میکردند که بحکومت تزاری مالیات نپردازند. در بعضی موارد آنها پولهای حکومت تزاری را مصادره نموده و بمصرف احتیاجات انقلابی میرساندند.

۵. قیام مسلح دسامبر. شکست قیام. عقب نشینی انقلاب نخستین دوامی دولتی. کنگره چهارم (متحده) حزب.

در ماههای اکتبر و نوامبر سال ۱۹۰۵ مبارزه انقلابی تودهها با شدت عظیمی رو به توسعه بود و اعتصابات کارگران ادامه داشت.

مبارزه دهقانان برضد ملاکین در پائیز سال ۱۹۰۵ دامنه وسیعی بخود گرفت. جنبش دهقانان بیش از يك سوم بخشهای تمام کشور را فرا گرفته بود. شهرستانهای ساراتوف، تامبوف، چرنیکوف، تفلیس، کوتائسی و برخی شهرستانهای دیگر را قیام حقیقی دهقانان فرا گرفته بود. با اینحال فشار توده‌های دهقان هنوز بحد کافی نبود. جنبش دهقانان فاقد سازمان منظم و رهبری بود.

در يك رشته از شهرها مانند تفلیس، ولادیوستک، تاشکند، سمرقند، کورسک، سوخوم، ورشو، کییف، ریگا، میان سربازان هم اغتشاش شدت گرفت. در کرونشتاد و نیز در میان ناویان ناوگان دریای سیاه در سواستوپول (در نوامبر سال ۱۹۰۵) قیامی در گرفت. ولی از آنجا که این شورشها بهم پیوسته نبودند، تزاریسم آنها را سرکوب کرد.

علت شورشها در برخی از قسمتهای ارتش و نیروی دریائی غالباً رفتار بسیار خشونت آمیز افسران، بدی غذا («عصیانهای نخود لوبیا») و غیره بود. توده ناویان و سربازان که قیام نموده بودند هنوز لزوم سرنگون ساختن دولت تزاری و ادامه جدی مبارزه مسلحانه را بطور روشن درک نمیکردند. ناویان و سربازانیکه قیام کرده بودند هنوز بسیار روح آرامش جو و تفقد آمیز بودند، اغلب آنها بر اثر مرخص کردن افسرانی که در آغاز قیام زندانی کرده داشتند مرتکب اشتباهاتی میشدند و بو عده و عیدها و سخنان خشک و خالی رؤسای خویش قانع میگشتند.

انقلاب به قیام مسلحانه کاملاً نزدیک شد. بلشویکها توده‌ها را بقیام مسلح علیه تزار و ملاکین دعوت میکردند و به آنها ناگزیر بودن آنها میفهماندند. بلشویکها با جدیتی هرچه قیامت

زمینه قیام مسلح را آماده میساختند. میان سربازان و ناویان فعالیت انقلابی جریان داشت، در ارتش سازمانهای حزبی نظامی ایجاد شد. در یکرشته از شهرها دستجات جنگی مرکب از کارگران تشکیل گردیده و به افراد این دستهها بکار بردن اسلحه را می آموختند. برای خریداری اسلحه از خارجه و حمل محرمانه آن بروسیه سازمانی داده شده بود. در تشکیل حمل و نقل اسلحه کارکنان بر جسته حزب شرکت داشتند.

در ماه نوامبر سال ۱۹۰۵ لنین بروسیه باز گشت. او از ژاندارمها و جاسوسهای تزاری خود را پنهان ساخت و در همان روزها در تهیه و تدارک قیام مسلح شخصاً شرکت مینمود. مقالات وی در روزنامه بلشویکی «نویا ژیزن» («زندگی نو») برای کار یومیه حزب بمثابه دستورهائی بود.

در این موقع رفیق استالین در ماوراء قفقاز بفعالیت مهم انقلابی مشغول بود. وی نقاب منشویکها را بعنوان دشمنان انقلاب و قیام مسلح برافکنده و آنها را می کوبید و با استواری تمام کارگرانرا برای نبرد قطعی برضد سلطنت مستبده آماده میساخت. در میتینگیکه در روز اعلام بیانیۀ تزار در تفلیس داده شد رفیق استالین بکارگران چنین اظهار داشت:

«برای اینکه حقیقتاً پیروزمند گردیم چه چیز برای ما لازم است؟ برای این منظور سه چیز لازم است: نخست مسلح شدن، دوم - مسلح شدن، سوم - باز و باز هم مسلح شدن.»

در ماه دسامبر سال ۱۹۰۵ در فنلاند در شهر تامرفرس کنفرانس بلشویکها گرد آمد. گرچه بلشویکها و منشویکها بطور رسمی در یک حزب سوسیال دموکرات بودند، ولی در حقیقت دو حزب مختلفی را تشکیل میدادند که مراکز

جداگانه‌ئی از خود داشتند. لنین و استالین در این کنفرانس نخستین بار حضوراً بایکدیگر ملاقات کردند. تا این موقع آنها بوسیلهٔ مکاتبه و یا از طریق رفقا با یک دیگر رابط داشتند.

از تصمیمات کنفرانس تامرفرس دو تصمیم را باید در اینجا قید نمود: نخست- در بارهٔ استقرار یگانگی حزب که در حقیقت بدو حزب تقسیم شده بود و دوم- در بارهٔ تحریم دومی اول که باصطلاح دومی ویت نامیده میشد. نظر باینکه در آنموقع در مسکو قیام مسلح دیگر آغاز گردیده بود بنابه مصلحت لنین کنفرانس با شتاب کار خود را با تمام رساند و نمایندگان بمحلهای خود عازم شدند تا اینکه شخصاً در قیام شرکت ورزند.

ولی حکومت تزاری هم در خواب غفلت نبود. وی هم برای مبارزهٔ قطعی آماده میشد. حکومت تزاری با ژاپن پیمان صلح بسته بدینوسیله وضع دشوار خودرا آسانتر ساخت و بهجوم برضد کارگران و دهقانان پرداخت. دولت تزاری در عده‌ای از شهرستانها که قیام دهقانان آنجاها را فرا گرفته بود حکومت نظامی اعلام کرد، فرمانهای وحشیانه‌ای صادر نمود که- «بازداشتی نداشته باشید»، «از فشنگ دریغ نکنید» و امر داد رهبران نهضت انقلابی را باز داشت کنند و شوراهاى نمایندگان کارگرانرا متفرق سازند.

بلشویکهای مسکو و شورای نمایندگان کارگران مسکو که از طرف آنها رهبری میشد و با توده‌های وسیع کارگران رابطه داشت تصمیم گرفتند بهمین مناسبت فوراً در مقام تهیه و تدارک قیام مسلح بر آیند. در ۵ (۱۸) ماه دسامبر کمیتهٔ مسکو تصمیم گرفت بشورا پیشنهاد کند که اعتصاب عمومی سیاسی

اعلام نماید بدینمنظور که در جریان مبارزه این اعتصاب را
مبدل به قیام گردانند. از این تصمیم جلسات توده‌ئی کارگران
پشتیبانی کردند. شورای مسکو ارادهٔ طبقهٔ کارگر را در نظر
گرفته یکدل و یکجهت مصمم شد به اعتصاب همگانی سیاسی
آغاز نماید.

پرولتاریای مسکو موقعیکه قیام را آغاز نمود از خود دارای
یک سازمان جنگی بود که عدهٔ افراد آن تقریباً بهزار فدائی
میرسید و بیشتر از نصفشان از بلشویکها بودند. افراد دسته‌های
نظامی در یکرشته از فابریکهای مسکو نیز وجود داشتند. کلیتاً قیام
کنندگان قریب دو هزار نفر افراد فدائی داشتند. کارگران
در نظر گرفته بودند که بیطرفی پادگانرا تأمین کنند، یک قسمت
پادگانرا مجزا نموده آنرا پیرو خود گردانند.

در ۷ (۲۰) دسامبر در مسکو اعتصاب سیاسی آغاز شد.
ولی توسعهٔ دامنهٔ این اعتصاب در تمام کشور میسر نگردید،
در پتربورگ بقدر کافی از این اعتصاب پشتیبانی نشد و این
کار از همان آغاز امکان کامیابی قیام را سست کرد. راه
آهن نیکلایفسکایا (حالیه اکتیابرسکایا) در دست حکومت تزاری
ماند. رفت و آمد در این راه قطع نمیشد و حکومت تزاری
میتوانست برای سرکوبی قیام از پتربورگ بمسکو هنگهای گارد
را گسیل دارد.

در خود مسکو پادگان مردم بود. کارگران تا اندازه‌ای
بامید پشتیبانی پادگان شروع بقیام کردند. ولی انقلابیون فرصت
را از دست دادند و حکومت تزاری توانست اغتشاش پادگان
را بخواباند.

در ۹ (۲۲) دسامبر در مسکو نخستین سنگربندی‌ها پدید
آمد. دیری نگذشت که کوچه‌ها و خیابانهای مسکو از سنگربندی

پوشیده شد. حکومت تزاری توپخانه بکار برد، سپاهیانى گرد آورد که از نیروهای قیام کنندگان چندین برابر فزونی داشتند. در طی ۹ روز چندین هزار نفر کارگر مسلح قهرمانانه مبارزه کردند. تزاریسم تنها پس از آنکه از پتربورگ، تور و از سرزمین باختری کشور هنگهائی گسیل داشت توانست قیام را خاموش سازد. دستگاههای رهبری قیام در شب فردای جنگ قسمتی توقیف گردیدند و قسمت دیگرشان را از قیام مجزا ساخته بودند. کمیتهٔ بلشویکها در مسکو باز داشت شد. قیام مسلح تبدیل بقیامهای برزنهای متفرق و جداگانه گردید. برزنها که از مرکز رهبری کننده محروم شده بودند و نقشهٔ مبارزهٔ مشترکی برای تمام شهر نداشتند بطور کلی بدفاع اکتفا مینمودند. چنانکه بعدها لنین قید کرد این مراتب سرمنشاء ضعف قیام مسکو و یکی از علل شکست آن بود.

در مسکو قیامیکه در کراسنایا پرسنیا شده بود بویژه جنبهٔ سخت و شدیدی داشت. کراسنایا پرسنیا دژ عمدهٔ قیام و مرکز آن بود. در اینجا بهترین افراد دسته‌های فدائی که تحت رهبری بلشویکها بودند تمرکز یافته بودند ولی کراسنایا پرسنیا با آهن و آتش منهدم و غرق در خون شد و آتش سوزیهاییکه بوسیلهٔ توپخانه مشتعل گردیده بود زبانه میکشید. قیام مسکو سرکوب شد.

قیام تنها در مسکو روی نند... قیامهای انقلابی یکرشته از شهرها و نواحی دیگر را هم فرا گرفت. قیامهای مسلح در کراسنایارسک، موکوویلخ (پرم)، نووروسیسک، سرموو، سواستوپل و کرونشاد هم بوقوع پیوست.

ملل ستمدیدهٔ روسیه نیز برای مبارزهٔ مسلح قیام کردند. تقریباً همهٔ گرجستان را قیام فرا گرفته بود. قیام بزرگی در

اوکرائین در دنباس: گورلوفکا، آکساندروفسک لوگانسک (وروشیلوفگراد) روی داد. در لتونی مبارزه جنبه سرسختی بخود گرفت. در فنلاند کارگران از خود گارد سرخی تشکیل داده قیامی بر پا نمودند.

ولی همه این قیامها نیز مانند قیام مسکو از طرف تزاریسم باشقاوت و حشیانه‌ای فرونشانده شد.

منشویکها و بلشویکها برای قیام مسلح دسامبر ارزشهای متفاوتی قائل شدند.

پلخانوف منشویک پس از قیام مسلح حزب را سرزنش کرده گفته بود که: «دست بسلاح زدن لازم نبود». منشویکها دلیل می آوردند که قیام کار غیر لازم و مضر می باشد و در انقلاب بی قیام هم امر میگذرد و کامیابی را نه بوسیله قیام مسلح بلکه بوسایل مسالمت آمیز مبارزه نیز ممکن است بدست آورد.

بلشویکها این نظر را مانند نظر خائنانه رسوا میکردند و بر آن بودند که تجربه قیام مسلح مسکو جز تأیید امکان مبارزه موفقیت بخش مسلح طبقه کارگر چیز دیگری نیست. لنین در مقابل سرزنش پلخانوف که میگفت «دست بسلاح لازم نبود» چنین جواب داد:

«بر عکس، از اینهم قطعی تر و جدی تر و با قصد تعرض میبایستی دست بسلاح زد، لازم بود بتوده‌ها فهمانده شود که تنها اعتصاب آ، ام غیر ممکن است و مبارزه بی باکانه و بیرحمانه مسلحانه ضروری است» (لنین جلد دهم ص ۵۰ چاپ روسی).

قیام دسامبر سال ۱۹۰۵ بلندترین نقطه اوج انقلاب بود. در ماه دسامبر سلطنت مستبدانه تزار قیام را دچار شکست نمود.

پس از شکست قیام ماه دسامبر، عقب نشینی انقلاب آهسته آهسته آغاز گردید. ارتقاء انقلاب بتدریج مبدل به انحطاط آن شد. حکومت تزار شتابزده کوشش میکرد از این شکست استفاده نماید تا اینکه ضربه نهائی خود را بانقلاب وارد آورد. دژخیمان و زندانبانان تزار فعالیت خونین خود را توسعه دادند. دسته‌های اعزامی مجازات در لهستان، لتونی، استونی، ماوراء قفقاز، سیبری با تمام قوا شدت عمل نشان میدادند.

اما انقلاب هنوز خفه نشده بود. کارگران و دهقانان انقلابی رزم کنان آهسته آهسته عقب نشینی مینمودند و قشرهای نوینی از کارگران وارد عرصه مبارزه میشدند. در اعتصابات سال ۱۹۰۶ بیش از یک میلیون و در سال ۱۹۰۷ - ۷۴۰ هزار نفر کارگر شرکت نمود. جنبش دهقانان در نیمه اول سال ۱۹۰۶ قریب نیمی از دهستانهای روسیه تزاری را فرا گرفته بود و در نیمه دوم آنسال هم یک پنجم همه دهستانها را فرا گرفت. در ارتش و نیروی دریائی اغتشاشات ادامه داشت.

حکومت تزاری در مبارزه خود با انقلاب تنها به فشار اکتفا نمیکرد. وی در سایه فشار موفقیت‌های اولیه ایرا بدست آورده تصمیم گرفت از طریق احضار دومای «مقننه» تازه ضربت نوینی بانقلاب وارد آورد. حکومت تزاری امیلوار بود که با انعقاد این دوما دهقانانرا از انقلاب جدا سازد تا بدینوسیله انقلاب را از پای در آورد. در ماه دسامبر سال ۱۹۰۵ حکومت تزاری قانونی صادر کرد که دومای «مقننه» تازه‌ای بر خلاف دومای سابق «مشورتی» بولیکین که بوسیله تحریم بلشویکها از میان برداشته شده بود احضار گردد. قانون انتخابات تزاری طبعاً یک قانون ضد دموکراسی بود. انتخابات عمومی نبود. بیش از نیمی از اهالی مثلاً زنان و زیادتر از دو میلیون نفر کارگر از حق رأی

محروم بودند. انتخابات مساوی نبود. انتخاب کنندگان به ۴ زمره (یا بطوریکه در آنزمان مینامیدند کوری) یعنی به زمره زمین داران (ملاکین) و زمره شهریان (بورژوازی) و زمره های دهقانی و کارگری تقسیم شده بودند. انتخابات مستقیم نبود بلکه چندین درجه‌ئی بود. انتخابات در حقیقت با رأی مخفی هم نبود. قانون انتخابات برتری و تفوق مشتی ملاکین و سرمایه‌داران را بر ملیونها کارگر و دهقان در دوما تأمین میکرد.

تزار میخواست بوسیله این دوما توده‌ها را از انقلاب روی گردان سازد. قسمت مهم دهقانان در آنزمان هنوز باور داشتند که میتوان زمین را بتوسط دوما گرفت. کادتها، منشویکها و اسارها کارگران و دهقانانرا فریب داده میگفتند که گویا بدون قیام و انقلاب هم ممکن است رژیم مطلوب ملت را بدست آورد. بلشویکها در مبارزه با فریباندن ملت طبق تصمیمیکه در کنفرانس تامرفرس گرفته شده بود تاکتیک تحریم دومای اول دولتی را اعلام نموده و از پیش بردند.

کارگران برضد تزاریسیم مبارزه کرده و ضمناً یگانگی قوای حزب و اتحاد حزب پرولتاریا را می طلبیدند. بلشویکها که به تصمیم مشهور کنفرانس تامرفرس دایر به وحدت متکی بودند از این تقاضای کارگران پشتیبانی کرده به منشویکها پیشنهاد کردند کنگره متحده حزب منعقد گردد. زیر فشار توده‌های کارگران منشویکها مجبور شدند به متحد شدن تن در دهند.

لنین طرفدار اتحاد بود ولی طرفدار چنان اتحادی بود که در آن اختلافاتیکه در مسائل انقلاب در میان است ماست مالی نشود. سازش کاران (بوگدانوف، کراسین و دیگران) که سعی داشتند مدلل سازند در میان بلشویکها و منشویکها اختلافات جدی موجود نیست ضرر فراوانی بحزب وارد آوردند. لنین برضد

سازشکاران پیکار نموده می طلبید که بلشویکها در کنگره بازمینه مرامی خویش حضور یابند تا اینکه بر کارگران واضح گردد که بلشویکها چه گونه روشی را در پیش گرفته اند و اتحاد بر چگونه اساسی صورت وقوع مییابد. بلشویکها زمینه مرامی خود را طرح کرده و در معرض مذاکره اعضای حزب قرار دادند.

در ماه آوریل سال ۱۹۰۶ در استکهلم (سوئد) کنگره چهارم حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه که کنگره متحده نامیده شده بود گرد آمد. در کنگره ۱۱۱ نفر نماینده بارأی قطعی شرکت نمودند که از ۵۷ سازمان محلی حزب به نمایندگی آمده بودند. بغیر از این در کنگره نمایندگان احزاب ملی سوسیال دموکرات هم بودند: ۳ نفر از بوند، ۳ نفر از حزب سوسیال دموکرات لهستان و ۳ نفر هم از سازمان سوسیال دموکرات لتونی.

بر اثر اینکه سازمانهای بلشویکی در موقع ماه دسامبر و پس از آن تارومار شده بود همه آنها نتوانستند نماینده بفرستند. از این گذشته، در «روزهای آزادی» سال ۱۹۰۵ منشویکها عده زیادی از روشنفکران خرده بورژوازی را به صفوف خود پذیرفته بودند که اینان با مارکسیسم انقلابی هیچگونه وجه مشترکی نداشتند. کافیست خاطر نشان شود که منشویکهای تفلیس (و حال آنکه در تفلیس کارگران صنعتی کم بودند) بکنگره آن اندازه نماینده فرستادند که بزرگترین سازمان پرولتاری یعنی سازمان پتربورگ فرستاده بود. بنابراین در کنگره استکهلم اکثریت ناچیزی در هر صورت برای منشویکها حاصل شده بود.

بمناسبت این ترکیب کنگره، جنبه منشویکی در تصمیمات کنگره راجع به یکرشته از مسائل نمودار شد. در این کنگره تنها اتحاد ظاهری روی داد ولی اصولاً

بلشویکها و منشویکها نظریات و سازمانهای مستقل خود شان را نگاه داشتند.

عمده ترین مسائل که در کنگره چهارم مورد مذاکره قرار گرفت عبارت بود از: مسئله ارضی، چگونگی موقعیت فعلی و وظایف طبقاتی پرولتاریا، رفتار نسبت به دومای دولتی و مسائل تشکیلاتی.

باوجود اینکه منشویکها در این کنگره اکثریت داشتند بمنظور اینکه کارگرانرا از خود دلسرد نکنند ناگزیر شدند نخستین ماده آئین نامه را در باره عضویت حزب از روی فرمول لنین بپزد بیاورند.

در مسئله ارضی لنین از ملی کردن زمین دفاع میکرد. لنین بر آن بود که تنها در ضمن غلبه انقلاب و فقط پس از سرنگون شدن تزارسم ملی کردن زمین امکان پذیراست. در ایفصورت ملی شدن زمین رسیدن پرولتاریا را باهمراهی تپیدستان روستا به انقلاب سوسیالیستی آسانتر میساخت. ملی کردن زمین ایجاب مینمود که تمام اراضی ملاکین بلاعوض بنفع دهقانان ضبط (مصادره) شود. برنامه بلشویکی در موضوع ارضی، دهقانان را بانقلاب برضد تزار و ملاکین دعوت مینمود.

منشویکها روش دیگری درپیش گرفته بودند. آنها از این برنامه دفاع میکردند که اراضی از آن شهرداری محل باشد (مونیسیپالیزاسیون). مطابق این برنامه زمینهای ملاکین نه فقط در اختیار جامعه دهقانان قرار نمی گرفت بلکه این جامعه حتی حق استفاده از آن را نیز فاقد میگرددید. این زمینها در اختیار انجمنهای شهرداری (یعنی ادارات مختار محلی یا زمستوها) میافتاد. دهقانان میبایستی هر کدام بنابقوه خود این زمینها را اجاره کنند.

برنامه منشویکی دائر به مونیسیپالیزاسیون اراضی برنامه‌ای سازشکارانه و به همین سبب برای انقلاب مضر بود. این برنامه نمیتوانست دهقانانرا برای مبارزه انقلابی بسیج کند و در نظر نگرفته بود که کاملاً مالکیت اربابی را از بین ببرد. مقصد برنامه منشویکها این بود که عاقبت انقلاب نیمه کاره بماند. منشویکها نمیخواستند دهقانانرا برای انقلاب برانگیزند.

کنگره با اکثریت آراء برنامه منشویکی را قبول کرد. منشویکها بویژه موقع مذاکره قطعنامه دائر به چگونگی موقعیت فعلی و در باره دومی دولتی، با طن ضد پرولتاری اوپورتونیستی خود را ظاهر ساختند. مارتینف منشویک آشکارا برضد سلطه پرولتاریا در انقلاب بر خاست. رفیق استالین به منشویکها پاسخ گفته و مسئله را بطور قطعی مطرح کرد:

«یا سلطه پرولتاریا یا سلطه بورژوازی دموکراسی - این است چگونگی مسئله ایکه در برابر حزب قرار گرفته، اختلاف نظر ما برسر همین است.»

راجع به مسئله دومی دولتی منشویکها آنها در قطعنامه خود بعنوان بهترین وسیله برای حل مسائل انقلاب، برای آزادی ملت از دست تزاریسیم می ستودند. بلشویکها بر عکس دوما را بمنزله زائده عاجز تزاریسیم، پرده‌ای که فساد تزاریسیم را میپوشاند، مینگریستند، پرده‌ئی که تزاریسیم همینکه آنها اسباب زحمت خود یافت دور می افکند.

در کمیته مرکزی منتخبه از کنگره چهارم سه نفر بلشویک و ۶ نفر منشویک داخل شدند. اداره روز نامه ناشر افکار کمیته مرکزی تنها از منشویکها تشکیل شد.

واضح بود که مبارزه داخلی حزبی ادامه خواهد داشت. مبارزه بین بلشویکها و منشویکها پس از کنگره چهارم با

نیروی نوینی شدت یافت. در سازمانهای مهلی که ظاهراً متحد شده بودند اغلب در باره کنگره دو نفر گذارش میداد: يك نفر از طرف بلشویکها و يك نفر هم از جانب منشویکها. در نتیجه مذاکره در اطراف دو خط مشی، در بیشتر موارد اکثریت اعضای سازمان به بلشویکها می پیوستند.

زندگی بیش از پیش حقانیت بلشویکها را ثابت مینمود. کمیته مرکزی منشویکی که در کنگره چهارم انتخاب شده بود بیش از پیش اپورتونیسیم و عدم قابلیت کامل خود را برای رهبری مبارزه انقلابی تودهها بروز میداد. در تابستان و پائیز سال ۱۹۰۶ مبارزه انقلابی تودهها از نو قوت گرفت. در کرونشاد و در سوه آبورک ناویان قیام کردند. مبارزه دهقانان برضد ملاکین شدت یافت. اما کمیته مرکزی منشویکی شعارهای پورتونیستی میداد که تودهها از این شعارها پیروی نمیکردند.

۶. پراکنده کردن دومای اول دولتی. انعقاد دومای دوم دولتی. کنگره پنجم حزب. پراکنده کردن دومای دوم دولتی. علل شکست نخستین انقلاب روس.

نظر باینکه دومای اول دولتی بقدر کفایت مطیع نبود حکومت تزاری در تابستان سال ۱۹۰۶ آنرا متفرق ساخت. حکومت تزاری برضد ملت فشار را باز هم شدیدتر نمود و در تمام کشور عملیات خانمانسوز دستههای اعزامی مجازات را توسعه داده و تصمیم خود را در باره احضار دومای دوم دولتی در آتیة نزدیکی اعلام داشت. حکومت تزاری آشکارا بر گستاخی خود

می افزود و چون دید که انقلاب رو بضعف می نهد دیگر از آن ترس و واهمه‌ای نداشت.

بلشویکها میبایستی مسئله شرکت یا تحریم دومای دوم را حل کنند. بلشویکها وقتی در بارهٔ تحریم سخن میراندند معمولاً منظور شان تحریم مؤثر بود نه امتناع سادهٔ منفی از شرکت در انتخابات. بلشویکها تحریم مؤثر را بمنزلهٔ آن وسیلهٔ انقلابی می نگریستند که ملت را از نیت تزار که میخواست وی را از راه انقلابی براه «مشروطه» تزاری در آورد بر حذر نگاه میدارد و نیز این تحریم را بمنزلهٔ وسیلهٔ خنثی نمودن چنین نیتی و تدارک هجوم تازهٔ ملت برضد تزاریسم میدانستند.

تجربهٔ تحریم دومای بولیگینی نشان داد که تحریم «یگانه تاکتیک درستی بود که حوادث آنرا تماما تأیید کرد». (لنین جلد دهم ص ۲۷ چاپ روسی). این تحریم از آن رو موفقیت بخش بود که مردم را نه تنها از خطر راه مشروطهٔ تزاری بر حذر نمود، بلکه دوما را پیش از تولد عقیم ساخت. گامیابی تحریم برای آن بود که در موقع صعود روز افزون انقلاب بموقع اجراء گذاشته شد نه در موقع تنزل انقلاب و تکیهٔ آن بهمین صعود بود، چونکه دوما را تنها در شرایط صعود انقلاب ممکن بود عقیم ساخت.

تحریم دومای ویتِه یعنی دومای اول پس از شکست قیام ماه دسامبر بموقع اجراء گذاشته شد موقعیکه تزار غالب شده بود یعنی موقعیکه ممکن بود تصور کرد که انقلاب رو بتنزل نهاده است.

لنین مینویسد «ولی این موضوع بخودی خود روشن است که این پیروزی را (یعنی پیروزی تزاری را) — هیئت تحریریه) هنوز نمیشد در آنوقت پیروزی قطعی دانست. قیام ماه دسامبر سال ۱۹۰۵ بشکل یکرشته قیامهای نظامی

و اعتصابات جزئی و متفرق در تابستان سال ۱۹۰۶ ادامه داشت. شعار تحریم دومای ویتِه، شعار مبارزه در راه تمرکز و تعمیم این قیامها بود» (لنین جلد ۱۲ ص ۲۰ چاپ روسی).
تحریم دومای ویتِه هر چند دوما را خیلی از اعتبار انداخت و اطمینان قسمتی از اهالی را نسبت به دوما سست نمود باوجود این نتوانست دوما را عقیم سازد زیرا این تحریم چنانکه اکنون واضح گردید در شرایط تنزل و انحطاط انقلاب عملی شده بود. از این رو تحریم دومای اول در سال ۱۹۰۶ موفقیت بخش نشد. لنین در رساله مشهور خود بنام «مرض بچگانه «چپ روی» در کمونیسم» در این خصوص چنین نوشته بود:

«تحریم بلشویکی «پارلمان» در سال ۱۹۰۵ پرولتاریای انقلابی را از آزمایش سیاسی فوق العاده گرافهائی بهره‌مند ساخت و ثابت نمود که در موقع توأم نمودن اشکال علنی و غیر علنی، اشکال پارلمانی و غیر پارلمانی مبارزه، گاهی مفید و حتی ضروری است که از شکلهای پارلمانی دست کشیده شود... تحریم «دوما» از طرف بلشویکها در سال ۱۹۰۶ دیگر خطائی بود ولی خطای کوچکی که به آسانی قابل اصلاح بود... آنچه که مربوط به افراد و اشخاص است در مورد سیاست و احزاب نیز (با تغییرات لازمه) قابل تطبیق میباشد. عاقل آنکس نیست که اشتباه نیکند، چنین اشخاصی نیستند و نمیتوانند هم باشند. عاقل کسیست که اشتباهاتش چندان مهم نیست و آنها را به آسانی و زود میتواند اصلاح نماید» (لنین جلد ۲۵ ص ۱۸۲-۱۸۳ چاپ روسی).

و اما در باره دومای دوم دولتی لنین بر آن بود که نظر به تغییر اوضاع و انحطاط انقلاب، بلشویکها «باید مسئله تحریم

دومای دولتی را مورد تجدید نظر قرار دهند» (لنین جلد دهم ص ۲۶ چاپ روسی).

لنین می نویسد «تاریخ ثابت نمود که در موقع انعقاد دوما امکان تبلیغات مفیدی از درون و در پیرامون دوما حاصل میشود و نیز اینکه تاکتیک نزدیک شدن با دهقانان انقلابی بر ضد کادتها در داخله دوما امکان پذیر میگردد» (همان کتاب ص ۲۹).

از همه اینها چنین بر میامد که نه تنها در موقع پیشرفت انقلاب باید توانست بطور قطعی تعرض کرد و در نخستین صفوف این تعرض بود بلکه همچنین وقتیکه دیگر پیشرفت نیست منظم عقب نشینی کرد و در این عقب نشینی آخری بود، بنابه اقتضای شرایط و تغییر اوضاع باید تغییر تاکتیک داد، نه با پریشانی و پراکندگی بلکه بطور متشکل، آرام و بدون سراسیمگی باید عقب نشینی اختیار نمود و بمنظور رهائی کادرها از زیر ضربت دشمن، باید از کمترین امکان استفاده کرد و بتجدید آرایش و جمع آوری قوا مبادرت ورزید و برای تعرض نو بسوی دشمن تهیه و تدارک دید.

بلشویکها تصمیم گرفتند در انتخابات دومای دوم شرکت نمایند.

ولی رفتن بلشویکها به دوما برای آن نبود که در آنجا با کادتها همدمت شده و در پیکر دوما بکارهای «قانونگذاری» سرگرم شوند، چنانکه منشویکها همینطور رفتار میکردند، بلکه بلشویکها برای آن رفتند که از دوما بعنوان کرسی خطابه برای منافع انقلاب استفاده نمایند.

بر عکس، کمیته مرکزی منشویکی بلوما مانند آن مؤسسه قانونگذاری که میتواند حکومت تزاری را لجام زند نگریسته

و دعوت میکرد که با کادتها سازش انتخاباتی بشود و از آنها در دوما پشتیبانی بعمل آید. اکثریت سازمانهای حزبی برضد سیاست کمیته مرکزی منشویکی بر خاست.

بلشویکها انعقاد کنگره جدید حزب را خواستار شدند. در ماه مه سال ۱۹۰۷ در لندن کنگره پنجم حزب منعقد شد. در ایفوقت حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه (با سازمانهای سوسیال دموکرات ملی) تا ۱۵۰ هزار نفر عضو داشت. در کنگره رویهمرفته ۳۳۶ نفر نماینده حضور بهم رساند. بلشویکها ۱۰۵ و منشویکها ۹۷ نفر بودند. سایر نمایندگان از طرف سازمانهای سوسیال دموکرات ملی یعنی سوسیال دموکراتهای لهستانی، لتونی و بوند بودند که در کنگره پیشین به حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه قبول شده بودند. قرتسکی سعی داشت گروه مرکزی جداگانه‌ای یعنی گروه نیمه منشویکی خود را در کنگره روی کار آورد ولی هیچکس از او پیروی نکرد.

نظر باینکه بلشویکها، لهستانیها و لتونی ها را دنبال خود میبردند، اکثریت پایداری در کنگره داشتند.

در کنگره مسئله رفتار با احزاب بورژوازی یکی از مسائل اساسی مبارزه بود. در اطراف این مسئله در همان کنگره دوم بین بلشویکها و منشویکها مبارزه وجود داشت. کنگره همه احزاب غیر پرولتاری یعنی چورنی سوتنیاها، اکتیابریستها، کادتها و اس ار ها را مورد قضاوت بلشویکی قرار داده و تاکتیک بلشویکی را نسبت به این احزاب افاده کرد.

کنگره، سیاست بلشویکها را تصویب نموده و تصمیم گرفت هم برضد احزاب چرنی سوتنیاها یعنی «اتحادیه ملت روس» و

سلطنت طلبان و شورای اشرافیان متحد و هم برضد «اتحادیه ۱۷ اکتبر» (اکیابریستها) و حزب بازرگانی و صنایع و حزب «تجدد آرامش طلبانه» بی امان مبارزه شود. همه این احزاب آشکارا احزاب ضد انقلابی بودند.

اما راجع به بورژوازی لیبرال یعنی حزب کادتها کنگره مقرر نمود برضد آن مبارزه آشتی ناپذیری بشود تا پرده از روی کار آنها برافتد. کنگره دستور داد که اعمال رباکارانه حزب کادت و «دموکراتیسم» قلابی آن افشا گردد علیه تشبثات بورژوازی لیبرال که میخواهد بر رأس جنبش دهقانان قرار گیرد مبارزه شود.

نسبت به احزاب بااصطلاح ناردنیک یا احزاب کار (سوسیالیستهای ملی، گروه کار و اس ارها) کنگره توصیه نمود تشبثات آنها که میخواهند خود را بلباس سوسیالیستها در آورند افشا شود. در عین حال کنگره توصیه نمود که با این احزاب برای هجوم مشترک و آنی برضد تزاریسیم و بورژوازی کادت، سازش های جداگانه ای بشود زیرا در آنزمان این احزاب، احزاب دموکراسی و مظهر منافع خرده بورژوازی شهر و روستا بودند.

حتی پیش از کنگره منشویکها پیشنهاد میکردند که بااصطلاح يك «کنگره کارگری» انعقاد گردد. نقشه منشویکها عبارت از آن بود که آن چنان کنگره ای انعقاد یابد که در آن، هم سوسیال دموکراتها، هم اس ارها و هم آنارشویستها شرکت داشته باشند. معلوم نیست این کنگره «کارگری» میبایستی چه حزبی تشکیل دهد. يك نوع «حزب غیر حزبی» و یا حزب «وسیع» کارگری خرده بورژوازی بدون برنامه. لنین این زیان بخشترین مساعی منشویکها را که میخواستند حزب سوسیال دموکرات کارگری را

از میان برده و دستۀ پیشرو طبقۀ کارگر را در تودۀ خرده بورژوازی حل کنند افشا کرد. کنگره شعار «کنگرۀ کارگری» منشویکها را سخت مورد سرزنش قرار داد.

مسئلۀ اتحادیه‌های کارگران در کارهای کنگره جای مخصوصی را گرفته بود. منشویکها از «بیطرفی» اتحادیه‌ها دفاع میکردند، یعنی آنها با نقش رهبری حزب در اتحادیه‌ها مخالف بودند. کنگره پیشنهاد منشویکها را رد کرد و در بارۀ اتحادیه‌های کارگران قطعنامۀ بلشویکی اتخاذ نمود. در این قطعنامه خاطر نشان شده بود که حزب باید از لحاظ ایدئولوژی و سیاسی رهبری اتحادیه‌های کارگران را بدست آورد.

معنی کنگرۀ پنجم پیروزی بزرگ بلشویکها در جنبش کارگری بود. ولی بلشویکها مغرور نشدند، بخواب غفلت فرو نرفتند. چیزیکه لنین به آنها میاموخت اینها نبود. بلشویکها میدانستند که مبارزه برضد منشویکها هنوز در پیش است.

رفیق استالین در مقالۀ خود بنام «یادداشتهای يك نماینده» که در سال ۱۹۰۷ از چاپ در آمده نتایج کنگره را اینطور مورد قضاوت قرار داده بود:

«متحد شدن علمی کارگران پیشرو همه روسیه در حزبی واحد برای سراسر روسیه زیر پرچم سوسیال دموکراسی انقلابی— این است معنی کنگرۀ لندن، اینست خصلت علمی آن».

رفیق استالین در این مقاله اطلاعاتی در بارۀ ترکیب هیئت کنگره داد. معلوم گردید که نمایندگان بلشویک غالباً از طرف نواحی بزرگ صنعتی (پتربورگ، مسکو، اورال، ایوانوونسنسک و غیره) بکنگره فرستاده شده بودند. اما منشویکها از نواحی صنعتی

جزء که در آنها کارگران پیشهور و نیم پرولتر اکثریت داشتند و همچنین از يك عده نواحی صرفاً کشاورزی بکنگره آمده بودند.

رفیق استالین کارهای کنگره را تراز بندی نموده چنین خاطر نشان میسازد: «واضح است که تاکتیک بلشویکها تاکتیک پرولترهای صنایع بزرگ، تاکتیک آن نواحی میباشد که در آنجا تضادهای طبقاتی مخصوصاً روشن و مبارزه طبقاتی شدید است. بلشویسم عبارت از تاکتیک پرولترهای حقیقی است. از طرف دیگر این نیز بهمان اندازه واضح است که تاکتیک منشویکها بطور عمده تاکتیک کارگران پیشهور و دهقانان نیم پرولتر و تاکتیک آن نواحی میباشد که در آنجاها تضاد های طبقاتی چندان بارز نیست و مبارزه طبقاتی روپوشی شده است. منشویسم عبارت از تاکتیک عناصر نیم بورژوازی پرولتاریا میباشد. ارقام چنین حکایت می کند» (صورت مجلسهای کنگره پنجم حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه ص ۱۱-۱۲ سال ۱۹۳۵ چاپ روسی).

تزار که دومای اول را متفرق ساخت در خیال این بود که دومای دومی که مطیع تر باشد ایجاد کند. ولی دومای دوم هم موافق میل او در نیامد. از اینرو تزار تصمیم گرفت این دوما را هم متفرق سازد و با قانون انتخابات نا مساعد تری دومای سوم را منعقد کند. در این امید که دومای سوم بیشتر مطیع خواهد بود.

دی پس از کنگره پنجم، حکومت تزاری باصطلاح کودتای سوم ژوئن را انجام داد یعنی در ۳ ژوئن سال ۱۹۰۷ تزار دومای دوم دولتی را متفرق نمود، فراکسیون سوسیال دموکرات

دوما که دارای ۶۵ نماینده بود بازداشت شد و به سیبری تبعید گردید. قانون جدید انتخابات اعلام گشت. حقوق کارگران و دهقانان باز هم بیشتر پایمال شده بود. حکومت تزار به تعرض خود ادامه میداد.

استولین وزیر تزار قصاص خونین خود را برضد کارگران و دهقانان بسط و توسعه میداد. هزاران کارگر و دهقان انقلابی از طرف دسته‌های اعزامی مجازات، تیرباران و بدار آویخته شدند. در زندانهای تزاری انقلابیون را عذاب و شکنجه میدادند. سازمانهای کارگری و در مرحله اول بلشویکها بویژه مورد تعقیب سخت واقع میگردیدند مأمورین آگاهی تزار در جستجوی لنین بودند که در فنلاند بطور مخفی زندگی میکرد. آنها میخواستند کار پیشوای انقلاب را یکسره کنند. با خطرات فراوانی برای لنین میسر شد در ماه دسامبر سال ۱۹۰۷ از نو به خارجه مهاجرت کند.

سالهای تیره و تار ارتجاع استولینی آغاز شد.

بدینطریق نخستین انقلاب روس با شکست بیپایان رسید.

علل زیرین به این شکست یاری کرد:

۱. هنوز در انقلاب برضد تزاریسم اتحاد محکم کارگران و دهقانان وجود نداشت. دهقانان بمبارزه برضد ملاکین برخاسته و با کارگران متفق شده برضد ملاکین اقدام میکردند ولی هنوز نمی فهمیدند که بدون سرنگون کردن تزار، سرنگون ساختن ملاکین غیر ممکن است. آنها پی نمیدردند که تزار با ملاکین همدست است و قسمت مهم دهقانان به تزار هنوز اعتماد داشته و به دومای دولتی تزاری امیدوار بودند. از اینرو بسیاری از دهقانان نمیخواستند برای سرنگون کردن تزاریسم با کارگران متفق شوند. دهقانان بیشتر به حزب سازشکار اس ارها اعتماد داشتند تا به انقلابیون

حقیقی یعنی به بلشویکها. از اینرو مبارزه دهقانان برضد ملاکین بطور کافی متشکل نبود. لنین چنین خاطر نشان میسازد:

«... دهقانان بطور خیلی پراکنده و غیر متشکل و با تعرض غیر کافی عمل میکردند و یکی از علل اساسی شکست انقلاب همین است.» (لنین جلد ۱۹ ص ۳۵۴ چاپ روسی).

۲. قسمت مهم دهقانان مایل نبود که برای سرنگون ساختن تزاریسیم با کارگران همدستی کند و این مسئله در رفتار سربازان که بیشتر عبارت از فرزندان دهقانان بودند که بجامه سربازی در آمده بودند تاثیر بخشید. در بعضی از قسمتهای ارتش تزار اغتشاش و قیامهایی بوقوع میبوست لیکن اکثریت سربازان هنوز به تزار کمک میکردند تا اعتصاب و قیام کارگرانرا سرنگون سازد.

۳. کارگران هم بقدر کفایت یکدل و یکجهت عمل نمیکردند. دستههای پیشرو طبقه کارگر در سال ۱۹۰۵ اقدام بمبارزه قهرمانانه انقلابی نمودند و اما قشرهای عقب مانده- کارگران شهرستانهایی که کمتر از جاهای دیگر دارای صنعت بود و کارگرانیکه در دهات زندگی میکردند- آهسته تر بحرکت در میامدند. شرکت آنها در مبارزه انقلابی بویژه در سال ۱۹۰۶ قوت گرفت ولی در اینموقع قسمت پیش آهنگ طبقه کارگر دیگر باندازه کافی ضعیف شده بود.

۴. طبقه کارگر نیروی پیشرو و اساسی انقلاب بود لیکن در صفوف حزب طبقه کارگر بقدر لزوم یگانگی و پیوستگی وجود نداشت. حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه یعنی حزب طبقه کارگر بدو گروه: بلشویکها و منشویکها مجزا گردیده بود. بلشویکها راه عقبه دار انقلابی را در پیش گرفته بودند و کارگرانرا به سرنگون ساختن تزاریسیم دعوت می نمودند. منشویکها بوسیله

تاکتیک سازشکارانه خود در کار انقلاب مانع می‌تراشیدند. قسمت مهم کارگرانرا سر در گم میکردند. در میان طبقه کارگر شکاف وارد می‌آوردند. از اینرو کارگران در انقلاب همه وقت یک جهت دست به عملیات نمی‌زدند و طبقه کارگر هنوز با نداشتن وحدت در صفوف خود نمیتوانست پیشوای حقیقی انقلاب گردد.

۵. امپریالیستهای اروپای باختری برای خواباندن انقلاب ۱۹۰۵ سلطنت مستبد تزار پاری کردند. سرمایه‌داران خارجی میترسیدند مبادا سرمایه‌هائی که در روسیه بکار انداخته اند و در آمدهای هنگفت آن از دستشان برود. بغیر از آن بیم داشتند که اگر انقلاب روس پیروزمند گردد کارگران کشورهای دیگر هم برای انقلاب سر بلند کنند. از اینرو امپریالیستهای اروپای باختری بتزار دژخیم کمک کردند. بانکداران فرانسه برای سرکوبی انقلاب وام زیادی بتزار دادند. قیصر آلمان بمتصور مداخله جنگی و یاری بتزار روس ارتشی مرکب از هزاران نفر تپیه و آهاده نگاه داشته بود.

۶. انعقاد قرار داد صلح با ژاپن در ماه سپتامبر سال ۱۹۰۵ کمک مهمی بتزار نمود. شکست خوردن در جنگ و روز افزون شدن شدت انقلاب، تزار را ناگزیر ساخت که در امضای قرار داد شتاب کند. مقبولیت در جنگ، تزاریسم راست و ناتوان کرده بود. انعقاد صلح وضع تزار را مستحکم ساخت.

خلاصه

نخستین انقلاب روس در جریان رشد کشورما عبارت از مرحله تاریخی نام و تمامی است. این مرحله تاریخی مرکب دو دوره است. نخستین دوره که در آنوقت انقلاب از

سستی تزار که در دشتهای منچوری شکست خورده بود استفاده نموده دومای بولیگین را از بین برد و از تزار گذشتهای پی در پی بدست آورده از اعتصاب عمومی سیاسی در ماه اکتبر بقیام مسلح در ماه دسامبر صعود مینمود و دوره دوم که در آنوقت تزار پس از صلح با ژاپن قوای خود را جمع آوری نموده از ترس و واهاه بورژوازی لیبرال در مقابل انقلاب و نیز از تردید و دو دلی دهقانان استفاده مینماید دومای وپته را بعنوان صدقه به آنها میدهد و علیه طبقه کارگر، برضد انقلاب به تعرض مبادرت می ورزد.

تنها طی تقریباً سه سال انقلاب (سالهای ۱۹۰۵-۱۹۰۷) طبقه کارگر و دهقان چنان مکتب تربیت گرانهای سیاسی طی میکنند که طی بیست سال آرام و عادی نمیتوانستند آنرا طی کنند. چند سال انقلاب چیزهایی را روشن و آشکار ساخت که در طی ده ها سال شرایط رشد آرام، روشن و آشکار نمودن آن ممکن نبود.

انقلاب نشان داد که تزاریم دشمن غدار توده است و تزاریم آن گوزپشتی است که فقط قبر اصلاحش میکند.

انقلاب ثابت نمود که بورژوازی لیبرال در جستجوی اتحاد با تزار است نه با ملت و یک نیروی ضد انقلابی است که سازش باوی بمنزله خیانت بملت میباشد.

انقلاب ثابت نمود که تنها طبقه کارگر میتواند پیشوای انقلاب بورژوازی دموکراتیک شود. فقط طبقه کارگر قادر است که بورژوازی لیبرال کادتی را عقب رانده دهقانانرا از زیر نفوذ آن خلاص سازد، ملاکین را خورد کند، انقلاب را به آخر رساند و راه را تا آخر بطرف سوسیالیسم هموار نماید.

انقلاب سرانجام ثابت نمود که دهقانان زحمتکش باوجود دو دلی باز هم یگانه نیروی مہمی میباشند کہ میتوانند با طبقہ کارگر عقد اتحاد ببندند.

در موقع انقلاب، در حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیہ دو خط مشی در مبارزہ بود یکی خط مشی بلشویکها و دیگری منشویکها هدف بلشویکها عبارت بود از توسعہ دامنہ انقلاب، سرنگون ساختن تزارسم بطریق قیام مسلحانہ، سلطہ طبقہ کارگر، منفرد کردن بورژوازی کادتی، اتفاق با دهقانان، تشکیل حکومت موقتی انقلابی از نمایندگان کارگران و دهقانان و بہ پیروزی نہائی رساندن انقلاب. هدف منشویکها بر عکس عبارت از محدود ساختن ادامہ انقلاب بود. بجای سرنگون نمودن تزارسم بوسیله قیام، آنها اصلاح و «بہبود» آنرا پیشنهاد مینمودند، بجای سلطہ پرولتاریا-سلطہ بورژوازی لیبرال، بجای اتفاق با دهقانان-اتفاق با بورژوازی کادتی، بجای حکومت موقتی انقلابی-دومای دولتی را بعنوان مرکز «قوای انقلابی» کشور پیشنهاد میکردند.

بدینترتیب منشویکها ناقل نفوذ بورژوازی در طبقہ کارگر و در واقع بمثابہ عمال بورژوازی در میان طبقہ کارگر گردیدہ و در منجلا ب سازشکاری فرو رفتند.

بلشویکها یگانه نیروی انقلابی مارکسیستی در حزب و کشور گردیدند.

بدیہی است کہ بعد از چنین اختلافات جدی حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیہ عملاً بدو حزب: بحزب بلشویکها و بحزب منشویکها مجزا گردید. کنگرہ چہارم، حزب دروضع حقیقی کارهای داخلی حزب هیچ تغییراتی بہیاد نیآورد. کنگرہ فقط وحدت، ظاہری حزب را حفظ و اندکی مستحکم نمود.

کنگره پنجم حزب بطرف وحدت حقیقی حزب یکقدم به پیش
بر داشت و این وحدت زیر پرچم بلشویسم بوقوع پیوست.
کنگره پنجم حزب جنبش انقلابی را تراز بندی نموده خط
مشئمنشویکها را بعنوان خط مشئمن سازش کارانه مورد تقبیح
و سرزنش قرار داد و خط مشئمن بلشویکها را بعنوان خط مشئمن
انقلابی مارکسیستی ستود. کنگره بدینوسیله آنچه را که در تمام
جریان انقلاب نهضت روس تأیید شده بود بار دیگر تأیید کرد.
انقلاب ثابت نمود که هر آینه شرایط اقتضا کند بلشویکها
میتوانند تعرض کنند و یاد گرفته اند که در صفوف جلوی
تعرض باشند و ملت را از پس خود بحمله وادارند. ولی انقلاب
سوی این نشان داد که بلشویکها، موقعیکه اوضاع جنبه نامساعدی
بخود میگیرد و هنگامیکه انقلاب رو بستنی مینهد، قادر بعقب
نشینی منظم نیز هستند و یاد گرفته اند که بدون سراسیمگی
و شتابزدگی با نظم عقب نشینی نمایند تا اینکه کادرها را حفظ
و قوا را جمع آوری کرده بنابه اقتضای شرایط جدید تجدید
آرایش بدهند و از نو برضد دشمن بتعرض پردازند.
در صورت نداشتن مهارت در تعرض منظم، غلبه بردشمن
محال است.

در صورت نداشتن مهارت در عقب نشینی منظم، عقب
نشینی بدون سراسیمگی و بدون اضطراب، اجتناب از در هم پاشیدن
هنگام شکست غیر ممکن است.

منشویکها و باشویکها در دوره ارتجاع

استولپینی. باشویکها صورت حزب مستقل

مارکسیستی بخود میگیرند.

(سالهای ۱۹۰۸-۱۹۱۲)

۱. ارتجاع استولپینی. اختلال در قشرهای روشنفکران مخالف دولت. انحطاط معنوی. پیوستن قسمتی از روشنفکران حزب باردوی دشمنان مارکسیسم و تشبثات آنان برای تجدید نظر در تئوری مارکسیسم. پاسخ دندان شکن لنین به رویزونیستها در کتاب خود بنام «ماتریالیسم و امپریوکریتیسیسم» و دفاع از اصول تئوری حزب مارکسیستی.

دومای دوم دولتی در سوم ژوئن سال ۱۹۰۷ از طرف حکومت تزاری منحل شد. این روز معمولاً در تاریخ روز کودتای سوم ژوئن نامیده میشود. حکومت تزاری در باره انتخابات دومای سوم دولتی قانون نوی صادر کرد و بدینوسیله بیانیه ۱۷ اکتبر سال ۱۹۰۵ خود را نقض نمود زیرا بر حسب این بیانیه او میبایست قوانین جدید را تنها با رضایت دوما صادر نماید. فراکسیون سوسیال دموکرات دومای دوم بدادگاه

تسلیم شد، نمایندگان طبقه کارگر با اعمال شاقه محکوم و برای اقامت در تبعیدگاه اعزام گردیدند.

قانون جدید انتخابات طوری تنظیم شده بود که در دوما بر شماره نمایندگان ملاکین و بورژوازی بازرگانی و صنعتی بسیار میافزود. در عین حال شماره نمایندگان دهقانان و کارگران که تا آن وقت هم اندک بود چند برابر کمتر میگردید.

دومای سوم از حیث ترکیب خود عبارت از افراد چرنی ستنی (باندسیاه) و کادتها بود. از عده کلی ۴۴۲ نماینده، افراد دست راست (چرنی ستنی‌ها) ۱۷۱ نفر، اکتیابریستها و اعضای دستجاتیکه به آنها نزدیک بودند ۱۱۳ نفر، کادتها و اعضای دستجات نزدیک به آنها ۱۰۱ نفر، ترودویکها ۱۳ نفر و سوسیال دموکراتها ۱۸ نفر بودند.

نمایندگان دست راست (باین جهت اینطور نامیده میشدند که در دوما در سمت راست می نشستند) یعنی ملاکین سرف دار چرنی ستنی، شریرترین دشمنان کارگران و دهقانان بودند که در موقع فرونشاندن جنبش دهقانان گروه گروه آنها را تازیانه زده و تیرباران میکردند، تالان یهودیان، کتک زدن کارگران در نمایشها، آتش زدن وحشیانه منازلی که در آنجا روزهای انقلاب میتینگ میدادند، بدست ایقان انجام میشد. این افراد دست راست، طرفداران وحشیانه ترین سرکوب زحمتکشان، طرفداران سلطه غیر محدود حکومت تزار و مخالف بیانیه ۱۷ اکتبر سال ۱۹۰۵ تزار بودند.

حزب اکتیابریستها و یا «اتحادیه ۱۷ اکتبر» بافزاد دست راست دوما نزدیک بود. اکتیابریستها از منافع سرمایه بزرگ صنعتی و ملاکین بزرگ که بطرز سرمایه‌داری اربابی میکردند حمایت مینمودند (در آغاز انقلاب سال ۱۹۰۵ قسمت مهم

کادتها که از جمله ملاکین بزرگ بودند به اکتیابریستها پیوستند).
یکانه فرق اکتیابریستها با افراد دست راست در این بود که
آنها بیانیه ۱۷ اکتبر را تأیید می‌نمودند و آنها با حرف
اکتیابریستها چه در سیاست داخلی و چه در سیاست خارجی
از حکومت تزاری کاملاً پشتیبانی می‌کردند.

کادتها و پاجزب «دموکرات مشروطه طلب» در دومای سوم
از دوماهای اول و دوم کمتر کرسی داشتند. علت آن این بود
که قسمتی از آراء ملاکین از کادتها بریده به اکتیابریستها
پیوسته بود.

در دومای سوم گروه کم‌عنت دموکراتهای خرده بورژوا
که ترودویک نامیده می‌شدند نیز نمایندگی داشتند. ترودویکها
در دوما بین کادتها و دموکراسی کارگری (بلشویکها) در
تردید بودند. لنین خاطر نشان می‌نمود که ترودویکها در دوما
هر چند بسیار سست هستند ولی باز آنها نمایندگی توده‌ها
یعنی توده‌های دهقانان می‌باشند. مردم بودن ترودویکها بین
کادتها و دموکراسی کارگری ناگزیر ناشی از وضع طبقاتی
اربابان جزء بود. لنین در برابر نمایندگان بلشویک یعنی
دموکراسی کارگری چنین وظیفه‌ای را قرار می‌داد: «باید
بدموکراتهای ضعیف خرده بورژوازی کمک نمود، آنها را از
زیر تأثیر لیبرالها خلاص گردانید و در اردوگاه دموکراسی نه
تنها برضد افراد دست راست بلکه برضد کادتهای ضد انقلابی
هم آنانرا گرد آورده و متحد ساخت...» (لنین، جلد ۱۵ ص
۴۸۶ چاپ روس).

کادتها چه در طی انقلاب سال ۱۹۰۵ و چه بویژه پس از
مغلوب شدن آن مانند یک نیروی ضد انقلابی خود را رفته
رفته بیشتر نمایان می‌ساختند. آنها بیش از پیش نقاب

«دموکراتیک» را از چهره خود بر داشته و مانند سلطنت طلبان حقیقی و مدافعین تزاری جلوه‌گری میکردند. در سال ۱۹۰۹ گروهی از مشهورترین نویسندگان کادت مجموعه‌ای بنام «وخی» (راهنماها) انتشار دادند که در آن کادتها بنام بورژوازی برای فرونشاندن انقلاب از تزاریسم اظهار تشکر نموده بودند. کادتها در مقابل حکومت تزاری که حکومت تازیانه و دار بود خوش آمدگویی و اظهار بندگی میکردند و پوست کنده مینوشتند که باید در «حق حکومتی که خودش بتنهائی با سرنیزه و بوسیله زندانهای خود از ما (یعنی از بورژوازی لیبرال) در مقابل خشم و غضب ملت حمایت میکند دعای خیر نمود».

حکومت تزاری پس از آنکه دومای دوم دولتی را متفرق و کار فراکسیون سوسیال دموکرات دومای دولتی را ساخت با جدیت هرچه تمامتر به تارومار کردن سازمانهای سیاسی و اقتصادی پرولتاریا اقدام نمود. زندانهای اعمال شاقه، قلاع و تبعیدگاهها از انقلابیون پرشد. انقلابیون را در زندانها وحشیانه کتک میزدند، شکنجه و عذاب میدادند. ترور باند سیاه با تمام قوه خود فرمانروائی میکرد. استولپین وزیر تزار کشور را با چوبه‌های دار پوشاند. چندین هزار نفر از انقلابیون اعدام شدند. در آنزمان دار را «کراوات استولپینی» مینامیدند.

حکومت تزاری در عین اینکه جنبش انقلابی کارگران و دهقانان را سرکوب میکرد نمیتوانست تنها بفشار و اعزاز دسته‌های مجازات، تیرباران، اعدام، زندان و باعمال شاقه اکتفا نماید. حکومت تزاری با اضطراب و پریشانی تمام میدید که اعتماد ساده لوحانه دهقانان نسبت به «شاه بابا» رفته رفته از میان میرود. از این رو متوسل به‌انور بزرگی شده و در صدد بر آمد که در وجود طبقه کثیر العده بورژوازی روستائی،

یعنی گولاکها، در دعوات برای خود تکیه‌گاه محکمی بوجود آورد.

در نهم نوامبر سال ۱۹۰۶ استولیبین در باره انتقال دهقانان از املاک مشاع به خوثرها (املاک مقرر) قانون ارضی جدیدی صادر کرد. بر طبق این قانون ارضی استولیبین بهره برداری از زمین مشاع از بین میرفت. بهره دهقانی پیشنهاد میشد که سهم خویش را در اختیار شخص خود گرفتند و از مشاع جدا گردد. دهقان میتواند قطعه زمین خویش را بفروشد و حال آنکه سابق برین حق این کار را نداشت. جامعه مکلف بود که به دهقانانیکه از مشاع خارج میشوند در محل معین، زمین (خوثر، اثررب) اختصاص دهد.

در این ضمن دهقانان دارا یعنی گولاکها امکانی بدست می آوردند تا اراضی دهقانان کم بضاعت را به بهای ارزانی خریداری کنند. طی چندین سال پس از صدور این قانون بیش از یک میلیون دهقان کم بضاعت کلی از زمین محروم شد و خانه خراب گردید. بحساب بی زمین شدن دهقانان کم بضاعت بر عده خوثرها و اتروبهایی گولاکها افزوده شد. چه بسا این خوثرها در واقع بصورت املاک بزرگی در میآمدند که در آنها کار مزدوری معمول بود. حکومت، دهقانانرا مجبور میکرد که از زمینهای مشاع برای گولاکهای خوثر نشین بهترین زمین را اختصاص دهند.

اگر در موقع «آزاد نبودن» دهقانان، ملاکین زمین دهقانانرا غارت میکردند اکنون دیگر گولاکها زمین مشاع را غارت و بهترین پارچه‌های زمین را تصرف نموده از دهقانان فقیر سهمیه‌های آنها را بقیمت ارزان خریداری میکردند. حکومت تزاری برای خریداری زمین و آبادی خوثرها

بکولاکها و امپهای کلانی میداد. استواییین میخواست کولاکها را به ملاکین کوچکی که مدافعین وفادار سلطنت مستبده باشند مبدل کند.

رویهمرفته در ظرف ۹ سال (از سال ۱۹۰۶ تا سال ۱۹۱۵) بیش از دو ملیون خانواده از زمینهای مشاع روستائی خارج شد.

سیاست استواییینی وضع دهقانان کم زمین و روستائیان ندار را باز هم بدتر کرد. تجزیه دهقانان بقشرها سریعتر گردید. زد و خوردهای دهقانان با کولاکهای خوتر نشین آغاز گشت. ضمن این جریان دهقانان شروع کردند بدرک این نکته که مادام که حکومت تزاری و دومی دولتی ملاکین و کادتها وجود دارد آنها زمین ملاکین را نمیتوانند بگیرند.

جنبش دهقانان در سالهای افزایش شدید خوترها (سالهای ۱۹۰۷-۱۹۰۹) نخست رو بسستی مینهد ولی بزودی در سالهای ۱۹۱۰-۱۹۱۱ و پس از آن بر اثر زد و خوردهای دهقانان مشاع نشین و خوتر نشینها این جنبش برضد ملاکین و کولاکهای خوتر نشین شدیدتر میگردد.

در زمینه صنایع نیز بعد از انقلاب تغییرات مهمی روی داد. تمرکز صنایع یعنی بزرگتر شدن و متمرکز گردیدن آن در دست گروه سرمایهداران بزرگ فوق العاده تقویت یافت. سرمایهداران حتی پیش از انقلاب ۱۹۰۵ اقدام بتشکیل اتحادیههایی کرده بودند که قیمت کالاها را در داخله کشور بالا برند و سودهای اضافی را برای تشویق صادرات مصرف نمایند تا اینکه بتوانند ببازارهای خارجی به قیمت ارزانی کالا ریخته بازارهای بیگانه را تسخیر کنند. اینگونه اتحادیهها و چنین دسته بندیهای سرمایهداران (انحصارها) ترست و سندیکا نامیده میشدند. پس

از انقلاب بر شماره ترستها و سندیکاهاى بورژوازی باز هم بیشتر افزوده شد. همچنین شماره بانکهاى بزرگ هم زیاد شد و نقش آنها در صنایع مهمتر میگردد. جریان سرمایه خارجى بروسیه تقویت یافت.

بدینطریق سرمایه‌داری در روسیه بیش از پیش سرمایه‌داری انحصاری و امپریالیستی میشد.

صنایع پس از چند سال وقفه از نو رونق گرفت: استخراج ذغال سنگ، محصول فلزات، استخراج نفت رو باافزایش نهاد. تولید منسوجات و قند و شکر زیاد شد. صادرات غله بخارجه پیشرفت زیادی کرد.

روسیه اگرچه در اینزمان در رشته صنایع خود چند گامی به پیش برداشت، باوجود این نسبت به اروپای باختری کشوری عقب مانده بود و وابسته بسرمایه‌داران بیگانه باقی می ماند. در روسیه ماشین و دستگاه ساخته نمیشد و آنها را از خارجه وارد میکردند. صنعت اتومبیل سازی هم نبود، صنعت شیمیائی و تولید کود های معدنی نیز وجود نداشت. روسیه در تولید اسلحه هم از سایر کشورهای سرمایه‌داری عقب مانده بود.

لنین سطح پست مصرف فلزات را در روسیه مانند نشانه عقب ماندگی آن خاطر نشان کرده چنین نوشته بود:

«در طی نیم قرن پس از رهائی دهقانان مصرف آهن در روسیه پنج برابر زیادتر شده است ولی با اینحال روسیه کشوری است بطور باور نکردنی وبی نظیر عقب مانده، گدا و نیمه وحشی که از نظر ابزار تولید کنونی نسبت به انگلیس چهار مرتبه و نسبت به آلمان پنج مرتبه و نسبت به امریکاده مرتبه بدتر تجهیز شده است (لنین جلد ۱۶ ص ۵۴۳ چاپ روسی)

نتیجه مستقیم عقب ماندگی اقتصادی و سیاسی روسیه این بود که هم سرمایه‌داری روس و هم خود تزاریسیم وابسته به سرمایه‌داری اروپای باختری بود.

این وابستگی عبارت از آن بود که مهمترین رشته‌های اقتصاد ملی از قبیل ذغال، نفت، صنایع برق، فلزسازی در دست سرمایه خارجی بود و روسیه تزاری ناگزیر بود که تقریباً همه ماشینها و سازبرگها را از خارجه وارد کند.

این وابستگی عبارت از وامهای اسارت آور خارجی بود که برای پرداخت بهره آن وامها، تزاریسیم هر سال صد ها ملیون منات از اهالی بیرون میکشید.

این وابستگی عبارت از قرارداد های مخفی با «متفقین» بود که تزاریسیم بموجب آن قراردادها متعهد شده بود که در صورت وقوع جنگ برای پشتیبانی «متفقین» و بمنظور تأمین سودهای فوق العاده سرمایه‌داران انگلیس و فرانسه، ملیونها سرباز روس را بجبهه امپریالیسم، سوق دهد.

خصائص سالهای ارتجاع استواییین عبارت بود از تاخت و تازهای وحشیانه ژاندارمری و پلیس‌ها و تعدیات فتنه انگیزان تزاری و افراد یغماگر چرنی‌سنتی برضد طبقه کارگر. ولی قنهای دژخیمان تزار نبودند که در اثر زجر و فشار کارگرانرا از جان خود بیزار میکردند، بلکه صاحبان فابریک و کارخانه‌ها هم که بویژه در سالهای وقفه صنایع و افزایش بیکاری تعرض برضد طبقه کارگر را تقویت کرده بودند از آنها عقب نمیانندند. صاحبان فابریک بطور دسته جمعی کارگرانرا اخراج (لوکائوت) میکردند، «لیست‌های سیاه» ترتیب داده بودند که در آنجا نام کارگران آگاه را که در اعتصاب بطور فعالی شرکت می ورزیدند ثبت مینمودند. کارگرانیکه نامشان در این «لیست

سیاه» یا «فهرست سیاه» نوشته میشد در هیچ بنگاهی که جزو اتحادیه صاحبان فابریک این رشته از صنایع بود استخدام نمیشدند. نرخ مزد از همان سال ۱۹۰۸ باندازه ۱۰-۱۵ در صد پائین آورده شده بود. روز کار را در همه جا تا ۱۱-۱۲ ساعت بالا برده بودند سیستم جریمه های غارتگرانه از و رواج یافت.

شکست انقلاب سال ۱۹۰۵ در میان رفیقان نیمه راه انقلاب گسیختگی و اختلالی بمیان آورد. اختلال و انحطاط روحی مخصوصاً در بین روشنفکران زیاد بود. رفیقان نیمه راهیکه در دوره پیشرفت پرهیجان انقلابی از میان بورژوازی وارد صفوف انقلاب شده بودند در روزهای ارتجاع از حزب دست کشیدند. قسمتی از آنها به اردوگاه دشمنان آشکار انقلاب پیوستند و قسمت دیگرشان در جامعه‌های مجاز طبقه کارگر که سالم مانده بود تحصن اختیار نموده و میکوشیدند که پرولتاریا را از راه انقلابی برگردانند. آنها سعی داشتند حزب انقلابی پرولتاریا را بد نام کنند. رفیقان نیمه راه از انقلاب دست کشیده کوشش بکار میبردند تا خود را با ارتجاع هم‌رنگ سازند و با تزاریسم سازشکارانه بسر برند.

حکومت تزار از شکست انقلاب استفاده نمود تا آن رفیقان نیمه راه انقلابی را که بیشتر ترسو و تن آسا بودند مبدل بعمال و فتنه انگیزان خود گردانند. این فتنه کاران سفله و یهودا صفت که از طرف اداره آگاهی تزاری بسازمانهای کارگری و حزبی پنهانی فرستاده شده بودند از درون به جاسوسی پرداخته و بانقلابیون خیانت میورزیدند.

ضد انقلاب در جبهه ایدئولوژی هم دست به تعرض زده بود. اردوی بزرگی از نویسندگانی که نان را به نرخ روز میخوردند

روی کار آمدند، آنها مارکسیسم را «مورد انتقاد قرار داده» و آنها «تقیح» میکردند، انقلاب را بلجن می کشیدند، آنها استهزا مینمودند، خیانت پیشگی را مورد ستایش قرار میدادند و شهوت رانی را «کیش آدمی» نامیده آنها می ستودید. در رشته فلسفه کوششهایی بمنظور «انتقاد» و تجدید نظر در مارکسیسم تقویت یافت و همچنین انواع جریانات مذهبی پدید آمد که بادلائیل با اصطلاح «علی» استوار میشدند.

«انتقاد» از مارکسیسم مد شد.

همه این آقایان باوجود تمام تنوع و تلونشان هدف مشترکی را تعقیب میکردند و آن عبارت از رو گردان نمودن تودهها از انقلاب بود.

انحطاط روحی و بی ایمانی همچنین به قسمتی از روشنفکران حزبی هم که خود را مارکسیست میشمردند ولی هیچگاه در مواضع مارکسیسم ایستادگی محکم نداشتند سرایت نمود. از جمله آنها نویسندگانی مانند بگدانوف، بازاروف، لوناچارسکی (که در سال ۱۹۰۵ با بلشویکها همراه بودند)، یوشکویچ، والتینوف (از منشویکها) بودند. آنها در عین حال برضد مبانی فلسفی و تئوری مارکسیسم یعنی برضد ماتریالیسم دیالکتیک و برضد مبانی علمی و تاریخی مارکسیسم یعنی برضد ماتریالیسم تاریخی بطور پردامنه ای اقدام به «انتقاد» نمودند. فرق این انتقاد با انتقاد عادی آن بود که پوست کنده و پاکدلانه انجام نمیگرفت بلکه در زیر شعار «دفاع» از مواضع اساسی مارکسیسم پرده پوشی شده و ریاکارانه صورت میگرفت. آنها میگفتند: اساساً ما مارکسیست هستیم ولی میخواستیم مارکسیسم را «بهتر کنیم» و آنها از برخی اصول اساسی فارغ سازیم. هرچند که آنها دشمنی خود را نسبت به مارکسیسم ریاکارانه انکار می نمودند و خودشان را مزورانه همیشه مارکسیست

می نامیدند ولی درحقیقت امر آنها با مارکسیسم دشمنی داشتند زیرا کوشش میکردند مبانی تئوریک مارکسیسم را بر هم زنند. خطر اینگونه تنقید ریاکارانه عبارت از آن بود که اغوای کارکنان عادی حزبی را هدف آمال خویش قرار داده بود و میتوانست آنها را اغفال کند. و هر قدر این تنقید برای ویران کردن مبانی تئوری مارکسیسم ریاکارانه تر انجام میشد همانقدر برای حزب بیشتر خطر داشت چونکه با لشکرکشی عوامی ارتجاع برضد حزب و انقلاب، پیوستگی بیشتری مییافت. قسمتی از روشنفکران که از مارکسیسم دور شده بودند کار را بدرجهای رساندند که لزوم ایجاد مذهب نوی را ترغیب مینمودند (آنها را «خداجویان» و «خداسازان» نام نهاده بودند). در برابر مارکسیستها وظیفه مبرمی قرار گرفته بود و آن این که میبایستی آنها باین مرتدان تئوری مارکسیسم جواب دندان شکنی بدهند، نقاب از روی آنها بر کشیده، آنها را کاملاً رسوا سازند و بدینطریق از مبانی تئوری حزب مارکسیسم دفاع نمایند.

ممکن بود تصور نمود که پلخانوف و دوستان منشویکی وی که خود را «تئوری دانهای نامی مارکسیسم» میشمردند اجرای چنین وظیفه را بر عهده خواهند گرفت ولی آنها بنوشتن یکی دو مقاله ناچیز که آن هم جنبه پاورقی انتقادی داشت اکتفا نموده و سپس هر کس بسوراخ خود گریخت.

این وظیفه را لنین در کتاب مشهور خود بنام «ماتریالیسم و امپریوکریتیسیسم» که در سال ۱۹۰۹ از چاپ بیرون آمد انجام داد. لنین در این کتاب خود نوشته است «در مدتی کمتر از شش ماه چهار کتاب از چاپ بیرون آمد که بطور عمده و تقریباً تماماً برای حمله بماتریالیسم دیالکتیک تخصیص

داده شده بود. مقدم بر همه، این کتابها کتاب «رساله‌هایی در باره (؟) میبایست گفت: برضد) فلسفه مارکسیسم» است که در سال ۱۹۰۸ در سن-پتربورگ چاپ شده است. مجموعه مقالات بازارف، باگدانف، لوناچارسکی، برمان، هلفوند، یوشکویچ و سووروف؛ سپس کتاب یوشکویچ - «ماتریالیسم و رألیسم انتقادی»، کتاب برمان - «دیالکتیک از لحاظ تئوری کنونی معرفت» و کتاب والتینف - «مبانی فلسفی مارکسیسم»... همه این اشخاص، با وجود اختلاف فاحش در نظریات سیاسی، در دشمنی با ماتریالیسم دیالکتیک متحد شده اند و در عین حال دعوی دارند که در فلسفه، مارکسیست میباشند! برمان میگوید که دیالکتیک انگلس - «عرفانی» است، بازارف در ضمن مانند چیزی که خود بخود مسلم باشد میگوید که نظریات انگلس «کهنه شده». این آقایان جتناور دلیر گوئی ماتریالیسم را، با اتکاء غرور آمیز به «تئوری جدید معرفت»، به «تازه ترین فلسفه» (یا «تازه ترین فلسفه پوزیتیویسم»)، به «فلسفه‌های جدید طبیعی» و یا حتی به «فلسفه طبیعی قرن بیستم»، رد میکنند (لنین جلد ۱۳ ص ۱۱ چاپ روسی).

در پاسخ لوناچارسکی، که برای برائت دوستان خود یعنی طرفداران تجدید نظر در فلسفه، میگفت: «شاید ما گمراه شده ایم ولی بهر جهت جوینده هستیم»، لنین چنین نوشته است:

«و اما در سهم خود من هم در فلسفه «جوینده» هستم، مخصوصاً من در این یادداشتها (منظور کتاب «ماتریالیسم و امپریوکریتیسیسم است» هیئت تحریریه) وظیفه خود قرار داده‌ام که در یابم. چه چیزی اشخاص را گیج مینماید که یاودهای برون از حد در هم و بر هم

و ارتجاعی را تحت عنوان مارکسیسم معرفی می کنند»
(همانکتاب ص ۱۲).

ولی در عمل کتاب لنین از دایرهٔ این وظیفهٔ نسبتاً ساده خیلی تجاوز کرد. در حقیقت امر، کتاب لنین نه تنها بگدانوف، یوشکویچ، بازاروف، والتینوف و استادان فلسفی آنها یعنی آوناریوس و ماخ را که کوشش داشتند در تالیفات خود ایدآلیسم بزرگ شده و اطو زده ای را در مقابل ماتریالیسم مارکسیستی علم کنند مورد انتقاد قرار میدهد، بلکه کتاب لنین در عین حال از مبانی ثنوری مارکسیسم یعنی از ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی دفاع میکند و مهمترین و اساسیترین چیزی را که در يك دورهٔ کامل تاریخی یعنی در دورهٔ بین وفات انگلس و انتشار کتاب «ماتریالیسم و امپریوکریتیسیم» لنین بوسیلهٔ علم و بویژه بوسیلهٔ علوم طبیعی بدست آمده است از لحاظ ماتریالیسم تعمیم میدهد. لنین در کتاب خود امپریوکریتیسیمهای روس و استادان خارجی آنها را مورد تنقید سخت قرار داده علیه رویزیونیسیم فلسفی و نظری چنین استنتاج مینماید:

۱. «يك تقلب بیش از پیش ماهرانه در مارکسیسم، تحریف های بیش از پیش ظریفی در آن بوسیله آئینهای ضد ماتریالیستی و معرفی آنها بعنوان مارکسیسم—اینهاست خصایص رویزیونیسیم کنونی، هم در اقتصاد و هم در مسائل تاکتیکی و بطور کلی در فلسفه» (در همان کتاب ص ۲۷۰).

۲. «مکتب ماخ و آوناریوس کاملاً بسوی ایدآلیسم متوجه است» (در همان کتاب ص ۲۹۱).

۳. «ماخیستهای ما نیز همگی در ایدآلیسم فرو رفته اند» (در همان کتاب ص ۲۸۲).

۴. «نمیتوان در یس پرده جر و بحثهای امپریوکریتیسیستها در باره معرفت مبارزه‌ئی که احزاب در فلسفه در پیش گرفته‌اند یعنی مبارزه‌ئی را که آخر الامر عبارت از تمایلات و ایدئولوژی طبقات متخاصم جامعه کنونی است نا دیده انگاشت» (در همان کتاب ص ۲۹۲).

۵. «نقش عینی و طبقاتی امپریوکریتیسیسم بطور کامل عبارت است از نوکری فیده‌ئیستها (مرتجعینی که دین را بر علم ترجیح میدهند-هیئت تحریریه) در مبارزه آنها برضد ماتریالیسم، و ما و برضد ماتریالیسم تاریخی خصوصاً» (در همان کتاب ص ۲۹۲).

۶. «ایدآلیسم فلسفی... راهی است که بسوی ظلمت کلیسائی میرود» (در همان کتاب ص ۳۰۴).

برای تقویم اهمیت فوق العاده کتاب لنین در تاریخ حزب ما و درك اینکه لنین ازچه گنجینه تئوری برضد هرگونه رویزیونیستها و قلب ماهیت داده شده‌گان دوره ارتجاع استولینین مدافعه کرده است، آشنائی به مبانی ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی ولو مختصری هم باشد لازم است.

این کار مخصوصاً برای آن لازم است که ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی بنیاد تئوری کمونیسم، و مبانی تئوری حزب مارکسیستی را تشکیل میدهد و دانستن این مبانی و بنابر این فرا گرفتن آنها وظیفه هر فرد فعال حزبی است.

پس:

(۱) ماتریالیسم دیالکتیک چیست؟

(۲) ماتریالیسم تاریخی چیست؟

۲. در باره ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی.

ماتریالیسم دیالکتیک جهان بینی حزب مارکسیستی - لنینی است. این جهان بینی باین سبب ماتریالیسم دیالکتیک نامیده میشود که طرز توجهش به پدیده های طبیعت و شیوه تحقیق و راه معرفت آن به این پدیدهها دیالکتیکی است ولی تفسیرش در باره پدیده های طبیعت و استنباط آن از این پدیدهها و تئوری آن ماتریالیستی میباشد.

ماتریالیسم تاریخی عبارت از بسط اصول ماتریالیسم دیالکتیک به بررسی زندگی اجتماعی، تطبیق اصول ماتریالیسم دیالکتیک بر پدیدههای زندگی اجتماعی و بررسی جامعه و تاریخ آن میباشد. مارکس و انگلس در توصیف شیوه دیالکتیک خود معمولاً به هگل، مائند فیلسوفی که خصائل اساسی دیالکتیک را فرموله نموده است استناد مینمایند. ولی نباید تصور نمود که دیالکتیک مارکس و انگلس عیناً همان دیالکتیک هگل میباشد. در حقیقت مارکس و انگلس فقط «هسته معقول» دیالکتیک هگل را گرفته پوسته اید آلیستی آن را بدور انداخته و سپس دیالکتیک را بیشتر بسط و توسعه داده آن را بصورت علمی امروزه در آوردند.

مارکس میگوید: «متد دیالکتیکی من نه تنها در اساس خود با متد هگل تفاوت دارد بلکه مستقیماً متضاد آن میباشد. در نظر هگل تفکر، که آنرا تحت عنوان ایده حتی یک ذات منسقلی میدانند، آفریننده دنیای واقعی است، و بعقیده او دنیای واقعی انعکاسی است از ایده و تفکر - در صورتیکه بر عکس در نظر من ایده چیزی نیست جز همان ماده که به دماغ انسان منتقل شده و در آن تغییر شکل یافته است. (ک. مارکس، مضمم جلد اول چاپ دوم آلمانی کتاب «کاپیتال»).

مارکس و انگلس در توصیف ماتریالیسم خود معمولاً به فویرباخ نیز چون فیلسوفی که حقوق حقه ماتریالیسم را اعاده کرده است استناد میجویند. ولی نباید تصور نمود که ماتریالیسم مارکس و انگلس عیناً مثل ماتریالیسم فویرباخ است. مارکس و انگلس در حقیقت «هسته اصلی» ماتریالیسم فویرباخ را گرفته اضافات ایدئالیستی و مذهبی و اخلاقی آنرا بدور انداخته ماتریالیسم آنرا باز هم توسعه داده و به تئوری علمی و فلسفی ماتریالیسم رساندند. بطوریکه میدانیم - فویرباخ که خودش اساساً ماتریالیست بود مع ذلک بانام ماتریالیست مخالف بود انگلس بارها گفته است که فویرباخ «باوجود اینکه اصولاً ماتریالیست است ولی از پایندهای کهنه ایدئالیستی خلاص نشده است و» به مجرد اینکه تئوریهای اخلاقی و فلسفی و دینی او را مطالعه کنیم ایدئالیسم حقیقی آن بر ما نمودار میشود» (ک. مارکس و ف. انگلس جلد ۱۴ ص ۶۵۲ - ۶۵۴ چاپ روسی).

واژه دیالکتیک از کلمه یونانی «دیالکوس» ریشه گرفته که معنی آن مصاحبه و مباحثه کردن است. در روزگاران قدیم دیالکتیک اسم علمی بود که با دانستن آن تناقضات دلایل حریف را آشکار کرده حقایق را یافته بر آن فائق می آمدند. بعضی از فلاسفه قدیم معتقد بودند که پیدایش تناقضات در تفکر و تصادم عقائد متضاد بهترین وسیله کشف حقیقت است. دامنه تفکر روی اصول دیالکتیک، بعدها شامل پدیدههای طبیعت نیز شده، به متد دیالکتیکی شناسائی طبیعت تبدیل گردید که بموجب این رویه کلیه پدیدههای طبیعت دائماً متحرک و متغیر بوده و تحولات طبیعی نتیجه عمل متقابل قوای متضاد در طبیعت میباشند.

شالودۀ دیالکتیک مستقیماً در نقطه مخالف متافیزیک قرار

دارد.

۱. متد دیالکتیک مارکسیستی متصف به خصایص اساسی زیرین است:

الف. دیالکتیک بر خلاف متافیزیک طبیعت را مجموعه تصادفات اشیاء و پدیده‌هایی که از یکدیگر مجزا و منفرد بوده و با یکدیگر وابستگی ندارند نمیداند بلکه بر عکس طبیعت را مجموعه واحد تامی از اشیاء و پدیده‌هایی که با یکدیگر رابطه داشته بطور آلی بهم وابسته بوده و مشروط به یکدیگرند میشناسد.

از این رو متد دیالکتیکی معتقد است که هیچ گونه پدیده‌ای در طبیعت منفرداً و بدون در نظر گرفتن روابط آن با سایر پدیده‌های محیطش، نمیتواند مفهوم واقع شود زیرا پدیده‌ها در هر رشته از طبیعت که تصور کنیم وقتی خارج از شرایط محیط در نظر گرفته شوند به امری بی معنی تبدیل خواهند شد. بر عکس وقتی یک پدیده را در همان حال که در شرایط محیط خود محدود میباشد با در نظر گرفتن روابط جدائی ناپذیر یکه با سایر پدیده‌های همجوار خود دارد ملاحظه کنیم می بینیم که مفهوم واقع شده و میتواند آنرا توضیح داد.

ب. دیالکتیک بر خلاف متافیزیک که برای طبیعت یک حالت آرامش و رکود و سکون تغییر ناپذیری قائل است، آنرا متحرک و در حال تحولات پی در پی و تکامل و ترقی دائمی میداند که در هر لحظه و همیشه چیزی در آن بوجود آمده تکامل می یابد و چیزی متلاشی شده و از بین میرود.

از این رو متد دیالکتیک ایجاب میکند که پدیده‌ها را نه تنها از نقطه نظر مناسبات متقابل و مشروط بودنشان بلکه از نقطه نظر سیر، تغییر و تکامل و پیدایش و زوالشان نیز باید مورد نظر قرار داد.

برای متد دیالکتیک قبل از همه اشیائیکه در حال حاضر

استوار بنظر می آیند ولی رو به زوال و نیستی میروند اهمیت شایانی ندارند بلکه چیزهایی اهمیت دارند که پدیدار گشته رو بتکامل میروند ولو آنکه در حال حاضر نا استوار بنظر آیند زیرا متد دیالکتیک چیزهایی را شکست ناپذیر میدانند که بوجود آمده نمو کرده و تکامل مییابد.

انگلس میگوید «همه چیز طبیعت از کوچکترین اجزاء گرفته تا بزرگترین اجسام از دانه شن تا خورشید از پرویست (نخستین سلول زنده - هیئت تحریریه) گرفته تا انسان، در پیدایش و زوال دائمی در جریان لاینقطع و در جنبش و تحول متوالی هستند» (در همان کتاب ص ۴۸۴).

بهمین جهت است که انگلس میگوید دیالکتیک «اشیا و احکاسات دماغی آنها را اصولاً در روابط متقابل و بهم پیوستگی و حرکت و بوجود آمدن و از بین رفتنشان در نظر میگیرد» (ک. مارکس و ف. انگلس جلد ۴۱ ص ۲۳ چاپ روسی) ج. دیالکتیک برخلاف متافیزیک سیر تکامل را یک جریان ساده نشو و نما که در آن تغییرات کمی منتج به تحولات کیفی نشود نمیداند، بلکه تکامل را از تغییرات کم اهمیت و پنهانی کمی میداند که به تغییرات کیفی آشکار و اساسی منتهی میگردد، متد دیالکتیک میگوید که در این جریان تغییرات کیفی تدریجی نبوده بلکه سریع و ناگهانی میباشند و بشکل جهش از حالتی به حالت دیگر تبدیل میشوند، حدوث این تغییرات تصادفی نبوده بلکه قانونی است و در نتیجه تراکم تغییرات کمی نا محسوس و تدریجی وقوع مییابد.

بدینجهت متد دیالکتیک سیر تکامل را یک حرکت دورانی که تکرار مراحل گذشته باشد نمیداند بلکه آنرا حرکتی پیش رونده

و سعودی و گذرگاه حالت کیفی قبل به حالت کیفی جدید و ترقی از بسیط به مرکب و از پست به بالا می‌شمارد.

انگلس می‌گوید «طبیعت سنگ محک و معیار دیالکتیک است و علوم جدید طبیعی برای این آزمایش وسائل و مواد فوق العاده سرشاری که روز بروز در تزیاندند فراهم می‌آورد بدین‌طریق ثابت مینماید که سرانجام همه چیز طبیعت نه از طریق متافیزیک بلکه بطور دیالکتیکی صورت می‌گیرد. طبیعت بر روی یک دایره در حرکت یکنواخت و مکرر نیست و راه طی شده را از سر نمی‌گیرد بلکه تاریخ حقیقی دارد که آنرا می‌پیماید. در اینجا بیش از همه باید از داروین یاد نمود که با اثبات اینکه تمام جهان آلی کنونی از گیاه و حیوان گرفته تا انسان همه محصول سیر تکامل بوده و این سیر تکامل میلیونها سال دوام داشته است ضریب نیرومندی به نظریه متافیزیکی وارد آورده است» (در همان کتاب ص ۲۳)

انگلس تکامل دیالکتیکی را که نتیجه تغییرات کمی به کیفی است توصیف نموده می‌گوید:

در فیزیک... هر تغییری عبارت است از انتقال کمیت به کیفیت و نتیجه تغییر کمی مقدار حرکتی است که یا در خود جسم و ذاتی آن بوده و یا در آن وارد شده است. مثلاً درجه حرارت آب در وضع میعان آن ابتدائاً تأثیری ندارد ولی اگر حرارت را زیاد و یا کم کنیم لحظه‌ای فرا میرسد که حالت ذرات آب در یک صورت به بخار و در صورت دیگر به یخ تبدیل می‌گردد... و همینطور جریان الکتریکی با شدت معینی لازمست تا مفتولی از پلاتین را درخشان و روشن سازد یا اینکه برای

دوب هر فلزی درجه حرارت مخصوص بخودش لازم است یا اینکه هر مایعی در زیر یک فشار معلوم نقطه معینی دارد که منجمد میشود و یا تا آنجا که ما قادر به تهیه حرارت لازم باشیم - بجوش می آید. و بالاخره بهین علت است که برای هر گازی درجه معینی فشار وجود دارد که در آن درجه می توان در شرایط معین فشار و برودت، آن گاز را به مایع تبدیل نمود... مقادیر ثابتی که در فیزیک مصطلح است (نقاطی که در آن حالتی به حالت دیگر بدل میشود - هیئت تحریریه) غالباً جز نقاط گره چیز دیگری نیستند که در آن کم و زیاد کردن حرکت (تغییرات کمی) سبب یک تغییر کیفی در جسم شده باشد. نتیجه کمیّت به کیفیت تبدیل می یابد (همان کتاب ص ۵۲۷-۵۲۸)

انگلس سپس وارد موضوع شیمی شده و میگوید:

«شیمی را میتوان علم تغییرات کیفی اجسام نامید که تحت تاثیر تغییر و ترکیب کمی بعمل می آید. هگل نیز این موضوع را میدانست... مثلاً اکسیژن را در نظر بگیریم: اگر در یک ملکول بجای دو اتم معمولی سه اتم اکسیژن بگذاریم جسم جدیدی بدست می آید بنام - ازن - که دقیقاً چه از حیث بو و چه از لحاظ فعل و انفعالاتش با اکسیژن معمولی تفاوت دارد تا چه رسد به نسبتهای مختلف اکسیژن با آزت یا گوگرد که هر کدام جسمی ایجاد میکنند که از لحاظ کیفیت بکلی با اجسام قبل متفاوت بوده فرق دارند!» (همان کتاب ص ۵۲۸)

سر انجام انگلس از دورینگ، که هگل را مورد سرزنش قرار داده و در عین حال قاعده مشهور هگل را

دائر به اینکه عبور از جهان بیجان به جهان جاندار و از جهان غیر آلی به عالم حیات آلی جهشی است بوضع نوین در خفا ر بوده است، تنقید مینماید و میگوید:

«این کاملاً همان رشته گره دار روابط سنجش است که هگل اظهار کرده بود در يك نقطه معین آن اضافه یا کم کردن کمی، سبب ایجاد جهش کیفی میشود. مثلاً آب گرم با آب سرد که نقطه غلیان انجمادشان گره هائی هستند و در این نقاط است که با فشار متعارفی جهش به حالت جدید انجام میگیرد و بالتیجه کمیت به کیفیت تبدیل می یابد.» (همان کتاب ص ۴۵-۴۶)

د. دیالکتیک بر خلاف اصول متافیزیک معتقد است که اشیاء و پدیده های طبیعت در داخل خود نیز تضادهائی دارند زیرا آنها دارای يك قطب مثبت و قطب منفی يك گذشته و يك آینده میباشند، همه آنها عناصری دارند که یا در حال رشد و نموند و یا طریق نابودی و زوال را میپیمایند. مبارزه این تضادها یعنی مبارزه بین قدیم و جدید یعنی مبارزه بین آنکه میمیرد و آنکه بدنیا می آید بین آنکه از میان میرود و آنکه ترقی میکند، محتویات داخلی جریان تکامل و پیچ و خم تغییرات کمی است که به تغییرات کیفی تبدیل میشود.

از اینرو متد دیالکتیک بر آنست که جریان تکامل پست به عالی نتیجه تکامل و توسعه هم آهنگ پدیده ها نبوده بلکه بر عکس در اثر بروز تضادهای داخلی اشیاء و پدیده ها و در طی يك «مبارزه» بین تمایلات متضاد که بر اساس آن تضادها قرار گرفته است انجام میگیرد.

لنین میگوید «دیالکتیک بمعنی واقعی کلمه عبارت است

از آموختن تضادها در داخله ماهیت اشیاء (لنین «دفترهای فلسفی» ص ۲۶۳ چاپ روسی).

و سپس مینویسد:

«تکامل «مبارزه» اضداد است» (لنین جلد ۱۳ ص ۳۰۱ چاپ روسی).

این بود خلاصه‌ای از خصائص اصلی متد دیالکتیکی مارکسیستی. با کمال سهولت میتوان فهمید که توسعه اصول متد دیالکتیک در مطالعه زندگی اجتماعی و تاریخ جامعه دارای چه اهمیت بزرگی بوده و بکار بردن این اصول در تاریخ اجتماع و فعالیت عملی حزب پرولتاریا تاچه اندازه جایز اهمیت است. هرگاه در دنیا پدیده‌های منفرد و مجزائی وجود ندارند و اگر واقعاً تمام پدیده‌ها بیکدیگر وابسته بوده و متقابلاً بهم مشروط هستند واضح میگردد که هر رژیم اجتماعی و یاهر نهضت اجتماعی در تاریخ را نباید مانند اغلب مورخین از نقطه نظر «عدالت ابدی» و یا ایده دیگری که قبلاً اتخاذ شده باشد قضاوت نمود بلکه باید آنرا از لحاظ شرایطیکه این رژیم یا نهضت اجتماعی را بوجود آورده و به آن بستگی دارند ملاحظه کرد.

رژیم بردگی در شرایط فعلی مسلماً چیزی بی معنی و احمقانه و غیر طبیعی است اما همین رژیم بردگی در شرایط رژیم اشتراکی اولیه که در حال پاشیدگی بود یک پدیده کاملاً منطقی و طبیعی بود زیرا در مقایسه با رژیم کمون اولیه، گامی بسوی جلو بود.

تقاضای ایجاد یک جمهوری بورژوازی بر اساس دموکراسی در شرایط حکومت تزار و جامعه بورژوازی مثلاً در روسیه ۱۹۰۵ کاملاً بجای و صحیح و انقلابی بود، زیرا جمهوری بورژوازی در آن زمان گامی بسوی جلو بود. اما در شرایط فعلی یعنی در شرایط

اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تقاضای يك جمهوری بورژوازی
بی معنا و ضد انقلابی است زیرا چنین جمهوری در مقایسه با
جمهوری شوروی گامی بپهرا است.

همه چیز مربوط به شرایط زمان و مکان است.

بدیهی است بدون در نظر گرفتن این شرایط مطالعه در
پدیده اجتماعی از لحاظ تاریخی و موجودیت علم تاریخ و
ترقی آن غیر ممکن است زیرا تنها اینگونه مطالعه است که
میتواند علم تاریخ را از تبدیل به هرج و مرج احتمالات و انبوه
اشتباهات نامعقول حفظ نماید.

و اما بعد. اگر برآستی دنیا در حرکت و تکامل دائمی است،
اگر واقعاً زوال عناصر فرتوت و نشو و نمای عناصر نوزاد
قانون تکامل میباشد مسلم میگردد که دیگر انتظامات اجتماعی
«خلل ناپذیر» و «اصول ابدی» مالکیت خصوصی و استثمار و
«ایده‌های ابدی» اطاعت دهقانان از مالکین و تبعیت کارگران از
سرمایه‌داران معقول نیستند.

پس باین نتیجه میرسیم که رژیم سوسیالیستی را میتوان
جایگزین رژیم سرمایه‌داری نمود چنانچه رژیم فئودالیسم نیز
در موقع خود به رژیم سرمایه‌داری تعویض گردید.

باین نتیجه میرسیم که نباید پایه کار و فعالیت خود
را روی طبقاتی از اجتماع بگذاریم که دیگر در حال نمو و
رشد نیستند اگرهم در حال حاضر بر آن مسلط و برتر میباشند؛
بلکه باید متوجه و متکی به آن طبقات اجتماعی شد که رو به
تکامل میروند و آینده در جلو آنها است ولو آنکه امروز دارای
نیروی برتری و تفوق نباشند.

در سالهای ۱۸۸۰-۱۸۹۰ قرن گذشته در دوره‌ایکه
مبارزه مارکسیستها علیه ناردنیکها جریان داشت، پرولتاریای

روسیه در مقابل دهقانان منفرد که اکثریت مهم اهالی را تشکیل میدادند اقلیت کوچکی بود، ولی اقلیتی که در رشد و نمو بود حال آنکه دهقانان چون طبقه ای که در حال پاشیدگی است تحلیل می‌رفتند. مارکسیستها اشتباه نکردند که فعالیت خود را فقط متوجه پرولتاریا که رو بترقی می‌رفت نمودند زیرا چنانچه میدانیم پرولتاریا که در ابتدا نیروی ناچیزی بود رفته رفته رشد نموده ترقی کرد و به نیروی درجه اول سیاسی و تاریخی مبدل گشت. بنابراین برای اینکه در سیاست اشتباه نکرده باشیم باید بجلو نگاه کنیم نه به عقب.

و اما بعد. اگر راست است که عبور تغییرات کمی آهسته به تغییرات کیفی سریع و ناگهانی از قوانین تکامل است پس واضح خواهد شد که انقلاباتیکه بدست صفوف ستمکش انجام میشود یک پدیده کاملاً طبیعی و غیر قابل احتراز می باشد.

پس انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم و رهایی طبقه کارگر از مظالم سرمایه‌داری نه از طریق تغییرات بطنی و اصلاحات بلکه فقط از راه تغییر کیفی رژیم سرمایه‌داری و بطریق انقلاب میتواند انجام گیرد.

بنابراین برای آنکه در سیاست اشتباه نکرده باشیم باید انقلابی بود نه اصلاح طلب.

و اما بعد. اگر صحیح است که تکامل در اثر بروز تضادهای داخلی و در نتیجه مبارزه قوای متضاد بر پایه این اضداد و برای غلبه بر این تضادها بوجود می آید پس واضح است که مبارزه طبقاتی پرولتاریا، یک پدیده کاملاً طبیعی و اجتناب ناپذیر میباشد. بنابراین نباید تضادهای رژیم سرمایه‌داری را ماست مالی نمود بلکه بر عکس باید آنها را کشف کرده آشکار نمود، نباید در صد خاموش کردن مبارزه طبقاتی بر آمد بلکه باید آنرا به آخر رساند.

بنابراین برای آنکه در سیاست اشتباه نکرده باشیم باید یک سیاست طبقاتی و پرولتاریائی و آشتی ناپذیر را تعقیب نموده از سیاست اصلاح طلبانه ایکه مفهومش هم آهنگ کردن منافع پرولتاریا و سرمایه داران و یا سازشکاری برای «پرورش» سرمایه داری در سوسیالیسم باشد دوری جوئیم.

اینست مدلول آنچه که متد دیالکتیک مارکسیستی هنگام تطبیق با حیات اجتماعی و تاریخ جامعه نشان میدهد.

اما ماتریالیسم فلسفی مارکسیستی از پایه و اساس با ایدئالیسم فلسفی متضاد است.

۲. ماتریالیسم فلسفی مارکسیستی متصف بخصایص اساسی

ذیل است:

الف) برخلاف ایدئالیسم که دنیا را بمنزلۀ تجسم «ایده» مطلق و «روح کلی» و «شعور» میانکارده - فلسفۀ مادی مارکس معتقد است که دنیا بالذاته مادی است و پدیده های گوناگون جهان صور مختلف مادۀ متحرک میباشند و روابط و شرایط متقابله پدیده ها که بر اصول دیالکتیکی استوارند قوانین لازمه تکامل ماده را که در حال حرکت است تشکیل میدهند و دنیا بر طبق قوانین حرکت ماده در سیر نمو و تکامل بوده احتیاجی به «روح کلی» ندارد. انگلس میگوید «جهان بینی ماتریالیستی بطور ساده عبارتست از فهمیدن طبیعت همانطوریکه هست بدون اینکه چیزی از خارج به آن اضافه شود». (ک، مارکس و ف. انگلس، جلد ۱۴ ص ۶۵۱ چاپ روسی)

لنین (در یادداشت های فلسفی ص ۳۱۸ چاپ روسی) به قول فیلسوف باستانی یونان هراکلیوس که عقیده داشت «دنیا یکی است و بوسیله هیچ خدا یا انسانی آفریده نشده و شعلۀ جاویدان و زنده ای بوده، هست و خواهد بود که درخشندگی آن بموجب قوانین

معینی گاهی فروغ میگیرد و زمانی خاموش میشود» اشاره کرده و میگوید «اینست تشریح عالی و صحیح از اصول ماتریالیسم دیالکتیک»

ب) بر خلاف اصول اید آلیسم که مدعیست تنها شعور ما است که در واقع وجود دارد و دنیای مادی و عالم هستی و طبیعت را انعکاسی از شعور و حواس و تصورات و عقاید ما تصور میکنند، نظریه فلسفی ماتریالیسم مارکس این است که ماده، طبیعت و وجود يك حقیقت عینی (ابژکتیف) میباشد که مستقل از ذهن و شعور ما در خارج موجود است. ماده در حلقه اول قرار دارد، زیرا ماده است که منبع احساسات و تصورات و شعور میباشد و حال آنکه شعور در مرتبه دوم جای دارد زیرا خود انعکاسی است از ماده، انعکاسی است از وجود، تفکر محصول مغز که خود ماده ایست میباشد که در تکامل خود هم بحد کمال رسیده است. بعبارت دیگر فکر محصول مغز است و مغز جهاز تفکر و بالتیجه اگر نخواهیم باشتباه عظیمی دچار شویم نباید فکر را از ماده جدا نمود.

انگلس میگوید «مسئله رابطه میان فکر و وجود، میان روان و طبیعت، عالیترین مسئله سراسر فلسفه است... فلاسفه بر حسب پاسخیکه در این باره داده اند بنو اردوگاه بزرگ تقسیم میشوند. آنانکه فکر و روح را مقدم بر طبیعت و وجود میدانند... به اردوگاه اید آلیستی و آنها که طبیعت را مقدم می شمارند به مکاتب مختلف ماتریالیسم تعلق دارند» (ک. مارکس، منتخبات آثار جلد اول ص ۳۲۹).

و سپس:

«جهان مادی، با حواس درك میشود و ما خودمان نیز به آن تعلق داریم یگانه جهان واقعی است...»

شعور ما و تفکر ما هر اندازه هم که عالی بنظر آیند جز محصول مغز که دستگاه مادی و جسمی است چیز دیگری نیستند، ماده مولود روح نیست بلکه روح است که جزعالتیرین محصول ماده چیز دیگری نیست» (همان کتاب ص ۳۳۲)

مارکس در خصوص ماده و فکر میگوید:

«ممکن نیست بتوان تفکر را از ماده متفکر جدا نمود. ماده اس اساس تمام تغییراتی است که بوقوع میبوند» (همان کتاب ص ۳۰۲)

لنین در خصوص ماتریالیسم فلسفی مارکس میگوید:

«ماتریالیسم بطور عام قبول دارد که موجود حقیقی عینی (ابژکتیف) یعنی ماده از شعور و احساسات و تجربه مستقل است... شعور... چیزی نیست جز انعکاسی از وجود؛ که در بهترین صورت خود انعکاسی تقریباً درست آنست (کامل و در نهایت می باشد)» (لنین جلد ۱۳ ص ۲۶۶-۲۶۷)

و باز:

«ماده چیز است که بر روی دستگاه حواس ما تاثیر کرده احساس را بوجود می آورد؛ ماده حقیقت عینی است که وجود خارجی دارد و ما آنرا بوسیله احساس درک میکنیم... ماده، طبیعت، وجود جسمانیت مقام اولین، ولی روح و شعور و احساس، نفسانیات دارای مقام دوم می باشند. (همان کتاب ص ۱۱۹-۱۲۰)

— «عرصه جهان حولانگاه نمایش چگونگی حرکت ماده و تفکر ماده» میباشد» (همان کتاب ص ۲۸۸)

— «مغز دستگاه تفکر است» (همان کتاب ص ۱۲۵)

ج) بر خلاف اصول ایدئالیسم که امکان معرفت باصول و قوانین دنیا را انکار میکند و به دانش ما ارزش و واقعی

نمی‌نهد و اعتقادی به حقیقت عینی (ابژکتیف) ندارد و تصور میکند که دنیا پر از «ذوات مستقلی» است که نمیتوان بوسیله علم آنها را شناخت، - ماتریالیسم فلسفی مارکس دنیا و قوانین آنرا کاملاً قابل شناسائی دانسته و میگوید که معرفت ما به قوانین طبیعت بر اثر تجربه بعمل آمده معتبر و حقیقتی است عینی و واقعی، در دنیا چیز غیر قابل شناختنی وجود ندارد و اگر مسائلی هستند که تا امروز مجهول مانده اند روزی کشف شده و بوسایل علمی و عملی شناخته خواهند شد.

انگلس فرضیه کانت و سایر ایدئالیستها را که معتقد به عدم امکان معرفت به احوال دنیا و «ذوات مستقل» می‌باشند مورد انتقاد قرار داده و از نظریه ماتریالیستی مشهور که میگوید معرفت ما معتبر است دفاع میکند:

وی در این خصوص مینویسد: «قاطع ترین دلائل بطلان این بوالهوسیهای فیلسوفانه همانا عمل، مخصوصاً تجربه و صنعت است. اگر ما قادریم که صحت نظریه خود را در خصوص یک پدیده طبیعی بوسیله بوجود آوردن آن ثابت کنیم یعنی آنرا بکمک شرایط اختصاصی بسازیم و بخدمت خود بگماریم؛ توانسته ایم بداستان بی معنی «ذات مستقل» کانت خاتمه دهیم. مواد شیمیائی که از دستگاه حیاتی نباتات و حیوانات بدست می‌آیند زمانی «ذوات مستقلی» بودند ولی همینکه شیمی آلی توانست از عهده تهیه آنها بر آید این «ذوات مستقل» به ذوات متعلق به ما تبدیل گشتند، مثل ماده رنگین روناس یعنی الیزارین که امروز آنرا مانند سابق از ریشه گیاه روناس که در صحراها میروید استخراج نمیکنیم بلکه با قیمت ارزانتری

و بسهولت از قطران ذغال سنگ بدست می آوریم. منظومهٔ شمسی کوپرنیک سیصد سال تمام فرضیه‌ای بیش نبود و باوجود اینکه بسیار باور کردنی بود ولی مع ذلک فرضیه‌ای بیش نبود، اما وقتی که لوریه با کمک اراقامی که از روی هدین سیستم در دست داشت ثابت کرد که نه فقط وجود يك سیاره که تا آنوقت مجهول بود مسلم است بلکه با حساب مکان فضائی آنها نیز در سماوات معین نمود و وقتیکه گاله این سیاره را بچشم دید منظومهٔ کوپرنیک ثابت شد» (ک. مارکس منتخبات آثار جلد اول ص ۳۳۰)

لنین، اشخاصی از قبیل بوگدانف، بازاروف، یوشکویچ و دیگر طرفداران ماخ را به پیروی از اصول فیدئیسیم (نظریهٔ ارتجاعی که معتقد به تقدم ایمان بر علوم است) متهم کرده و از نظریهٔ مشهور ماتریالیسم که معلومات علمی ما را در بارهٔ قوانین طبیعی معتبر می‌شمارد و قوانین علمی را حقیقت عینی میدانند دفاع کرده می‌گوید:

«فیدئیسیم عصر حاضر بهیچ وجه علم را نفی نمی‌کند، بلکه «بلند پروازیه‌های زیاده از حد» علم را که عبارت از دعوی وجود حقیقت عینی است نفی مینماید. اگر واقعا (آنطور که ماتریالیستها عقیده دارند) حقیقت عینی وجود دارد، اگر واقعا علوم طبیعی که دنیای خارجی را در «تجربیات» بشری منعکس می‌نمایند تنها علوم قادر به نشان دادن حقیقت عینی می‌باشند پس هرگونه فیدئیسیم مطلقاً رد می‌گردد» (لنین، جلد ۱۳ ص ۱۰۲ چاپ روسی).

اینگونه بود اوصاف مشخصهٔ ماتریالیسم فلسفی مارکسیستی.

به آسانی میتوان پی برد که بسط اصول ماتریالیسم فلسفی در مطالعه زندگی اجتماعی و تاریخ جامعه تاچه پایه حائز اهمیت بوده و تاچه اندازه تعمیم این اصول در تاریخ جامعه و فعالیت‌های عملی حزب پرولتاریای مهم میباشد.

اگر واقعاً رابطه میان پدیده‌های طبیعی و شرایط متقابل آنها قوانین قطعی تکامل طبیعت هستند پس رابطه و شرایط متقابل پدیده زندگی اجتماعی نیز احتمالی و تصادفی نبوده بلکه قوانین لازماً تکامل جامعه میباشند.

از اینجا چنین نتیجه میگیریم که حیات اجتماعی و تاریخ آن مجموعه‌ای از تراکم «تصادفات» نیست زیرا تاریخ جامعه عبارت میگردد از سیر تکاملی جامعه بر طبق قوانین معین و بررسی تاریخ اجتماع تبدیل میگردد به علم.

بنابراین فعالیت عملی حزب پرولتاریا نباید بر اساس تمایلات قابل ستایش «افراد برگزیده» یا بر پایه «تقاضای عقل» و «اخلاق عمومی» و مانند اینها گذاشته شود، بلکه قوانین تکامل اجتماعی و مطالعه در این قوانین باید پایه و بنیان این فعالیت را تشکیل دهد.

و اما بعد. اگر راست است که دنیا قابل شناختن بوده و معلومات ما نیز در خصوص قوانین تکامل طبیعت معتبر و حقیقی است عینی، پس زندگی و تکامل اجتماعی نیز قابل شناختن بوده و احکام علمی در خصوص قوانین تکامل اجتماع احکامی هستند معتبر و دارای حقیقی عینی میباشند.

در اینصورت علم تاریخ جامعه باوجود تمام پیچیدگی پدیده‌های زندگانی اجتماعی، میتواند مانند بیولوژی علم دقیقی شود که برای تطبیق عملی قوانین تکامل اجتماعی قابل استفاده گردد. پس حزب پرولتاریا نباید در فعالیت عملی خود

دلایلی تصادفی را راهنمای خود قرار دهد بلکه لازم است از قوانین تکامل جامعه و نتایج عملی حاصله از این قوانین پیروی نماید.

بالتیجه سوسیالیسم که در گذشته رؤیای دلفریبی از آتیه برای بشریت بود بعلم تبدیل میگردد.

پس رابطه میان علم و فعالیت عملی و روابط بین تئوری و عمل باید توأمآً ستارهٔ راهنمای حزب پرولتاریا باشد.

سپس هرگاه طبیعت، هستی، دنیای مادی دارای مقام اول و شعور و تفکر حائز درجهٔ دوم و مشتق از آنند و اگر دنیای مادی حقیقت عینی بوده و به شعور وابستگی ندارد و شعور انعکاسی است از این حقیقت عینی، پس باین نتیجه میرسیم که حیات مادی و هستی جامعه نیز در درجهٔ اول بوده و زندگی معنوی درجهٔ دوم و مشتق از آنست و حیات مادی اجتماع حقیقتی است عینی و مستقل از ارادهٔ انسان، در حالیکه زندگی معنوی جامعه انعکاسی است از این حقیقت عینی و انعکاسی از هستی میباشد.

بنابراین نباید منبع حیات معنوی اجتماع و اساس مفاهیم و تئوری‌های اجتماعی و عقاید سازمانهای سیاسی را در خود مفاهیم و تئوریه‌ها و عقاید و سازمانها جستجو کرد، بلکه باید در شرایط زندگی مادی جامعه و در وجود اجتماعیکه این مفاهیم، تئوریه‌ها و عقاید انعکاسی از آن میباشند تجسس نمود.

بنابراین اگر در ادوار مختلف تاریخ جامعه، ایده و نظریات اجتماعی مختلف و عقاید و سازمانهای سیاسی متفاوت ملاحظه میکنیم و اگر در عصر رژیم بردگی به فلان نظریه و تئوری اجتماعی یابه بهمان عقیده و دستگاه سیاسی بر خورد میکنیم که در عصر فئودالیسم انواع دیگری از آنها را ملاحظه مینمائیم و بعداً در دوران سرمایه‌داری هیچکدام از

آنها را نیافته و به صورت نوی آن بر خورد میکنیم دلیل این ها اختلافات در «طبیعت» و «خاصیت» خود ایده‌ها و تئوریه‌ها و نظریات و سازمانهای سیاسی نیست بلکه معلول شرایط گوناگون حیات مادی جامعه در ادوار گوناگون تکامل اجتماعی میباشد.

هر طور که هستی و شرایط حیات مادی جامعه باشد ایده‌ها و تئوریه‌ها و نظریات سیاسی و سازمانهای سیاسی نیز همانطور خواهد بود.

مارکس در این خصوص می نویسد:

«چیزیکه هستی بشر را تعیین میکند شعور بشری نیست بلکه بالعکس هستی اجتماعی است که شعور بشر را معین میسازد» (ک. مارکس منتخب آثار جلد اول ص ۲۶۹ چاپ روسی).

پس حزب پرولتاریا برای اینکه در سیاست خطا نکند و به سرنوشت خیال با فان خشک و خالی دچار نشود نباید فعالیت خود را به «پرنسیپهای» جامد «عقل انسانی» بنیان نهد بلکه باید به شرایط مشخص حیات مادی جامعه که نیروی قطعی اجتماعی است اتکاء نماید. بنیان کار این حزب نباید تمایلات قابل تهجید «مردان بزرگ» باشد بلکه احتیاجات واقعی تکامل زندگی مادی جامعه باید اساس قرار گیرد.

یکی از علل سقوط اتویستها و از آن جمله ناردنیکها و آنارشئیستها و اس ارها آنست که ایشان در توسعه و تکامل جامعه نقش درجه اول شرایط حیات مادی را قبول نمیکردند و در ایدآلیسم غوطه ور گردیده بجای آنکه پایه فعالیت علمی خود را بر مقتضیات تکامل زندگی مادی جامعه قرار دهند شالودۀ آنها بدون وابستگی باین مقتضیات و بر خلاف آن میریختند، یعنی مدار کارشان عبارت بود از «نقشه‌های خیالی» و «طرحهای جهانشمول» که از حیات حقیقی جامعه دور افتاده بود.

نیرومندی و قوه حیاتی مارکسیسم-لنینیسم در آنستکه هرگز از حیات حقیقی جامعه دور نشده در فعالیت عملی خود تنها به مقتضیات توسعه و تکامل زندگی مادی اجتماع تکیه میکند. از آنچه که مارکس گفته است نباید چنین نتیجه گرفت که ایده‌ها و تئوریهای اجتماعی، عقاید و سازمانهای سیاسی در زندگی جامعه حائز اهمیت نبوده و روی شرایط مادی حیات جامعه و تکامل آن اثر متقابل نمیکند. تا اینجا فعلاً در باره منشأ ایده‌ها و تئوریها و نظریات اجتماعی و مؤسسات سیاسی، در باره پیدایش آنها و در خصوص اینکه حیات معنوی جامعه عبارت از انعکاس شرایط مادی آن میباشد سخنی گفتیم. اما در خصوص «اهمیت» این ایده‌ها و تئوریها و عقاید اجتماعی و سازمانهای سیاسی و رل آنها در تاریخ، مکتب ماتریالیسم تاریخی نه فقط منکر آنها نمیشود، بلکه بعکس اهمیت رل آنها را مصراانه در زندگی اجتماعی و تاریخ اجتماع نشان میدهد.

ایده‌ها و تئوریهای اجتماعی گوناگونند. ایده‌ها و تئوریهای فرتوتی وجود دارند که عمر شان بپایان رسیده و در خدمت منافع قوای فرتوت مضمحل شوند؛ جامعه کمر بسته اند و اهمیت اینان در اینست که مانع تکامل اجتماع و پیشرفت آن میباشند. ایده‌ها و تئوریهای مترقی و نوینی هم هستند که خادم منافع قوای پیشرو جامعه میباشند و اهمیت آنها در اینستکه توسعه و تکامل جامعه و پیشرفت آنرا آسان نموده ضمناً هر قدر مقتضیات حیات مادی جامعه را دقیقتر و صحیحتر منعکس سازند همان اندازه نیز واجد اهمیت بیشتری میباشند.

ایده‌ها و تئوریهای تازه اجتماعی تنها پس از آنکه جامعه مواجه با مسائل نوین توسعه و تکامل حیات مادی اجتماع شد پدید می آیند. ولی بعد از آنکه پدید آمدند جدی ترین نیروئی میشوند که

حل مسائل نوینی را که تکامل زندگی مادی در جلو شان قرار میدهد آسانتر و پیشروی جامعه را نیز سهلتر میسازند. در این هنگام است که تمام اهمیت رل سازمان دهنده، تجهیز کننده ایده‌ها و تئوریهای جدید و عقاید و سازمانهای سیاسی تازه دقیقاً ظاهر میشود. حقیقت آنستکه اگر ایده‌ها و تئوریهای اجتماعی تازه بوجود می آیند همانا باین سبب میباشد که اجتماع به آنها نیازمند است و بدون عمل سازمان دهنده و مجهز کننده و تبدیل کننده آنها حل مسائل فوری و مبرمی که تکامل زندگی مادی جامعه ایجاب کرده است محال و غیر ممکن میباشد. ایده‌ها و تئوریهای نوین اجتماعی که بر پایه مسائل فوین حاصله از تکامل حیات مادی جامعه قرار میگیرند راه خود را باز کرده و در دسترس توده های مردم قرار میگیرند و آنها را تشویق مینمایند تا علیه قوای از میان رونده اجتماع متشکل شوند و بدینطریق وسائل تسهیل انهدام قوای فرتوت جامعه را که انگل توسعه و تکامل حیات مادی جامعه هستند فراهم میسازد.

بدینگونه ایده‌ها و تئوریهای اجتماعی و سازمانهای سیاسی که ثمره مسائل مبرم تکامل زندگی مادی جامعه و شرائط معیشتی اجتماعی هستند بنوبه خود در شرائط معیشتی جامعه و زندگی مادی آن، تاثیر کرده شرائطی را که برای به نتیجه رساندن حل مسائل مبرم زندگی مادی اجتماع لازمست بوجود آورده، تکامل بعدی آنها ممکن میسازند.

باین مناسبت مارکس میگوید:

«تئوری همینکه در توده‌ها نفوذ کند خود يك نیروی مادی می شود» (ک. مارکس و ف. انگلس جلد اول ص ۴۰۶ چاپ روسی).

بنابراین حزب پرولتاریا برای اینکه بتواند در شرائط مادی

زندگی جامعه تاثیر کرده تکامل و بهبودی جامعه را تسریع نماید، باید نظریات اجتماعی خود را به آن ایده اجتماعی متکی سازد که صحیحاً مبین حواجج تکامل حیات مادی جامعه باشد تا بتواند توده‌های عظیم مردم را به جنبش آورده مجهز شان کند و آنها را در سپاه عظیم پرولتاریائی که آماده در هم شکستن نیروهای ارتجاعی و باز کردن راه برای قوای پیشرو جامعه میباشد متشکل سازد.

یکی از علل مغلوبیت «اکنونیست‌ها» و منشویکها این بود که آنها از رل تشویق کننده، سازمان دهنده و تبدیل کننده تئوری پیشرو و ایده مترقی غافل بوده مجنوب ماتریالیسم افواهی عامیانه شده بودند و بهین جهت رلشان تقریباً به صفر رسیده حزبشان به بطالت و رکود محکوم گشت.

نیرومندی و زنده بودن مارکسیسم—لنینیسم از آنجا است که اتکاء آن به تئوری پیشروی میباشد که مقتضیات توسعه و تکامل حیات مادی جامعه را صحیحاً منعکس مینماید و تئوری را بکمال شایستگی رسانده و برخورد فرضی میداند که از قدرت تشویق کننده و سازمان و تغییر دهنده این تئوری کاملاً استفاده نماید. ماتریالیسم تاریخی مسئله روابط میان زندگی اجتماعی و شعور جامعه، میان شرائط تکامل زندگی مادی و تکامل حیات معنوی جامعه را بدین گونه حل مینماید.

۳. ماتریالیسم تاریخی.

اکنون مسئله ایکه باید روشن شود اینستکه: از لحاظ ماتریالیسم تاریخی مدلول «شرائط حیات مادی جامعه» که بالا خره سیاهای جامعه، ایده‌ها، نظریات، سازمانهای سیاسی و غیره آن را تعیین مینماید چیست.

در حقیقت امر این «شرائط حیات مادی جامعه» از چه عبارتند و خصایص مشخصه آنها کدامند؟

شکی نیست که مفهوم «شرایط حیات مادی جامعه» قبل از همه شامل طبیعتی است که جامعه را احاطه کرده است، محیط جغرافیاییست که یکی از شرایط لازمه و دائمی حیات جامعه میباشد و مسلماً در توسعه و تکامل آن مؤثر است. رل موقعیت جغرافیایی در تکامل اجتماعی چیست؟ آیا محیط جغرافیایی آن نیروی اصلی که سیما و صورت ظاهر نوع رژیم اجتماعی بشر و عبور از یک رژیم به رژیم دیگر را تعیین میکند نیست؟

ماتریالیسم تاریخی باین پرسش پاسخ منفی میدهد.

شکی نیست که محیط جغرافیایی یکی از شرایط دائمی و ضروری توسعه و تکامل جامعه میباشد و البته در توسعه و تکامل آن مؤثر است. یعنی محیط جغرافیایی جریان تکامل جامعه را سریع یا کند مینماید. ولی تاثیر این محیط تأثیری نیست که سرنوشت حیات جامعه را تعیین کند زیرا تغییرات و توسعه و تکامل جامعه بمراتب سریعتر از تکامل محیط جغرافیایی رخ میدهد. در مدت سه هزار سال، در اروپا سه رژیم گوناگون اجتماعی یعنی رژیم کمون اولیه، بردگی و فئودالیسم توانستند بهمان آیند و در مشرق اروپا، در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی حتی چهار نوع رژیم اجتماعی تغییر یافت و حال آنکه طی این مدت شرایط جغرافیایی در اروپا یا هیچ تغییر نکرد و یا بقدری تغییر آن کم بود که جغرافی دانها حتی از ذکر آن نیز خودداری کرده‌اند. علتش هم واضح است. برای یک تغییرات جلدی محیط جغرافیایی میلیونها سال وقت لازمست در صورتیکه برای مهمترین تغییرات در رژیم اجتماعی بشری چندین قرن یا یکی دو هزار سال کفایت میکند.

پس دانستیم که محیط جغرافیایی نمیتواند علت اصلی و وسیله تعیین کننده تکامل اجتماعی قرار گیرد زیرا چیزی که

در طی دهها هزار سال تقریباً بلا تغییر میماند، نمیتواند سبب اصلی چیزی شود که به فاصله چند صد سال دچار تغییرات اساسی میگردد.

سپس شکی نمیتوان داشت که افزایش نفوس و درجه تراکم آن نیز یکی از مواد متشکله مفهوم «شرایط حیات مادی» می باشد، زیرا آدمی عنصر لازم و ناگزیر شرایط حیات مادی جامعه بوده و بدون يك حد اقل از افراد انسان هیچگونه زندگی مادی اجتماعی ممکن نیست. آیا ازدیاد جمعیت همان نیروی اصلی معین کننده نوع رژیم اجتماعی بشری نیست؟

بدین مسئله نیز ماتریالیسم تاریخی جواب منفی میدهد. مسلم است که افزایش نفوس در توسعه و تکامل جامعه مؤثر میباشد و آنرا تسهیل نموده یا بتعویق میاندازد، لیکن نمیتواند عامل اصلی تکامل اجتماعی گردد و سرنوشت ترقیات جامعه را تعیین نماید، زیرا افزایش نفوس نمیتواند به تنهایی بفهماند که چرا فقط این رژیم تازه اجتماعی جانشین رژیم اجتماعی معینی میگردد، برای چه رژیم کمون اولیه را رژیم بردگی و رژیم ملوک الطوایفی را رژیم بورژوازی جانشین میشود نه فلان رژیم دیگر.

هرگاه توسعه و تکامل اجتماعی را افزایش نفوس تعیین میکرد باید تراکم نفوس بشری رژیم اجتماعی عالیتری را بوجود آورد، ولی در واقع چنین امری دیده نمیشود. تراکم جمعیت در چین چهار برابر ممالک متحده امریکا است، در حالیکه از لحاظ تکامل اجتماعی ممالک متحده امریکا در مرتبه بالاتری قرار دارند زیرا در چین هنوز هم رژیم نیمه ملوک الطوایفی حکمفرمائی میکند در صورتیکه ممالک متحده امریکا مدتهاست به بلندترین مرحله ترقی سرمایه داری رسیده اند. در بلژیک تراکم نفوس از ممالک

متحدہ امریکا ۱۹ مرتبہ و از اتحاد جماہر شوروی ۲۶ مرتبہ بیشتر است ولی از لحاظ توسعه و تکامل اجتماعی، کشورهای متحدہ امریکا از بلژیک چلو ترند و بلژیک از اتحاد شوروی باندازہ یک دورہ کامل تاریخی عقب مانده است زیرا هنوز در بلژیک رژیم سرمایہ داری حکمفرمائی میکند حال آنکہ اتحاد شوروی مدتہا است بکار سرمایہ داری خاتمہ داده در داخل خود رژیم سوسیالیستی را برقرار نموده است.

از دلایل فوق چنین مستفاد میشود کہ افزایش نفوس، نیروی عمدتہ توسعه و تکامل جامعہ نیست و نمیتواند ہم باشد و نیروی نیست کہ نوع رژیم اجتماعی و سیاسی جامعہ را معین کند.

الف) پس بالاخرہ در سیستم شرایط زندگی مادی جامعہ آن نیروی اصلی کہ سیاسی اجتماع و نوع رژیم اجتماعی و تکامل جامعہ را از یک رژیم بہ رژیم دیگر معین میکند چیست؟

ماتریالیسم تاریخی معتقد است آن نیرو عبارت است از طریقیہ تحصیل و سابل معیشت لازم برای زندگی انسان، یعنی طریقیہ تولید نعمات مادی از قبیل خوراک، پوشاک، کفش، مسکن، سوخت، وسائل تولید و غیرہ کہ برای زندگی و تکامل اجتماع مورد لزوم است.

برای زندگی کردن باید خوراک، پوشاک، کفش، منزل، سوخت و مانند اینہا را داشت. برای داشتن این نعمات مادی لازم است آنہا را تولید نمود و برای تولید آنہا باید آلات تولید وجود داشته باشد کہ با کمک آن انسان بتواند خوراک، پوشاک، کفش، منزل، سوخت و غیرہ تولید نماید و باید توانست این آلات را تولید نمود و طرز استفادہ از آنرا آموختہ و بلد بود.

ابزار تولید، کہ بکمک آنہا کالاهای مادی تولید میشود، و همچنین افراد انسانی کہ این آلات تولیدی را بکار برده و در اثر

آموختن یکرشته تجربیات تولیدی و مهارت کار نعمات مادی را تولید میکنند، مجبوعاً نیروهای مولده اجتماع را تشکیل میدهند.

اما نیروهای مولده فقط يك طرف تولید، يك طرف طریقۀ تولید را تشکیل میدهد و این طرف معرف رابطۀ انسان با اشیاء و قوای طبیعی است که انسان برای تولید نعمتهای مادی از آنها استفاده میکند. طرف دیگر تولید، طرف دیگر طرز تولید را مناسبات انسانها با یکدیگر در جریان عمل تولید یعنی مناسبات تولیدی انسانها تشکیل میدهد. انسانها با طبیعت مبارزه میکنند و برای تولید نعمات مادی از طبیعت استفاده مینمایند ولی این امر بحالت انفرادی و بشکل اشخاص از هم دور افتاده انجام نمیگیرد بلکه بشکل مشترك و دسته دسته و بحالت اجتماع صورت میگیرد. باین مناسبت تولید همیشه و در تحت هرگونه شرایطی که باشد تولید اجتماعی است. هنگام تولید نعمات مادی، افراد فی مابین خود یکنوع مناسبات متقابل داخلی تولید، يك نوع مناسبات تولیدی بر قرار میسازند. این مناسبات ممکن است بشکل همکاری و معاونت متقابل بین افرادی که از استعمار آزادند باشد و امکان هم دارد که مناسبات بین فرمانفرما و فرمانبردار باشد و بالاخره ممکن هم هست که این مناسبات تحول از يك شکل روابط تولیدی بشکل دیگر باشد، ولی این روابط تولید هر جنبه‌ای که داشته باشند همیشه و در همهٔ رژیمها، مانند نیروهای تولید کننده، عنصر ضروری تولید را تشکیل میدهند.

مارکس میگوید- «افراد در هنگام تولید نه فقط در طبیعت بلکه در یکدیگر نیز تاثیر مینمایند. اگر آنها برای ابراز فعالیت مشترك و مبادلهٔ فعالیت خود بطریق معینی باهم متحد نشده باشند نمیتوانند تولید کنند. افراد،

برای انجام عمل تولید وارد در مناسبات و روابط معینی میشوند و فقط بوسیله این روابط و مناسبات اجتماعی است که مناسبات آنان با طبیعت صورت وجود پیدا میکند و تولید انجام می پذیرد» (ک. مارکس و ف. انگلس جلد ۵ ص ۴۲۹ چاپ روسی).

بنا بر این، تولید و طرز تولید، هم قوای مولده جامعه و هم روابط تولیدی انسانها را در بر می گیرد و بدین ترتیب مجسم کننده یگانگی آنها در جریان تولید خواسته های مادی است. (ب) نخستین خصوصیت تولید عبارت از آنستکه هیچگاه در يك نقطه برای دورانی طولانی توقف نمی کند و همیشه در حال رشد و تغییر میباشد، ضمناً تغییر در طرز تولید ناگزیر موجب تغییر همه رژیم اجتماعی، اندیشه های اجتماعی، نظریات سیاسی، مؤسسات سیاسی یعنی، - موجب تجدید سازمان تمام نظام اجتماعی و سیاسی میگردد. انسانها در درجات گوناگونی از تکامل، از طرزهای مختلف تولید استفاده میکنند یا بعبارت ساده تر آنها بطرق مختلفی زندگی خود را بسر میبرند. در زمان کمون اولیه یکنوع طرز تولید، در زمان بردگی طرزی دیگر وجود دارد و در دوره فئودالیسم هم طرز سومی موجود است و غیره. متناسب همین مراحل مختلف تولید، رژیم اجتماعی انسانها، حیات معنوی آنها، نظریات آنان و مؤسسات سیاسی شان نیز گوناگون میباشد.

طرز تولید جامعه هر طوریکه باشد خود جامعه هم از حیث اساس همانطور است، اندیشه ها و تئوریهای آن، نظریات و مؤسسات سیاسی آنها همانگونه میباشد.

یا اینکه قدری ساده تر بگوئیم: چگونگی زندگی مردم هر طوری باشد، چگونگی تفکرشان نیز همانطور است.

یعنی اینکه تاریخ تکامل جامعه مقدم بر همه عبارات است از تاریخ رشد تولید، تاریخ طرزهای تولید که طی اعصار متوالی جانشین یکدیگر شده است، عبارت است از تاریخ تکامل قوای مولده و روابط تولیدی انسانها.

پس، تاریخ تکامل اجتماعی در عین حال عبارت است از تاریخ خود مولدین خواسته‌های مادی، تاریخ توده‌های زحمتکش که خود قوای اساسی جریان تولید و انجام دهندگان تولید خواسته‌های مادی هستند که برای وجود و بقای جامعه ضرور میباشد.

پس، علم تاریخ، هرگاه بخواهد علمی حقیقی باشد، دیگر نمیتواند تاریخ تکامل اجتماعی را بتاریخ عملیات پادشاهان و سپه سالاران و «جهانگیران» و «فاتحین» کشورها مبدل کند بلکه مقدم بر همه باید به تاریخ مولدین خواسته‌های مادی، بتاریخ توده‌های رنجبر و ملل بپردازد.

بنابراین، کلید کشف قوانین تاریخ جامعه را نباید در مغز افراد بشر یا عقاید و مفاهیم اجتماع جستجو نمود، بلکه در طریقه تولیدی که در هر دوره معین تاریخ بوسیله اجتماع بکار میرفته، یعنی در اقتصادیات جامعه باید به کاوش آن پرداخت.

بنابراین اولین وظیفه علم تاریخ عبارتست از تحقیق و کشف قوانین تولید و قوانین تکامل نیروهای مولده و روابط تولیدی و قوانین تکامل اقتصادی جامعه.

بنابراین حزب پرولتاریا هرگاه میخواهد یک حزب حقیقی باشد باید پیش از هر چیز علم قوانین توسعه و تکامل تولید و علم قوانین ترقیات اقتصادی جامعه را فرا گیرد.

بنابراین حزب پرولتاریا برای آنکه در سیاست راه خطا

نیمایند باید هم در طرح و تدوین برنامه خود و هم در فعالیت عملی خویش قبل از هر چیز قوانین توسعه و تکامل تولید، قوانین ترقیات اقتصادی جامعه را مآخذ قرار دهد.

ج) دومین خصوصیت تولید اینستکه تغییرات و تکامل آن همیشه با تغییرات و تکامل نیروهای تولید کننده و در درجه اول با تغییرات و تکامل آلات تولیدی آغاز میگردد. بنابراین نیروهای تولید کننده، متحرکترین و انقلابیترین عناصر تولید میباشند. نخست نیروهای تولید کننده جامعه تغییر می کنند و تکامل می پذیرند و سپس، روابط تولیدی، روابط اقتصادی میان افراد بشر با وابستگی و تطابق کامل با این تغییرات، تغییر مییابند. معذالك نباید تصور نمود که مناسبات تولیدی در تکامل نیروهای تولید کننده مؤثر نیستند و نیروهای تولید کننده به روابط تولیدی وابسته نیستند. روابط تولیدی در حال وابستگی به ترقی قوای تولید کننده توسعه و تکامل یافته به نوبت خود در ترقیات قوای تولید کننده مؤثر میباشند، ترقی آنها را تسریع نموده یا بتعویق میاندازند. در اینجا باید گوشرد نمود که روابط تولیدی نمیتوانند مدتی مدید از افزایش قوای تولید کننده عقب مانده با آن در تضاد باشند، زیرا قوای تولید کننده فقط وقتی می توانند باندازه کافی ترقی نمایند که مناسبات تولیدی با خصوصیات و حالات قوای تولید کننده متناسب بوده به ترقی قوای تولید کننده میدان دهند. از اینرو مناسبات تولیدی از ترقی قوای تولید کننده هر قدر هم عقب مانده باشند دیر یا زود باید با درجه ترقیات و خصوصیات قوای تولید کننده متناسب گردند و فی الواقع هم متناسب میشوند. در غیر اینصورت یگانگی قوای تولید کننده و مناسبات تولیدی در سیستم تولید از ریشه بهم میخورد و تولید نیز کاملاً از هم میپاشید، در تولید بحران روی میداد و قوای تولید کننده از میان میرود.

بحرانهای اقتصادی در کشورهای سرمایه‌داری که در آنجا مالکیت خصوصی سرمایه‌داری بر وسائل تولید با جنبه اجتماعی تولید و با جنبه قوای تولید کننده فوق العاده غیر متناسب میباشد نمونه ایست برای عدم توافق مناسبات تولیدی با روابط قوای تولید کننده، مثالست از تصادم و کشمکش بین این دو نتیجه این عدم توافق همان بحرانهای اقتصادی میباشند که موجب ویرانی قوای تولید کننده میگردد، ضمناً خود این عدم توافق شالوده اقتصادی انقلاب اجتماعی است که وظیفه آن اینستکه مناسبات تولیدی موجوده را از بین برده مناسبات تولیدی نوینی که متناسب با مختصات قوای تولید کننده باشد بر پا نماید.

بر عکس، اقتصاد ملی سوسیالیستی در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، که در اینجا مالکیت اجتماعی بر وسائل تولید کاملاً با خصوصیات اجتماعی سیر تولید متناسب میباشد و بهمین جهت هم هست که بحرانهای اقتصادی و خرابی قوای تولید کننده وجود ندارد، مثالست برای هماهنگی و تناسب بین روابط تولیدی با خصوصیات قوای تولید کننده.

بنابراین قوای تولید کننده نه تنها متحرکترین و انقلابیترین عنصر تولید بلکه ضمناً عنصر تعیین کننده ترقی تولید هم میباشند.

نیروهای تولید کننده هرطور که باشند، روابط تولیدی نیز باید همان نوع باشند.

هرگاه وضع قوای تولید کننده نشان میدهد که انسان با چگونه ابزار تولیدی نعمتهای مادی ضروری خود را تولید مینماید، وضع مناسبات تولیدی نیز نشان میدهد که وسائل تولید (زمین، جنگل، آبها، معادن، مواد خام، ابزار تولید، وسائط نقلیه و ارتباط و مانند اینها) در دست کی و در اختیار کیست، آیا در

اختیار تمام جامعه است یا اینکه در اختیار افراد، دسته‌ها و طبقات جداگانه‌ای می‌باشد که آنرا برای استثمار افراد دسته‌ها و طبقات دیگر مورد استفاده قرار می‌دهند.

منظرهٔ عمومی توسعه و تکامل قوای تولید کننده از زمانهای قدیم تا امروز بدین قرار است. ادوات خشن سنگی به تیر و کمان تحول یافتند و سپس دورهٔ شکار کردن به اهلی نمودن حیوانات و دامپروری ابتدائی تبدیل شد؛ آلات سنگی به ادوات فلزی تبدیل گردیدند (تبر آهنی، خیش نوک آهنین و مانند اینها) و بتناسب اینها پرورش گیاه و کشاورزی آغاز گردید؛ در آلات فلزی برای تهیهٔ مواد، بهبود جدیدی حاصل شد و کوره بادم و همچنین سفال سازی بوجود آمد و بالتیجه پیشه‌وری کاملتر شد و نظر به همین ترقی پیشه‌وری از کشاورزی جدا افتاد و کارهای مستقل و بعد ما وفاکتور پیدا گردید، سپس آلات تولید دستی به ماشین تحول یافت و تولید مانوفاکتوری دستی به صناعت مکانیزه تبدیل گردید؛ آنگاه سیستم ماشین و صنایع بزرگ مکانیکی مدرن روی کار آمد. چنین بود نمودار بسیار ناکاملی از تکامل نیروهای تولید کنندهٔ اجتماع در طی تاریخ طولانی بشریت. ضمناً بدیهی است که ترقی و بهبود ابزار تولید بدست انسانهاییکه با تولید رابطه داشتند عملی گشته و اینکار مستقل از افراد بشر انجام پذیرفته است. بنابراین با تغییر و ترقی آلات و ادوات تولید، انسان نیز که مهمترین عنصر نیروی تولید کننده می‌باشد تغییر و ترقی مینماید و تجربه‌اش در تولید، مهارتش در بکار بردن ابزار تولید نیز تغییر میپذیرد و کاملتر میشود.

روابط تولیدی میان افراد بشر یعنی روابط اقتصادی آنها نیز مطابق با این تغییرات و تکامل نیروهای تولید کنندهٔ اجتماع در طی تاریخ تغییر کرده و روبه تکامل میرفت.

در تاریخ پنج نوع اساسی مناسبات تولیدی معلوم است: رژیم اشتراکی ابتدائی، رژیم بردگی، رژیم فئودالی، رژیم سرمایه‌داری و رژیم سوسیالیستی.

در زمان رژیم اشتراکی-اولیه اساس مناسبات تولیدی عبارت بود از مالکیت جماعت بر وسائل تولید. این ترتیب اصولاً با خصوصیات قوای تولیدکننده همان دوره متناسب بود. آلات سنگی و تیر و کمان که بعداً بوجود آمد، به انسان اجازه نمیداد که منفرداً علیه قوای طبیعت و حیواناتی که باید شکار شوند مبارزه نماید. در این دوره انسانها برای اینکه از گرسنگی نهرند یا قربانی حیوانات درنده و یا قبایل همسایه نشوند، برای چیدن میوجات از جنگل و ماهیگیری از آب و یا برای ساختن مسکنی مجبور بودند مشترکاً کار کنند. کار مشترک باعث مالکیت مشترک بر وسایل و فرا آورده‌های تولید میگردد. اگر مالکیت خصوصی بر بعضی آلات تولید را که برای مدافعه در مقابل حیوانات درنده بکار میرفت بجزر رژیم در این دوره انسانها هنوز معنای مالکیت خصوص بر آلات تولید را نمیدانند. در این دوره از استثمار خبری نیست طبقات مختلفه وجود ندارد.

در دوره بردگی اساس مناسبات تولید را مالکیت بر وسائل تولید و برده که تولید میکند تشکیل میدهد. صاحب برده میتواند برده را چون حیوان خرید و فروش کند یا بکشد. اینگونه مناسبات تولیدی رویهمرفته با وضع قوای تولیدکننده در این دوره متناسب میباشد. انسانها در دوره مزبور بجای آلات سنگی آلات و ابزار فلزی در اختیار خود داشتند؛ بجای اقتصادیکه فقط منحصر به شکار مختصر و بدوی بود و از تربیت حیوانات و فلاحت چیزی نداشت در این عصر می بینیم تربیت حیوانات،

فلاحت، صنایع دستی و تقسیم کار میان شعب مختلف تولید، ظاهر میشود؛ می بینیم امکان مبادله کالاهای تولید شده میان افراد و دستجات ظاهر میشود؛ تراکم ثروت در دست اشخاصی معدود ممکن میگردد و تراکم حقیقی وسایل در دست اقلیت امکان می یابد، اقلیت میتواند اکثریت را تابع خود کند اعضای اکثریت را برده خویش سازد. در این دوره دیگر کار همگانی و آزاد تمام افراد جامعه در جریان تولید وجود ندارد. در این دوره کار اجباری بردگانیکه از طرف برده داران بیکاره استثمار میشوند حکمفرمایی میکند. از این رو مالکیت مشترک بر وسایل و محصولات تولید وجود ندارد و جایش را مالکیت شخصی میگیرد. در این دوره برده دار نخستین مالک مطلق اصلی میباشد. بین اغنیا و فقراء استثمار کنندگان و استثمار شوندهگان صاحبان حقوق کامل و اشخاصی بی حقوق مبارزه شدید طبقاتی روی میدهد- چنین است منظره رژیم بردگی.

در تحت رژیم فئودال مناسبات تولید مبتنی است بر اساس مالکیت فئودال بر وسائل تولید و مالکیت محدود وی بر کارگر تولید کننده یعنی بر (سرف) که فئودال دیگر نمیتواند او را بکشد ولی در خرید و فروش آزاد است. در برابر مالکیت فئودال مالکیت انفرادی دهقان و پیشه‌ور نیز وجود دارد. این مالکیت مبتنی است بر ابراز تولید و اقتصادیات خصوصی که بر اساس کار شخصی استوار است. اینگونه مناسبات تولیدی نیز بطور کلی با خصوصیات قوای تولید کننده این دوره متناسب میباشد. کار آهن گذاری و آهنگری بهتر از پیش میرود. گاو آهن و دستگاههای بافندگی رواج می یابند. کشاورزی، باغبانی، نوشابه سازی و روغن کشی بیش از پیش توسعه یافته ترقی میکند. در برابر کارگاههای

پیشه‌وری مؤسسات مانوفاکتوری بوجود می آید. این بود
خصایص مشخصه وضع قوای تولید کننده در این دوره.
قوای تولید کننده جدید ایجاب مینماید که کارگر در امر
تولید تا اندازه ای ابتکار بخرج داده بکار تمایل نشان دهد
و در آن ذینفع باشد. از اینرو فئودال از برده‌ئیکه هیچگونه
علاقه به کار نداشته و فاقد ابتکار میباشد صرف نظر نموده
و ترجیح میدهد با سرف سرو کار داشته باشد که از خود
دارای اقتصادیات بوده و مالک آلات تولید است و در کار تا
آن اندازه ذینفع است که زمین را کشت کند و بهره مالکانه
جنسی به ارباب بپردازد.

مالکیت خصوصی در ایندوره بازهم ترقی می نماید. استثمار
تقریباً بهمان اندازه دوره بردگی شدت دارد، فقط قدری
ملاپتر است. مبارزه طبقاتی بین استثمار کنندگان و استثمار
شوندگان شاخص اساسی رژیم فئودالی میباشد.

در رژیم سرمایه‌داری اساس مناسبات تولیدی را مالکیت
سرمایه‌داری بر وسایل تولید تشکیل میدهد و ضمناً مالکیت برتولید
کنندگان یعنی کارگران مزدور دیگر وجود ندارد؛ سرمایه‌دار
دیگر نمیتواند آنانرا بکشد یا در معرض خرید و فروش گذارد
زیرا آنان از هرگونه تعلق شخصی آزادند. ولی آنها از داشتن
و سایل تولید محرومند و برای اینکه از گرسنگی تلف نشوند،
مجبورند نیروی کار خود را به سرمایه‌دار بفروشند و یوغ
استثمار را اجباراً بر گردن نهند. در کنار مالکیت سرمایه‌داری
بر وسایل تولید، مالکیت خصوصی دهقان و پیشه‌ور که از قید
سرواژ آزاد شده و متکی بر کار شخصی میباشد موجود بوده
و در بسو امر وسیعاً شیوع دارد. در این دوره کارگاه‌های
پیشه‌وری و مؤسسات مانوفاکتوری، فابریک و کارخانه‌های بزرگی

که بوسیله ماشین مجهز گردیده اند پیدا شدند. مزارع اربابی که با وسایل بدوی دهاقین زراعت میشد جای خود را به زراعت سرمایه‌داری که بر پایه علوم فلاحتی استوار بوده و ماشینهای کشاورزی در اختیار دارد میدهد.

نیروهای مولده جدید ایجاب مینماید که تولید کنندگان تربیت شده ترو با فهمتر از سرفهای جاهل و عامی باشند تا اینکه بتوانند ماشین را بشناسند و آنها درست بکار اندازند. باینجهت است که سرمایه‌دارن نیز ترجیح میدهند که سرو کارشان با کارگران مزدوری باشد که از قید سرواژ رهائی یافته و تا اندازه‌ای وقوف و تربیت یافته‌اند که از عهده درست کار کردن با ماشین بر آیند.

ولی سرمایه‌داری پس از آنکه نیروهای مولده را بدرجه هنگفتی ترقی داد گرفتار تضادهائی که برایش لاینحل است شده و سر در گم میگردد. سرمایه‌داری با تولید روز افزون کالا و پائین آوردن نرخ کالا رقابت را شدیدتر میکند، توده خرده مالکین و متوسط را خانه خراب کرده آنها را به پروا تر تبدیل میکند، استطاعت خریدن را پائین میآورد و در نتیجه، فروش کالاهائی که فرا آورده است غیر ممکن میشود. سرمایه‌داری با توسعه تولید و با جمع کردن ملیونها کارگر در فابریکها و کارخانجات عظیم، بر جریان و سیر تولید خاصیت اجتماعی میبخشد و بدینطریق با دست خود اساس کار خویش را مهلکم میسازد. زیرا خاصیت اجتماعی سیر تولید، مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید را ایجاب مینماید حال آنکه مالکیت بر وسایل تولید بوضع مالکیت خصوصی سرمایه‌داری باقی میماند و این با خاصیت اجتماعی سیر تولید در یکجا نمیگنجد.

این تضادهای آشتی ناپذیر حاصله میان خواص نیروهای مولده

و مناسبات تولیدی، بشکل بحرانهای متناوب که در نتیجه تولید بیش از مصرف بروز میکند، متظاهر میگردند در اینموقع سرمایه‌داران که خودشان تودهٔ کثیر اهالی را از هست و نیست ساقط کرده‌اند بعلت نداشتن خریدار برای کالای خود مجبور میشوند محصولات را بسوزانند، کالاهای تهیه شده را نابود سازند، تولید را متوقف کنند، قوای تولید کننده را منهدم نمایند در حالیکه میلیونها مردم نه بعلت عدم کفایت کالا بلکه به علت فراوانی آن ناگزیرند بیکار مانده و گرسنه بسر برند.

پس مناسبات تولیدی سرمایه‌داری دیگر با خواص قوای تولید کنندهٔ جامعه مناسب نبوده و با قوای مزبور تضاد آشتی ناپذیری دارند.

پس سرمایه‌داری آبتن انقلابی است که مالکیت اجتماعی سوسیالیستی را جانشین مالکیت فعلی سرمایه‌داری بر وسائل تولید مینماید.

پس مبارزهٔ شدید طبقاتی میان استثمار کنندگان و استثمار شوندگان خصلت اساسی رژیم سرمایه‌داری است.

در رژیم سوسیالیستی که فعلاً فقط در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بوجود آمده، پایهٔ روابط تولیدی را مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید تشکیل میدهد. در اینجا دیگر نه استثمار کنندگان وجود دارند و نه استثمار شوندگان. محصولات فرا آورده از روی اصل «هر که کار نکند حق خوردن ندارد» نسبت بکار تقسیم میگردد. روابط تولیدی آدمیان در جریان تولید، روابط همکاری برادرانه و معاضدت سوسیالیستی کارگرایان است که از قید استثمار آزادند. در اینجا مناسبات تولیدی با وضع نیروهای مولده کاملاً مناسب است، زیرا خصوصیات اجتماعی سیر تولید بوسیلهٔ مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید تقویت مییابد.

از اینرو تولید سوسیالیستی در اتحاد جماهیر شوروی از بحرانهای دوره‌ای تولید زیاده بر مصرف و ناهنجاریهای مربوط به آن مصون و محفوظ است.

باین سبب نیروهای مولده در اینجا با شتاب زیادی در توسعه و ترقی است زیرا روابط تولیدی که با آنها تطابق دارد میدانرا برای پیشرفت آنها باز میکند. این بود نموداری از تکامل روابط تولیدی میان افراد بشر در طی تاریخ بشریت.

این بود وابستگی تکامل روابط تولیدی نسبت به تکامل نیروهای مولده، جامعه و قبل از همه نسبت به تکامل آلات تولید. این وابستگی سبب میشود که تغییرات و تکامل نیروهای مولده، دیر یا زود به تغییر و تکامل روابط تولید منتج گردد.

مارکس میگوید: «بکار بردن و ایجاد وسایل کار (* اگرچه در شکل ابتدائی مخصوص بعضی از انواع حیوانات نیز می باشد بازهم بطور خصوصی خصلت مشخصه سیر کار انسانی است و از اینرو است که فرانکلن انسان را یک حیوان ابزار ساز میدانند، هر اندازه که استخوانهای فوسیلی برای شناسائی حیواناتیکه نوعشان منقرض شده مهم است بهمان اندازه نیز بقایای وسایل کار برای شناسائی انواع سازمانهای اجتماعی و اقتصادی که فعلاً از بین رفته اند اهمیت دارد. مشخص اعصار اقتصادی آن نیست که چه تولید میشود بلکه آنست که چگونه تولید

(* مقصود مارکس از «وسایل کار» بطور کلی آلات تولید است. هیئت تحریریه.

میگردد... وسایل کار نه تنها معیار توسعه و ترقی نیروی کار بشری است بلکه نماینده آن مناسباتی که کار بر حسب آن نیز انجام مییابد. (ک. مارکس «کاپیتال» جلد یکم ص ۱۲۱ چاپ روسی ۱۹۳۵).

و سپس:

— «مناسبات اجتماعی باقوای مولده رابطه نزدیکی دارند. افراد نیروهای مولده نوینی بدست آورده طرز تولید خود را تغییر میدهند و با تغییر روش تولید و طرز فراهم ساختن وسائل زندگی، کلیه مناسبات اجتماعی خود را نیز تغییر میدهند. هنگامیکه آسیاب دستی معمول است سینیور (فئودال - هیئت تحریریه) و موقعیکه آسیاب بخاری بکار میرود سرمایه‌دار صنعتی در رأس جامعه قرار دارد (ک. مارکس ف. انگلس، جلد ۵ ص ۳۶۴ چاپ روسی).

— «حرکت روز افزون قوای تولید کننده، انهدام مناسبات اجتماعی و ظهور ایده‌ها، پی در پی ادامه دارد، چیزیکه غیر متحرک است فقط مطلق (آبستراکسیون) حرکت مییابد». (در همان کتاب ص ۳۶۴).

در دیباچه «مانیفست حزب کمونیست» انگلس ماتریالیسم تاریخی را چنین تعریف میکند:

«تولید اقتصادی و سازمان اجتماعی هر دوره که ناگزیر از آن بوجود می آید در هر دوره تاریخی، پایه تاریخ سیاسی و فکری آن دوره را تشکیل میدهد... بموجب این اصل بعد از انحلال مالکیت ابتدائی، اشتراکی، سراسر تاریخ عبارت بوده است از تاریخ مبارزه طبقاتی بین استثمار شونده و استثمار کنندگان و مبارزه بین طبقات تابعه و صنوف

حاکم در مراحل مختلف تکامل اجتماعی است... این مبارزه اکنون بمرحله‌ای رسیده است که طبقه استثمار شونده و ستمدیده (پرولتاریا) بدون آنکه تمام جامعه را در عین حال از استثمار و ستم و مبارزه طبقاتی برای همیشه نجات بخشد نمیتواند خود را از چنگال طبقه ایکه او را مورد استثمار و فشار قرار میدهد (بورژوازی) رها سازد...» (دیباچه انگلس در «مانیفست» چاپ آلمانی).

د) سومین خصوصیت تولید اینستکه پیدایش قوای تولید کننده تازه و روابط تولیدی متناسب با آن، در خارج از رژیم قلبی یا پس از انحلال آن روی نمیدهد بلکه خود بخود و بدون فعالیتیکه قبلاً از روی شعور انسانی اعمال شده باشد در داخل رژیم قلبی بوجود می آید، و پیدایش خود بخودی و مستقل از شعور و اراده بشری آن دو علت دارد.

نخست آنکه آدمیان در اختیار این طرز یا طرز دیگر تولید مختار نیستند زیرا هنگامیکه هر نسل جدید با بعرضه وجود میگذارد با قوای تولید کننده و روابط تولیدی آماده ایکه نتیجه کار نسلهای قبلی است بر خورد میکند و بهمین جهت باید تمام چیزهاییرا که در رشته تولید مهیا و آماده شده و به آن مصادف میگردد در بلو امر قبول نموده و برای حصول امکان تولید نعمات مادی، خود را با آن متناسب سازد. دوم اینکه آدمیان هنگام اصلاح این یا آن آلت تولید، این یا آن عنصر قوای تولید کننده، کیفیت نتایج اجتماعی حاصله از این اصلاح را درک نمیکنند و در این خصوص نیاندیشند و از درک آن عاجزند. فکر آنها فقط متوجه منافع روز مره شان است فکر شان اینستکه کار خود را آسانتر کرده و مزایای آنی و محسوس بچنگ آورند.

هنگامیکه بعضی از افراد جامعه اشتراکی ابتدائی بتدریج و آهسته آهسته از ابزار و آلات سنگی دست کشیده به ابزار و آلات آهنی رو آور میشدند مسلماً نمیدانستند و فکرشان هم نمیرسید که این پیش آمد تازه چه نتایج اجتماعی بیار خواهد آورد، آنها متوجه نبودند و اطلاع نداشتند که انتقال به ابزار و آلات فلزی بمنزله انقلابی در تولید بوده که عاقبت منجر به رژیم بردگی خواهد شد. آنها فقط میخواستند کار خود را آسانتر کرده منافع آنی و محسوسی بدست آورند. فعالیتی که آنان از روی شعور ابراز میداشتند در دائره کوچک این سود شخصی روزانه محدود بود.

هنگامیکه در دوره رژیم فئودالی، بورژوازی جوان اروپا در ردیف کارگامهای کوچک پیشه‌وران به تاسیس بنگاههای بزرگ مانوفاکتوری آغاز نمود و باین ترتیب نیروهای مولده جامعه را بجلو میراند، مسلماً نمیدانست و بفکرش هم نمیرسید که این پیش آمد تازه چه عواقب اجتماعی در بر خواهد داشت. بورژوازی نمیدانست و پی نمیرد که این بدعت «کوچک» در نیروهای اجتماعی چنان دسته بندیهای تازه‌ای بوجود خواهد آورد که منجر به انقلاب علیه حاکمیت شاه که مراحم و الطافش در نظر بورژوازی اینهمه قرب و منزلت داشت و علیه نجبا و اشراف، که بهترین نمایندگان بورژوازی خود شان غالباً آرزوی ورود به جرگه آنان را داشتند، خواهد گردید. بورژوازی فقط میخواست کالاها را ارزانتر تمام کند و هر چه بیشتر به بازارهای آسیا و امریکا، که تازه کشف شده بود، کالا صادر نموده منافع بیشتری بدست آورد. فعالیتی که بورژوازی از روی شعور انجام میداد از دائره محدود این عملیات روزانه خارج نبود.

موقعیکه سرمایه‌داران روس با همراهی سرمایه‌داران خارجی بدون اینکه با اصول تزاری کاری داشته باشند صنایع ماشینی معاصر را در روسیه با جدیت تمام بر قرار میکردند و دهقانانرا طعمه ملاکین میساختند مسلماً از چگونگی نتایج اجتماعی رشد جلدی نیروهای مولده بی خبر بودند و در این باره نمیاندیشیدند و متوجه نبودند که این جهش جلدی در رشته نیروهای مولده جامعه، چنان دسته بندیهایی نوینی در نیروهای اجتماعی بوجود خواهد آورد که در نتیجه پرولتاریا خواهد توانست روستائیان را با خود متحد ساخته و انقلاب سوسیالیستی فاتحانه ایرا انجام دهد. سرمایه‌داران مزبور فقط میخواستند تولید صنعتی را به‌متها درجه توسعه داده بازار بزرگ داخلی را باختیار خود گرفته و به خویش منحصرش کنند و از اقتصادیات ملی هرچه بیشتر بهره بر داری نموده سود برند. فعالیتیرا که این سرمایه‌داران از روی شعور انجام میدادند در دایره کوچک منافع عملی روزانه آنان محسود بود.

از این رو مارکس میگوید:

«آدمیان، در تولید اجتماعی زندگی خود (یعنی در تولید نعمات مادی که لازمه زندگی آنها است. - هیئت تحریریه) داخل مراوداتی معین و ضروری میشوند که در حیطه اراده ایشان نیست*» یعنی وارد مناسبات تولیدی میشوند که با درجه معینی از ترقی و تکامل نیروهای مولده مادی آنان متناسب است. ک. مارکس، منتخبات آثار جلد اول ص ۲۶۹ چاپ روسی.

(* تکیه روی کلمات از طرف هیئت تحریریه است.

ولی نباید پنداشت که تغییر روابط تولیدی و تحول روابط تولیدی قدیم به جدید بانرمی و بدون هیچگونه کشمکش و زلزلی انجام می یابد. بر عکس اینگونه تحول معمولاً از راه انقلاب با سرنگون کردن مناسبات تولیدی قدیم و مستقر ساختن مناسبات تولیدی جدید بجای آن انجام میگیرد. ترقی و تکامل قوای تولید کننده و تغییرات در رشته مناسبات تولیدی تا مدتی معین خود بخود و بدون وابستگی به اراده افراد جریان می یابد. ولی این تنها مادامی است که نیروهای مولدهای که بوجود آمده اند فرصت یابند که رشد و نمو نموده بالغ گردند. پس از آنکه نیروی مولده تازه به حد بلوغ رسیدند، روابط موجود و طبقات حکمرمائی که مشخص آنند به سدی «بر طرف نشدنی» تبدیل میشوند، که آنها را از سر راه نمیتوان بر داشت مگر با فعالیت ارادی طبقات جدید، با عمل جبری این طبقات یعنی با انقلاب. اینجا است که رل بزرگ ایده های اجتماعی، سازمانهای سیاسی نوین و نیروی تازه سیاسی که برای بر انداختن نیروی تولیدی قدیم فرا خوانده میشوند، بصورت درخشان جلوه گر میشود. ایده های اجتماعی جدید بر پایه اختلاف و منازعه بین قوای تولید کننده جدید و مناسبات تولیدی قدیم و بر پایه نیازمندیهای اقتصادی نوین جامعه، پدید می آیند. ایده های جدید توده ها را متشکل نموده و بسیج مینمایند، توده ها بشکل ارتش سیاسی نوینی بهم می پیوندند. حاکمیت انقلابی جدیدی بر پا میکنند و آنها را برای انتقال اجباری انتظامات کهنه در رشته مناسبات تولیدی و استقرار انتظام تازه مورد استفاده قرار میدهند. فعالیت با شعور انسانی جانشین جریان خود بخودی ترقی میشود، توسعه و ترقی آرام به تحول اجباری تبدیل و جای تکامل تدریجی را انقلاب میگیرد.

مارکس میگوید: «پرولتاریا در مبارزه بر علیه بورژوازی
تطعماً بشکل یک طبقه متحد شده... و از راه انقلاب خود
را به طبقه حکومت کننده تبدیل مینماید و بمنزله طبقه حاکمه
روابط تولیدی دیرین را لغو مینماید» («مانیفست حزب
کهونست» چاپ سال ۱۹۳۸ ص ۵۲ چاپ روسی).
و بعد:

— «پرولتاریا از تسلط سیاسی خویش برای این منظور
استفاده خواهد نمود که بتدریج تمام سرمایه را از
چنگال بورژوازی بیرون آورده و تمام آلات و ادوات
تولید را در دست دولت یعنی پرولتاریائی که چون طبقه
حاکم متشکل گشته متمرکز کند و بقدر امکان و با سرعت
بیشتری مقدار قوای تولید کننده را بیافزاید» (در
همان کتاب ص ۵۰)

— «جبر چون قابله‌ای، هر جامعه کهن را که آستان جامعه
نوینی است از بار خود فارغ میسازد» (ک. مارکس
«کاپیتال» جلد اول ص ۶۰۳ سال ۱۹۳۵ چاپ روسی).
مارکس در «دییاجه» تاریخی اثر مشهور خود «انتقادی
بر علم اقتصاد سیاسی» در سال ۱۸۵۹ فورمول داهیانهای از ماهیت
ماتریالیسم تاریخی بیان میکند:

«آدمیان در تولید اجتماعی زندگی خود داخل مراوداتی
معین و ضروری میشوند که در حیطه اراده ایشان نیست
یعنی وارد مناسبات تولیدی میشوند که با درجه معینی از
ترقی و تکامل نیروهای مولده مادی آنان متناسب است.
مجموع این روابط تولیدی سازمان اقتصادی جامعه و پایه
واقعی آنرا تشکیل میدهد که بر روی آن روبناهای قضائی
و سیاسی استوار میگرددند و صور معین شعور اجتماعی

متناسب با این پایه است. طرز تولید حیات مادی، سیر و جریانات اجتماعی، سیاسی و بطور کلی معنویات حیات را مشروط میسازد. چیزیکه هستی انسانها را تعیین میکند فهم و شعور آنها نیست، بر عکس هستی اجتماعی آنان است که فهم و شعور آنانرا معین میسازد. نیروهای مولده مادی جامعه در پله معینی از تکامل خود با مناسبات تولیدی موجود و یا مناسبات مالکیت که فقط جنبه قضائی آنست و در داخل این مناسبات در ترقی و توسعه بوده‌اند، تضاد بهم می‌رسانند. این روابط که تا کنون یکی از صور تکامل نیروهای مولده بودند حالا پا بندی برای آن‌ها میشوند. — نگاه دوران انقلاب اجتماعی پیش می‌آید. تغییرات اقتصادی، کم و بیش آهسته یا سریع، کلیه مظاهر این اجتماع عظیم را در هم میریزند. طی بررسی اینگونه تحولات لازمست همیشه تحولی را که در شرایط تولید اقتصادی بوجود می‌آید و با علوم طبیعی تطبیق میکند از تحولات قضائی، سیاسی، مذهبی، ابداعی یا فلسفی خلاصه، از کلیه صور ایده‌ئولوژی که انسانها این اختلاف را در دایره آن درک نموده و با آن در پیکارند تهیز داد. همانطور که راجع به شخص منفردی نمیتوان بر حسب نظری که راجع بخودش دارد قضاوت نمود، همانطور هم نمیتوان در باره چنین دوره تحولی نیز از روی فهم و شعور آن دوره قضاوت کرد. بر عکس باید آن فهم و شعور را از روی حیات مادی و اختلافات موجوده بین نیروهای مولده اجتماعی و مناسبات تولیدی ایضاح نمود. هیچ نظام اجتماعی از میان نبرود مگر آنکه کلیه نیروهای مولده‌ای که به آن میدان داده‌میشود تکامل یابند، و هیچ روابط تولیدی عالیتر و جدیدی بظهور

نمیرسند مگر آنکه شرایط مادی وجود آنان در دامان اجتماع کهن به حد کمال رسد. از این قرار بشریت همیشه فقط مسائلی را در برابر خویش مینهد که از عهدۀ حلشان بر می آید زیرا اگر موضوع را با دقت بیشتری مورد مطالعه قرار دهیم خواهیم دید که خود این تکالیف آن زمان پدیدار میگردند که شرایط مادی لازم برای حلشان یا وجود داشته و یا در حال پیدایش باشد (ك. مارکس متخبات آثار جلد اول ص ۲۶۹--۲۷۰ چاپ روسی).

بدینگونه است ماتریالیسم مارکسیستی در صورت تطبیق آن با حیات اجتماعی و تاریخ جامعه:

چنین است مشخصات اساسی ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی. از این نکات دیده میشود که لنین برای حزب در مقابل سوء قصد های رویزیونیستها و عناصر منحط و مرتد از چه گنجینه تئوریکی دفاع کرد و برای رشد و تکامل حزب ما ظهور کتاب ماتریالیسم و امپریوکریتیسیم لنین تا چه اندازه دارای اهمیت زیاد بود.

۳. بلشویکها و منشویکها در سالهای ارتجاع استولپینینی مبارزۀ حزب برضد انحلال طلبان (لیکویداورها) و اتزویستها.

در سالهای ارتجاع کار کردن در سازمانهای حزبی نسبت بدوران پیشین بسط انقلاب، بمراتب دشوارتر بود. از شعارۀ اعضای حزب بسیار کاسته شد. خیلی از افراد خرده بورژوازی رفیقان نیمه راه حزب، بویژه روشنفکران از پیگرد حکومت تزاری هراسیده صفوف حزب را ترك میگفتند.

لنین خاطر نشان میکرد که احزاب انقلابی باید در چنین مواقع معلومات خود را بعد کمال رسانند. آنها در دوران پیشرفت انقلاب فن تعرضی را آموختند، اینک در دوران ارتجاع نیز باید یاد بگیرند که چگونه بانظم عقب نشینی کنند، چگونه بحالت کار مخفی در آیند، بچه نحو حزب غیر علنی را نگاهداری نموده و مستحکم گردانند، برای استحکام روابط با توده‌ها چطور از امکاناتی علنی، از هر گونه سازمانهای علنی، بویژه از سازمانهای توده‌ای، استفاده نمایند.

منشویکها به امکان پیشرفت نوین انقلاب اعتماد نکرده سراسیمه و هراس زده عقب نشینی میکردند، و بارسوایی از درخواستهای انقلابی بر نامه و شعارهای انقلابی حزب دست میکشیدند و میخواستند که حزب انقلابی غیر علنی پرولتاریا را از بین ببرند. از این روست که اینگونه منشویکها را انحلال طلبان مینامیدند.

بلشویکها بر خلاف منشویکها اطمینانشان بر آن بود که در نزدیکترین سالهای آینده، پیشرفت انقلاب سر خواهد گرفت و از این رو حزب موظف است توده‌ها را برای این پیشرفت نوین مستعد سازد. مسائل اساسی انقلاب حل نشده بود. دهقانان زمینهای ملاکین را بدست نیاوردند، کارگران به ۸ ساعت کار روزانه نائل نگردیدند، استبداد تزاری که توده ملت از آن نفرت داشت منقرض نشده بود و این استبداد آزادیهای جزئی سیاسی را هم که در سال ۱۹۰۵ توده ملت از وی گرفته بود از نو خفه نمود. بدینطریق علیی که در سال ۱۹۰۵ انقلاب را به بیان آورده بود در اعتبار خود باقی میماند. از ایشرو بلشویکها به پیشرفت نوین جنبش انقلابی اطمینان داشتند، برای آن در تهیه و تدارک بودند، قوای طبقه کارگر را گرد می آوردند.

اعتماد بلشویکها به ناگزیر بودن پیشرفت نوین انقلاب همچنین ناشی از آن حقایق بود که انقلاب سال ۱۹۰۵ به طبقه کارگر یاد داد که طبقه کارگر باید حقوق خود را در مبارزه انقلابی دسته جمعی بدست آورد. در سالهای ارتجاع، در سالهای تعرض سرمایه، کارگران این درسهای عبرت انگیز سال ۱۹۰۵ را نمیتوانستند فراموش کنند. لنین نامه‌های کارگرانرا عیناً نقل میکرد، آنها در این نامه‌ها راجع به فشار و تعدیاتی که از طرف صاحبان کارخانه‌ها تجدید گردیده حکایت نموده چنین میگفتند: «صبر کنید باز سال ۱۹۰۵ در می‌رسد!» هدف و آمال اساسی سیاست بلشویکها همان بود که در سال ۱۹۰۵ هم آنها در پیش گرفته بودند و آن سرنگون کردن تزاریسم، به پایان رساندن انقلاب بورژوازی دموکراتیک و مبادرت به انقلاب سوسیالیستی بود. بلشویکها این مقصد را حتی دقیقه‌ای هم فراموش نیکردند، در جلو توده‌ها باز هم شعارهای اساسی سیاسی یعنی جمهوری دموکراتیک، مصادره اراضی ملاکین و ۸ ساعت کار روزانه را میگذاردند.

و لیکن تاکتیک حزب نمیتوانست بهمان حالیکه در دوره پیشرفت انقلاب یعنی سال ۱۹۰۵ بود باقی بماند. مثلاً در آینده نزدیکی توده‌ها را نمیشد به اعتصاب همگانی سیاسی یا به قیام مسلح دعوت نمود زیرا مسئله انحطاط جنبش انقلابی، خستگی زیاد طبقه کارگر و قوت گرفتن جدی طبقات ارتجاعی در میان بود. حزب نمیتوانست اوضاع و شرایط نوین را در نظر نگیرد. بجای تاکتیک تعرض میبایستی تاکتیک دفاع، تاکتیک جمع آوری قوا، تاکتیک عقب نشانیدن کادرها بجایهای مخفی و کار کردن در خفا و نیز تاکتیک توأم نمودن کار غیر علنی با کار در سازمانهای علنی کارگری در پیش گرفته شود.

و بلشویکها توانستند این وظیفه را انجام دهند.

لنین مینویسد:— «ما پیش از انقلاب طی سالیان درازی توانستیم کار کنیم. بیهوده نیست که ما را سنگ خارا نامیده اند. سوسیال دموکراتها یک حزب پرولتری را تشکیل دادند که از ناکامی نخستین حمله جنگی مایوس و سر در گم نمیشود و با اجراها تن در نمیدهد» (لنین جلد ۱۲ ص ۱۲۶ چاپ روسی)

بلشویکها برای نگاهداری و استحکام سازمانهای غیر علنی حزب مبارزه میکردند. ولی در عین حال استفاده از هرگونه مقدمات و هر نوع دست آویز علنی را ضروری میدانستند که تا بیاری آن بتوان با تودهها روابط را نگاهداری نموده و بدین وسیله حزب را مستحکم ساخت.

«این دوره برای حزب ما دوره تحول بود از مبارزه آشکار انقلابی برضد تزاریسیم بسوی طرق نهانی مبارزه و بسوی استفاده از همه و هرگونه مقدمات علنی—از صندوقهای بیمه گرفته تا کرسی خطابه دوما. پس از آنکه ما در انقلاب سال ۱۹۰۵ شکست خوردیم این دوره دوره عقب نشینی بود. این تحول فراگرفتن اسلوبهای نوین مبارزه را از ما تقاضا مینمود تا آنکه نیروی خود را گرد آورده از نو در مقام مبارزه انقلابی آشکار برضد تزاریسیم بر آییم» (استالین، گذارش تند نویسی شده کنگره ۱۵، ص ۳۶۶—۳۶۷ سال ۱۹۲۵ چاپ روسی).

سازمانهای علنی که سالم مانده بودند برای سازمانهای مخفی حزب یک نوع پوشش و وسیله ارتباط با تودهها بودند و برای حفظ روابط با تودهها بلشویکها از اتحادیههای کارگران و از سایر سازمانهای اجتماعی علنی از قبیل صندوقهای بیمه،

بیمارستانها، شرکتهای تعاونی کارگری، باشگاهها و انجمنهای فرهنگی و خانههای ملی استفاده مینمودند. بلشویکها برای رسوا کردن سیاست حکومت تزاری و کادتها و برای جلب دهقانان بطرف پرولتاریا کرسی خطابه دوما را مورد استفاده قرار میدادند. نگاهداری سازمان غیر علنی حزبی و رهبری انواع دیگر کار سیاسی بوسیله این سازمان، از پیش بردن خط مشی درست حزبی و تهیه نیرو برای پیشرفت نوین انقلاب را تأمین مینمود.

بلشویکها در دو جبهه با دو نوع اپورتونیزم در حزب یعنی برضد انحلال طلبان دشمنان آشکار حزب، و برضد بااصطلاح انزویستها، دشمنان نقابدار حزب، مبارزه نموده خط مشی انقلابی خود را از پیش میبردند.

لنین، بلشویکها برضد جریان انحلال طلبی از بدو پیدایش این جریان اپورتونیستی مبارزه آشتی ناپذیری میکردند. لنین خاطر نشان مینمود که انحلال طلبان بمثابة عمال بورژوازی لیبرال در حزب هستند.

در دسامبر سال ۱۹۰۸ در پاریس کنفرانس پنجم (سراسر روسیه) حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه تشکیل یافت. این کنفرانس، بنابه پیشنهاد لنین جریان انحلال طلبی یعنی کوشش قسمتی از روشنفکران حزبی (بلشویکها) را محکوم ساخت و مورد سرزنش قرار داد که تلاش داشتند «تشکیلات موجوده حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه را بر هم زنند و آنها را بهر وسیله نیکه باشد، در دایره علنی اتحاد سروه شکسته‌ای در آورند و او اینکه این امر علناً به چشم پوشی از برنامه، تاکتیک و سنت حزبی تمام گردد» (قطعه‌نامه‌های حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی قسمت اول ص ۱۲۸ چاپ روسی).

کنفرانس، همه سازمانهای حزبی را بمبارزه قطعی برضد مساعی انحلال طلبان دعوت کرد.

لیکن منشویکها تابع این تصمیمات کنفرانس نشدند و بیش از پیش راه انحلال طلبی، راه خیانت به انقلاب و نزدیکی با کادتها را در پیش میگرفتند. منشویکها رفته رفته آشکارتر از برنامه انقلابی حزب پرولتری، از طلبیدن جمهوری دموکراتیک، ۸ ساعت کار روزانه و از مصادره اراضی ملاکین امتناع میورزیدند. منشویکها میخواستند که درازاء امتناع از برنامه و تاکتیک حزب از حکومت تزاری اجازه وجود حزب باصطلاح «کارگری» آشکار و علنی را در یافت دارند. منشویکها حاضر بودند که با رژیم استولپیننی از در مسالمت در آمده و با آن توافق عمل حاصل نمایند. از اینرو انحلال طلبان را «حزب کارگری استولپیننی» هم مینامیدند.

بلشویکها در ردیف مبارزه برضد مخالفین آشکار انقلاب یعنی انحلال طلبان که در رأس آنها دان اکسلرد، پوترسف قرار داشتند و ضمناً مارتوف، ترتسکی و منشویکهای دیگر هم به آنها یاری میرساندند، برضد انحلال طلبان مخفی، برضد اتزویستها که اپورتونیسیم خود را با جملات «دست چپ» روپوشی مینمودند نیز مبارزه آشتی ناپذیری میکردند. آن قسمت از بلشویکهای سابق که در خواست مینمودند وکلای کارگران از دومای دولتی پس خوانده شوند و عموماً در سازمانهای علنی هرگونه کاری موقوف گردد بزم اتزویست مشهور شدند.

در سال ۱۹۰۸ یک قسمت از بلشویکها طلب کردند وکلای سوسیال دموکرات از دومای دولتی فراخوانده شوند. نام «تزویستها» هم از همین جاست. اتزویستها از خود دسته مخصوصی (بگدانوف، لوناچارسکی، الکسینسکی، پکروفسکی، بوبنوف و دیگران)

تشکیل دادند و این دسته بر ضد لنین و خط مشی لنینی شروع بمبارزه نمود. اتزویستها از کار کردن در اتحادیه‌های کارگری و سایر جامعه‌های علنی بطور قطعی امتناع میکردند. بدینوسیله آنها به امر کارگر زیان بزرگی وارد می‌آوردند. اتزویستها حزب را از طبقه کارگر جدا میکردند، آنها را از تماس با توده‌های غیر حزبی محروم مینمودند، آنها میخواستند که در تشکیلات مخفی پنهان بمانند و در عین حال حزب را از امکان استفاده از پوشش‌های علنی محروم ساخته آنها زیر ضربت قرار میدادند. اتزویستها نفهمیدند که بلشویکها در دومای دولتی و بواسطه آن میتوانند بدهقانان اعمال نفوذ کنند و قادرند پرده از روی سیاست حکومت قزاری و سیاست کادتها که کوشش داشتند از راه فریب و اغوا دهقانانرا از پی خود ببرند بر دارند. اتزویستها بجمع آوری قوا برای پیشرفت نوین انقلاب خلل میرساندند. از اینرو اتزویستها «انحلال طلبان وارونه» بودند، آنان کوشش میکردند امکان استفاده از سازمانهای علنی را از میان ببرند و در عمل از رهبری پرولتاری برتوده‌های وسیع غیر حزبی دست میکشیدند، از کار انقلابی امتناع میورزیدند.

جلسه وسیع هیئت تحریریه روزنامه بلشویکی «پرولتار» که در سال ۱۹۰۹ برای مشاوره و بررسی رفتار اتزویستها گرد آمده بود اتزویستها را محکوم کرد. بلشویکها اظهار داشتند که با اتزویستها هیچ سر و کاری ندارند و آنها را از تشکیلات بلشویکی بیرون کردند.

هم انحلال طلبان و هم اتزویستها فقط و فقط خرده بورژوازی و رفیقان نیمه راه پرولتاریا و حزب وی بودند. انحلال طلبان و اتزویستها در موقعیکه برای پرولتاریا دشواری رویداده بود بشره حقیقی خود را صریح و آشکار نشان دادند.

۴. مبارزهٔ بلشویکها برضد ترسکیسم. دسته بندی ضد حزبی ماه اوت.

در زمانیکه بلشویکها در دو جبهه — برضد انحلال طلبان و اتزویستها — برای خط مشی متین و عقبه دار حزب پرولتاری مبارزهٔ آشتی ناپذیری مینمودند، ترسکی از منشویکهای انحلال طلب پشتیبانی میکرد. و درست در همینسالها ائین او را «ترسکی آن یهودای کوچک» نامیده بود. ترسکی در وین (اتریش) یک دسته مطبوعاتی تشکیل داده و بانتشار روزنامهٔ «غیر فراکسیون» که در حقیقت امر روزنامهٔ منشویکی بود شروع نمود. در آنوقت ائین در بارهٔ ترسکی چنین نوشته بود: «ترسکی خود را مانند فرومایه ترین جاه طلب و فراکسیون باز نشان داد... او راجع به حزب یاوه سرائی میکند، در صورتیکه خودش از هر فراکسیون باز دیگر بدتر رفتار مینماید»

از آن پس در سال ۱۹۱۲ ترسکی، تشکیل دهندهٔ دسته بندی ماه اوت، یعنی دسته بندی تمام دستجات و جریانهای ضد بلشویکی علیه ائین و علیه حزب بلشویکی شد. در این ائتلاف خصم بلشویسم، هم انحلال طلبان و هم اتزویستها متحد شدند و بدینوسیله خویشاوندی خود را ثابت کردند. ترسکی و ترسکیستها در همهٔ مسائل اساسی، روش انحلال طلبانه‌ای در پیش گرفته بودند. ولی ترسکی اصول انحلال طلبی خود را با طرفداری از میانه گیری یعنی با سازش طلبی رو پوشی کرده و ضمناً تأیید مینمود که از بلشویکها و منشویکها خود را کنار کشیده و گویا در تلاش آنست که آنها را با هم آشتی دهد. ائین در این خصوص گفته است که ترسکی از انحلال طلبان آشکار فرومایه تر و زیانکارتر است چونکه او کارگران را فریب میدهد، بدین

دعوی که وی خارج از فراکسیون» قرار دارد، ولی در حقیقت امر از منشویکهای انحلال طلب کاملاً پشتیبانی میکند. ترتسکیسم دسته اصلی بود که میانه گیری (سانترسم) را برقرار میساخت. رفیق استالین مینویسد که: «میانه گیری (سانترسم) یک مفهوم سیاسی است. ایدئولوژی آن، ایدئولوژی سازشکاریست که منافع پرلتری را تحت الشعاع منافع خرده بورژوازی در ترکیب یک حزب واحد عمومی قرار میدهد. این ایدئولوژی با لنینیسم بیگانه و مخالفست» (استالین مسائل لنینیسم ص ۲۷۹ چاپ روسی ۹).

در این دوره کامنف، زینویف، ریکوف، در عمل از عمال مخفی ترتسکی در آمدند زیرا آنها اغلب ترتسکی را بر ضد لنین یاری میکردند. در ماه ژانویه سال ۱۹۱۰، به دستگیری زینویف، کامنف، ریکوف و سایر همداستان مخفی ترتسکی بر غم لنین جلسه عمومی اعضای کمیته مرکزی اخضار شد. در اینموقع بر اثر باز داشت عدّه از بلشویکها در ترکیب کمیته مرکزی تغییراتی روی داد و عناصر مردد امکان حاصل نمودند تصویبات ضد لینی اتخاذ نمایند. در این جلسه تصمیم گرفته شد که روزنامه بلشویکی «پرولتار» بسته شود و به روزنامه «پراودا» که در وین از طرف ترتسکی نشر میگردد مساعدت مالی بشود. کامنف جزو هیئت تحریریه روزنامه ترتسکی گردید و بهمراهی زینویف کوشش میکرد تا روزنامه ترتسکی را تبدیل بنشر افکار کمیته مرکزی نماید.

تنها بنا به پافشاری لنین پانوم ماه ژانویه کمیته مرکزی در باره تقبیح انحلال طلبان و اتزویستها تصمیعی گرفت ولی در اینجا هم زینویف و کامنف بنابه پیشنهاد ترتسکی پافشاری میکردند انحلال طلبان بنام حقیقیشان نامیده نشوند.

همانطور که لنین پیش بینی کرده و قبلاً خبر داده بود همانطور هم شد: تنها بلشویکها تابع تصمیم جلسهٔ عمومی کمیتهٔ مرکزی شدند و ناشرافکار خود بنام «پرولتار» را بستند و اما منشویکها بادامهٔ نشر روزنامه فراکسیون انحلال طلبانه خود بنام «گولوس سوسیال دموکراتا» («ندای سوسیال دموکرات») ادامه دادند.

رفیق استالین از روش لنین کاملاً پشتیبانی میکرد و در این زمینه در شمارهٔ یازدهم روزنامهٔ «سوسیال دموکرات» مقالهٔ مخصوصی نشر داد. در این مقاله رفتار و کردار دستیاران ترتسکیسم مورد توبیخ و سرزنش قرار گرفته بود و نیز راجع بلزوم رفع و وضع غیر عادی در فراکسیون بلشویکی که بر اثر رفتار خائنانهٔ کامنف، زینویف و ریکوف رویداده بود سخن گفته میشد. در مقالهٔ مسائل مبرمی پیشنهاد شده بود که بعدها در کنفرانس حزبی منعقد در پراگ صورت انجام پذیرفت. این مسائل عبارت بود از انعقاد کنفرانس عمومی حزب، نشر روزنامهٔ علنی حزبی و ایجاد مرکز غیر علنی عملی حزب در روسیه. مقالهٔ رفیق استالین متکی بود به تصمیمات کمیتهٔ باکو که کاملاً از لنین پشتیبانی کرده بود.

در مقابل ائتلاف ضد حزبی ماه اوت ترتسکی که تنها عناصر ضد حزبی، از انحلال طلبان و ترتسکیستها گرفته تا اقلویستها و خداسازان، جزو آن بودند یک ائتلاف حزبی از طرفداران حفظ و تحکیم حزب غیر علنی پرولتاری تشکیل شد. در این ائتلاف بلشویکها بریاست لنین و عدهٔ کمی از منشویکهای حزبی بریاست پلخانوف داخل بودند. پلخانوف و دسته وی یعنی منشویکهای عضو حزب، در حالیکه در یک رشته از مسائل در مواضع منشویکی خود باقی مانده بودند، عدم پیوستگی خود را

بادسته بندی ماه اوت و انحلال طلبان بطور قطعی اظهار نموده و برای حصول موافقت با بلشویکها کوشش بکار میبردند. این پیشنهاد پلخانوف را پذیرفت و برضد عناصر ضد حزبی به عقد ائتلاف موقتی با پلخانوف راضی شد، بدین نظر که اینگونه ائتلاف برای حزب مفید و برای انحلال طلبان هلاکت بار است. رفیق استالین کاملاً از این ائتلاف پشتیبانی میکرد. وی در این وقت در تبعیدگاه بود و در نامه خود از تبعیدگاه به این نوشته بود:

«بعقیده من خط مشی ائتلاف (این-پلخانوف) یگانه خط مشی درست است: (۱) تنها و تنها این خط مشی با منافع حقیقی کار در روسیه، که اتفاق تمام عناصر حقیقتاً حزبی را اقتضا مینماید، مطابقت میکند؛ (۲) تنها و تنها این خط مشی بین کارگران مک* و انحلال طلبان پرتگاهی حفر نهوده انحلال طلبان را پراکنده و نابود میسازد و جریان رهائی سازمانهای علنی را از زیر فشار انحلال طلبان تسریع مینماید» (مجموعه آثار «لنین و استالین» جلد یکم ص ۵۲۹-۵۳۰ چاپ روسی)

در سایه در آمیختن ماهرانه کار غیر علنی با کار علنی بلشویکها موفق شدند که در سازمانهای علنی کارگری بدل بیک نیروی جدی گردند. نتیجه این امر از جمله آن بود که بلشویکها در دسته های کارگری چهار کنگره علنی-- کنگره دانشگاه های ملی، کنگره زنان، کنگره پزشکان فابریکها و کارخانه ها و کنگره جنبش ضد الکلی، که در این دوره انعقاد یافته بود، نفوذ جدی داشتند. سخنرانیهای بلشویکها در این کنگره های مجاز

(* مک- نام مخفی بلشویک است- هیئت تحریریه.

دارای اهمیت سیاسی بزرگی بوده و در تمام کشور انعکاس بهمرسانید. مثلاً هیئت نمایندگی کارگری بلشویکی در سخنرانیهای خود در کنگره دانشگاه‌های ملی پرده از روی سیاست تزاریسم که هرگونه کار فرهنگی را خفه مینمود برداشت و نیز مدلل میساخت که بدون نیست و نابود کردن تزاریسم پیشرفت حقیقی فرهنگی در کشور غیر ممکن است. در کنگره پزشکان فابریکها و کارخانه‌ها هیئت نمایندگی کارگری از شرایط وحشتناک بهداشت که در آن شرایط کارگران کار و زندگی میکردند سخن راند و در خاتمه بیانات خود چنین نتیجه گرفت که بدون سرنگون ساختن رژیم تزاری امر پزشکی کارخانه‌ها را نمیتوان بشایستگی سر و صورتی داد.

بلشویکها بتدریج انحلال طلبان را از سازمانهای گوناگون علنی که سالم مانده بود کنار میزدند و جایشانرا میگرفتند. تاکتیک خاص جبهه واحد با گروه حزبی پلخانوف به بلشویکها امکان داد که يك رشته سازمانهای کارگری منشویکی (کوی ویبورگ، یکاترینوسلاو و غیره) را بطرف خود جلب نمایند. در این دوره دشوار بلشویکها با فعالیت خود نشان دادند که چگونه باید کار علنی را با کار غیر علنی توأم نمود.

۵. کنفرانس حزبی پراگ در سال ۱۹۱۲. بلشویکها صورت حزب مستقل مارکسیستی بنخود میگیرند.

مبارزه برضد انحلال طلبان و اتزویستها و همچنین مبارزه برضد ترسکیستها، در مقابل بلشویکها حیاتی ترین وظایف را قرار داد که آن عبارت بود از متفق ساختن همه بلشویکها و در آوردن آنها بصورت يك حزب مستقل بلشویکی. ضرورت این کار

نه تنها برای آن بود که در حزب به جریانات ایورتونیستی که میان طبقه کارگر تفرقه میانداخت خاتمه داده شود بلکه برای آن نیز لازم میامد که امر جمع آوری قوای طبقه کارگر را به پایان رسانده، طبقه کارگر را برای رونق نوین انقلابی آماده کرد. اما جهت آنکه این وظیفه انجام یابد مقدم بر همه لازم بود حزب را از وجود ایورتونیستها، منشویکها پاک و منزه ساخت. اینک دیگر هیچ يك از بلشویکها شبهه‌ای نداشت که بعد از این، ماندنشان در يك حزب با منشویکها محال است. رفتار خائنانه منشویکها در دوره ارتجاع استواییینی، تلاش آنها در انحلال حزب پرولتری و تشکیل حزب نوین، حزب رفرمیستی، قطع روابط با آنها را امری ناگزیر ساخت. بلشویکها که با منشویکها در يك حزب واقع بودند بهر حال مسئولیت اخلاقی رفتار آنها را بر عهده خود داشتند. ولی هرگاه بلشویکها نمیخواستند از خائنین حزب و خائنین طبقه کارگر باشند اینک دیگر بر عهده گرفتن مسئولیت اخلاقی خیانت آشکار منشویکها، برایشان کاری دور از خرد مندی بود. بدینطریق متحد بودن با منشویکها در دایره يك حزب کار را به خیانت نسبت به طبقه کارگر و حزب وی منجر میساخت. از این رو لازم میامد جدائی و قطع روابط با منشویکها را عملاً به پایان رساند و جدائی رسمی و تشکیلاتی از آنها منجر ساخت و منشویکها را از حزب طرد و اخراج نمود.

تنها بدین طریق امکان داشت حزب انقلابی پرولتاریا که دارای برنامه واحد، تاکتیک واحد و تشکیلات طبقاتی واحدی باشد از نو ایجاد گردد.

فقط بدین طریق ممکن بود یگانگی واقعی (نه تنها ظاهری) حزب که بدست منشویکها برهم خورده بود از نو بر قرار شود.

این وظیفه را میبایست کنفرانس ششم تمام حزب که از طرف بلشویکها مقدماتش تدارک میشد انجام دهد.

ولی این وظیفه فقط يك طرف کار را تشکیل میداد. جدا شدن رسمی از منشویکها و در آمدن بلشویکها بصورت حزبی جداگانه البته وظیفه سیاسی بسیار مهمی بود. لیکن در برابر بلشویکها يك وظیفه دیگر، مهمتر از این هم قرار گرفته بود. این وظیفه نه تنها عبارت از آن بود که با منشویکها قطع روابط نمایند و بصورت حزب جداگانه‌ای در آیند بلکه مقدم بر همه عبارت از آن بود که با منشویکها قطع روابط کرده حزب نوینی را تشکیل دهند، حزب تراز نوینی بوجود آورند که با احزاب عادی سوسیال دموکرات باختر مغایرت داشته باشد، از عناصر اپورتونیستی فارغ باشد و بتواند پرولتاریا را بمبارزه بسوی حاکمیت با خود همراه ببرد.

همه منشویکها بدون اختلاف در ریزه کاری، از اکسلرد و مارتینوف گرفته تا مارتوف و ترسکی، در مبارزه با بلشویکها همیشه از سلاحی که از زراد خانه سوسیال دموکراتهای اروپای باختری گرفته بودند استفاده میکردند. آنها میخواستند در روسیه هم حزبی، مثلاً مانند حزب سوسیال دموکرات آلمان و یا فرانسه داشته باشند. مبارزه آنها با بلشویکها برای همین بود که حدس میزدند این يك چیز نوین غیر عادی متمایز با سوسیال دموکراسی باختر است. حقا در آنموقع احزاب سوسیال دموکرات باختری عبارت از چه بودند؟ آنها ترکیب و اختلاط در هم بر همی بودند از عناصر مارکسیستی و اپورتونیستی، از دوستان و دشمنان انقلاب، از طرفداران و مخالفین روح حزبی که بتدریج اوایها را از حیث طرز تفکر با دومیها آشتی میدادند، اولیها را آهسته آهسته در واقع تابع دومیها مینمودند. بلشویکها

از سوسیال دموکراتهای اروپای باختری میبوسیدند که: آشتی کردن با اپورتونیستها، با خائنین انقلاب برای چیست؟ آنان به بلشویکها پاسخ میدادند که: برای «آرامش در حزب» و برای «یکانگی» است. یکانگی با که، با اپورتونیستها؟ آنها، پاسخ میدادند آری، با اپورتونیستها. روشن بود که اینگونه احزاب نمیتوانستند احزاب انقلابی باشند.

بلشویکها نمیتوانستند ببینند که پس از مرگ انگلس احزاب سوسیال دموکرات اروپای باختری رفته رفته از احزاب انقلاب اجتماعی به احزاب طرفدار «اصلاحات اجتماعی» تبدیل میشدند و هر يك از این احزاب، از نقطه نظر تشکیلاتی، از نیروی رهبری کننده بزائده دسته پارلمانی خود تبدیل گردیده است.

بلشویکها نمیتوانستند ندانند که پرولتاریا از این چنین حزبی چیزی نخواهد دید و چنین حزبی شایستگی آنرا ندارد که طبقه کارگر را براه انقلاب هدایت نماید.

بلشویکها نمیتوانستند ندانند که برای پرولتاریا نه چنین حزبی، بلکه حزب دیگری لازم است، حزب نوین مارکسیستی حقیقی که با اپورتونیستها آشتی ناپذیر و نسبت به بورژوازی انقلابی باشد، یکپارچه و يك تن، حزب انقلابی سوسیالیستی، حزب دیکتاتوری پرولتاریا باشد.

بلشویکها میخواستند از خود درست يك چنین حزب نوینی داشته باشند و آنها چنین حزبی را بنا و آماده می نمودند. سراسر تاریخ مبارزه با «اکنونیستها»، منشویکها، ترسکیستها، اتزویستها، با انواع ایده آلیستها تا امپریوکریسیستها، عبارت از تاریخ تهیه مقدمات يك چنین حزبی بود. بلشویکها میخواستند حزبی نوین، حزب بلشویکی بر پا کنند که برای همه آنکسانیکه میخواستند دارای حزب انقلابی مارکسیستی حقیقی باشند شایسته

سر مشق باشد. بلشویکها چنین حزبی را هنوز از زمان «ایسکرای» قدیم تهیه و تدارک میدیدند و آنرا با سر سختی و پا فشاری و بدون پروای از چیزی آماده مینمودند. نقش اساسی و قطعی را در این کار مقدماتی، تالیفات لنین مانند «چه باید کرد؟»، «دو تاکتیک» و غیره بازی کردند. کتاب لنین بنام «چه باید کرد؟» عبارت از تهیه مقدمات ایدئولوژیک چنین حزبی بود. کتاب لنین بنام «یک گام به پیش دو گام به پس» تهیه مقدمات تشکیلاتی چنین حزبی بود. کتاب لنین بنام «دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک» تهیه مقدمات سیاسی چنین حزبی بود. بالاخره کتاب «ماتریالیسم و امپریوکریتیسیسم» تهیه مقدمات ثئوریک چنین حزب بود.

با اطمینان میتوان گفت که هنوز هیچگاه در تاریخ، هیچ دسته سیاسی مانند دسته بلشویکی بطور اساسی برای در آمدن بصورت حزب آنقدر آماده و مهیا نشده بود.

در چنین شرایطی در آمدن بلشویکها بصورت حزب، کاملاً کاری آماده و رسیده بود.

وظیفه کنفرانس ششم حزب عبارت از آن بود که کار آماده را بوسیله اقدام به طرد و اخراج منشویکها و تشکیل رسمی حزب نوین یعنی حزب بلشویکی، با موفقیت سرانجام دهد. کنفرانس ششم حزبی تمام روسیه در ژانویه سال ۱۹۱۲ در پراگ تشکیل گردید. بیش از بیست تشکیلات حزبی در این کنفرانس نمایندگی داشت. از اینرو کنفرانس از لحاظ اهمیت خود رسماً بمنزله کنگره حزبی بود.

در اعلامیه کنفرانس، که حاکی از تجدید سازمان، دستگاه مرکزی ویران شده حزب و تشکیل کمیته مرکزی حزب بود، گفته میشد که از آن موقعیکه سوسیال دموکراسی روسیه

بشکل سازمان معینی در آمد، این سالهای ارتجاع برای حزب دشوارترین سالها است. حزب پرولتاریا باوجود همه پیگردها، ضربات سنگینی که از خارج وارد می آمد، باوجود همه خیانتها و تزلزل ها و دو دلیهای اپورتونیستها، پرچم خود و تشکیلات خود را در درون حزب افزایش داده است.

در اعلامیه کنفرانس گفته میشد که: «نه تنها پرچم سوسیال دموکراسی روسیه، برنامه آن و وصایای انقلابی آن سالم و پا برجا ماند بلکه تشکیلات وی نیز بجای خود باقی است و این تشکیلات را هیچگونه پی گردی، با اینکه قادر بود از پای در آورد و سست نماید نتوانست بکلی نابود سازد».

کنفرانس نخستین علامات رونق نوین جنبش کارگری در روسیه و احیای فعالیت حزبی را متذکر شد.

کنفرانس طبق گذارشهایی که از طرف نمایندگان محلی داده شده بود خاطر نشان کرد که «در همه جا در میان کارگران سوسیال دموکرات فعالیت برای استحکام سازمانها و دسته های محلی غیر علنی سوسیال دموکرات با جدیت و پشت کار ادامه دارد». کنفرانس گوشزد نمود که در همه جا مهمترین قاعده تاکتیک بلشویکی در دوره عقب نشینی، که عبارت از توأم نمودن کار غیر علنی با کار علنی در میان جامعه ها و اتحادیه های کارگری گوناگون باشد، مورد قبول واقع شده است.

کنفرانس پراگ کمیته مرکزی بلشویکی حزب را انتخاب کرد. در این کمیته مرکزی لنین، استالین، ارژونیکیدزه، اسوردلوف، اسپانداریان و دیگران داخل گردیدند. رفیق استالین و اسوردلوف در کمیته مرکزی بطور غیابی انتخاب شدند زیرا آنها در تبعید گاه بودند. از جمله نامزدهای انتخابی کمیته مرکزی رفیق کالینین بود.

برای رهبری کار انقلاب در روسیه يك مركز عملی (دبیرخانه روسی کمیته مرکزی) تحت ریاست رفیق استالین تشکیل شده بود. به دبیرخانه روسی کمیته مرکزی بغیر از رفیق استالین، این رفقا: اسوردلوف، س. اسپانداریان، س. ارزونیکیدزه و م. کالنین نیز داخل گردیدند.

کنفرانس پراگ همه مبارزه سابق بلشویکها برضد اپورتونیستها را تراز بندی کرده و تصمیم گرفت که منشویکها را از حزب اخراج کند.

کنفرانس پراگ که منشویکها را از حزب اخراج نمود، وجود مستقل حزب بلشویک را بصورت رسمی در آورد.

بلشویکها، که منشویکها را از حیث ایدئولوژی و تشکیلات خورد کردند و آنها را از حزب اخراج نمودند، پرچم دهرین حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه را در دست خود نگاهداشتند. از اینرو حزب بلشویک تا سال ۱۹۱۸ حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه نامیده شده و در آخر آن بین دو هلال «بلشویک» علاوه میشد.

لنین در باره نتایج کنفرانس پراگ در آغاز سال ۱۹۱۲ به گورکی نوشته بود:

سرانجام میسر شد که علی رغم ارادۀ انحلال طلب حزب و کمیته مرکزی آن احیا گردد. امیلوارم که در این امر شما هم با ما اظهار خرسندی کنید (لنین، جلد ۲۹ ص ۱۹ چاپ روسی).

رفیق استالین اهمیت کنفرانس پراگ را ارزیابی نموده میگوید:

«این کنفرانس در تاریخ حزب ما دارای بزرگترین اهمیت بود، زیرا در میان بلشویکها و منشویکها خط فاصلی

قرار داد و در همه کشور سازمانهای بلشویکی را بصورت حزب بلشویکی واحد در آورد (گذارش تند نویسی شده کنگره ۱۵ حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی ص ۳۶۱-۳۶۲ چاپ روسی).

پس از اخراج منشویکها و در آمدن بلشویکها بصورت حزب مستقل، حزب بلشویک مستحکم تر و نیرومند تر گردید. حزب باتصفیه خود از عناصر اپورتونیستی استحکام می یابد. چنین بود یکی از شعارهای حزب بلشویک که بعنوان حزبی از ترانزئو از احزاب سوسیال دموکرات انترناسیونال دوم بطور اساسی تفاوت داشت. احزاب انترناسیونال دوم لفظاً خود را مارکسیست نامیده ولی عملاً در محیط خود متحمل وجود دشمنان مارکسیسم و اپورتونیستهای آشکار میشدند و به آنها راه میدادند که انترناسیونال دوم را متلاشی و نابود سازند. بلشویکها بر عکس برضد اپورتونیستها مبارزه آشتی ناپذیری مینمودند، حزب پرولتری را از لوث اپورتونیست ها پاک کرده و توانستند حزبی از ترانزئو، حزب لنینی، حزبی که بعداً دیکتاتوری پرولتاریا را بدست آورد تاسیس نمایند.

هرگاه اپورتونیستها در صفوف حزب پرولتری میماندند، حزب بلشویک نمیتوانست به شاهراه بیفتد و پرولتاریا را از پی خود ببرد، نمیتوانست حاکمیت را بدست گیرد و دیکتاتوری پرولتاریا را تشکیل دهد، در جنگ داخلی نمیتوانست غالب آید، یاری آنرا نداشت که سوسیالیسم را بنا کند.

کنفرانس پراگ در قطعنامه های خود شعارهای اساسی سیاسی فوری حزب را بعنوان برنامه حد اقل بقرار زیرین معین کرد: جمهوری دموکراتیک، ۸ ساعت روز کار و مصادره اراضی ملاکین.

بلشویکها با این شعارهای انقلابی در موقع انتخابات دومی
چهارم دولتی در جریان مبارزه انتخاباتی وارد شدند.
با این شعارها رونق نوین جنبش انقلابی توده‌های کارگر
در سالهای ۱۹۱۲-۱۹۱۴ جریان داشت.

خلاصه

سالهای ۱۹۰۸-۱۹۱۲ برای کار انقلابی دشوارترین
دوران بود. پس از شکست انقلاب، در شرایط انحطاط جنبش
انقلابی و خستگی توده‌ها، بلشویکها تاکتیک خود را تغییر دادند
و از طریق مستقیم مبارزه برضد تزارسم بطرق غیر مستقیم
این مبارزه پرداختند. در شرایط سخت و دشوار ارتجاع
استواییینی بلشویکها برای نگاهداری تماس با توده‌ها از کمترین
مقدورات علنی (از صندوقهای بیمه، و اتحادیه‌های کارگری گرفته
تا کرسی خطابه دوما) استفاده نمودند. بلشویکها برای پیشرفت
نوین جنبش انقلابی بطور خستگی ناپذیری نیرو گرد می آوردند.
بلشویکها در شرایط سخت شکست انقلاب، گسیختگی جریانات
مخالف حکومت، یأس و دلسردی از انقلاب و تقویت یافتن
حملات رویزیونیستی روشن فکرانی که از حزب دور شده بودند
(چون بگدانوف، بازاراف و دیگران) برضد مبانی تئوریک حزب،
در حزب یگانه نیروئی گردیدند که پرچم آنها فرود
نیاوردند، نسبت به برنامه حزب وفادار ماندند و تعرضات
«خرده گیران» تئوری مارکسیستی را دفع نمودند (کتاب لنین -
«ماتریالیسم و آمپریوکریتیسیسم»). آبدیدگی و پختگی در ایدئولوژی
مارکسیستی و نیز پی بردن به دورنمای انقلاب به هسته اصلی
بلشویکها که در پیرامون لنین گرد آمده بود یاری کرد که

حزب و مبادی انقلابی آنها نگاهداری نماید. در باره
بلشویکها لنین میگفت: «بهبوده نیست که ما را سنگ خارا نامیده اند».
منشویکها در این دوره بیش از پیش از انقلاب دور میشوند.
آنها انحلال طلب میگردند، انحلال و نابودی حزب غیر علنی
انقلابی پرولتاریا را درخواست میکنند. بیش از پیش آشکارا از
برنامه حزب، از وظایف و شعارهای انقلابی حزب عدول مینمایند.
میکوشند تا از خود حزبی رفرمیستی تشکیل دهند چنانکه
کارگران به آن نام حزب کارگر استولینی» دادند. ترسکی
از انحلال طلبان پشتیبانی مینماید. باشعار «یگانگی حزب» نقاب
سالوسی بر رخ زده در حقیقت امر از یگانگی با انحلال طلبان
دفاع میکند.

از طرف دیگر قسمتی از بلشویکها که بلزوم انتخاب طرق
نوین غیر مستقیم مبارزه با نزاریسم می نبرده بودند تقاضا
مینمایند از استفاده از مقصودات علنی امتناع شود و درخواست
میکند که نمایندگان کارگران از دومی دولتی پس خوانده
شوند. اتزویستها حزب را بقطع علاقه با تودهها سوق
میدهند، مانع جمع آوری قوا برای پیشرفت نوین انقلاب
میشوند. اتزویستها بوسیله جملات «چپ» نقاب بر رخ کشیده
در حقیقت مانند همان انحلال طلبان از مبارزه انقلابی دست
می شویند.

انحلال طلبان و اتزویستها در ائتلاف مشترک، در ائتلاف
ماه اوت که از طرف ترسکی تشکیل یافته بود برضد لنین
متحد میشوند.

بلشویکها در مبارزه با انحلال طلبان و اتزویستها، در
مبارزه برضد دسته بندی ماه اوت غالب می آیند و با موفقیت
از حزب غیر علنی پرولتری دفاع میکنند.

مهمترین پیش آمد این دوره کنگرانس پراگ حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه (ژانویه سال ۱۹۱۲) میباشد. در این کنگرانس منشویکها از حزب رانده شدند، برای همیشه به اتحاد رسمی بلشویکها با منشویکها در يك حزب خاتمه داده شد. بلشویکها از صورت دسته سیاسی بصورت حزب مستقل کارگری سوسیال-دموکرات (بلشویک) روسیه در آمدند. کنگرانس پراگ بنیاد حزب تراز نوین، حزب لنینیسم، حزب بلشویکی را نهاد

تصفیه حزب از وجود اپورتونیستها و منشویکها که از طرف کنگرانس پراگ عملی شده بود برای رشد و توسعه بعدی حزب و انقلاب اهمیت بسزا و قطعی داشت. هرگاه بلشویکها خائنین بامر کارگر یعنی منشویکهای سازش طلب را از حزب بیرون نمیراندند حزب پرولتری قادر نبود در سال ۱۹۱۷ تودهها را برای بدست آوردن دیکتاتوری پرولتاریا برانگیزد.

حزب بلشویک در سالهای رونق جنبش کارگری پیش از نخستین جنگ امپریالیستی (سالهای ۱۹۱۲-۱۹۱۴)

۰۱ رونق جنبش انقلابی در سالهای ۱۹۱۲-۱۹۱۴

پیروزمندی ارتجاع استولپینی چندان پایدار نبود. حکومتیکه به توده غیر از دار و تازیانه چیز دیگری نمیداد نمیتوانست پایدار بماند. زجر و فشارها چنان عادی شده بود که دیگر نمیتوانستند با آنها توده را بترسانند. خستگی کارگران که در نخستین سالهای شکست انقلاب روی داده بود رفته رفته زائل میگشت. کارگران از نو آغاز مبارزه نمودند. پیشبینی بلشویکها در باره ناگزیر بودن رونق نوین انقلاب درست در آمد. در سال ۱۹۱۱ دیگر شمارهٔ اعتصاب کنندگان از صد هزار هم افزون گردید و حال آنکه در سالهای گذشته رویهمرفته اعتصاب کنندگان از ۵۰ تا ۶۰ هزار تن بودند. در ژانویه سال ۱۹۱۲ دیگر کنفرانس حزبی پراگ آغاز رونق نهضت کارگری را خاطر نشان کرده بود. ولی پیشرفت حقیقی رونق انقلابی در آوریل - مه سال ۱۹۱۲، یعنی در آن هنگام که در اثر تیرباران کارگران نواحی رودخانهٔ لنا اعتصابهای سیاسی توده‌ای در گرفته بود، آغاز میشود.

۴ آوریل سال ۱۹۱۲ در کانهای استخراج زر لنا درسیبری هنگام اعتصاب بنابه امر افسر ژاندارمری تزاری بیش از ۵۰۰ تن

کارگر کشته و زخمی شده بود. تیرباران توده کارگران بی سلاح کانهای لنا که به آرامی برای گفتگوی با کارفرمایان میرفتند همه کشور را بهیجان در آورد. این تبه کاری خونین نوین را سلطنت مستبدۀ تزاری برای خوش آمد صاحبان کانهای زر لنا یعنی سرمایه داران انگلیس مرتکب شده بود تا آنکه اعتصاب اقتصادی کارگران کانها در هم شکسته شود. سرمایه داران انگلیس و شرکای روسی آنها با نهایت بی شرمی کارگرانرا استعمار کرده از کانهای لنا سود های هنگفتی می گرفتند که مبلغ آنها در هر سال بیش از ۷ میلیون منات بود. آنها بکارگران دستمزد ناچیزی پرداخته و برای خورد و خوراکشان خواربار فاسد و وازده ای میدادند. شش هزار کارگر کانهای زر لنا تاب فشار و تحقیر را نیاورده اقدام باعتصاب نمودند.

پرولتاریا در پتربورگ، مسکو و در همه مراکز و نواحی صنعتی به تیرباران لنا بوسیله اعتصابات، تظاهرات و میتینگهای توده ای پاسخ داد.

کارگران يك دسته از بنگاه ها در قطع نامه خود اینطور نوشته بودند: «ما چنان مبهوت و صاعقه زده شده بودیم که یارای سخن گفتن نداشتیم. هرگونه اعتراضی که اظهار مینمودیم يك انعکاس جزئی از جوش و خروش درونی بود که هر يك از ماها احساس می کردیم. هیچ چیز بما کهک نخواهد کرد: نه اشک چشم و نه اعتراض بلکه تنها مبارزه متشکل توده ای میتواند مدد کارما باشد».

هنگامیکه وزیر تزاری ماکاروف پیرسش فراکسیون سوسیال دموکرات راجع به تیرباران لنا در دومی دولتی بیشرمانه پاسخی بدین عبارت داد که: «چنین بود و چنین نیز خواهد بود» طوفان خشم و غضب کارگران باز هم شدت یافت. شماره شرکت

کنندگان در اعتصاباتهای اعتراض آمیز سیاسی بر علیه قتل عام کارگران لنا تا سیصد هزار رسید.

حوادث لنا مانند طوفانی محیط «آرامش» را که رژیم استواییین بوجود آورده بود ناگهان منقلب ساخت.

در این خصوص رفیق استالین در سال ۱۹۱۲ در روزنامه بلشویکی پتربورگ «زوزدا» («ستاره») اینطور نوشته بود:

«صدای شلیکهای لنا یخ سکوت را در هم شکست و رود خانه جنبش خلق به سیلان در آمد. به سیلان در آمد!.. آنچه که رژیم کنونی از زشتی و شومی در برداشت و کلیه آلامی که روسیه زجر کشیده بدانها دچار بود—همه اینها در يك پیش آمد، یعنی در حوادث لنا تراکم یافت. برای همین است که مخصوصاً شلیکهای لنا علامتی برای اعتصابات و تظاهرات گردیده.

انحلال طلبان و ترسکیستها بیهوده انقلاب را مدفون میساختند. پیش آمدهای لنا نشان داد که نیروهای انقلابی زنده است و در طبقه کارگر انرژی و کارمایه انقلابی بسیاری ذخیره شده است. اعتصابات اول مه سال ۱۹۱۲ قریب ۴۰۰ هزار کارگرا در بر گرفت. این اعتصابات جنبه بارز سیاسی داشت و در زیر شعارهای انقلابی بلشویکی یعنی جمهوری دموکراتیک، روز کار هشت ساعته و مصادره همه زمینهای ملاکین انجام می پذیرفت. این شعارهای اساسی میبایستی نه تنها تودههای وسیع کارگران بلکه تودههای وسیع دهقانان و سربازان را نیز برای تعرض انقلابی برضد استبداد متحد نماید.

لنین در مقاله «رونق انقلابی» چنین نوشته بود:
«اعتصاب بزرگ پرولتاریای تمام روسیه در ماه مه و تظاهرات در خیابانها که مربوط به آن بود، شب نامهها و سخنرانیهایی

انقلابی که جلو توده‌های کارگران ایراد میشد، آشکارا نشان داد که روسیه بمرحله رونق انقلابی داخل شده است» (لنین جلد ۱۵ ص ۵۳۳ چاپ روسی).

انحلال طلبان از روح انقلابی کارگران بواهبه افتاده برضد مبارزه اعتصابی بر خاستند و آنرا «هاری اعتصابی» نامیدند. انحلال طلبان و همدستان ترسکی میخواستند مبارزه انقلابی پرولتاریا را بیک «دوره عریضه نگاری» مبدل نمایند. بکارگران پیشنهاد مینمودند کاغذی، «عریضه» ای که در آن در باره «حقوق» آنها (راجع به الغای محدودیت اتحادیه‌های کارگری، اعتصابات و مانند اینها، استدعا میشد امضا کنند، تا آنکه سپس این کاغذ بلومای دولتی فرستاده شود. انحلال طلبان تنها بجمع کردن ۱۳۰۰ امضا موفق شدند، در صورتیکه در پیرامون شعارهای انقلابی که از طرف بلشویکها پیشنهاد شده بود صدها هزار کارگر گرد آمد.

طبقه کارگر از راهی که بلشویکها نشان داده بودند پیش می رفت.

در این دوره منظره اوضاع اقتصادی کشور چنین بود: رکود صنعتی از همان سال ۱۹۱۰ مبدل به رونق و بتوسعه دایره تولید در رشته‌های اساسی صنعت گردید. اگر خوب چدن در سال ۱۹۱۰ عبارت از ۱۸۶ میلیون پوت و در سال ۱۹۱۲ عبارت از ۲۵۶ میلیون پوت بود، در سال ۱۹۱۳ به ۲۸۳ میلیون پوت رسید. استخراج ذغال سنگ در سال ۱۹۱۰ عبارت از ۱۵۲۲ میلیون پوت بود ولی در سال ۱۹۱۳ به ۲۲۱۴ میلیون پوت رسید. در عین حال که صنایع سرمایه‌داری روز بروز قرقی میکرد بر عده پرولتاریا نیز سرعت افزوده میشد. از خصوصیات رشد صنعتی در این دوره ادامه تهرکز تولید در بنگاه‌های

بزرگ و بسیار بزرگ بود. اگر در ۱۹۰۱ در بنگاه‌های بزرگ که دارای ۵۰۰ و پیش از آن کارگر بود، ۴۶۰۷ در صد همه شماره کارگران کار میکرد، در سال ۱۹۱۰ در چنین بنگاه‌ها دیگر قریب ۵۴ در صد یعنی بیش از نیمه همه کارگران کار میکرد. این يك تمرکز صنعتی بی نظیر بود. حتی در کشوری مانند امریکای شمالی با آن ترقی صنایع، آنزمان در بنگاه‌های بزرگ فقط قریب يك سوم همه کارگران کار میکرد.

این افزایش و این تجمع پرولتاریا در بنگاه‌های بزرگ، با وجود داشتن یک حزب انقلابی مانند حزب بلشویک، طبقه کارگر روسیه را مبدل به بزرگترین نیروی حیات سیاسی کشور میکرد. اشکال وحشیانه استثمار کارگران در بنگاه‌ها و همچنین رژیم توان‌فرسای پلیسی نوکرهای تزاری، بهر اعتصاب جدی جنبه سیاسی میداد. و اما توأم شدن مبارزه اقتصادی و سیاسی، نیروی انقلابی خاصی باعث‌بهای توده‌های می بخشید.

پیشاهنگ جنبش کارگری انقلابی، پرولتاریای دایر پتربورگ بود، از پشت سر پتربورگ کارگران سرزمین کرانه بالتیک، مسکو و شهرستان آن، سپس کارگران کنار ولگا و جنوب روسیه در جنبش بودند. در سال ۱۹۱۳ جنبش، سازمانهای باختری، لهستان و قفقاز را فرا میگیرد. در سال ۱۹۱۲ از روی آمار رسمی جمعا ۷۲۵ هزار تن و از روی اسناد مکملتر—بیش از یک میلیون کارگر اعتصاب کرد. در سال ۱۹۱۳ از روی آمار رسمی—۸۶۱ هزار و از روی مدارک مکمل تر یک میلیون و ۲۷۲ هزار کارگر در اعتصاب شرکت داشت. در نیمه اول سال ۱۹۱۴ در اعتصابات قریب یک میلیون و نیم کارگر اشتراک ورزید.

بدینطریق رونق انقلابی سالهای ۱۹۱۲—۱۹۱۴ و توسعه

جنبش اعتصابی، کشور را باوضع آغاز انقلاب سال ۱۹۰۵ نزدیک میکرد.

اعتصابات انقلابی دسته جمعی پرولتاریا اهمیتی برای عموم ملت داشت زیرا که این اعتصابات برضد سلطنت مستبده متوجه بود. اکثریت هنگفت اهالی زحمتکش نسبت به اعتصابات حسن توجه نشان میداد. صاحبان فابریک و کارخانه‌ها بوسیله لوکائوت (بیرون ریختن دسته جمعی کارگران) از کارگران در مقابل اعتصاب انتقام میگرفتند. در سال ۱۹۱۳ در شهرستان مسکو سرمایه‌داران پنجاه هزار تن کارگر پارچه باف را از فابریکها بکوچه ریختند. در ماه مارس ۱۹۱۴ در پتربورگ در یک روز ۷۰ هزار کارگر را از کار اخراج نمودند. کارگران بنگاهها و رشته‌های صنعتی دیگر برفقای خود که اعتصاب کرده و از کار برکنار شده بودند بوسیله جمع آوری پول در بین توده و گاهی هم بوسیله اعتصابهای همدردی یاری میکردند.

رونق جنبش کارگری و اعتصابات دسته جمعی، توده‌های دهقانانرا نیز بیدار کرده و بمبارزه جلب مینمود. دهقانان از نو برضد اربابها بمبارزه بر خاسته املاک اربابی و خوترهای کولاکها را نا بود میکردند. طی سالهای ۱۹۱۰-۱۹۱۴ بیش از ۱۳ هزار فقره طغیان دهقانی روی داد.

عملیات انقلابی در ارتش نیز آغاز گردید. در سال ۱۹۱۲ در ترکستان در میان افراد ارتش طغیانی مسلح رخ داد. در نیروی دریائی بالتیک و سواستویل برای قیام زمینه حاضر شده بود. جنبش اعتصابی انقلابی و تظاهرات که آن را حزب بلشویک رهبری میکرد نشان میداد که مبارزه طبقه کارگر برای در خواستهای جزئی و «رفورم» نیست بلکه برای آزاد کردن ملت از دست رژیم تزاری است، کشور بیشواز انقلاب نوی میرفت.

لنین برای نزدیکتر شدن بروسیه در تابستان سال ۱۹۱۲ از پاریس به گالیسی (اتریش سابق) نقل مکان داد. در اینجا تحت ریاست وی دو مجلس مشورتی از اعضای کمیته مرکزی و کارکنان مسئول برپا شد: یکی در کراکوی در پایان سال ۱۹۱۲ و دیگری در پائیز سال ۱۹۱۳ در قریه پورونینو نزدیک کراکوی. در این مجلسهای مشورت در باره مهمترین مسائل جنبش کارگری یعنی راجع به پیشرفت انقلاب و اعتصابات و وظایف حزب، راجع به نیرومند ساختن سازمانهای مخفی، راجع به فراکسیون سوسیال-دموکرات دوما و مطبوعات حزبی و مبارزه برای بیمه، تصمیماتی گرفته شد.

۰۳. روزنامه بلشویکی «پراودا». فراکسیون بلشویکی در دومای چهارم دولتی.

روزنامه یومیه بلشویکی «پراودا» که در پتربورگ نشر میشد در دست حزب بلشویک بمنظور تحکیم سازمانهای خود و نفوذ در میان تودهها سلاحی توانا گردید. این روزنامه بر حسب دستور لنین، بابتکار استالین، اولینسکی و پولتایف تأسیس شده بود. روزنامه توده‌ای کارگری-«پراودا» با پیشرفت نوین جنبش انقلابی توام بوجود آمد. ۲۲ آوریل (از روی تقویم نو ۵ مه) سال ۱۹۱۲ شماره اول آن بیرون آمد و منتشر گردید. این، برای کارگران یک جشن حقیقی بود. به افتخار چاپ و انتشار «پراودا» تصمیم گرفته شد پنجم ماه مه روز جشن مطبوعات کارگری شمرده شود.

هنوز پیش از انتشار «پراودا» روزنامه هفتگی بلشویکی «زوزدا» نشر میشد که ویژه کارگران پیشرو بود. روزنامه

«زوزدا» در روزهای حادثه لنا نقش مهمی را بازی کرد. در آن یک رشته مقالات مبارزه جویانه سیاسی لنین و استالین چاپ شده بود که طبقه کارگر را برای مبارزه حاضر سلاح میگردانید. اما در شرایط رونق انقلابی، روزنامه هفتگی برای حزب بلشویکی دیگر کافی نبود. روزنامه یومیه توده‌ای سیاسی لازم بود که مخصوص وسیع ترین طبقات کارگران باشد و آنها همین روزنامه «پراودا» بود.

در این دوران نقش «پراودا» فوق العاده بزرگ بود. «پراودا» توده‌های وسیع طبقه کارگر را بطرف بلشویسم می آورد. «پراودا» در محیط پیگردهای دائمی پلیس، جرایم و توقیفها بسبب چاپ کردن مقالات و اخباریکه برای سانسور خوش آیند نبود، تنها با کمک فعال دهها هزار کارگر پیشرو میتوانست باقی بماند. جریمه‌های هنگفت را روزنامه «پراودا» تنها در سایه اعاناتی که در بین توده وسیع کارگران جمع آوری میشد میتوانست بپردازد. اغلب اوقات قسمت مهم شماره‌های توقیف شده «پراودا» باز هم بخوانندگان میرسید، زیرا کارگران پیشرو شبها به مطبعه آمده بسته بسته با خود روزنامه میبردند.

حکومت تزاری در مدت دو سال و نیم هشت بار «پراودا» را توقیف کرد اما با پشتیبانی کارگران باز «پراودا» از نو در زیر عناوین جدید همانندی مثلاً «زا پراودو» (در راه حقیقت)، «پوت پراودی» (طریق حقیقت)، «ترودوایا پراودا» (حقیقت زحمتکشان) از چاپ بیرون می آمد.

در حالتیکه «پراودا» هر روزه رویه‌مرفته ۴۰ هزار نسخه منتشر میشد تیراژ روزنامه یومیه منشویکی «لوچ» («پرتو») از ۱۵-۱۶ هزار بیشتر نبود.

کارگران «پراودا» را روزنامه کارگری خود میدانستند و به آن اعتماد کلی داشتند و به ندای آن هوشیارانه گوش میدادند. هر نسخه «پراودا» دست بدست می گشت و ده ها خواننده را بهره منده میکرد، «پراودا» به شعور طبقاتی آنها سرو صورت می بخشید آنها را تربیت میکرد، متشکل میساخت و به مبارزه دعوت مینمود. «پراودا» چه مینوشت؟

در هر یک از شماره‌های «پراودا» ده ها مراسلات کارگران چاپ میشد که در آنها زندگی کارگر، استثمار وحشیانه، زجر و تعدی و تحقیرات گوناگونی که سرمایه داران، کارفرمایان و سر کاران و استادکاران نسبت به کارگران روا میداشتند شرح داده میشد. این مراسلات نظام سرمایه داری را بطور صائب و حادی رسوا می کرد. اغلب در مقاله‌های «پراودا» در باره خود کشی‌های بیکاران گرسنه که از یافتن کار نا امید شده بودند خبر داده میشد.

«پراودا» در باره نیازمندیها و درخواستهای کارگران کارخانه‌ها و رشته‌های گوناگون صنایع و اینکه چگونه کارگران برای اجرای مطالبات خود مبارزه میکنند مطالبی می نوشت. تقریباً در هر شماره در باره اعتصابات در بنگاه‌های مختلف خبرهایی درج میشد. هنگامیکه اعتصابات بزرگ و طولانی روی میداد روزنامه، کارگران بنگاه‌ها و رشته‌های دیگر صنایع را برای کمک به اعتصاب کنندگان بوسیله اعانه‌های خود، متشکل میکرد. گاهی اندوخته اعتصاب کنندگان به ده‌ها هزار منات میرسید که برای آنموقع مبلغ هنگفتی بود زیرا که بیشتر کارگران در آنزمان روزی فقط ۷۰-۸۰ کپک مزد میگرفتند. این موضوع کارگران را با روح همبستگی پرولتری و درک یگانگی منافع همه کارگران پرورش میداد.

در هر پیش آمد سیاسی، بمناسبت هر پیروزی یا شکستی کارگران به «پراودا» نامه‌ها، شاد باشها و اعتراضات و غیره میفرستادند. «پراودا» در مقاله‌های خود وظیفه‌های جنبش کارگری را از نقطه نظر روش عقبه دار بلشویکی توضیح و بیان مینمود، البته روزنامه مجاز نمیتوانست آشکارا مردم را برای بر انداختن تزارسیم دعوت کند. لازم بود با کنایه‌هایی بنویسد که آنها را کارگران با شعور خوب میفهمیدند و برای توده‌ها نیز توضیح میدادند. مثلاً «وقتیکه در «پراودا» در باره «تقاضاهای کامل و بی کم و کاست سال پنج» نوشته میشد کارگران میفهمیدند که مطلب در سر شعارهای انقلابی بلشویکها راجع به برانداختن تزارسیم، و برپا کردن جمهوری دموکراتیک و مصادره زمینهای ملاکین و هشت ساعت کار روزانه است.

«پراودا» در آستان انتخابات دومای چهارم کارگران پیشرو را متشکل ساخت، روش خائنانه طرفداران سازش با بورژوازی لیبرال، طرفداران «حزب کارگری استواییینی» یعنی منشویکها را رسوا میساخت. «پراودا» کارگرانرا دعوت میکرد که بر له طرفداران «تقاضاهای بی کم و کاست سال پنج» یعنی برله بلشویکها رأی دهند. انتخابات چندین درجه‌ای بود. نخست کارگران در مجلسهایی نمایندگانی انتخاب میکردند، سپس این نمایندگان انتخاب کنندگانرا انتخاب میکردند، پس از آن انتخاب کنندگان در انتخاب وکیل کارگری برای دوما شرکت مینمودند. در روز انتخابات «پراودا» صورت اسامی انتخاب کنندگان - بلشویک را چاپ کرده و بکارگران توصیه میکرد برله آنها رأی بدهند. برای اینکه نامزدهای تعیین شده دچار خطر باز داشت نشوند انتشار این صورت پیش از وقت ممکن نبود.

«پراودا» به تشکیل مبارزهای پرولتاریا کمک میکرد. در

موقع لوکائوت بزرگ در پتربورگ در بهار سال ۱۹۱۴، که در آن هنگام اعلان اعتصاب دسته جمعی صلاح و موافق مقصد نبود، «پراودا» کارگرانرا بشکلهای دیگر مبارزه یعنی به میتینگهای دسته جمعی در کارخانه‌ها و به تظاهرات خیابانها دعوت میکرد. «پراودا» نمیتوانست در این خصوص آشکارا بنویسد. اما کارگران آگاهی که مقالهٔ لنین را زیر این عنوان ساده: «در بارهٔ شکلهای جنبش کارگری» خوانده بودند باین دعوت پی میبردند. در آن مقاله گفته شده بود که در این موقع اعتصابرا به شکل عالی تر جنبش کارگری باید مبدل کرد و معنی آن دعوت به تشکیل میتینگها و تظاهرات بود.

بدینظریق توام نمودن فعالیت انقلابی غیر علنی بلشویکها با تهبیجات علنی و سازمان دادن تودهٔ کارگران توسط «پراودا» عملی میکردید.

«پراودا» نه تنها از زندگانی و اعتصابات و تظاهرات کارگران مینوشت، بلکه مرتباً زندگانی دهقانان، گرسنگی و استثمار شدن آنها از طرف ملاکین سرف دار و غارت بهترین زمینهایشان از طرف کولاکهای خوترنشین در نتیجهٔ «اصلاحات» استولین را نیز روشن مینمود. «پراودا» بکارگران آگاه نشان میداد که در ده چه اندازه مواد محترقه جمع شده است. «پراودا» به پرولتاریا تعلیم میداد که وظایف انقلاب سال ۱۹۰۵ انجام داده نشده و هنوز انقلاب نوینی در پیش است. «پراودا» تعلیم میداد که در این انقلاب دوم، پرولتاریا باید پیشوا و رهبر حقیقی خلق باشد و پرولتاریا در این انقلاب دارای متفق نیرومندی مانند دهقانان انقلابی خواهد بود.

منشویکها کوشش میکردند که فکر انقلاب را از سر پرولتاریا بیرون کنند و بکارگران تلقین مینمودند و میگفتند: از

اندیشیدن در باره خلق، در باره گرسنگی کشیدن دهقانان و فرمانروائی ملاکین سرف دار چرنی سوتنی دست بکشیده تنها برای «آزادی ائتلافها» مبارزه کنید و در این خصوص بدولت تزاری «عریضه هائی» تقدیم دارید. بلشویکها بکارگران توضیح میدادند که این موعظه منشویکها در باره دست کشیدن از انقلاب، دست کشیدن از اتفاق با دهقانان برای منافع بورژوازی است و کارگران اگر دهقانان را مانند متفق بسوی خویش بکشند بی شک بر رژیم تزاری غالب خواهند آمد و وعاظ نابکار از قبیل منشویکها را باید بمثابه دشمنان انقلاب شمرد و طرد کرد. «پراودا» در ستونهای مربوط «به زندگانی دهقانان» چه مینوشت؟

برای مثال چند نمونه از مراسلات سال ۱۹۱۳ را بر میداریم. در مراسله ای زیر عنوان «مسئله ارضی» از سامارا آگاهی داده شده بود که از ۴۵ نفر دهقان قریه نووخاسبولات بخش بوگولینسک که در موقع تفویض زمینهای همگانی به اقروبیها بجرم مقاومت نسبت به مساحان متهم شده بودند بیشترشان بحبس طولانی محکوم شده اند.

در مراسله مختصری از شهرستان پسکوف اطلاع داده میشود که: «دهقانان ده پسیتسا (نزدیک ایستگاه زاوالیه) در مقابل پاسبانان مقاومت مسلحانه بخرج دادند. چندین نفر زخمی شده اند. علت این زد و خورد و کشمکش اختلافات ارضی است. پاسبانان از هر سو به پسیتسا احضار شده اند، بخشدار و دادستان نیز به آنجا عازم گشته اند:

یک مراسله از شهرستان اویا راجع به فروش سهام ارضی دهاقین اطلاع میداد و همچنین راجع به اینکه گرسنگی و قانون مربوط به خارج شدن از کمون روستائی بر جریان بی زمین

شدن دهقانان افزوده است. مثلاً به خوتر بوریسوکا نظر اندازید. در اینجا ۲۷ خانوار زندگی میکند که ۵۴۳ دسیاتین* زمین شخصی دارد. در موقع قحطی ۵ خانوار ۳۱ دسیاتین زمین خود را برای همیشه از قرار هر دسیاتینی ۲۵-۳۳ منات فروختند در صورتیکه ارزش زمین ۳-۴ بار بیشتر است. در همین جا ۷ خانوار ۱۷۷ دسیاتین زمین را بمدت ۶ سال با تنزیل سالی ۱۲ در صد گرو گذاشته برای هر دسیاتین زمین ۱۸-۲۰ منات پول گرفته‌اند. اگر مسکنت اهالی و سنگینی کهرشکن تنزیل را مورد توجه قرار دهیم با کمال اطمینان میتوانیم بگوئیم که: نیمی از آن ۱۷۷ دسیاتین زمین باید به دست رباخوران برسد زیرا احتمال نمیرود چنین مبلغ گزافی را در ظرف ۶ سال حتی نیمی از وامداران هم بتوانند بپردازند.

لنین در مقاله خود تحت عنوان «زمینداری بزرگ اربابی و خرده مالکی در روسیه» که در «پراودا» درج شده بود به کارگران و دهقانان آشکارا نشان داد که چه دارائی هنگفتی از زمین در دست ملاکین طفیلی است. تنها ۳۰ هزار تن از بزرگترین ملاکین دارای تقریباً ۷۰ میلیون دسیاتین زمین بودند که معادل همین مقدار زمین هم سهم ده میلیون دهقان میشد. بهر یک ملاک بزرگ بحساب متوسط ۲۳۰۰ دسیاتین زمین میرسید، بهر یک خانوار دهقانی، در صورتیکه خانوارهای کولاکی نیز در نظر گرفته شود، بحساب میانه هفت دسیاتین زمین میرسید و ضمناً پنج مایون خانوار دهقان اندک مایه یعنی نیمی از همه دهاقین در هر خانوار بیش از یک یا دو دسیاتین زمین نداشتند. این حقایق آشکارا نشان میداد که ریشه فقر

(* دسیاتین قدری بیشتر از یک جریب است. — مترجم

و گرسنگی دهقانان در زمین داری بزرگ ملاکین و بقایای اصول سرواز است که دهقانان فقط بوسیله انقلابی که طبقه کارگر آن را رهبری کند میتوانند از آن رهائی یابند.

«پراودا» بوسیله کارگرانیکه با ده رابطه داشتند در ده راه یافته دهقانان پیشرو را برای مبارزه انقلابی بیدار میکرد.

در دوره تأسیسی «پراودا»، سازمانهای غیر علنی سوسیال دموکراسی تماماً در دست بلشویکها بود. اما اشکال علنی سازمانی مانند فراکسیون دوما، مطبوعات، صنوقهای بیه و اتحادیه‌های کارگری هنوز تماماً از دست منشویکها گرفته نشده بود. برای اخراج انحلال طلبان از سازمانهای علنی طبقه کارگر مبارزه قطعی بلشویکها لازم بود و این مبارزه در سایه فعالیت «پراودا» با کامیابی انجام پذیرفت.

«پراودا» در مرکز مبارزه برای روش حزبی، برای از نو ایجاد کردن حزب توده‌ای کارگری انقلابی واقع شده بود. «پراودا» سازمانهای علنی را در اطراف کانونهای مخفیانه حزب بلشویک متحد گردانده و جنبش کارگری را بسوی يك هدف معین بمنظور تهیه انقلاب، روانه میساخت.

«پراودا» عدّه بسیاری خبرنگار کارگر داشت. تنها طی يك سال در «پراودا» بیش از ۱۱ هزار مراسله کارگران چاپ شده بودولی رابطه «پراودا» با توده‌های کارگری تنها بتوسط نامه نگاری و مقاله نویسی نبود. هر روز عدّه بسیاری کارگران از بنگاهها به اداره «پراودا» آمد و رفت داشتند. قسمت مهم کارهای تشکیلاتی حزب در اداره «پراودا» تمرکز یافته بود. در اینجا ملاقات با نمایندگان حوزه‌های محلی حزب انجام میگرفت و اطلاعات راجع به کارهای حزب در فابریک و کارخانه‌ها باینجا میرسید، دستورهای حزبی کمیته پتربورگ و کمیته مرکزی حزب از اینجا داده میشد.

بلشویکها در نتیجه مبارزه شدید دو سال و نیمه در مقابل انحلال طلبان برای از نو بر پا کردن حزب توده‌ئی کارگری انقلابی، موفق شدند که تابستان سال ۱۹۱۴ چهار پنجم کارگران فعال روسیه را بحزب بلشویک و بتاکتیک «پراودائی» ملحق کنند. در این خصوص مثلاً این واقعیت گواهی میدهد که از مقدار عمومی ۷ هزار دسته کارگریکه در سال ۱۹۱۴ برای روزنامه‌های کارگری اعانه جمع آوری میکردند ۵۶۰۰ دسته برای مطبوعات بلشویکی و تنها ۱۴۰۰ دسته برای مطبوعات منشویک اعانه جمع کرده بودند. اما در عوض منشویکها در بین بورژوازی لیبرال و روشنفکران بورژوازی «دوستان متول» بسیاری داشتند، که بیش از نصف پول لازم برای نگاه‌داری و تحمل مخارج روزنامه منشویک را میدادند.

بلشویکها را در آن هنگام «پراودیستها» مینامیدند. با «پراودا» یک نسل کامل پرولتاریای انقلابی بوجود آمده و رشد نمود که بعدها انقلاب سوسیالیستی اکتبر را موجد شد. ده ها و صد ها هزار کارگر طرفدار «پراودا» بودند. در سالهای رونق انقلاب (۱۹۱۲-۱۹۱۴) شالوده محکم یک حزب توده‌ای بلشویکی گذاشته شد که آنرا هیچگونه پی گرد تزاریسم در دوره جنگ امپریالیستی نتوانست ویران کند.

«پراودا»ی سال ۱۹۱۲ شالوده‌ای بود که برای پیروزی

بلشویسم در سال ۱۹۱۷ ریخته شد» (استالین)

ارگان علنی دیگر حزب برای سراسر روسیه، -فراکسیون بلشویکی بود در دومای چهارم دولتی.

در سال ۱۹۱۲ حکومت انتخابات دومای چهارم را مقرر داشت. حزب ما بمسئله شرکت در این انتخابات اهمیت بزرگی میداد. فراکسیون سوسیال دموکرات دوما و روزنامه «پراودا» در

مقیاس سراسر روسیه تکیه گاه‌های عمدهٔ علنی بودند که بوسیلهٔ آنها حزب بلشویک در میان توده‌ها کار انقلابی خود را پیش میبرد.

حزب بلشویک در انتخابات دوما بطور مستقل باشعراهای خود وارد عمل شده و در عین حال، هم به احزاب حکومتی و هم به بورژوازی لیبرال (کادتها) ضربه وارد می‌آورد. بلشویکها تبلیغات انتخاباتی را تحت شعارهای جمهوری دموکراتیک، ۸ ساعت روز کار مصادرهٔ زمین های اربابی عملی میکردند. انتخابات دومای چهارم در پائیز سال ۱۹۱۲ انجام شد. در ابتدای ماه اکتبر، حکومت که از جریان انتخابات در پتربورگ ناراضی بود کوشید تا در چندین کارخانهٔ بسیار بزرگ حق انتخابی کارگرانرا نقص کند. در پاسخ این عمل، کمیتهٔ پتربورگ حزب ما، بزابه پیشنهاد رفیق استالین، کارگران بزرگترین بنگاهها را بااعتصاب یکروزه دعوت کرد. حکومت که بوضع دشواری افتاده بود از ناچاری تن در داد و گذشت نمود و کارگران توانستند در جلسات خود کسانی را که میخواستند انتخاب کنند. اکثریت هنگفت کارگران برله «دستوری» که از طرف رفیق استالین برای نمایندگان انتخاب کننده و نمایندهٔ دوما ترتیب داده شده بود رأی دادند. در «دستور کارگران پتربورگ بنمایندهٔ کارگری خود شان» در بارهٔ وظیفه‌های انجام داده نشدهٔ سال ۱۹۰۵ یاد آوری هائی میشد.

در «دستور» چنین گفته شده بود «۰۰۰ ما گمان میکنیم که روسیه در آستان جنبشهای توده‌ای آینده است و این جنبشها ممکن است که از جنبش های سال ۱۹۰۵، بیقتتر باشد... پیشاهنگ این جنبشها هم مانند سال ۱۹۰۵ بیشروترین طبقهٔ جامعهٔ روس یعنی پرولتاریای روس خواهد

بود. و اما متفق وی تنها دهقانان زجر کشیده می‌توانند باشند که به آزاد شدن روسیه از جان و دل علاقه‌مندند.

در «دستور» گفته شده بود که، عملیات آینده ملت باید شکل مبارزه در دو جبهه یعنی شکل مبارزه هم برضد حکومت قزاری و هم برضد بورژوازی لیبرال را که جویای سازش با تزارسم می‌باشد بخود گیرد. لنین به این «دستور» که کارگران را بمبارزه انقلابی دعوت میکرد اهمیت بزرگی میداد. کارگران هم در قطعنامه‌های خود با این دعوت هم آواز میشدند.

بلشویکها در انتخابات پیروز شدند و از طرف کارگران پتربورگ رفیق بادایف برای دوما انتخاب گردید.

کارگران، جدا از سایر قشرهای اهالی، برای دوما نماینده انتخاب می‌کردند (جزء باصطلاح زمره کارگری). از ۹ نفر وکیل که از زمره کارگری انتخاب شده بود شش نفر شان اعضای حزب بلشویک بودند: بادایف، پتروسکی، مورانوف، ساموئیلوف، شاگوف و مالینوفسکی (که بعدها وی پروکاتور در آمد). وکیلهای بلشویکی از بزرگترین مراکز صنعتی انتخاب شده بودند که دست کم چهار پنجم طبقه کارگر بود. اما انتخاب برخی از انحلال طلبان، از طرف کارگران یعنی از زمره انتخاباتی کارگری نبود. از این رو در دوما در مقابل شش نفر بلشویک هفت نفر انحلال طلب انتخاب شد. در اول بلشویکها و انحلال طلبان در دوما یک فراکسیون مشترک سوسیال دموکرات تشکیل دادند ولی پس از مبارزه خستگی ناپذیر با انحلال طلبان، که مانع کار انقلابی بلشویکها بودند، نمایندگان بلشویک در ماه اکتبر سال ۱۹۱۳ بنابه دستور کمیته مرکزی حزب بلشویک از فراکسیون مشترک سوسیال دموکرات بیرون آمده و فراکسیون مستقل بلشویکی را تشکیل دادند.

وکیل‌های بلشویک در دوما نطق‌های انقلابی ایراد میکردند و در آن سخنرانیها پرده از روی رژیم سلطنت مستبد بر میداشتند و از حکومت در بارهٔ ستمکاری در بارهٔ کارگران و راجع به استثمار بیرحمانه‌ئی که از طرف سرمایه‌داران نسبت به کارگران بعمر میامد استیضاح مینمودند.

آنها در دوما همچنین در بارهٔ مسئله ارضی سخن میراندند و در نطق‌های خود ده‌ها قین را بمبارزه برضد اربابان سرف دار دعوت میکردند، حزب کادتها را که با مصادرهٔ املاک اربابی و واگذار نمودن آنها بدهقانان مخالفت میکرد رسوا میکردانند. بلشویکها بلومای دولتی لایحهٔ قانون روز کا. هشت ساعته را پیشنهاد کردند که البته از طرف دومای چرنی ستنی پذیرفته نشد ولی نقش تهییجی مهمی بازی کرد.

فراکسیون بلشویک در دوما با کمیتهٔ مرکزی و بالنین همیشه در ارتباط محکم بود و از وی دستور میگرفت. رفیق استالین این فراکسیون را هنگام توقف خود در پتربورگ مستقیماً رهبری میکرد.

نمایندگان بلشویک تنها بکارهاییکه در دوما انجام میدادند اکتفا نکرده در خارج دوما هم فعالیت بزرگی مصروف میداشتند، به فابریکها و کارخانه‌ها میرفتند، در مراکز کارگری کشور سخنرانی میکردند، مجالس پنهانی تشکیل داده در آنجا تصمیمات حزب را تشریح میکردند. و سازمانهای حزبی نوی برپا میساختند. نمایندگان عملیات علنی را با کار غیر علنی و پنهانی زبر دستانه و ماهرانه توأم میکردند.

۳. پیروزی بلشویکها در سازمانهای علنی.

رشد آتی جنبش انقلابی در آستان جنگ امپریالیستی.

حزب بلشویک در این دوران نمونه از طرز رهبری تمام اشکال و مظاهر مبارزه طبقه‌تی پرولتاریا را نشان داد. حزب سازمانهای مخفی بر پا می‌نمود و شب نامه‌های غیر علنی چاپ میکرد و انتشار میداد در میان توده کار مخفی انقلابی انجام میداد. توام با این جریان رفته رفته بیش از پیش سازمانهای گوناگون علنی طبقه کارگر را بدست میگرفت. حزب میکوشید اتحادیه‌های کارگران، خانه‌های ملی، کلاسهای شبانه، باشگاه‌ها و اداره‌های بیمه را بدست گیرد. این سازمانهای علنی از دیر زمانی برای انحلال طلبان پناهمگاهی شده بود. بلشویکها برای مبدل کردن جمعیت های علنی به نقاط اتکاء حزب ما بمبارزه شدیدی پرداختند. بلشویکها کار غیر علنی را با کار علنی ماهرانه توام کردند. در هر دو پایتخت اکثریت اتحادیه‌ها را بسوی خویش جلب کردند. بلشویکها بویژه در سال ۱۹۱۳ هنگام انتخابات هیئت رئیس اتحادیه کارگران فلزات در پتربورگ به پیروزی درخشانی رسیدند: در جلسه‌ای که سه هزار کارگر فلزکار در آن حضور داشت بزحمت ۱۵۰ رأی برله انحلال طلبان داده شد.

همین مطلب را می توان در باره تشکیلات علنی مانند فراکسیون سوسیال دموکرات دومای چهارم دولتی ذکر کرد. اگرچه منشویکها در دوما هفت وکیل و بلشویکها شش وکیل داشتند، هفت نفر منشویک که بطور عمده از نواحی غیر کارگری انتخاب شده بودند بزحمت نمایندگی یک پنجم طبقه کارگر شمرده میشدند و حال آنکه شش نفر بلشویک که از مراکز اساسی

صنعتی کشور (پتربورگ، مسکو، ایوانووزنسک، کستروما، یگاترینوسلاو و خارکوف) انتخاب شده بودند نماینده بیش از چهار پنجم طبقه کارگر کشور بودند. کارگران، این شش نفر (بادایف، پتروسکی و دیگران) را نمایندگان خود میدانستند نه آن هفت نفر را.

بلشویکها بدین سبب موفق شدند سازمانهای علنی را در دست گیرند که با وجود پی گرد وحشیانه تزاریم و تحریکات نفرت انگیزی که از طرف انحلال طلبان و ترسکیستها میشد توانستند حزب غیر علنی و انضباط پا برجائیرا در صفوف خود حفظ کنند، ثابت قدمانه از منافع طبقه کارگر مدافعه میکردند و با توده رابطه نزدیک داشتند و برضد دشمنان جنبش کارگری مبارزه آشتی ناپذیری مینمودند.

بدینطریق پیروزی بلشویکها و شکست منشویکها در سازمانهای علنی از هر جهت توسعه می یافت. نقش منشویکها چه در زمینه استفاده تبلیغاتی از تریبون دوما و چه در رشته مطبوعات کارگری و سایر سازمانهای علنی، نقش فرعی شد. طبقه کارگر که جنبش انقلابی تسخیرش کرده بود منشویکها را از خود دور میکرد و بطور قطعی پیرامون بلشویکها گرد می آمد و متحد میگردد.

علاوه بر همه اینها، منشویکها در زمینه مسئله ملی نیز ورشکست شدند. جنبش انقلابی در اکناف روسیه در زمینه مسئله ملی وجود یک برنامه صریح و روشنی را ایجاب میکرد و لیکن معلوم شد که منشویکها به استثنای «خود مختاری فرهنگی» بوند که آن هم هیچکس را نمیتوانست قانع کند هیچگونه برنامه ای نداشته اند. تنها بلشویکها راجع به مسئله ملی برنامه مارکسیستی داشتند که در مقاله رفیق استالین تحت عنوان «مارکسیسم و

مسئله ملی» و در مقاله‌های لتین موسوم به «در باره حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خویش» و «یادداشت‌های انتقادی راجع به مسئله ملی» بیان شده بود.

جای شگفت نیست که پس از این شکست‌های منشیسم دسته بندی ماه اوت از همه طرف شکاف بر داشت. این دسته بندی که از عناصر گوناگون تشکیل یافته بود نتوانست در مقابل تعرض بلشویکها تاب بیاورد و از هم پاشیدن گرفت. دسته بندی ماه اوت که برای مبارزه برضد بلشویکها تشکیل گردیده بود دیری نگذشت که در نتیجه ضربات بلشویکها پراکنده شد. از دسته بندی مذکور نخست طرفداران و پیرو (باگدانوف، لوناچارسکی و دیگران) بیرون رفتند، سپس لتونیاها خارج شدند و سر انجام باقی مانده‌ها هم متفرق گردیدند.

انحلال طلبان که در مبارزه برضد بلشویکها شکست خوردند برای کمک به انترناسیونال دوم روی آوردند. انترناسیونال نامبرده به کمک آنها آمد. این انترناسیونال ببهانه «آشتی دادن» بلشویکها و انحلال طلبان و بر قرار نمودن «صلح» در میان حزب از بلشویکها خواست که از تنقید سیاست سازش کارانه انحلال طلبان دست بکشند. ولی بلشویکها آشتی ناپذیر بودند: آنها از تبعیت تصمیمات انترناسیونال دوم اپورتونیستی امتناع کردند و بهیچ گونه گذشتی راضی نشدند.

پیروزی بلشویکها در سازمانهای علمی تصادفی نبود و نمیتوانست هم باشد. تصادفی نبود نه تنها برای آنکه فقط بلشویکها دارای تئوری درست مارکسیستی، دارای برنامه صریح بوده و حزب انقلابی پرولتاری کارزار دیده‌ای داشتند. بلکه از آن جهت هم تصادفی نبود که پیروزی بلشویکها رونق و رویندگی انقلاب را منعکس میکرد.

جنبش انقلابی کارگران بیش از پیش شهر و نواحی دیگر را فراگرفته و دایره آن بطور روز افزون توسعه می یافت. چون سال ۱۹۱۴ در رسید اعتصابهای کارگران نه تنها خاموش نگردید بلکه بر عکس با نیروی نوینی رو با افزایش نهاد. اعتصابات رفته رفته شدیدتر شده و مقدار زیاد و زیادتری از کارگرانرا در بر میگرفت. ۹ ژانویه ۲۵۰ هزار کارگر اعتصاب کرد که از آنها ۱۴۰ هزار تن در پتربورگ دست باعتصاب زدند. اول ماه مه بیش از نیم میلیون تن اعتصاب کردند که از آنها در پتربورگ بیش از ۲۵۰ هزار تن اعتصاب نمودند. کارگران در اعتصابات استواری و ثابت قدمی فوق العادهای نشان میدادند. اعتصاب در کارخانه ابوخوف در پتربورگ بیش از دو ماه و در کارخانه لُسز قریب سه ماه ادامه داشت. مسموم شدن عدّه زیادی در چند بنگاه پتربورگ باعث اعتصاب ۱۱۵ هزار کارگر و از پس آن سبب تظاهراتی گردید. جنبش در حال رشد بود. رویهمرفته در شش ماه اول سال ۱۹۱۴ (که ابتدای ژوئیه هم جزء آنست) یک میلیون و ۴۲۵ هزار کارگر اعتصاب نمود. در ماه مه در باکو اعتصاب همگانی کارگران صنایع نفت آغاز گردید که توجه تمام پرولتاریای روسیه را بخود جلب کرد. اعتصاب با ترقیب و انتظام جریان داشت. ۲۰ ماه ژوئن در باکو نمایش بیست هزار نفری کارگری روی داد. پلیس برضد کارگران باکو اقدامات وحشیانه نمود. بعنوان اعتراض و ابراز همبستگی باکارگران باکو در مسکو اعتصاب آغاز گردید و به نواحی دیگر نیز سرایت نمود.

۳ ژوئیه در کارخانه یوتیلوف در پتربورگ بمناسبت اعتصاب باکو میتینگ بر پا شد. پلیس بکارگران تیر اندازی کرد. پرولتاریای پتربورگ را هیجان بزرگی فراگرفت. ۴ ژوئیه در

پتربورگ بر حسب دعوت کمیته پتربورگ حزب، ۹۰ هزار کارگر بعنوان اعتراض اعتصاب کرد. ۷ ژوئیه ۱۳۰ هزار، ۸ ژوئیه - ۱۵۰ هزار ۱۱ ژوئیه - ۲۰۰ هزار کارگر اعتصاب کرد. همه کارخانه‌ها به هیجان در آمده بود، در همه جا میتینگ و نمایش روی میداد. کار بجائی رسید که در صدد سنگربندی بر آمدند. در باکو و لدرهم سنگربندی‌ها شد. در نقاط بسیاری پلیس بکارگران تیراندازی میکرد. برای خواباندن جنبش، حکومت با اقدامات «فوق العاده» پرداخت، پایتخت به يك اردوگاه جنگی مبدل شد، روزنامه «پراودا» توقیف گردید.

ولی در این هنگام نیروی نوینی که اهمیت بین المللی داشت یعنی جنگ امپریالیستی وارد صحنه شد، جنگی که بایستی جریان حوادث را تغییر دهد. درست در همان ایام پیش آمدهای انقلابی ماه ژوئیه، رئیس جمهور فرانسه پوانکاره برای گفتگو با تزار در باره آغاز جنگی که در پیش بود به پتربورگ آمد. پس از چند روز آلمان بروسیه اعلان جنگ داد. حکومت تزاری برای تارومار کردن سازمانهای بلشویکی و در هم شکستن جنبش کارگری از جنگ استفاده کرد. رونق انقلابی بعزت جنگ بین المللی که حکومت تزاری در آن، راه رهایی از انقلاب را میجست قطع شد.

خلاصه

در سالهای پیشرفت نوین انقلاب (۱۹۱۲-۱۹۱۴) حزب بلشویک بر رأس جنبش کارگری قرار داشت و آنرا در زیر شعارهای بلشویکی بسوی انقلاب نوی هدایت مینمود. حزب از عهده توأم نمودن کار علنی با کار غیر علنی بخوبی بر آمده. حزب مقاومت انحلال طلبان و دوستانشان یعنی ترسکیستها و

اتزویستها را در هم شکسته همه شکلهای جنبش علنی را فرا گرفت و سازمانهای علنی را به نقاط اتکاء کار انقلابی خود مبدل گردانید.

حزب بادشمنان طبقه کارگر و عمال آنها در جنبش کارگری مبارزه نموده صفوف خود را استوار ساخت و روابط خود را با طبقه کارگر توسعه داد. حزب تریبون دوما را بطور وسیع برای تبلیغات انقلابی مورد استفاده قرار داد و روزنامه درخشان توده‌های کارگری یعنی «پراودا» را تاسیس کرد و نسل نوین کارگران انقلابی یعنی پراودیستها را پرورش داد. این قشر کارگر در سالهای جنگ امپریالیستی نسبت به پرچم انترناسیونالیسم و انقلاب پرولتاری صادق و درستکار ماند و خود همین قشر کارگر سپس در روزهای انقلاب اکتبر در سال ۱۹۱۷ مایه و هسته حزب بلشویکی را تشکیل داد

در آستان جنگ امپریالیستی، حزب عملیات انقلابی طبقه کارگر را رهبری میکرد. اینها نبردهای جلو دار بود که بواسطه وقوع جنگ امپریالیستی قطع شده، اما پس از سه سال برای برانداختن تزاریسیم تجدید گردید. حزب بلشویک به دوران سخت جنگ امپریالیستی با پرچمهای گشاده انترناسیونالیسم پرولتاری وارد شده.

حزب بلشویک در دوره جنگ امپریالیستی.
انقلاب دوم در روسیه.

(سال ۱۹۱۴—مارس سال ۱۹۱۷)

پیدایش جنگ امپریالیستی و علل آن.

در ۱۴ (۲۷) ژوئیه سال ۱۹۱۴ حکومت تزاری اعلان بسیج همگانی داد. ۱۹ ژوئیه (اول اوت) آلمان بروسیه اعلان جنگ نمود. روسیه داخل جنگ شد.

هنوز مدتی پیش از آغاز جنگ، لنین و بلشویکها ناگزیر بودن آنها پیش بینی کرده بودند. در کنگره‌های بین‌المللی سوسیالیستها لنین از طرف خودش پیشنهادهائی کرده بود که منظور آنها تعیین خط مشی انقلابی سوسیالیستها در صورت وقوع جنگ بود.

لنین خاطر نشان میساخت که جنگ ملازمی است که ناگزیر همیشه با سرمایه‌داریست. غارتگری سرزمینهای دیگران، استیلا و قاراج مستعمرات، تصرف بازارهای نو، بارها سبب جنگهای استیلا طلبانه دولتهای سرمایه‌داری شده است. جنگ هم برای کشورهای سرمایه‌داری، مانند استثمار طبقه کارگر، حالتی طبیعی و قانونی میباشد.

بویژه جنگ هنگامی ناگزیر شد که سرمایه‌داری در پایان سده ۱۹ و در آغاز سده بیست بطور قطع باوج کمال و به درجه نهائی ترقی خود یعنی به امپریالیسم رسید. در دوره امپریالیسم اتحادیه‌های (انحصارهای) نیرومند سرمایه‌داران و بانکها در حیات دول سرمایه‌داری نقش قطعی بدست آوردند. سرمایه مالی در کشورهای سرمایه‌داری صاحب اختیار کامل گردید. سرمایه مالی خواستار بازارهای نو، بدست آوردن مستعمرات نوین و اراضی جدید برای صدور سرمایه و منابع تازه مواد خام بود.

لیکن تا پایان سده ۱۹ تمام روی زمین بین دول سرمایه‌داری تقسیم شده بود. در عین حال رشد سرمایه‌داری در عصر امپریالیسم بسیار ناموزون و بشکل جهشی انجام می‌پذیرد: عده‌ای از کشورهاییکه قبلاً مقام اول‌راحازر بودند صنایع خودرا نسبتاً آهسته ترقی میدهند، کشورهای دیگر که قبلاً عقب مانده بودند با جهشهای سریعی خود را به آنها رسانده و از آنها در میگذرند. تناسب نیروهای اقتصادی و نظامی دولتهای امپریالیستی تغییر می‌یافت و کوشش برای تقسیم مجدد جهان به‌یاد می‌آمد. مبارزه برای تقسیم مجدد جهان سبب ناگزیر بودن جنگ امپریالیستی میشد. جنگ ۱۹۱۴ جنگ تقسیم مجدد جهان و مناطق نفوذ بود. این جنگ از دیر زمان از طرف همه دولتهای امپریالیستی زمینه چینی میشد. مسبب آن امپریالیستهای همه کشورها میباشند.

این جنگ را بویژه از يك طرف آلمان و اتریش و از طرف دیگر فرانسه و انگلستان و همچنین روسیه که وابسته به آنها بود تدارك میدیدند. در سال ۱۹۰۷ ائتلاف سه گانه یا آنتانت که عبارت از اتحاد انگلیس و فرانسه و روسیه بود بوجود آمد. اتحاد دیگر امپریالیستی را آلمان، اتریش هنگری و ایتالیا تشکیل میدادند. ولی ایتالیا در آغاز جنگ سال ۱۹۱۴ از این اتحاد

خارج شده و سپس به آنتانت پیوست. بلغارستان و ترکیه از آلمان و اتریش هنگری پشتیبانی میکردند.

آلمان، که خود شرا برای جنگ امپریالیستی آماده میکرد. میخواست از انگلیس و فرانسه مستعمرات و از روسیه اوکراین، لهستان و کشورهای کرانه بالتیک را بگیرد. آلمان راه آهن بغداد را ساخته فرمانروایی انگلیس را در شرق نزدیک مورد تهدید قرار میداد. انگلیس از افزایش تسایحات دریائی آلمان میترسید.

روسیه تزاری برای تقسیم ترکیه کوشش مینمود، آرزوی تصرف بغازها که دریای سیاه را به دریای مدیترانه وصل میکند (داردanel) و تصرف اسلambول را در سر داشت. تصرف گالیسی یعنی يك قسمت اتریش هنگری نیز جزو نقشه‌های حکومت تزاری بود.

انگلیس سعی داشت رقیب خطرناك خود - آلمان را، که کالاهایش پیش از جنگ روز بروز میدان کالاهای انگلیس را در بازارهای دنیا تنگتر میساخت، بوسیله جنگ شکست دهد. علاوه بر این انگلیس قصد داشت بین النهرین و فلسطین را از چنگ ترکیه در آورده و در مصر محکم پای بر جا شود.

سرمایه‌داران فرانسه سعی میکردند حوضه سار و الزاس لورن را که دارای ثروت‌های ذغال سنگ و آهن است و آلمانها آنها در جنگ سالهای ۱۸۷۰-۱۸۷۱ از فرانسه سلب کرده بودند از آلمان پس گرفته متصرف شوند.

بدینطریق تناقضات شدیدیکه بین دو گروه دولتهای سرمایه‌داری وجود داشت منجر بچنگ امپریالیستی شد.

این جنگ غارتگرانه که برای تقسیم مجدد جهان بود بمنافع همه کشورهای امپریالیستی بر میخورد، این بود که بعدها این

کشورهای متحده آمریکا و عده‌ای از دولتهای دیگر باین جنگ گشانده شدند.

جنگ - جنگ جهانی شد.

جنگ امپریالیستی از طرف بورژوازی با استتار کامل از ملت‌های خود آماده میگردید. هنگامیکه جنگ در گرفت هر يك از حکومت‌های امپریالیستی سعی بود مدلل نماید که وی به‌سایه‌های خود هجوم نیاورده بلکه بوی هجوم کرده‌اند. بورژوازی مقاصد حقیقی جنگ و خصلت امپریالیستی و استیلاگرانه آنرا پنهان کرده و به همین وسیله ملت را فریب میداد. هر حکومت امپریالیستی اظهار میداشت که این جنگ را برای دفاع از میهن خود میکند.

اپورتونیست‌هاییکه در انترناسیونال دوم بودند، در فریب دادن توده، به بورژوازی یاری میکردند. سوسیال دموکرات‌های انترناسیونال دوم بکار سوسیالیسم، به امر همبستگی بین المللی پرولتاریا پست فطرتانه خیانت می ورزیدند. آنها نه تنها برضد جنگ بر نخاستند بلکه بر عکس به بورژوازی یآوری مینمودند تا کارگران و دهقانان دول مخاصم را در زیر پرده دفاع از میهن برضد یکدیگر برانگیزد.

برخاستن روسیه بطرفداری آنتانت، یعنی فرانسه و انگلیس، در جنگ امپریالیستی تصادفی نبود. باید در نظر داشت که پیش از سال ۱۹۱۴ مهمترین رشته‌های صنایع روسیه در دست سرمایه خارجی و بطور عمده در دست سرمایه فرانسوی، انگلیسی و بلژیکی یعنی سرمایه کشورهای آنتانت بود. مهمترین کارخانه‌های فلز سازی روسیه در دست سرمایه‌داران فرانسوی بود. رویه‌رفته قریب سه چهارم (۷۲ در صد) صنعت فلز سازی وابسته به سرمایه خارجی بود. در صنعت ذغال سنگ - دنباس - نیز

همین منظره دیده میشود. قریب نصف استخراج نفت در دست سرمایه انگلیسی و فرانسوی بود. قسمت زیاد سودهای صنایع روس ببانکهای خارجه و بیشتر از همه ببانکهای انگلیس و فرانسه میرفت. همه این احوال، بعلاوه قرار دادهای وام چندین میلیاردی که تزار در فرانسه و انگلیس منعقد ساخته بود، تزاریسم را به امپریالیسم انگلیس و فرانسه میخ کوب کرده و روسیه را بخراج دهندۀ این کشورها، به نیمه مستعمره آنها مبدل نموده بود.

بورژوازی روس امیدوار بود که با آغاز جنگ کارهای خود را اصلاح نماید، مثلاً: بازارهای نوی بدست آورد، از سفارشها و تدارکات جنگی سودی برگیرد و در عین حال از وضع جنگ استفاده نموده جنبش انقلابی را سرکوب نماید.

روسیۀ تزاری آماده نشده داخل جنگ شد. صنایع روسیه از صنایع کشورهای دیگر سرمایه داری بسی عقب مانده بود. در صنایع روسیه، بیشتر فابریکها و کارخانهها کهنه و دارای تجهیزات فرسوده و از پای در آمدهای بود. با بودن اصول نیمه سرواژ در زمینداری و باوجود تودههای دهقانان تهیدست و خانه خراب، کشاورزی نمیتوانست برای پیش بردن جنگ طولانی اساس محکم اقتصادی باشد.

تزار بطور کلی به ملاکهای سرف دار تکیه میکرد. مالکین بزرگ چرنی ستنی با سرمایه داران بزرگ همدست گشته در کشور و در دومی دولتی فرمانروائی داشتند. آنها از سیاست داخلی و خارجی حکومت تزاری کاملاً پشتیبانی میکردند. بورژوازی امپریالیستی روس به سلطنت مستبدۀ تزاری مانند مشت آهنین، که میتواند از یک طرف بدست آوردن بازارهای نو و خاکهای نو را برایش تأمین و از طرف دیگر جنبش انقلابی

کارگران و دهقانان را سرکوب نماید، می تگریست و بدان امیدواری داشت.

حزب بورژوازی لیبرال یعنی کادتها خود را مخالف وانمود میکرد و لیکن از سیاست خارجی حکومت تزاری بی چون و چرا پشتیبانی مینمود.

احزاب خرده بورژوازی اس ارها و منشویکها از همان آغاز جنگ درپناه پرچم سوسیالیسم برای گول زدن توده و پنهان کردن جنبه امپریالیستی و غارتگرانه جنگ به بورژوازی یاری میکردند، از لزوم مدافعه «میهن» بورژوازی در مقابل «پروسهای وحشی» دم میزدند و از سیاست «صلح داخلی» پشتیبانی نموده بدینطریق برای از پیش بردن جنگ بحکومت تزاری روس یاری میرساندند، همانطور که سوسیال دموکراتهای آلمان هم بمنظور پیش بردن جنگ بر ضد «روسهای وحشی» به قیصر آلمان کمک میکردند.

تنها حزب بلشویک در مواضع مارکسیستی مبارزه قطعی برضد سلطنت مستبده تزاری، برضد ملاکین و سرمایه داران و جنگ امپریالیستی محکم ایستاده بپرچم باشکوه انترناسیونالیسم انقلابی صادق و وفادار ماند. حزب بلشویک از اولین روزهای جنگ طرفدار این نظریه بود که جنگ نه برای دفاع از میهن بلکه برای منافع ملاکین و سرمایه داران، غصب اراضی بیگانه و غارت ملل آغاز شده است و کارگران باید برضد این جنگ بطور قطعی بجنگند.

طبقه کارگر از حزب بلشویک پشتیبانی میکرد.

در ست است که سرگیجه میهن پرستی بورژوازی که در او ایل جنگ روشنفکران و طبقات کولاک و دهقانان را فراگرفته بود در قسمتی از کارگران نیز تاثیر کرد. لیکن این قسمت بیشتر

عبارت بود از اعضا، اوباش منش «اتحاد ملت روس» و از یک عده کارگرانی که روحیه اس اری و منشویکی داشتند. البته آنها روحیه طبقه کارگر را منعکس نمی کردند و نمیتوانستند هم منعکس نمایند. مخصوصاً همین عناصر بعدها از زمره شرکت کنندگان در تظاهرات شوینیستی بورژوازی گردیدند که در روزهای اول جنگ از طرف حکومت تزاری تشکیل شده بود.

۲. پیوستن احزاب انترناسیونال دوم به حکومت‌های امپریالیستی خود. در هم پاشیدن انترناسیونال دوم به احزاب سوسیال-شوینیستی جداگانه.

لنین بارها در باره اپورتونیزم انترناسیونال دوم و ناپایداری پیشوایان آن خاطر نشان کرده بود. لنین همیشه تکرار میکرد که پیشوایان انترناسیونال دوم فقط در گفتار برضد جنگ میباشند و اگر هرینه جنگی در گیرد آنها میتوانند موقعیت خود را تغییر داده و به بورژوازی امپریالیستی بپیوندند، میتوانند طرفداران جنگ شوند. همان نخستین روزهای جنگ پیش بینی‌های لنین را تأیید کرد.

در سال ۱۹۱۰ در کنگره انترناسیونال دوم در کپنهاگ تصمیم گرفته شده بود که سوسیالیستها باید در پارلمانها برضد اعتبارات جنگی رأی دهند. هنگام جنگ در کشورهای بالکان در سال ۱۹۱۲ کنگره بین المللی انترناسیونال دوم در بال اظهار داشت که کارگران همه کشورها برای خاطر ازدیاد منافع سرمایه‌داران تیراندازی کردن بسوی یکدیگر را خیانت حساب میکنند. در گفتارها و در قطعنامه‌ها چنین بود.

اما وقتی که غرض جنگ امپریالیستی طنین انداز شد و لازم گردید که این تصمیمات بر زندگی اجراء شود پیشوایان انترناسیونال دوم نسبت به پرولتاریا خیانت و پیمان شکنی نموده نوکران بورژوازی و طرفداران جنگ گردیدند.

۴ اوت سال ۱۹۱۴ سویال دموکراسی آلمان در پارلمان برله اعتبارات جنگی و از پشتیبانی به جنگ امپریالیستی رأی داد. اکثریت قاطع سوسیالیستهای فرانسه، انگلیس، بلژیک و کشورهای دیگر نیز همینطور رفتار کردند.

رشته موجودیت انترناسیونال دوم قطع گردید و در عمل از هم جدا شده و باحزاب سویال شوینیستی جداگانه‌ای که برضد یکدیگر جنگ میکردند تقسیم شد.

پیشوایان احزاب سوسیالیستی نسبت به پرولتاریا خیانت ورزیدند و بطرف سویال شوینیسم و مدافعه از بورژوازی امپریالیستی رفتند. آنها برای تحریق طبقه کارگر و مسموم کردن وی با زهر ناسیونالیسم بحکومت‌های امپریالیستی یاری میرساندند. این سویال-خائنین در زیر پرچم دفاع از میهن، کارگران آلمانرا برضد کارگران فرانسه و کارگران انگلیس و فرانسه را برضد کارگران آلمان می‌شوراندند. در انترناسیونال دوم، فقط اقلیت بسیار کمی در موضع انترناسیونالیستی مانده و برضد جریان شنا کرد، راست است نه با اطمینان کامل و نه بطور تماماً قطعی، وای باوجود این بالاخره برضد جریان شنا کرد.

تنها حزب بلشویک بدون تأمل و بی هیچگونه تردیدی پرچم مبارزه قطعی را برضد جنگ امپریالیستی برافراشت. آئین در تزه‌های راجع به جنگ که در پائیز سال ۱۹۱۴ نگاشته بود خاطر نشان میکرد که سقوط انترناسیونال دوم تصادفی نیست. انترناسیونال دوم را اپورتونیستها، که بهترین نمایندگان

پرولتاریای انقلابی دیری بود از آنها حذر مینمودند، بهلاکت رسانیدند.

احزاب انترناسیونال دوم پیش از جنگ هم به اپورتونیسیم آلوده شده بودند. اپورتونیستها امتناع از مبارزه انقلابی را آشکارا تبلیغ میکردند، تئوری «رویاندن سوسیالیسم از سرمایه‌داری بطور آرام» را تبلیغ مینمودند. انترناسیونال دوم نمیخواست برضد اپورتونیسیم مبارزه کند، طرفدار صلح با آن بود و برای تقویت آن امکانی بوجود آورد. انترناسیونال دوم نسبت به اپورتونیسیم سیاست سازشکارانه در پیش گرفته و خود هم اپورتونیستی شد.

بورژوازی امپریالیستی، بحساب سودهاییکه از مستعمره‌ها و استثمار کشورهای عقب مانده تحصیل کرده بود، قشر بالائی کارگران کار شناس را که باصطلاح اعیان کارگری نامیده میشدند بوسیله دادن دست مزد بیشتری وبا بخششهای دیگر متمادیا^۱ تطبیع میکرد. از بین این قشر از کارگران عدّه زیادی رهبران اتحادیه‌ها و شرکتهای تعاونی، وکلای شهرداری و پارلمان، کارکنان مطبوعات و سازمانهای سوسیال دموکراسی روی کار آمدند. در موقع جنگ این اشخاص از قوس اینکه مبادا موقعیت خود را از دست بدهند دشمنان انقلاب شده و خشناکترین مدافعین بورژوازی و حکومتهای امپریالیستی خود گردیدند.

اپورتونیستها بدل به سوسیال-شوینیست شدند.

سوسیال-شوینیستها و از آنجمله، منشویکها و اس ارهای روس در داخل کشور صلح طبقاتی کارگرانرا با بورژوازی و در خارج کشور خود، جنگ با ملل دیگر را تبلیغ میکردند. آنها در باره مقصرین حقیقی جنگ توده‌ها را فریب داده

اظهار میداشتند که بورژوازی کشور خودشان در جنگ مقصر نیست. عده زیادی از سوسیال‌شونیستها وزیران حکومت‌های امپریالیستی کشورهای خود شدند.

سوسیال-شونیست‌های نهانی که سانتریست نام داشتند خطر شان برای امر پرولتاریا از این کمتر نبود. سانتریستها یعنی کائوتسکی، تروتسکی، مارتف و دیگران سوسیال-شونیست‌های علنی را ذی حق دانسته تبرئه و مدافعه میکردند یعنی اینکه در حقیقت همراه سوسیال-شونیستها به پرولتاریا خیانت ورزیده و با ادای سخنان «چپ» در باره مبارزه برضد جنگ، که منظور از این سخنان گول زدن طبقه کارگر بود، خیانت خود را پرده پوشی مینمودند. در عمل سانتریستها از جنگ پشتیبانی میکردند زیرا پیشنهاد سانتریستها راجع به رأی ندادن برضد اعتبارات جنگی واکتفا کردن به امتناع در حین اخذ رأی برای اعتبارات جنگی به‌مثابه پشتیبانی از جنگ بود. آنها هم مانند سوسیال-شونیستها تقاضا میکردند که در هنگام جنگ از مبارزه طبقاتی صرف نظر شود تا آنکه مانع حکومت امپریالیستی خود نشوند. تروتسکی سانتریست در تمام مهمترین مسائل جنگ و سوسیالیسم مخالف لنین بود و با حزب بلشویک ضدیت میکرد.

از همان نخستین روزهای جنگ لنین برای تاسیس انترناسیونال نوین، انترناسیونال سوم مشغول جمع آوری قوا شد. کمیته مرکزی حزب بلشویک هنوز در نوامبر سال ۱۹۱۴ در بیانیه‌ای که برضد جنگ صادر کرده بود مسئله تاسیس انترناسیونال سوم را بحای انترناسیونال دوم که دچار ورشکستگی ننگینی گردیده بود بمیان آورد.

در ماه فوریه سال ۱۹۱۵ در لندن در کنفرانس سوسیالیست‌های کشورهای آنتانت رفیق لیتوینوف مطابق سفارش لنین نطقی

ایراد نمود. لیتوینوف از سوسیالیستها خواستار شد که آنها (واندرولد، سامبا، گلد) از حکومتهای بورژوازی بلژیک و فرانسه خارج شده و رابطه خود را با امپریالیستها بکلی قطع نمایند و از همکاری با آنها دست بکشند. لیتوینوف از همه سوسیالیستها طلب میکرد که برضد حکومتهای امپریالیستی خود مبارزه قطعی کرده و رأی دادن به اعتبار جنگی را سرزنش و ملامت نمایند. ولی تنها ندای لیتوینوف بود که در این کنفرانس طنین افکند.

در آغاز ماه سپتامبر سال ۱۹۱۵ در تسیمروالد اولین کنفرانس انترناسیونالیستها گرد آمد. لنین این کنفرانس را در رشد جنبش بین المللی ضد جنگ «نخستین گام» مینامید. در این کنفرانس لنین دسته دست چپ تسیمروالد را تشکیل داد. ولی در این دسته دست چپ تسیمروالد فقط حزب بلشویک، با رهبری لنین یگانه روش درست و عقبه دار را در پیش گرفت. دسته دست چپ تسیمروالد به زبان آلمانی مجله «مبشر» را نشر میکرد که در آن مقاله‌های لنین چاپ میشد.

در سال ۱۹۱۶ درده سویی کنتال دعوت کنفرانس دوم انترناسیونالیستها میسر گشت. این کنفرانس دومین کنفرانس تسیمروالد نامیده میشود. تا این وقت تقریباً در همه کشورها دسته‌های انترناسیونالیست پدیدار شده بودند، جدائی عناصر انترناسیونالیستی از سوسیال-شونیستها نمایانتر دیده میشد. از همه مهمتر اینکه تا این وقت خود توده‌ها در تأثیر جنگ و فلاکت‌هاییکه از آن روی داده بود بیشتر متمایل به چپ شده بودند. بیانیه کنتال در نتیجه سازش دستجات گوناگونی که در کنفرانس با هم در مبارزه بودند تنظیم شده بود. این بیانیه نسبت به بیانیه تسیمروالد گامی به پیش بود.

اما کنفرانس کنتال هم اصول اساسی سیاست بلشویکها،

یعنی تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی، شکست حکومت‌های امپریالیستی خودی در جنگ و تشکیل انترناسیونال سوم را نپذیرفت. باوجود این کنفرانس کنتال به جدا شدن عناصر انترناسیونالیستی که عاقبت از آنها انترناسیونال سوم کمونیستی تشکیل یافت مساعدت کرد.

لنین خطاهای انترناسیونالیستها مانند روزا لوکسمبورگ، کارل لیبکنخت را، که از سوسیال دموکرات‌های دست چپ بوده ولی عقبه دار نبودند، انتقاد میکرد اما در عین حال به آنها یاری میداد که روش درستی در پیش گیرند.

۳. تئوری و تاکتیک حزب بلشویک در مسائل جنگ، صلح و انقلاب.

بلشویکها صلح طلبان عادی نبودند که مانند بیشتر سوسیال-دموکرات‌های چپ برای صلح فقط آه کشیده به تبلیغات صلح اکتفا نمایند. بلشویکها طرفدار مبارزهٔ فعالانهٔ انقلابی برای صلح بودند و میخواستند کار را تا حد سرنگون کردن حاکمیت بورژوازی جنگجوی امپریالیستی برسانند. بلشویکها امر صلح را با امر پیروزی انقلاب پرولتاریهم مربوط میکردند و معتقد بودند که صحیحترین واسطهٔ بر طرف کردن جنگ و بدست آوردن صلحی عادلانه بدون الحاق زمینها و غرامات جنگی، همانا سرنگون کردن حاکمیت بورژوازی امپریالیستی است.

بلشویکها در مقابل دست کشیدن اس ار هاو منشویکها از انقلاب و شعار خائنانهٔ آنها راجع به نگاهداری «صلح داخلی» در موقع جنگ، شعار «مبدل کردن جنگ امپریالیستی بجنگ داخلی» را بمیدان آوردند. شعار مزبور چنین معنی

داشت که زحمتکشان و از آنجمله کارگران و دهقانان مسلح که به جامهٔ سربازی در آمده‌اند اگر میخواهند از جنگ رهائی یابند و به صلح عادلانه‌ای برسند باید اسلحه را برضد بورژوازی گردانده و حاکمیت او را سرنگن سازند.

در مقابل سیاست اس‌ار و منشویکی که عبارت بود از دفاع میهن بورژوازی، بلشویکها سیاست «شکست خوردن حکومت خودی را در جنگ امپریالیستی» پیشنهاد کردند. معنی آن این بود که—باید برضد اعتبارات جنگی رای داد، باید در ارتش سازمانهای انقلابی مخفی بر پا کرد، از ابراز برادری بین سربازها در جبهه پشتیبانی نمود، جنبشهای انقلابی کارگران و دهقانانرا برضد جنگ متشکل نمود و آنها را به قیام برضد حکومت امپریالیستی خود مبدل گرداند.

بلشویکها معتقد بودند که در جنگ امپریالیستی شکست نظامی حکومت تزاری برای ملت کمترین ضرر را در بر دارد زیرا که این شکست پیروزی توده را بر تزاریسم و مبارزهٔ موفقیت آمیز طبقهٔ کارگر را برای آزادی از اسارت سرمایه‌داری و جنگهای امپریالیستی آسانتر میکرد. ضمناً لنین بر آن بود که سیاست شکست حکومت امپریالیستی خودی را باید نه تنها انقلابیون روس بلکه احزاب انقلابی طبقهٔ کارگر همهٔ کشورهای متخاصم عملی نمایند.

بلشویکها برضد هرگونه جنگی نبودند. آنها تنها برضد جنگ استیلاجویانه، برضد جنگ امپریالیستی بودند. بلشویکها بر این عقیده بودند که جنگ بر دو نوع است:

الف) جنگ عادلانه که برای تصرف خاك بیگانه نیست، جنگ آزادی بخش که منظورش یا دفاع ملت از هجوم خارجی و از کوششهایی است که بمنظور اسیر کردنش میشود یا آزاد

کردن ملت از اسارت سرمایه‌داری و یا بالاخره آزاد کردن مستعمرها و کشورهای غیر مستقل از ظلم امپریالیست‌هاست و ب) جنگ غیر عادلانه، جنگ سلطه جویانه که منظورش استیلا و تحت اسارت در آوردن کشورها و ملل بیگانه است. از جنگ نوع اول بلشویکها پشتیبانی میکردند. و اما در باره جنگ نوع دوم بلشویکها بر این بودند که برضد آن باید مبارزه قطعی کرده کار را به برپا نمودن انقلاب و سرنگون ساختن حکومت امپریالیستی خودی رساند.

آثار توریک لنین در موقع جنگ برای طبقه کارگر تمام جهان اهمیت بسیار بزرگی داشت. در بهار سال ۱۹۱۶ لنین اثر خود را تحت عنوان «امپریالیسم بالا ترین مرحله سرمایه‌داری» نگاشت. در این کتاب لنین نشان داد که امپریالیسم بمنزله بالا ترین مرحله سرمایه‌داری است و دیرگاهی است که از حالت سرمایه‌داری «مترقی» به سرمایه‌داری طفیلی و تباه شونده‌ای تبدیل شده و امپریالیسم - سرمایه‌داری در حال احتضار است. البته معنی اینها چنین نبود که سرمایه‌داری خود بخود بدون انقلاب پرولتاری خواهد مرد و روی ریشه خود پوسیده و محو میگردد. لنین همواره می‌آموخت که بدون انقلاب طبقه کارگر، سرمایه‌داری را نمیشود سرنگون ساخت. باین جهت لنین امپریالیسم را بمنزله سرمایه‌داری مختصر دانسته در عین حال در این کتاب نشان داد که «امپریالیسم - شب فردای انقلاب اجتماعی پرولتاریا است».

لنین نشان داد که در عصر امپریالیسم ستم سرمایه‌داری روز بروز فزونتر میگردد، و در شرایط امپریالیسم بر خشم و غضب پرولتاریا برضد شالوده‌های سرمایه‌داری می‌افزاید. عناصر انفجار انقلابی در درون کشورهای سرمایه‌داری زیادتر میشود.

لنین نشان داد که در عصر امپریالیسم بحران انقلابی در کشورهای مستعمراتی و غیر مستقل سختتر میگردد، خشم و غضب نسبت به امپریالیسم میافزاید، عناصر جنگ آزادی بخش برضد امپریالیسم زیادتر میگردد.

لنین نشان داد که در شرایط امپریالیسم قرقی ناموزون سرمایه‌داری و تناقضات وی مخصوصاً شدت پیدا کرده است و مبارزه برای بازارهای فروش کالا و برای صادر کردن سرمایه، مبارزه برای مستعمره‌ها برای منابع مواد خام، جنگهای ادواری امپریالیستی را برای تقسیم مجدد دنیا ناگزیر میسازد.

لنین نشان داد که جنگهای امپریالیستی همانا در نتیجه این ناموزونی ترقی سرمایه‌داری روی میدهد و این جنگها نیروهای امپریالیسم را سست کرده و رخنه دار شدن جبهه امپریالیسم را در آنجائیکه از همه سستتر باشد امکان پذیر مینمایند.

بر اساس همه اینها لنین به این نتیجه رسید که رخنه دار کردن جبهه امپریالیسم از طرف پرولتاریا در يك و یا چند نقطه کاملاً امکان پذیر است؛ پیروزی سوسیالیسم نخست در چند کشور یا حتی در يك کشور جداگانه امکان پذیر میباشد؛ پیروزی سوسیالیسم در آن واحد در همه کشورهای بسبب ناموزونی رشد سرمایه‌داری در این کشورها امکان پذیر نیست؛ سوسیالیسم نخست در يك یا چند کشور غلبه کرده و سایر کشورها در ظرف مدت معینی در حال کشورهای بورژوازی باقی خواهند ماند.

اینکه فرمول این نتیجه داهیانه که لنین در دو مقاله مختلف در دوره جنگ امپریالیستی گرفته است:

(۱) «ناموزونی رشد اقتصادی و سیاسی، قانون بلاشرط سرمایه‌داری است. از اینجا چنین بر می آید که سوسیالیسم

ممکن است نخست در يك چند و حتی در يك کشور سرمایه‌داری بطور جداگانه غالب گردد. در اینصورت پرولتاریای پیروزمند این کشور پس از خلع سرمایه‌داران و تشکیل تواید سوسیالیستی در کشور خود طبقات مظلوم کشورهای دیگر را بسوی خود جلب کرده برضد باقیمانده جهان سرمایه‌داری بر میخیزد»... (از مقاله «در باره شعار کشورهای متحد اروپا» که در ماه اوت سال ۱۹۱۵ نوشته شده است) (تالیفات لنین جلد ۱۸ صفحه‌های ۲۳۲-۲۳۳ چاپ روسی).

۲) «رشد سرمایه‌داری در کشورهای گوناگون با منتهای درجه ناموزونی عملی میشود. با وجود تواید کالائی غیر از این هم ممکن نیست. از اینجا این نتیجه مسلم حاصل میگردد: سوسیالیسم در همه کشورهای در یکموقع نمیتواند غلبه یابد. نخست در يك یا چند کشور غلبه میکند و بقیه کشورهای مدتی در حال کشورهای بورژوازی یا پیش از بورژوازی باقی میمانند. این امر نه تنها باید باعث اصطکاک بلکه باید موجب کوشش مستقیم بورژوازی کشورهای دیگر برای انهدام پرولتاریای پیروزمند دولت سوسیالیستی نیز بشود. در اینگونه موردی جنگ از طرف ما مشروع و عادلانه می بود. در این صورت این جنگ، جنگ برای سوسیالیسم، برای رهائی ملل دیگر از دست بورژوازی میبود» (از مقاله «برنامه جنگی انقلاب پرولتاری» که در پائیز سال ۱۹۱۶ نوشته شده است) (تالیفات لنین جلد ۱۹ ص ۳۲۵ چاپ روسی).

این يك توری نو و مکمل انقلاب سوسیالیستی، توری راجع به امکان پیروزی سوسیالیسم در کشورهای جداگانه، راجع

به شرایط پیروزی وی و راجع به دورنمای پیروزی بود، همین تئوری بود که مبانی آن از همان سال ۱۹۰۵ در رساله «دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراسی» از طرف لنین بیان شده بود.

این تئوری با اصلی که بین مارکسیستهای دوران سرمایه‌داری پیش از امپریالیستی رواج داشت و بر آن بودند که پیروزی سوسیالیسم در یک کشور غیر ممکن است و غلبه سوسیالیسم در همه کشورهای متمدن در یک موقع به عمل خواهد آمد، اساساً فرق داشت. لنین بنابر دلایلیکه در باره سرمایه‌داری امپریالیستی در کتاب ممتاز خود «امپریالیسم بالا ترین مرحله سرمایه‌داری» آورده بود، این اصل را مانند اصل کهنه شده‌ای واژگون کرده و اصل تئوریک نوینی آورد که طبق آن غلبه سوسیالیسم در همه کشورهای در یک موقع محال شمرده شده و غلبه سوسیالیسم در یک کشور سرمایه‌داری جداگانه امکان‌پذیر است. اهمیت ذی قیمت تئوری انقلاب سوسیالیستی لنین نه تنها در آنستکه مارکسیسم را با تئوری نوینی غنی ساخته و آنرا بجلو برده است. اهمیت دیگری هم که دارد این است که پیرولترهای کشورهای دیگر دورنمای انقلابی داده ابتکار آنها را در کارهجوم به بورژوازی ملی خود توسعه میدهد و به آنها میاموزد که برای تشکیل چنین هجومی چطور از موقعیت جنگ استفاده کنند و ایمان آنها را به غلبه انقلاب پرولتاری راسخ‌تر میگرداند.

چنین بود اصل تئوریکی و تاکتیک بلشویکها در مسائل جنگ، صلح و انقلاب. بر اساس همین اصل بلشویکها در روسیه فعالیت عملی خود را از پیش میبردند.

باوجود پی‌گردهای سخت پلیس، وکلای بلشویک دوما: بادایف، پتروسکی، مورانوف، ساموئیلوف، شاگوف در آغاز جنگ بمسافرت پرداخته در یک عده از سازمانها در باره خط مشی بلشویکها نسبت بجنگ و انقلاب سخنرانیهای کردند. در ماه نوامبر سال ۱۹۱۴ برای مذاکره در باره رویه نسبت بجنگ، جلسه فراکسیون بلشویکی دومای دولتی منعقد گردید. در روز سوم تمام هیئت این جلسه بازداشت شد. دادگاه همه وکلای نامبرده را به محرومیت از حقوق و تبعید برای اقامت در سیبری خاوری محکوم نمود. حکومت تزاری وکلای بلشویک دومای دولتی را به «خیانت بکشور» متهم میساخت.

در دادگاه منظره فعالیت وکلای دوما که مایه افتخار حزب ما بود نمودار شد. وکلای بلشویکی در مقابل دادگاه از خود مردانگی ابراز داشته، دادگاه را مبدل به کرسی خطابه کردند و سیاست استیلاجویانه تزاریسیم را مفتضح ساختند.

و اما کامنف که برای این کار بدادگاه جلب شده بود طور دیگری رفتار کرد و بعلت بزدلش بمحض رو برو شدن با اولین خطر فوراً سیاست حزب بلشویک را نفی نمود. کامنف در دادگاه اظهار داشت که در مسئله جنگ با بلشویکها هم‌رأی نیست و محض اثبات اظهارات خود خواهش کرد که ایوردانسکی منشویک را برای گواهی احضار نمایند.

بلشویکها برضد کمیته‌های صمتمی نظامی که برای جنگ کار میکرد و همچنین برضد منشویکها که سعی داشتند کارگرانرا زیر نفوذ بورژوازی امپریالیستی در آورند فعالیت بزرگی بخرج دادند. بورژوازی در مسئله اینکه جنگ امپریالیستی را در چشم همه به‌ثابته جنگ عموم ملت وانمود کند منافع حیاتی داشت.

هنگام جنگ، بورژوازی از خودش تشکیلات سراسر روسیه ای بنام اتحاد زمستواها و شهرها بر پا کرده در کارهای دولتی نفوذ بزرگی بدست آورده بود. لازم بود که کارگرانرا نیز به رهبری و نفوذ خود تابع سازد. برای این کار بورژوازی وسیله‌ای اندیشید و آن عبارت از تشکیل «دستجات کارگری» در جنب کمیته‌های صنعتی-نظامی بود. منشویکها فوراً با این نیت بورژوازی همراه شدند. بورژوازی علاقمند بود که باین کمیته‌های صنعتی-نظامی نمایندگان کارگران جلب شوند تا اینکه آنها در میان توده کارگران برای لزوم افزایش نیروی تولیدی کار در فابریکها و کارخانه‌های گلوله، توپ و فشنگ و اسلحه سازی و سایربنگاهها که برای دفاع کار میکرد تبلیغات نمایند. «همه چیز برای جنگ، همه چیز در راه جنگ»،-چنین بود شعار بورژوازی. معنی این شعار در عمل این بود که «تا میتوانی از سفارشهای جنگی و از تصرف خاکهای بیگانه جیب خود را انباشته کن»، منشویکها در این امر میهن پرستی دروغی که از طرف بورژوازی جعل شده بود، فعالانه شرکت کردند. آنها برای شرکت در انتخاب «دستجات کارگری» جنب کمیته‌های صنعتی-نظامی در میان کارگران شدیداً تبلیغات نموده و بدین وسیله به سرمایه‌داران یاری میکردند. بلشویکها برضد این نیرنگبازی بودند. آنها طرفدار بایکوت کمیته‌های صنعتی-نظامی بودند و این بایکوت را با موفقیت از پیش بردند. لیکن باوجود این یک قسمت از کارگران زیر رهبری منشویک معروف گوزدیف و پرووکاتور آبروسیموف در فعالیت کمیته‌های صنعتی-نظامی شرکت کردند. اما وقتیکه نمایندگان کارگران در سپتامبر سال ۱۹۱۵ برای انتخابات نهائی در «دستجات کارگری» کمیته‌های صنعتی-نظامی، گرد آمدند معلوم شد که

اکثریت نمایندگان برضد شرکت در این «دستجات کارگری» هستند. اکثریت نمایندگان کارگران برضد شرکت در کمیته‌های صنعتی-نظامی قطعنامه‌ای بالحن شدید صادر کردند و اظهار داشتند که کارگران مبارزه برای صلح و سرنگون نمودن تزاریسم را مطمح نظر خویش قرار می‌دهند.

بلشویکها در ارتش و نیروی دریائی هم بکارهای بزرگی دست زدند، به توده‌های سربازان و ملوانان می‌فهماندند که مسبب دهشت خارق العادهٔ جنگ، عذاب و مشقتهاى ملت کیست، می‌فهماندند که انقلاب برای ملت یگانه راه رهائی از کشتارگاه امپریالیستی است. بلشویکها در ارتش و نیروی دریائی، در جبهه و در قسمتهای عقب جبهه حوزه‌هایی تشکیل میدادند و نیز اوراقی مبنی بر دعوت برضد جنگ انتشار میدادند.

در کرونشتاد بلشویکها «مجمع کل تشکیلات نظامی کرونشتاد» را تشکیل دادند که با کمیتهٔ پتروگراد حزب رابطهٔ محکم داشت. برای کارکردن میان سربازان پادگان، در جنب کمیتهٔ پتروگراد حزب تشکیلات نظامی بر پا شده بود. در ماه اوت سال ۱۹۱۶ رئیس ادارهٔ آگاهی پتروگراد خبر داد که «در مجمع کرونشتاد کار بطور خیلی جدی و سری براه افتاده است و همهٔ شرکت کنندگان آن اشخاص کم حرف و با احتیاط هستند. این مجمع در کرانه هم نمایندگان دارد».

حزب در جبهه، میان سربازان ارتشهای متخاصم تبلیغ برادری میکرد و بویژه خاطر نشان مینمود که دشمن همانا بورژوازی تمام جهان است و تنها بوسیلهٔ تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی و برگرداندن سلاح برضد بورژوازی خودی و حکومت وی میتوان جنگ را بی پایان رسانید. امتناع

قسمتهای مختلف ارتش از مبادرت به تعرض بیش از پیش مشاهده میشود. اینگونه وقایع دیگر در سال ۱۹۱۵ و بویژه در ۱۹۱۶ رخ میداد.

بلشویکها مخصوصاً در ارتشهای جبهه شمالی در ناحیه کرانه بالتیک فعالیت مهمی بخرج داده بودند. فرمانده کل ارتش جبهه شمال ژنرال روزسکی در اوایل سال ۱۹۱۷ بر رؤسای خود گزارش داده بود که بلشویکها در این جبهه کارهای مهم انقلابی انجام میدهند.

جنگ در زندگانی ملل، در زندگانی طبقه کارگر بین المللی تحول بزرگی بود. سرنوشت دول، سرنوشت ملل و سرنوشت جنبش سوسیالیستی را در عرصه قرار داده بود. بنابراین جنگ در عین حال برای همه احزاب و جریاناتی که خود را سوسیالیستی مینامیدند یک سنگ محک و وسیله آزمایشی بود. در آن زمان مطلب در سر این بود که آیا احزاب و جریانات مذکور به راه سوسیالیسم، به راه انترناسیونالیسم صادق و وفادار میمانند یا اینکه ترجیح میدهند که به طبقه کارگر خیانت کرده و پرچمهای خود را در هم پیچیده آنها را زیر پای بورژوازی ملی خود بیاورند.

جنگ نشان داد که احزاب انترناسیونال دوم از عهده آزمایش بر نیامدند، نسبت به طبقه کارگر خیانت ورزیدند و پرچمهای خود را در برابر بورژوازی ملی امپریالیستی خود فرود آوردند.

این احزاب که در اپورتونیزم را محیط خود پرورش داده و با روح گذشت و اغماض نسبت به اپورتونیستها و ناسیونالیستها تربیت یافته بودند طور دیگر هم نمیتوانستند رفتار کنند. جنگ نشان داد که حزب بلشویک یگانه حزبی است که

از روی شرف از عهدهٔ آزمایش بر آمده و تا آخر براه
سوسیالیسم و انترناسیونالیسم پرولتری وفادار ماند.

علت این هم معلوم است زیرا تنها حزب تراز نو، تنها حزبی
که با روح مبارزهٔ آشتی ناپذیر برضد اپورتونیسیم پرورش یافته،
تنها حزبی که از اپورتونیسیم و ناسیونالیسم فارغ است - تنها
چنین حزبی می‌توانست از عهدهٔ آزمایش عظیمی بر آمده و به
راه طبقهٔ کارگر، براه سوسیالیسم و انترناسیونالیسم وفادار بماند.
حزب بلشویکی درست چنین حزبی بود.

۴. شکست ارتش تزاری در جبهه. ویرانی اقتصادی.
بحران تزاریسیم

سه سال بود که جنگ ادامه داشت. زندگی میلیونها افراد بشر،
بصورت کشته و زخمی و کسانی که در نتیجهٔ بیماریهای همه گیر
ناشی از جنگ می‌مردند، قباہ میشد. بورژوازی و ملاکین از
جنگ کیسهٔ خود را می انباشتند ولی تنگدستی و محرومیت‌های
کارگران و دهقانان روز بروز بیشتر میگشت. جنگ اقتصاد
ملی روسیه را ویران میساخت. قریب ۱۴ میلیون کارکن تندرست
را از کار اقتصادی باز داشته به ارتش فرستاده بودند. فابریکها
و کارخانه‌ها از کار میافتاد. از کشت غله کاسته شده بود
زیرا کارکن کافی وجود نداشت. اهالی و سربازان در جبهه
گرسنگی میکشیدند و لخت و پا برهنه بودند. جنگ تمام منابع
کشور را می بلعید.

ارتش تزاری پی در پی شکست میخورد. توپخانهٔ آلبان
مانند تکرگ بروی ارتش تزاری گلولهٔ توپ میباراند. ارتش
تزاری نه توپ باندازهٔ کافی داشت، نه گلوله و نه حتی

تفنگ. گاهی بسه نفر سرباز فقط یک تفنگ میرسید. از همان موقع جنگ خیانت سوخوملینوف وزیر جنگ تزاری آشکار گردید و معلوم شد که با جاسوسهای آلمانی رابطه داشته است سوخوملینوف امر جاسوسی آلمان را انجام میداد و مأموریت او آن بود که تأمین مهمات جنگی جبهه را مختل سازد، نگذارد بجبهه توپ و تفنگ و گلوله برسد. بعضی از وزیران و ژنرالهای تزاری خودشان پنهانی به پیشرفت ارتش آلمان مساعدت میکردند: باتفاق ملکه که با آلمانیها ارتباط داشت اسرار جنگ را برای آلمانیها افشاء مینمودند. جای تعجب نیست که ارتش تزاری شکست خورده و مجبور بعقب نشینی میشد. تا سال ۱۹۱۶ آلمانیها بتصرف لهستان و قسمتی از سرزمین کرانه‌های بالتیک موفق شده بودند.

همه این حوادث باعث خشم و نفرت کارگران، دهقانان، سربازان و روشنفکران نسبت بحکومت تزاری گردیده جنبش انقلابی توده‌های ملت را برضد جنگ و تزاریسم، چه در عقب جبهه و چه در جبهه، چه در مرکز و چه در نقاط دور دست، شدت و افزایش میداد.

نارضایتی به بورژوازی امپریالیستی روس هم سرایت مینمود. بورژوازی از اینرو خشمگین شده بود که در دربار تزاری ارادلی مانند راسپوتین حکمرانی میکردند که انعقاد صلح جداگانه با آلمانیها را بطور آشکار خط مشی خود قرار داده بودند. بورژوازی بیش از پیش متقاعد میشد که حکومت تزاری قادر نیست جنگ را با موفقیت از پیش ببرد و میرسید که مبدا تزاریسم برای نجات موقعیت خود به صلح جداگانه‌ای با آلمانیها تن در دهد. باین جهت بورژوازی روس تصمیم گرفت دست به کودتای در باری بزند تا آنکه نیکلای دوم را

خلع و بجای او میخائیل رومانف را که با بورژوازی مربوط بود به تخت نشاند. باینوسیله بورژوازی میخواست با یک تیر دو نشان بزند: نخست آنکه زمام حکومت را بدست گرفته ادامه جنگ امپریالیستی را تامین نماید، دوم آنکه بوسیله کودتای مختصر درباری از هجوم انقلاب بزرگ خلق که سیل وار فرا میرسید جاوگیری کند.

در این قضیه حکومت‌های انگلیس و فرانسه از بورژوازی روس کاملاً پشتیبانی میکردند. آنها میدیدند که تزار قادر به ادامه جنگ نیست و میترسیدند که تزار بوسیله صلح جداگانه با آلمانها کار را یکسره کند. هر آینه حکومت تزاری صلح جداگانه منعقد میکرد حکومت‌های انگلیس و فرانسه کشوری مانند روسیه را که نه تنها نیروی دشمن را بحسبه‌های خود جلب میکرد بلکه دهها هزار سربازان زبده روس را بفرانسه اعزام میداشت از دست میدادند. باینجهت آنها از اقدامات بورژوازی روس بمنظور انجام کودتای در باری پشتیبانی کردند.

بدینطریق تزار تنها ماند.

هنگامیکه ناگامیهای جنبه پی در پی ادامه داشت، ویرانی اقتصادی بیش از پیش سختتر میشد. در روزهای ماه ژانویه و فوریه سال ۱۹۱۷ اختلال امور خواربار، مواد خام و سوخت بیالاترین درجه ترقی و بهت‌های شدت خود رسید. حمل خواربار به پتروگراد و مسکو تقریباً موقوف شد. بنگاهها یکی پس از دیگری بسته میشد. بسته شدن بنگاهها بر بیکاری می افزود. بویژه وضع کارگران تحمل ناپذیر شد. توده‌های وسیع ملت بیش از پیش معتقد میگشتند که برای رهایی از این وضع قحط ناپذیر تنها يك راه وجود دارد و آن راه سرنگون کردن سلطنت مستبد تزاری است.

تزاریسیم آشکارا دچار بحران مهلکی گردیده بود. بورژوازی خیال داشت که بحران را بوسیله کودتای درباری حل کند.

ولی ملت این بحران را بدخواه خود حل نمود.

۵. انقلاب فوریه. سقوط تزاریسیم. تشکیل شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان. تشکیل حکومت موقتی. حاکمیت دوگانه.

سال ۱۹۱۷ با اعتصاب ۹ ژانویه آغاز گردید. در موقع اعتصاب در پتروگراد و مسکو و باکو و نیژنی نوگورود نمایشهائی روی داد و ضمناً ۹ ماه ژانویه در مسکو قریب یک سوم همه کارگران در اعتصاب شرکت کردند. نمایش دو هزار نفری در بولوار تورسکوی از طرف پلیس سوار پراکنده شد. در پتروگراد در شوسه ویبورگ سربازها هم به نمایش دهندگان پیوستند.

پلیس پتروگراد گزارش داده بود که «فکر اعتصاب همگانی روز بروز بیشتر طرفدار پیدا میکند و مانند سال ۱۹۰۵ وجهه عمومی بخود میگیرد».

منشویکها و اسارها کوشش میکردند که جنبش انقلابی آغاز شده را در دایره‌ای که برای بورژوازی لیبرال لازم است بگنجانند. منشویکها پیشنهاد کردند که در روز گشایش دومای دولتی یعنی ۱۴ فوریه حرکت دسته جمعی کارگران بسوی دومای دولتی ترقیب داده شود ولی توده‌های کارگران از پی بلشویکها روانه شدند و بدومای دولتی نرفته بلکه برای نمایش رفتند.

در ۱۸ فوریه ۱۹۱۷ در پتروگراد اعتصاب کارگران کارخانه پوتیلوف آغاز گردید. ۲۲ فوریه کارگران اکثر بزرگترین بنگاهها اعتصاب کردند. در روز بین المللی زنان کارگر، ۲۳ فوریه (۸ مارس)، بر حسب دعوت کمیته پتروگراد بلشویکها زنان کارگر بکوچهها و خیابانها آمدند تا برضد گرسنگی، جنگ و تزاریسم نمایش دهند. کارگران بوسیله اقدام باعتصاب همگانی در تمام پتروگراد از این نمایش زنان کارگر پشتیبانی کردند. اعتصاب سیاسی به نمایش سیاسی همگانی برضد رژیم تزاری تبدیل میگردد.

۲۴ فوریه (۹ مارس) تظاهرات با شدت زیادتری از نو آغاز میشود. اینک قریب ۲۰۰ هزار کارگر اعتصاب کردند. ۲۵ فوریه (۱۰ مارس) جنبش انقلابی همه کارگران پتروگراد را فرا میگیرد. اعتصابات سیاسی ناحیهها به اعتصاب سیاسی همگانی تمام پتروگراد تبدیل میگردد. در همه جا تظاهرات و زد و خوردهایی با پلیس روی میدهد. در بالای سر تودههای کارگران پرچمهای سرخ باشعارهای: «نیست باد تزار!»، «نیست باد جنگ!»، «نان!» جلوه گر است.

بامداد ۲۶ فوریه (۱۱ مارس) اعتصاب و نمایش سیاسی رفته رفته مبدل به اقداماتی برای قیام میشود. کارگران پلیس و ژاندارمری را خلع سلاح نموده خودشان مسلح میشوند. لیکن زد و خورد مسلح با پلیس به تیرباران کردن نمایش دهندگان در میدان زنامنسکایا منتهی میگردد.

ژنرال خابالوف که فرمانده استان نظامی پتروگراد بود به کارگران آگهی میدهد که آنها باید ۲۸ فوریه (۱۳ مارس) شروع بکار نمایند و گرنه به جبهه فرستاده خواهند شد. ۲۵ فوریه (۱۰ مارس) تزار به ژنرال خابالوف چنین فرمان میدهد.

«امر میکنم که همین فردا در پایتخت به اغتشاشات خاتمه داده شود». ولی «خاتمه دادن» به انقلاب دیگر ممکن نبود.

روز ۲۶ فوریه (۱۱ مارس) گروهان چهارم احتیاط هنگ پاولوسکی به شلیک آغاز کرد اما نه بطرف کارگران بلکه بسوی دسته‌های پلیس سوار که با کارگران شروع به تیراندازی متقابل کرده بودند. مبارزه برای هرا راه نمودن ارتش با جدیت و سرسختی تمام دامنه گرفت، بویژه از طرف زنان کارگر که مستقیماً بطرف سربازان روی میاوردند آنها را برادر میخواندند و دعوت مینمودند که برای سرنگون ساختن سلطنت مستبدۀ منفور تزاری به ملت یاری کنند.

رهبری کارهای روز مره حزب بلشویک در آن وقت بمعهدۀ دفتر کمیته مرکزی حزب ما در پتروگراد تحت ریاست رفیق مولوتوف بود. دفتر کمیته مرکزی در تاریخ ۲۶ فوریه (۱۱ مارس) بیانیه مبنی بر دعوت بادامه مبارزه مسلح برضد تزاریسم و تشکیل حکومت انقلابی موقتی نشر داد.

۲۷ فوریه (۱۲ مارس) سپاهیان پتروگراد از شلیک بطرف کارگران امتناع ورزیده به ملت که قیام کرده بود می پیوستند. بامداد ۲۷ فوریه هنوز شماره سربازانیکه قیام کرده بودند فقط ده هزار تن بود ولی عصر آنروز شماره آنها از ۶۰ هزار نفر تجاوز نمود.

کارگران و سربازانیکه قیام کرده بودند اقدام به بازداشت وزیران و ژنرالهای تزاری و آزاد کردن انقلابیون از زندان نمودند. زندانیهای سیاسی آزاد شده هم وارد کار مبارزه انقلابی می شدند.

در خیابانها هنوز تیراندازی با مامورین شهربانی و ژاندارمها که در بام خانه‌ها با مسلسل کمین کرده بودند ادامه داشت. ولی

پیوستن سریع سپاهیان به کارگران سرنوشت سلطنت مستبدۀ تزاری را تعیین کرد.

وقتیکه خبر پیروزی انقلاب در پتروگراد، در شهرهای دیگر و در جبهه منتشر شد کارگران و سربازان در همه جا به خلع مأمورین تزاری پرداختند.

انقلاب بورژوازی دموکراتیک فوریه غالب شد. انقلاب از این جهت پیروز شد که طبقه کارگر پیش آهنگ آن بود و بر رأس جنبش ملیونها توده دهقان که جامه سربازی پوشیده و «برای صلح، برای نان، برای آزادی» مبارزه میکردند قرار گرفته بود. سلطه پرولتاریا پیشرفت انقلاب را تأمین کرد.

لنین در نخستین روزهای انقلاب نوشته بود که: «انقلاب را پرولتاریا انجام داد، وی قهرمانی بروز داد، خون خود را ریخت و وسیعترین توده‌های زحمتکش و تهیدستترین مردم را از پی خود برد...» (لنین جلد ۲۰ ص ۲۳-۲۴ چاپ روسی).

نخستین انقلاب سال ۱۹۰۵ مقدمات غلبه سریع انقلاب دوم سال ۱۹۱۷ را فراهم آورد.

لنین خاطر نشان میکرد که: «بدون سه سال بزرگترین نبردهای طبقاتی و بدون جدیت و فعالیت انقلابی پرولتاریای روس در سالهای ۱۹۰۵-۱۹۰۷، انجام انقلاب دوم به این سرعت یعنی ختم مرحله ابتدائی آن در عرض چند روز امکان ناپذیر بود» (همانکتاب ص ۱۳).

در همان نخستین روزهای انقلاب شوراها پدید آمدند. انقلاب پیروزی یافته به شوراها و کلای کارگران و سربازان تکیه میکرد. کارگران و سربازانی که قیام کرده بودند شوراها را نمایندگانی

کارگران و سربازان را بر پا کردند. انقلاب سال ۱۹۰۵ نشان داد که شوراهای دستگاه قیام مسلح و در عین حال هسته حاکمیت جدید انقلابی میباشند. اندیشه شوراهای در مغز توده‌های کارگر زنده بود و آنها در روز فردای سرنگون کردن تزارسم این اندیشه را عملی کردند ولی با این فرق که در سال ۱۹۰۵ فقط شوراهای نمایندگان کارگران بر پا شده بود و حال آنکه در فوریه سال ۱۹۱۷ با ابتکار بلشویکها شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان پدید آمد.

هنگامیکه بلشویکها مبارزه مستقیم توده را در خیابانها رهبری میکردند، احزاب سازش کار یعنی منشویکها و اسارها در شوراهای کرسیهای وکالت را اشغال کرده و در آنجا اکثریت خود را تشکیل میدادند. چیزی که باین کار تا اندازه‌ای کمک میکرد این بود که بیشتر لیبرهای حزب بلشویکی در زندانها و یا در تبعید گاهها بودند (لنین در مهاجرت بود، استالین و اسوردلوف در سیبری تبعید بودند) و حال آنکه منشویکها و اسارها آزادانه در خیابانهای پتروگراد گردش میکردند. بدینطریق در سر شورای پتروگراد و کمیته اجرائیه آن نمایندگان احزاب سازش کار یعنی منشویکها و اسارها قرار گرفتند. در مسکو و یک رشته از شهرهای دیگر نیز وضع از همین قرار بود. تنها در ایوانووننسک، کراسنویارسک و برخی شهرهای دیگر از اول در شوراهای اکثریت با بلشویکها بود.

ملت مسلح یعنی کارگران و سربازان که نمایندگان خود را بشورا میفرستاد آنها دستگاه حاکمیت ملی مینداشت. آنها چنین میسرمدند و مطمئن بودند که شورای نمایندگان کارگران و سربازان همه درخواستهای ملت انقلابی را انجام خواهد داد و نخستین اقدام آن انعقاد صلح خواهد بود.

ولی زود باوری کارگران و سربازان بازی بدی برای خود آنها شد. اس ارها و منشویکها حتی در فکر از بین بردن جنگ و بدست آوردن صلح هم نبودند. آنها خیال داشتند که از انقلاب برای ادامه جنگ استفاده نمایند. واما راجع به انقلاب و درخواستهای انقلابی ملت، اس ارها و منشویکها چنین مینداشتند که انقلاب دیگر پایان رسیده است و اکنون دیگر وظیفه آن است که آنها استوار ساخته و باتفاق بورژوازی براه زندگانی «عادی» مشروطه‌ای وارد شد. باین جهت رهبری اس اری و منشویکی شورای پتروگراد هر چه از دستش بر می آمد کرد تا آنکه مسئله از بین بردن جنگ و موضوع صلح را ماستمالی کرده حاکمیت را به بورژوازی واگذار نماید.

۲۷ فوریه (۱۲ مارس) سال ۱۹۱۷ نمایندگان لیبرال دومای دولتی با لیبرهای اس اری منشویکی در پس پرده بند و بست کرده کمیته موقتی دومای دولتی را بریاست رودزیانکو رئیس دومای چهارم دولتی که يك نفر ملاک و سلطنت طلب بود تشکیل دادند. و پس از چند روز کمیته موقتی دومای دولتی و لیبرهای اس ار و منشویک کمیته اجرائیه شورای نمایندگان کارگران و سربازان، پنهانی از بلشویکها در باره تشکیل حکومت جدید روسیه یعنی حکومت موقتی بورژوازی بریاست شاهزاده لوف که تزار نیکلای دوم هنوز پیش از تغییر رژیم ماه فوریه برای نخست وزیری حکومت خود در نظر گرفته بود باهم توافق حاصل کردند. میلیوکوف رئیس کادتها، کوچکف رئیس اکتیابریستها و نمایندگان معروف دیگر طبقه سرمایه‌داران در حکومت موقتی داخل شدند و کرنسکی اس ار هم بعنوان نماینده «دموکراسی» در آن وارد گشت.

نتیجه اینطور شد که لیبرهای اس ار و منشویک کمیته اجرائیه

شورا، حاکمیت را به بورژوازی واگذار کردند و شورای نمایندگان کارگران و سربازان که بعداً از این موضوع خبر دار شد باوجود اعتراض بلشویکها با اکثریت خود عملیات لیسره‌ای اس ار و منشویک را تصویب نمود.

بدینمنوال در روسیه دولت نوینی تشکیل شد که بنا بر گفتهٔ لنین مرکب بود از نمایندگان «بورژوازی و ملاکین بورژوا شده».

لیکن در کنار حکومت بورژوازی حاکمیت دیگر یعنی شورای نمایندگان کارگران و سربازان وجود داشت. نمایندگان سربازان در شورا بطور عمده دهقانانی بودند که برای جنگ بسیج شده بودند. شورای نمایندگان کارگران و سربازان، دستگاه اتحاد کارگران و دهقانان برضد حاکمیت تزاری و در آن واحد دستگاه حاکمیت آنها یعنی دستگاه دیکتاتوری طبقه کارگر و دهقانان بود.

بدین طریق یک نوع حاکمیت دوگانه در هم پیچیده از دو دیکتاتوری: یعنی دیکتاتوری بورژوازی در وجود حکومت موقتی و دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان در وجود شورای نمایندگان کارگران و سربازان ایجاد شد.

حاکمیت دوگانه پدید آمد.

چه علت داشت که در ابتدا منشویکها و اس ارها اکثریت تشکیل داده بودند؟

چه علت داشت که کارگران و دهقانان پیروز شده داوطلبانه حاکمیت را به نمایندگان بورژوازی واگذار کردند؟

لنین این مسئله را چنین توضیح میداد که ملیونها مردم که در سیاست ناشی بودند بیدار شده و سیاست روی آوردند.

قسمت عمدهٔ اینها را مالکین خرده، دهقانان و کارگرانی تشکیل میدادند که خود اندکی پیش از این دهقان بودند یعنی کسانی که در بین بورژوازی و پرولتاریا قرار داشتند. در آن موقع روسیه در بین تمام کشورهای بزرگ اروپا کشوری بود که از همه بیشتر دارای جنبهٔ خرده بورژوازی بود و در این کشور «موج عظیم خرده بورژوازی همه را زیر گرفت و نه فقط از حیث شمارهٔ خود بلکه از حیث طرز اندیشهٔ خود نیز پرولتاریای آگاه را مغروق ساخت یعنی محافل بسیار وسیع کارگران را در معرض سرایت نظریه‌های سیاسی خرده بورژوازی خود قرار داد» (لنین، جلد ۲۰ ص ۱۱۵ چاپ روسی).

همین موج دریای خرده بورژوازی بود که احزاب خرده بورژوازی یعنی منشویکها و اس ارها را بالا آورد. لنین خاطر نشان کرد که علت دیگر، تغییر در ترکیب پرولتاریا در موقع جنگ و کافی نبودن آگاهی و وضع سازمانی پرولتاریا در آغاز انقلاب بود. موقع جنگ در ترکیب خود پرولتاریا تغییرات مهمی بعمل آمد. قریب ۴۰ درصد کارگران اصلی بارتش فرا خوانده شده بودند. در سالهای جنگ خرده مالکین، پیشه‌وران و دکانداران بسیاری، که نسبت به احوال و روحیهٔ پرولتاریا بیگانه بودند، بمنظور گریز از سرباز گیری داخل بنگاهها شده بودند.

همین قشرهای خرده بورژوازی کارگران زمینهٔ مساعدی شد که سیاسیون خرده بورژوازی یعنی منشویکها و اس ارها را پرورش میداد.

از اینجاست که توده‌های وسیع ملت که در سیاست ناشی و زیر این موج عظیم خرده بورژوازی در غلطیده بودند، از نخستین پیشرفتهای انقلاب سر مست گردیدند و در نخستین ماههای

انقلاب اسیراحزاب سازش کار شدند و در عالم سادگی خود گمان میکردند که حاکمیت بورژوازی مانع انجام کار شوراها نخواهد شد و بنابراین راضی شدند که حاکمیت دولتی را به بورژوازی واگذار کنند.

وظیفه ایکه حزب بلشویک در پیش داشت این بود که بوسیله کار انتباهی صبورانه در میان توده‌ها، جنبه امپریالیستی حکومت موقتی را آشکار سازد، پرده از روی خیانت اس‌ارها و منشویکها بر دارد و نشان دهد که بدون تبدیل حکومت موقتی به حکومت شوراها نیل بصلح غیر ممکن است.

و حزب بلشویک با کمال جدیت باین کار پرداخت.

حزب بلشویک ارگانهای علنی مطبوعاتی خود را از نو بر قرار میسازد. پنج روز پس از انقلاب فوریه در پتروگراد نشر روزنامه «پراودا» شروع میشود و چند روز پس از آن روزنامه «سوسیال دموکرات» در مسکو انتشار مییابد. حزب در رأس توده‌هاییکه از قید اطمینان به بورژوازی لیبرال و اطمینان به منشویکها و اس‌ارها خود را رها می نمایند شروع بفعالیت مینماید و با کمال بردباری بسربازان و دهقانان لزوم همکاری با طبقه کارگر را میفهماند. حزب به آنها توضیح میدهد که دهقانان بدون پیشرفت انقلاب و بدون عوض کردن حکومت موقتی بورژوازی به حکومت شوراها نه نائل بصلح میشوند و نه زمین خواهند گرفت.

خلاصه

جنگ امپریالیستی بر اثر ناموزونی ترقی کشورهای سرمایه‌داری، در اثر برهم خوردن موازنه بین دولتهای بزرگ و بر اثر لزوم تقسیم مجدد جهان برای امپریالیستها

بوسیله جنگ و بر قرار ساختن موازنه نوین قوا، پدید آمد.

اگر احزاب بین الملل دوم براه طبقه کارگر خیانت نمیکردند، اگر آنها تصمیمات کنگره‌های بین الملل دوم را برضد جنگ نقض نمیکردند، اگر آنها تصمیم میگرفتند که برضد حکومت‌های امپریالیستی خود، برضد دامن زنان آتش جنگ بطور فعال بر خاسته و طبقه کارگر را نیز برانگیزند، جنگ چنین خصلت ویران کننده‌ئی نمیداشت و شاید هم اصلاً تا این اندازه شدت و توسعه نمییافت.

حزب بلشویک یگانه حزب پرولتری بود که براه سوسیالیسم و انترناسیونالیسم صادق و وفادار ماند و برضد حکومت امپریالیستی خود جنگ داخلی را ترتیب داد. کلیه احزاب انترناسیونال دوم که توسط قشرهای فوقانی خود با بورژوازی مربوط بودند گرفتار اسارت امپریالیسم شده و بسوی امپریالیستها شتافتند.

جنگ که خود انعکاس بحران همگانی سرمایه‌داری بود این بحران را شدت داده و سرمایه‌داری جهانرا سست کرد. کارگران روسیه و حزب بلشویک نخستین کسانی در جهان بودند که از سستی سرمایه‌داری با کمال موفقیت استفاده کرده جبهه امپریالیسم را شکافتند و تزار را سرنگون کردند و شوراهای نمایندگان کارگران و سربازانرا بر پا نمودند.

توده‌های وسیع خرده بورژوازی، سربازان و همچنین کارگران که از نخستین پیشرفتهای انقلاب سر مست و سرخوش شده و به اطمینانهای منشویکها و اس ارها که میگفتند از این بیعد همه کارها خوب خواهد شد، خاطر جمع گردیده بودند، بحکومت موقتی اعتماد حاصل نموده و از او پشتیبانی مینمایند.

در جلو حزب بلشویک این وظیفه قرار گرفت که بتوده‌های کارگران و سربازان که از نخستین پیشرفتهای انقلاب سر مست شده بودند بفهماند که هنوز تا پیروزی کامل انقلاب خیلی مانده است و مادام که حاکمیت در دست حکومت موقتی بورژوازی میباشد و در شوراها سازشکاران یعنی منشویکها و اس ارها فرمانروائی دارند ملت نه به صلح نائل خواهد شد، نه زمین میتواند بگیرد و نه نان بدست میآورد و برای پیروزی کامل لازم است باز یک گام به پیش برداشته شود و حاکمیت بشوراها واگذار گردد.

حزب بلشویک در دوران تهیه و انجام انقلاب سوسیالیستی اکتبر (آوریل سال ۱۹۱۷ - سال ۱۹۱۸)

۱. اوضاع کشور پس از انقلاب فوریه بیرون آمدن حزب از حالت پنهانی و پرداختن بفعالیت سیاسی آشکارا. ورود لنین به پتروگراد. تزه‌های آوریل لنین عطف توجه حزب بلزوم انتقال بسوی انقلاب سوسیالیستی.

وقایع و رفتار حکومت موقتی روز بروز درستی خط مشی بلشویکها را تأیید مینماید. بیش از پیش آشکار میشد که حکومت موقتی برله ملت نیست بلکه علیه ملت است. طرفدار صلح نیست بلکه طرفدار جنگ است و نمیتواند نه صلح، نه زمین و نه نان بدهد. فعالیت انتباهی بلشویکها زمینه مساعدی پیدا میکرد.

در موقعیکه کارگران و سربازان حکومت تزاریرا سرنگون و ریشه‌های سلطنت را قطع میکردند حکومت موقتی بطور معینی متایل بنگاهداری سلطنت بود و دوم مارس سال ۱۹۱۷. جرمانه گوچکوف و شولگین را نزد تزار فرستاده بود. بورژوازی میخواست قدرت را به برادر نیکلا رومانوف یعنی به میخائیل

واگذار نماید اما وقتی که گوجکوف در میتینگ کارگران راه آهن
 نطق خود را با ندای «زنده باد امپراتور میخائیل» پایان
 رسانید، کارگران بازداشت و تفتیش گوجکوف را خواستار
 شدند و با کمال تغییر می‌گفتند: «سگ زرد برادر شغال است».
 معلوم بود که کارگران نمی‌گذارند سلطنت از نو برقرار گردد.
 در آن موقعی که کارگران و دهقانان امر انقلاب را از
 پیش می‌بردند و خون خود را ریخته انتظار خاتمه جنگ را
 داشتند و برای بدست آوردن نان و زمین کوشش می‌نمودند و
 برای مبارزه با ویرانی اقتصادی تقاضای اقدامات قطعی و جدی
 داشتند، حکومت موقتی نسبت باین درخواستهای حیاتی ملت
 کرو و کور بود و آنها را نادیده می‌گرفت. این حکومت که از
 مشهورترین نمایندگان سرمایه‌داران و ملاکین تشکیل یافته بود
 حتی فکر اینرا هم نمی‌کرد که درخواستهای دهقانانرا در خصوص
 واگذاری زمین به آنها بانجام رساند و همچنین نمیتوانست
 بزحمتکشان نان بدهد زیرا برای این کار میبایست بمنافع
 فروشندهگان غله خلل وارد آورد. لازم بود با هر اقدامی
 هم که باشد از ملاکین و از کولاکها غله گرفته شود ولی حکومت
 جرئت اقدام باینکار را نداشت چون خود بمنافع این طبقات
 وابستگی داشت. همچنین صلح را هم نمیتوانست برقرار سازد.
 حکومت موقتی که با امپریالیستهای انگلیس و فرانسه بستگی داشت
 نه تنها در خیال خاتمه دادن بجنگ نبود بلکه برعکس کوشش
 داشت برای اینکه روسیه با فعالیت بیشتری در جنگ امپریالیستهای
 اشتراک ورزد و خیالات جهانگیری خود را در باره تصرف
 اسلامبول و بغازها و تصرف گالیسی انجام دهد از انقلاب استفاده کند.
 معلوم و آشکار بود که زود باوری توده‌های ملت نسبت
 به سیاست حکومت موقتی بزودی میبایست پایان رسد.

رفته رفته معلوم و آشکار میگردید که حاکمیت دوگانه که پس از انقلاب فوریه بوجود آمده بود دیگر مدت زیادی نمیتواند پا بر جای ماند زیرا جریان حوادث ایجاب مینمود که حاکمیت در يك نقطه: یا در چهار دیوار حکومت موقتی و یا در دست شوراها، تمرکز یابد.

راست است که سیاست سازش کاری منشویکها و اس ارها هنوز در میان توده‌های مردم پشتیبان داشت. هنوز عده زیادی از کارگران و از آن بیشتر سربازان و دهقانانی بودند که باور میکردند «بزودی مجلس مؤسسان میاید و همه کارها را بخوبی انجام میدهد» و تصور میکردند که جنگ برای تصرف کشورها نبوده بلکه از روی ضرورت و برای دفاع از دولت میباشد. این قبیل اشخاص را امنیت دفاع طلبانی مینامید که باوجدان ياك درگمراهی سیر میکنند. در میان همه این اشخاص سیاست وعده و وعید و مجامله اس ارها و منشویکها هنوز سیاست صحیحی تلقی میشد. ولی واضح بود که این وعده و وعیدها و مجامله نمیتواند طول بکشد زیرا جریان حوادث و رویه حکومت موقتی روز بروز این موضوع را آشکارتر میکرد و نشان میداد که سیاست سازش کاری اس ارها و منشویکها سیاست دفع الوقت و فریب مردمان زود باور میباشد.

حکومت موقتی همیشه به سیاست مبارزه مخفی و روپوشیده برضد جنبش انقلابی توده و به سیاست بند و بست و دوز و کلکهای پس پرده‌ئی برضد انقلاب قانع نمیگردید و گاهی کوشش میکرد که به تعرض آشکار برضد آزادیهای دموکراسی مبادرت ورزد و سعی داشت که بویژه در میان سربازان «انضباط را از نو بر قرار سازد» و «در کارها نظم بر پا کند»، یعنی میخواست که انقلاب را به دایره‌ئی که برای بورژوازی لازم

است در آورد. ولی هر قدر در این راه کوشش میکرد به مقصود نیرسید و توده‌های مردم با جدیت کامل آزادیهای دموکراسی یعنی آزادی بیان، مطبوعات، آزادی اتحادیه‌ها، اجتماعات و نمایشها را عملی میکردند. کارگران و سربازان کوشش میکردند از حقوق دموکراتیک خود که برای نخستین بار بدست آورده بودند بمنظور شرکت فعال در زندگانی سیاسی کشور کاملاً استفاده نمایند تا اینکه وضعیت حاصله را در یافته و معنی آنرا درک نمایند و تصمیمی اتخاذ کنند که در آینده چه باید کرد.

پس از انقلاب فوریه سازمانهای حزب بلشویک که بطور غیر علنی در سخت ترین شرایط تزاریسیم گر میکرد از حالت پنهانی بیرون آمده و بتوسعه عملیات سیاسی و تشکیلاتی آشکار اقدام نمود. شماره اعضای سازمانهای بلشویک در این موقع بیش از ۴۰-۴۵ هزار تن نبود ولی اینها کادرهایی بودند که در مبارزه آبدیده شده بودند. کمیته‌های حزب بنابر اصول مرکزیت دموکراسی از نو تشکیل گردیده بود. انتخابی بودن همه مقامات حزبی از پائین بی‌الا مقرر شده بود.

انتقال حزب بوضع علنی اختلافاتی را که در حزب بود آشکار گردانید. کامنف و بعضی از کارکنان سازمان حزبی مسکو، مانند ریکوف، بوبنف و نوگین، روش نیمه منشیویکی و پشتیبانی مشروط از حکومت موقتی و سیاست دفاع طلبان را در پیش گرفته بودند. استالین که تازه از تبعید برگشته بود و مولوتف و دیگران به‌راهی اکثریت حزب از سیاست عدم اعتماد نسبت به حکومت موقتی دفاع میکردند، برضد دفاع طلبی بر خاسته و مردمرا بمبارزه فعال در راه صلح و بمبارزه برضد جنگ امپریالیستی دعوت میکردند. یک عده

از کارکنان حزب در نتیجه اقامت طولانی در زندان یا تبعید عقب ماندگی سیاسی خود را ظاهر ساخته و به همین سبب دچار تردید گشته بودند.

نبودن پیشوای حزب یعنی نبودن لنین احساس میشد. لنین که مدت زیادی در تبعید بود ۳ (۱۶) آوریل سال ۱۹۱۷ بروسیه بازگشت.

ورود لنین برای حزب و برای انقلاب اهمیت خیلی زیادی داشت.

لنین در موقعیکه هنوز در سویس بود یعنی موقعیکه نخستین اخبار راجع به انقلاب باو رسید در «نامه‌هایی از دور» به حزب و به طبقه کارگر روسیه چنین نوشته بود:

«کارگران! در جنگ داخلی بر ضد تزارسم شما معجزه‌هایی از قهرمانی پرولتری و توده‌ای بروز دادید. باید در کار سازمان دادن پرولتاریا و عموم خلق هم شما ابراز معجزه نمائید تا وسائل پیروزی خویش را در مرحله دوم انقلاب نیز فراهم سازید.» (لنین جلد ۲۰ ص ۱۹ چاپ روسی). لنین در ۳ آوریل شب وارد پتروگراد شد. در ایستگاه راه آهن فنلاند و در میدان جلو ایستگاه هزاران کارگر و سرباز و ملوان برای پیشواز لنین گرد آمده بودند. هنگامیکه لنین از واگون بیرون آمد توده‌ها را وجد و سرور وصف ناپذیری فراگرفت. آنها لنین را بر روی دست بلند کردند و بدین‌طریق پیشوای خود را به سالون بزرگ ایستگاه آوردند. در آنجا منشویکها: چخه‌ایدزه و سکوبلف از طرف شورای پتروگراد بعنوان «شاد باش» شروع بایراد نطق کرده و در این نطقها «اظهار امیدواری مینمودند» که لنین با آنها «زبان مشترک» خواهد یافت. ولی لنین به نطق آنها گوش نداد، از پهلوی آنها

گذشت و بسوی توده کارگران و سربازان روانه شد و از بالای زره پوش نطق مشهور خود را ایراد کرد و توده‌ها را بمبارزه در راه پیروزی انقلاب سوسیالیستی دعوت نمود و با گفتن «زننده باد انقلاب سوسیالیستی!» نخستین نطق خود را که پس از سالهای متضادی تبعید ایراد نموده بود پایان رسانید.

لنین چون به روسیه آمد با تمام انرژی، هم خود را وقف فعالیت انقلابی کرد. فردای ورودش لنین در جلسهٔ بلشویکها در بارهٔ جنگ و انقلاب گزارش داد، سپس تزه‌های سخنرانی خود را در جلسه‌ایکه غیر از بلشویکها منشویکها نیز حضور داشتند تکرار نمود.

اینها تزه‌های مشهور آوریل لنین بود که بحزب و به پرولتاریا برای انتقال از انقلاب بورژوازی به انقلاب سوسیالیستی خط مشی روشن انقلابی داده بود.

تزه‌های لنین برای انقلاب و برای فعالیت بعدی حزب اهمیت بسیار بزرگی داشت. انقلاب در زندگانی کشور به‌مثابهٔ تحول عظیمی بود و حزب در شرایط نوین مبارزه پس از سرنگون کردن تزاریسم به رهنمود نوینی احتیاج داشت تا اینکه جسورانه و با اطمینان کامل در طریق جدید روانه گردد. این رهنمود را تزه‌های لنین به حزب میداد.

تزه‌های آوریل لنین برای انتقال از انقلاب دموکراسی بورژوازی به انقلاب سوسیالیستی، برای انتقال از نخستین مرحلهٔ انقلاب بمرحلهٔ دوم یعنی بمرحلهٔ انقلاب سوسیالیستی نقشهٔ داهیانیهٔ مبارزه را بحزب میداد. حزب بوسیلهٔ تمام تاریخ پیشین خود برای این وظیفهٔ بزرگ مهیا شده بود. حتی در سال ۱۹۰۵ لنین در رسالهٔ خود موسوم به «دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک» گفته بود که پس از سرنگون کردن

تزاریسم پرلتاریا دست بکار انجام انقلاب سوسیالیستی می‌گردد. موضوع تازه‌ای که در این تزاها دیده می‌شود عبارت از این بود که برای اقدام به انتقال به انقلاب سوسیالیستی نقشه‌ای بدست میداد که از حیث تئوری دارای ادله کافی و مشخص بود.

در رشته اقتصادی اقدامات انتقال عبارت بود از: ملی کردن همه اراضی در کشور با مصادره اراضی ملاکین، مجتمع ساختن همه بانکها در یک بانک ملی، احداث بازرسی آن از طرف شورای نمایندگان کارگران، احداث بازرسی نسبت به تولید اجتماعی و نسبت به پخش خواربار.

در رشته سیاسی انین پیشنهاد می‌کرد که از جمهوری پارلمانی به جمهوری شوروی انتقال بعمل آید. این پیشنهاد در زمینه تئوری و تجربیات مارکسیسم یک قدم جدی به پیش بود. تاکنون تئوری‌دان‌های مارکسیست جمهوری پارلمانی را بهترین شکل سیاسی برای انتقال به سوسیالیسم میدانستند. اکنون لنین پیشنهاد می‌کرد جمهوری پارلمانی به جمهوری شوروی، که در دوره انتقال از سرمایه‌داری بسوسیالیسم مناسبترین شکل تشکیلات سیاسی جامعه می‌باشد، تبدیل شود.

در تزاها چنین نوشته شده بود: «خصوصیت موقع کنونی در روسیه عبارت است از انتقال از نخستین مرحله انقلاب، که بر اثر کافی نبودن آگاهی و تشکل پرولتاریا قدرت را به بورژوازی داده است، - به مرحله دوم آن که باید قدرت بدست پرولتاریا و فقیرترین قشرهای دهقانان داده شود» (در همان کتاب ص ۸۸) و در جای دیگر:

«نه جمهوری پارلمانی، که باز گشت بطرف آن نسبت به شوراهای وکلای کارگران گامی بعقب است، - بلکه

جمهوری شوراهای نمایندگان کارگران و مزدوران و دهقانان
در سر تا سر کشور از پائین تا بالا» (لنین جلد ۲۰ ص
۸۸ چاپ روسی).

لنین میگفت که جنگ در زمان حکومت موقتی نوین نیز
بعنوان یک جنگ غارتگرانه امپریالیستی باقی میماند. وظیفه
حزب عبارت از آن است که اینرا به تودهها بفهماند و به
آنها نشان دهد که خاتمه دادن به جنگ از راهی غیر از جبر
و تعدی یعنی بوسیله صلح و دموکراسی حقیقی بدون سرنگون
ساختن بورژوازی امکان پذیر نمیباشد.

در باره حکومت موقتی لنین این شعار را بمیان آورد:
«از حکومت موقتی هیچگونه پشتیبانی نباید کرد!»
لنین سپس در تزه‌های خود خاطر نشان میکرد که حزب
ما هنوز در شوراها در اقلیت است و در آنجا دسته بندی
منشویکها و اسارها که نفوذ بورژوازی را بر پرولتاریا تحمیل
میکند حکمفرمائی مینماید. بهمین جهت وظیفه حزب عبارت از
آن است که:

«تودهها بفهماند که شورای نمایندگان کارگران یگانه
شکل امکان پذیر حکومت انقلابی میباشد و بنابراین
مادامیکه این حکومت در زیر نفوذ بورژوازی است وظیفه
ما فقط در آنستکه به تودهها اشتباهات تاکتیکی آنها را
با حوصله، بطور دائم و مصرانه و بطرزی که بویژه با
نیازمندیهای عملی تودهها نیز مطابق باشد. بفهمانیم تا هنگامیکه
ما در اقلیت هستیم امر انتقاد و روشن کردن اشتباهات
را از پیش میبریم و در عین حال لزوم انتقال همه قدرت
دولتی را بشوراهای نمایندگان کارگران ترغیب و تبلیغ
مینمائیم...» (همان کتاب ص ۸۸)

معنی آن این بود که لنین برضد حکومت موقتی که در آن موقع شوراهای بآن اعتماد میکردند دعوت بقیام نمی نمود و سرنگون کردن آن را درخواست نمیکرد بلکه میکوشید تا بطریق توضیحی و جلب اشخاص، در شوراهای اکثریت بدست آید تا آنکه سیاست شوراهای تغییر یابد و بوسیله شوراهای ترکیب و سیاست حکومت نیز تغییر کند.

منظور این کار رشد آرام انقلاب بود.

لنین سپس خواستار بود که «جامه چرکین» را کنده و دور انداخته یعنی از نام سوسیال دموکرات دست کشیده شود. هم احزاب انترناسیونال دوم و هم منشویکهای روس خود را سوسیال دموکرات مینامیدند. اپورتونیستها و خائنین سوسیالیسم این نام را چرکین و ننگین کرده بودند. لنین پیشنهاد کرد که حزب بلشویک، چنانکه مارکس و انگلس حزب خود را مینامیدند— حزب کمونیست نامیده شود. این نام از لحاظ علمی درست است چونکه مقصود نهائی حزب بلشویک نائل شدن به کمونیسم میباشد. بشریت میتواند از سرمایه داری مستقیماً فقط بسوسیالیسم، یعنی بهالکیت مشترک ابزارهای تولید و توزیع محصول موافق کار هر کس انتقال یابد. لنین میگفت که حزب ما از اینهم دورتر نگاه میکند. سوسیالیسم بطور ناگزیر باید تدریجاً بکمونیسم که روی پرچم آن نوشته شده است «از هر کس— مطابق استعدادش و بهر کس مطابق احتیاجش» برسد. سرانجام لنین در تزهایی خود ایجاد انترناسیونال نوین یعنی بر پا کردن انترناسیونال سوم، انترناسیونال کمونیستی را که از اپورتونیسم و سوسیال شوینیسم مبری باشد درخواست میکرد.

تزهایی لنین باعث زوزه غضب آلودی از جانب بورژوازی، منشویکها و اس ارها گردید.

منشویکها پیامی بکارگران فرستادند که با اخطار: «انقلاب در خطر است» آغاز میشود. بعقیده منشویکها خطر عبارت از آن بود که بلشویکها انتقال قدرت را بشوراهای نمایندگان کارگران و سربازان خواستار بودند.

پلخانوف در روزنامه خود موسوم به «یدینستوو» («یگانگی») مقاله‌ای چاپ کرده در آن نطق لنین را «سخنرانی هذیان آمیز» نامید. پلخانوف به سخنان چخه‌یدزه منشویک اشاره میکرد که گفته بود: «تنها لنین از دایره انقلاب بیرون خواهد ماند و الا ما راه خود را ادامه خواهیم داد».

در ۱۴ آوریل کنفرانس بلشویکهای تمام شهر پتروگراد بر پا گردید. این کنفرانس تزه‌های لنین را تصویب کرد و آنرا اساس کار خود قرار داد.

پس از مدت کوتاهی سازمانهای محلی حزب نیز تزه‌های لنین را تحسین و تصویب نمودند.

همه حزب غیر از چند فرد مانند کامنف، ریکوف، پیاتاکیوف تزه‌های لنین را با رضایت فوق العاده‌ای پذیرفتند.

۲. آغاز بحران حکومت موقتی. کنفرانس ماه آوریل حزب بلشویک.

هنگامیکه بلشویکها برای بسط آینده انقلاب آماده میشدند حکومت موقت بعملیات خود ضد ملت ادامه میداد. در ۱۸ آوریل میلیوکف وزیر امور خارجه حکومت موقت به متفقین اظهار داشت که «همه مردم کوشش دارند جنگ جهانی را تا پیروزی قطعی برسانند و حکومت موقت عزم دارد تعهداتی را که نسبت به متفقین خود قبول کرده است کاملاً مراعات نماید».

بدین طریق حکومت موقتی در وفاداری خود نسبت
بقراردادهای تزاری سوگند یاد میکرد و وعده میداد که بمنظور
نیل «بفتح نهائی» باز هر قدر که برای امپریالیستها لازم باشد
خون خلق را بریزد.

در ۱۹ آوریل از این بیانات («یادداشت میلیوکوف»)
کارگران و سربازان اطلاع حاصل کردند. روز ۲۰ آوریل کمیته
مرکزی حزب بلشویک توده‌ها را به اعتراض برضد سیاست
امپریالیستی حکومت موقتی دعوت کرد. در ۲۰-۲۱ آوریل
(۳-۴ ماه مه) سال ۱۹۱۷ توده‌های کارگران و سربازان که
از صد هزار تن کمتر نبودند برضد «یادداشت میلیوکوف» با
احساسات خشم آلودی دست به نمایش زدند و در روی پرچم‌ها
شعارهای ذیل: «قراردادهای سری فاش شود!»، «نیست باد
جنگ!»، «همه قدرت بدست شوراها!» نوشته شده بود. کارگران
و سربازان از اطراف بمرکز شهر، بجائیکه حکومت موقتی
قرار گرفته بود می آمدند. در خیابان نوسکی و در
جاهای دیگر با دسته‌های مختلف بورژوازی زد و خوردهایی
روی داد.

آشکارترین ضد انقلابیها مانند ژنرال کورنیلوف دعوت
میکردند که به نمایش دهندگان شلیک شود و حتی در این باب
فرمانهایی هم دادند. ولی قسمتهای ارتش اینگونه فرمانها را گرفته
از اجرای آن امتناع کردند.

یک گروه کوچکی از اعضای کمیته پتروگراد حزب (باگلاتیوف
و دیگران) در موقع نمایش شعار سرنگون کردن فوری حکومت
موقت را بمیان آورده بود. کمیته مرکزی حزب بلشویک این
شعار را که مانع جلب اکثریت شوراها بطرف خود بود و نیز
مخالف مقصد حزب در باره رشد و تکامل مسالمت آمیز انقلاب

بود، بیهوقع و نا درست دانسته رفتار این ماجراجویان «چپ»
را سخت سرزنش کرد.

وقایع ۲۰-۲۱ آوریل آغاز بحران حکومت موقت را
نشان میداد.

این مسئله در سیاست سازشکاری منشویکها و اس ارها
نخستین رخنه جدی بود.

۲ ماه مه سال ۱۹۱۷ در زیر فشار توده‌ها میلیوکوف
و گوچکوف از هیئت حکومت موقت اخراج شدند.

نخستین حکومت موقتی ائتلافی تشکیل گردید که علاوه بر
نمایندگان بورژوازی، منشویکها (سکوبلوف، سریتلی) و اس ارها
(چرنوف، کرنسکی و غیره) نیز داخل آن گردیدند.

بدینطریق منشویکها که در سال ۱۹۰۵ شرکت نمایندگان
سوسیال دموکرات را در حکومت موقتی انقلابی رد میکردند
اکنون شرکت نمایندگان خود را در حکومت موقت ضد انقلابی
امکان پذیر دانستند.

این مسئله نشان میداد که منشویکها و اس ارها به اردوگاه
ضد انقلابی بورژوازی پیوستند.

۲۴ آوریل سال ۱۹۱۷ کنفرانس هفتم (آوریل) بلشویکها
افتتاح یافت. در تمام مدت موجودیت حزب نخستین بار کنفرانس
بلشویکها بطور عامی گرد آمد که اهمیت آن در تاریخ حزب
درست با اهمیت کنگره حزب یکسان است.

کنفرانس آوریل سراسر روسیه، افزایش سریع و شدید
حزب را نشان داد. در کنفرانس ۱۳۳ نماینده با رأی قطعی و
۱۸ نماینده با رأی مشورتی حضور داشت. آنها از طرف ۸۰
هزار تن عضو متشکل حزب نمایندگی داشتند.

کنفرانس راجع به خط مشی حزب در باره تمام مسائل اساسی

جنگ و انقلاب یعنی راجع به موقعیت کنونی، جنگ و حکومت موقت، شوراهای و مسئله ارضی، مسئله ملی و غیره مورد مذاکره و تنظیم قرارداد.

در گزارش خود لنین اصولی را که بیشتر در تظاهرات آوریل بیان کرده بود بسط داد. وظیفه حزب عبارت از آن بود که انتقال از مرحله نخست انقلاب را که «قدرت را به بورژوازی داده است...» به مرحله دوم انقلاب که این مرحله باید قدرت را به دست پرولتاریا و فقیرترین قشرهای دهقانان بدهد» (لنین) عملی نماید. حزب باید راه تدارک و تهیه انقلاب سوسیالیستی را در پیش گیرد. لنین شعار «همه قدرت بدست شوراهای!» را بعنوان وظیفه آینده نزدیک بمیان آورد. معنی شعار «همه قدرت بدست شوراهای» آن بود که لازم است به حاکمیت دوگانه یعنی بتقسیم حاکمیت بین حکومت موقت و شوراهای خاتمه داده شود، لازم است که تمام حاکمیت بدست شوراهای داده شده و نمایندگان ملاکین و سرمایه‌داران از دستگاه حکومت اخراج گردند.

کنفرانس مقرر داشت که یکی از مهمترین وظایف حزب عبارت از آنستکه این حقیقت را که «حکومت موقت از حیث ماهیت خویش دستگاه حکومتی ملاکین و بورژوازی میباشد» بطور خستگی ناپذیری بتوده‌ها بفهماند و همچنین مرگبار بودن سیاست سازش کاری اس‌ار‌ها و منشویکها را که با وعده‌های دروغ مردم را فریب داده و بزیر ضربت جنگ امپریالیستی و ضد انقلابی میکشاندند افشا سازد.

در کنفرانس، کامنف و ریکف با لنین مخالفت ورزیدند. آنها بدنبال منشویکها رفته تکرار میکردند که روسیه هنوز برای انقلاب سوسیالیستی حاضر و آماده نیست، در روسیه تنها

جمهوری بورژوازی امکان پذیر میباشد. آنها بحزب و طبقه کارگر پیشنهاد میکردند که به «بازرسی» حکومت موقت اکتفا کنند. در حقیقت آنها هم مانند منشویکها در موضع نگاهداری سرمایه‌داری و حفظ حاکمیت بورژوازی قرار گرفته و از آن مدافعه میکردند.

زینویف هم در کنفرانس، راجع باینکه آیا حزب بلشویکها باید در اتحادیه تسمروالد باقی بماند یا اینکه با آن قطع رابطه نموده انترناسیونال نو را بر پا کند، بر ضد لنین برخاست. چنانکه سالهای جنگ نشان داد این اتحادیه برله صلح تبلیغات نموده باوجود این در عمل با دفاع طلبان بورژوازی قطع رابطه نمیکرد باین جهت لنین خروج بی درنگ از این اتحادیه و ایجاد انترناسیونال نوین، انترناسیونال کمونیستی را مصرا تقاضا داشت. زینویف پیشنهاد کرد که همکاری با تسمروالدها ادامه یابد. لنین این رفتار زینویف را تاکتیک «ماوراء اپورتونیستی و زیان آور» نامیده او را سخت سرزنش کرد. کنفرانس آوریل مسئله ارضی و مسئله ملی را نیز مورد مذاکره قرار داد.

از روی گزارش لنین در باره مسئله ارضی، کنفرانس در خصوص مصادره زمینهای ملاکین و واگذاری آن باختیار کمیته‌های دهقانان و در باره ملی کردن همه زمینهای کشور تصمیماتی گرفت. بلشویکها دهقانان را بیمارزه برای زمین دعوت و بتوده‌های دهقانان ثابت میکردند که حزب بلشویکها یگانه حزب انقلابی است که به دهقانان برای بر انداختن ملاکین در عمل یاری میکند.

گزارش رفیق استالین راجع به مسئله ملی حائز اهمیت بزرگی بود. لنین و استالین هنوز پیش از انقلاب در روزهای پیشین

جنگ امپریالیستی مبادی سیاست حزب بلشویکها را در مسئله ملی طرح کرده بودند. لنین و استالین میگفتند که حزب پرولتاریا باید از جنبش ملی آزادی خواهی ملل ستمدیده که بر ضد امپریالیسم متوجه است پشتیبانی نماید. بهمین مناسبت حزب بلشویک از حق ملتها برای تعیین سرنوشت خود و حتی برای جدا شدن و تشکیل دادن دولتهای مستقل دفاع میکرد. در کنفرانس، گزارش دهنده کمیته مرکزی رفیق استالین از این نظر مدافعه کرد. پیاتاکوف که هنوز در سالهای جنگ با اتفاق بوخارین در مسئله ملی روش ناسیونال شوینیستی را در پیش گرفته بود بر ضد لنین و استالین برخاست.

پیاتاکوف و بوخارین بر ضد حق ملل برای تعیین سرنوشت خود بودند.

موقعیت قطعی و پایرجای حزب در مسئله ملی، مبارزه حزب برای برابری حقوق کامل ملتها و نابود کردن همه شکلهای ستم ملی و عدم تساوی حقوق ملی، تمایل و پشتیبانی ملل ستمکش را نسبت به حزب تامین کرد.

متن تصمیمنامه راجع به مسئله ملی که از طرف کنفرانس آوریل قبول شده این است:

«از سیاست ظلم، تعدی ملی که میراث استبداد و سلطنت است ملاکین، سرمایه داران و خرده بورژوازی، به منظور حفظ امتیازات طبقاتی خود و تفرقه میان کارگران ملت های گوناگون، پشتیبانی میکنند. امپریالیسم کنونی تمایل مطیع ساختن ملل ضعیفه را قویتر کرده عامل تازه تشدید ستم ملی میگردد.

آن اندازه ای هم که رفع تعدی ملی در جامعه سرمایه داری انجام پذیر است، در یک رژیم دموکراسی استوار و

عقبه‌داری است که برابری حقوق کامل همه ملل و تساوی زبانها را تامین کند.

حق همه ملت‌هایی که جزء روسیه هستند برای جدائی آزادانه و تشکیل دولت مستقل باید شناخته شود. انکار چنین حقی و عدم اتخاذ تدابیری که عملاً انجام پذیر بودن آنها را تامین نماید همانند پشتیبانی از سیاست استیلاجویانه و یا سیاست الحاقی میباشد. تنها شناخته شدن حق ملل برای جدا شدن از طرف پرولتاریا است که همبستگی کامل کارگران ملل گوناگون را تامین نموده و بنزدیکی ملتها که جنبه دموکراسی حقیقی داشته باشد یاری میرساند...

مسئله حق ملل را برای جدائی آزادانه، نمیتوان با مسئله صلاح بودن یا نبودن جدائی این و یا آن ملت در این و یا در آن موقع، مخلوط کرد. این آخرین مسئله را حزب پرولتاریا باید در هر مورد جداگانه، بطور کاملاً مستقل، از نقطه نظر منافع رشد جامعه و مبارزه طبقاتی پرولتاریا برای سوسیالیسم فیصل دهد.

حزب خواستار خود مختاری وسیع استانها، الفای نظارت از بالا الفای زبان اجباری دولتی و تعیین حدود استانهای خود مختار است، بر اساس اینکه خود اهالی بوسی شرائط اقتصادی و طرز زیست و ترکیب ملی اهالی و غیره را در نظر بگیرند.

حزب پرولتاریا آنچه را که باصطلاح «خود مختاری فرهنگی و ملی» نامیده شود، یعنی خارج کردن آموزشگاهها از اختیار دولت و دادن آنها بدست یک نوع انجمنهای ملی و مانند آن را، بطور قطع رد میکند، کارگرانی که در یکجا بسر میبرند و حتی در یک بنگاه کار میکنند

حسب تعلقشان یکی از این «فرهنگ‌های ملی» بوسیله این خود مختاری فرهنگی ملی بطور مصنوعی از یکدیگر جدا میشوند، یعنی علاقه کارگران بفرهنگ بورژوازی ملل جداگانه تقویت مییابد و حال آنکه وظیفه سوسیال دموکراسی عبارت است از تقویت فرهنگ بین المللی پرولتاریای همه جهان.

حزب خواستار است که مشروطیت دارای آنچنان قانون اساسی باشد که طبق آن هرگونه امتیازات یکی از ملت‌ها و هرگونه نقض حقوق اقلیتهای ملی را غیر معتبر اعلام دارد.

منافع طبقه کارگر ایجاب میکند که کارگران همه ملل روسیه در سازمانهای واحد پرولتری و سیاسی و اتحادیه‌ای و کنوپراتیفی و فرهنگی و غیره در هم پیوسته شوند. تنها یک چنین اختلاط کارگران ملل گوناگون در سازمانهای واحد کارگری، پرولتاریا امکان خواهد داد که بر ضد سرمایه بین المللی و ناسیونالیسم بورژوازی پیروزمندانه مبارزه کند» (قطعه‌نامه‌های حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی قسمت اول ص ۲۳۹-۲۴۰ چاپ روسی).

بدینطریق در کنفرانس ماه آوریل پرده از روی روش اپورتونیستی ضد لنینی کامنف، زینویف، پیاتاکف، بوخارین، ریکوف و عده محدود همفکرهای آنان برداشته شد.

کنفرانس نسبت به کلیه مسائل مهم روش صریحی اتخاذ نموده و راه پیروزی انقلاب سوسیالیستی را در پیش گرفت و یکدل و یکجهت از لنین پیروی کرد.

۳. کامیابیهای حزب بلشویک در پایتخت. ناکامی تعرض سپاهیان حکومت موقت در جبهه. سرکوبی نمایش کارگران و سربازان در ماه ژوئیه.

حزب بر اساس تصمیمات کنفرانس آوریل، بمنظور جلب توده‌ها بسوی خود و تربیت و تشکیل آنها برای مبارزه، به فعالیت عظیمی پرداخت. روش حزب در این دوره عبارت از این بود که بوسیله توضیح سیاست بلشویکی با صبر و شکیبائی و افشای روح سازش کاری منشویکها و اس ارها، این احزاب را از توده‌ها جدا کرده در شوراها، اکثریت را بدست آورد.

بغیر از فعالیت در شوراها، بلشویکها در سندیکاها، و کمیته‌های فابریک و کارخانه نیز کارهای عمده‌ای انجام میدادند.

بلشویکها بویژه کارهای عمده‌ای در ارتش در پیش گرفتند. در همه جا سازمانهای نظامی داشت ایجاد میشد. در جبهه و در عقب آن بلشویکها برای متشکل کردن سربازان و ملوانان بطور خستگی ناپذیری کار میکردند. در امر انقلابی کردن سربازها روزنامه بلشویکی جبهه‌ای «اوکوپنایا پراودا» بویژه نقش بزرگ را بازی کرد.

در سایه این کارهای تبلیغی و تهییجی بلشویکها، در نخستین ماههای انقلاب در بسیاری از شهرها کارگران شوراها بویژه شوراهای برزنها را از نو انتخاب کرده منشویکها و اس ارها را از آنها اخراج و بجای آنها طرفداران حزب بلشویک را برگزیدند.

فعالیت بلشویکها بویژه در پتروگراد نتایج شایانی میداد. در ۳۰ ماه مه-۳ ژوئن سال ۱۹۱۷ کنفرانس کمیته‌های فابریکها و کارخانجات پتروگراد منعقد شد. در این کنفرانس اکنون

دیگر سه چهارم نمایندگان از بلشویکها پیروی میکردند. تقریباً تمام پرولتاریای پتروگراد اینک از شعار بلشویکی «همه قدرت بدست شوراها!» پیروی مینمود.

۳ (۱۶) ژوئن سال ۱۹۱۷ نخستین کنگره شوراهاى تمام روسیه منعقد شد. بلشویکها هنوز در شوراها در اقلیت بودند و در کنگره کمی بیش از صد نفر نماینده داشتند و حال آنکه منشویکها و اس ارها و دیگران دارای ۷۰۰-۸۰۰ نماینده بودند. بلشویکها در نخستین کنگره شوراها استوارانه مرگبار بودن سازش با بورژوازی را فاش ساخته و جنبه امپریالیستی جنگ را نیز آشکار میکردند. در کنگره لنین سخنرانی کرد و در نطق خود درستی روش بلشویکها را مدلل ساخته اظهار داشت که تنها حاکمیت شوراها میتواند بزحمتکشان نان و بدهاقین زمین بدهد، صلح را بدست آورد و کشور را از خرابی اقتصادی رها کند. در این هنگام در کویهای کارگری پتروگراد برای تشکیل نمایش و ارائه مطالبات به کنگره شوراها تبلیغات توده‌ای جریان داشت. کمیته اجرائیه شورای پتروگراد، بمنظور جلوگیری از نمایش خود سرانه کارگران و بمنظور استفاده از روحیه انقلابی توده‌ها برای مقاصد خود، تصمیم گرفت که ۱۸ ژوئن (یکم ژوئیه) در پتروگراد تظاهراتی انجام گیرد. منشویکها و اس ارها امیدوار بودند که نمایش در زیر شعارهای ضد بلشویکی انجام خواهد گرفت. حزب بلشویک جداً برای این نمایش خود را آماده میکرد، رفیق استالین در آن موقع در «پراودا» نوشته بود که «...وظیفه ما موفق گشتن به آن است که در ۱۸ ژوئن نمایش در پتروگراد تحت شعارهای انقلابی ما انجام یابد».

نمایش ۱۸ ژوئن سال ۱۹۱۷ که برابر مزار فدائیان انقلاب انعقاد یافت، سان حقیقی نیروی حزب بلشویکی گردید. این

نمایش رشد پیوسته روح انقلابی توده‌ها و اعتماد روز افزون آنها را نسبت بحزب بلشویک نشان داد. شعارهای منشویکها و اسارها در باره اعتماد نسبت بحکومت موقت و لزوم ادامه جنگ در میان مقدار عظیمی از شعارهای بلشویکها غرق میشد. در پرچمهای ۴۰۰ هزار تن نمایش دهندگان شعارهای «نیست باد جنگ!»، «نیست باد ده نفر وزیران—سرمایه‌داران!»، «همه قدرت بدست شوراهان!» نوشته شده بود.

این شکست کامل منشویکها و اسارها، شکست حکومت موقت در پایتخت بود.

لیکن حکومت موقت که از کنگره یکم شوراها پشتیبانی دیده بود تصمیم گرفت که به سیاست امپریالیستی خود ادامه دهد. درست روز ۱۸ ژوئن حکومت موقت برای اجرای اراده امپریالیستهای انگلیس و فرانسه سربازان را در جبهه به تعرض واداشت. این تعرض را بورژوازی برای نیست کردن انقلاب یگانه فرصت می پنداشت. در صورت موفقیت تعرض، بورژوازی امیدوار بود که همه حاکمیت را بدست خود بگیرد، شوراها را بعقب زند و بلشویکها را خورد کند. در صورت ناکامی ممکن بود که همه تقصیر را بگردن همان بلشویکها انداخته آنها را به مختل نمودن ارتش متهم سازد.

شکی نبود که تعرض بناکامی دچار خواهد شد. و در واقع نیز چنین شد. خستگی سربازان، سر در نیلورد نشان از منظور تعرض، عدم اعتماد به هیئت فرماندهی که برای سربازان بیگانه بود، کمی مقدار گلوله توپ و توپخانه—همه اینها تعرض را در جبهه محکوم بناکامی نموده بود.

خبر تعرض در جبهه و سپس خبر ناکامی این تعرض، پایتخت را بجوش و خروش در آورد. خشم کارگران و سربازان از

حد بیرون بود. آشکار شد که حکومت موقت که سیاست صلح جوئی را اعلام کرده بود مردم را فریب داده است. معلوم شد که حکومت موقت طرفدار ادامه جنگ امپریالیستی است. آشکار گردید که کمیته اجرائیه مرکزی سراسر روسیه شوراهای و شورای پتروگراد نخواستند و یا نتوانستند با عملیات تبہکارانه حکومت موقت مخالفت ورزند و خودشان دم آنرا گرفته و رفتند.

خشم انقلابی کارگران و سربازان پتروگراد از حد گذشته بود. در ۳ (۱۶) ژوئیه، در پتروگراد، در برزن و بیورگ نمایشها بطور خود بخودی آغاز گردیده و در تمام روز ادامه داشت کار بعضی نمایشها به نمایش عظیم عمومی و مسلحانه در زیر شعار انتقال قدرت بشوراهای کشیده شد. حزب بلشویک در این موقع برضد جنبش مسلح بود زیرا میدانست که بحران انقلابی هنوز بعد کمال نرسیده، ارتش و ایالات هنوز برای پشتیبانی از قیام پایتخت حاضر نیستند و قیام جداگانه و پیش از وقت در پایتخت تنها کارضد انقلاب را برای از پا در آوردن پشاهنک انقلاب آسان می نماید. ولی هنگامیکه معلوم شد که بازداشتن توده‌ها از نمایش امکان پذیر نیست، حزب مصمم شد که در نمایش شرکت کند تا اینکه به نمایش جنبه مسالمت آمیز و متشکلی بدهد. حزب یلشویک باین کار موفق گردید و صدها هزار تن از نمایش دهندگان بسوی شورای پتروگراد و بطرف کمیته اجرائیه مرکزی سراسر روسیه روانه شدند و در آنجا از شوراهای درخواست کردند که حاکمیت را بدست خود گرفته با بورژوازی امپریالیستی قطع رابطه نموده و سیاست فعال صلح را در پیش گیرد، باوجود جنبه مسالمت آمیز نمایش، واحدهای ارتجاعی یعنی دسته‌های دانشجویان دانشکده افسری و افسرها برضد نمایش دهندگان روانه شدند. در خیابانهای پتروگراد خون فراوانی از

کارگران و سربازان ریخته شد و برای از پا در آوردن کارگران جاهلترین قسمتهای ضد انقلابی ارتش از جبهه احضار گردیدند. منشویکها و اس ارها که خود با بورژوازی و ژنرالهای گارد سفید همدمت شدند و نمایش کارگران و سربازان را سرکوب نمودند، بحزب بلشویک هجوم آوردند. بنای اداره «پراودا» و «پراودا» روزنامه «پراودا»، «سالداتسکایا پراودا» و بسیاری از روزنامههای بلشویکی دیگر توقیف شد. کارگری بنام واینوف فقط برای اینکه ورقه «لیستک پراودی» میفروخت از طرف دانشجویان دانشکده افسری کشته شد. شروع به خلع سلاح دستههای گارد سرخ گردید. قسمتهای انقلابی پادگان پتروگراد را از پایتخت بیرون برده به جبهه فرستادند. در عقب جبهه و در جبههها بسیاری بازداشت شدند. هفتم ژوئیه امر بازداشت لنین صادر شد. بسیاری از کارکنان عمده حزب بلشویک بازداشت گشتند. مطبوعه «ترود» که در آنجا نشریات بلشویک چاپ میشد تالان گردید. در اطلاعیه دادستان دادگاه پتروگراد گفته میشد که لنین و چند نفر از بلشویکهای دیگر، برای اینکه «بدولت خیانت کرده» و قیام مسلح تشکیل داده‌اند بدادگاه جلب میشوند. اتهامات برضد لنین در ستاد ژنرال دنیکنین بنابر بیانات جاسوسها و پرووواتورها جعل شده بود.

بدینطریق حکومت موقت ائتلافی که نمایندگان معروف منشویکها و اس ارها مانند سرتلی و سکوبلف، کرنسکی و چرنوف داخل آن بودند به منجلاب امپریالیسم و ضد انقلاب علنی در افتاد. حکومت موقتی بجای سیاست صلح، سیاست ادامه جنگ را در پیش گرفت. بجای نگاهبانی حقوق دموکراسی ملت، سیاست الغای این حقوق و سرکوب کارگران و سربازان بوسیله اسلحه را مقرر داشت.

آنچه را که نمایندگان بورژوازی-گوچکوف و میلیوکوف جرئت نمیکردند، سوسیالیستها - کرنسکی و سرتلی، چرنوف و سکوبلف با جرئت بعمل آوردند.

حاکمیت دوگانه پایان رسید.

این حاکمیت بنفع بورژوازی پایان پذیرفت چونکه تمام حاکمیت بدست حکومت موقت افتاد، شوراها هم بارهبری اس ار و منشویکی خود تبدیل به زائده حکومت موقتی گردیدند.

دوره مسالمت آمیز انقلاب سپری شد زیرا سرنیزه در دستور روز گذاشته شده بود.

بنا به تغییر اوضاع، حزب بلشویک تصمیم گرفت تاکتیک خود را تغییر دهد. حزب بکار پنهانی پرداخت، پیشوای خود لنین را با مواظبت تام پنهان کرد و خود مهیای قیام میشد تا آنکه بوسیله نیروی اسلحه بورژوازی را سرنگون ساخته حاکمیت شوراها را برقرار سازد.

۴ خط مشی حزب بلشویک بسوی تهیه قیام مسلح.
کنگروه ششم حزب.

کنگروه ششم حزب بلشویک در محیط تحریکات و تعقیبات بی نظیری که از طرف مطبوعات بورژوازی و خرده بورژوازی میشد، در پتروگراد گرد آمد. این کنگره ده سال پس از کنگره پنجم لندن و پنج سال بعد از کنفرانس پراگ بلشویکها منعقد گشت. کنگره از ۲۶ ژوئیه تا ۳ اوت سال ۱۹۱۷ بطور پنهانی ادامه داشت. در مطبوعات تنها راجع به انعقاد کنگره آگهی داده شده ولی در باره جایگاه آن چیزی ذکر نگردیده بود. نخستین جلسات در سمت ویبورگ و آخرین جلسات در عمارت

آموزشگاه نزدیک دروازه ناروا، در آنجائیکه اکنون خانه فرهنگ بنا شده است، تشکیل میشد. مطبوعات بورژوازی بازداشت شرکت کنندگان کنگره را می طلبید و کار آگاهان برای پیدا کردن جای جلسات کنگره از پای در آمده بودند ولی نتوانستند آنرا پیدا کنند. چنانچه میبینیم پنج ماه پس از خلع تزارسم، بلشویکها مجبور بودند مخفیانه گرد آیند و لنین پیشوای حزب پرولتاریا ناگزیر بود در اینموقع در نزدیکی ایستگاه رازلیف در آلاچیقی پنهان بسر برد.

لنین که از طرف مامورین آگاهی حکومت موقت تعقیب میشد نتوانست در کنگره حضور بهم رساند ولی وی از جایگاه مخفی خود بوسیله هم رزمان و شاگردان خویش در پتروگراد: استالین، سوردلوف، مولوتوف، ارژونیکیدزه کنگره را رهبری میکرد.

در کنگره، ۱۵۷ نماینده با رأی قطعی و ۱۲۸ نماینده با رأی مشورتی حضور داشتند. عده اعضای حزب در این هنگام قریب ۲۴۰ هزار بود. در تاریخ ۳ ژوئیه یعنی تا قبل از پای در آوردن نمایش کارگران، موقعیکه بلشویکها هنوز بطور علنی کار میکردند حزب دارای ۴۱ ارگان چاپی بود که ۲۹ تایی آنها بروسی و ۱۲ تایی آنها هم بزبانهای دیگر نشر میشد. تعقیباتیکه در روزهای ماه ژوئیه نسبت به بلشویکها و طبقه کارگر بعمل میامد نه تنها از نفوذ حزب ما نکاست بلکه بر عکس بیش از پیش بر آن افزود. نمایندگان سازمانهای محلی نمونه های بسیاری ذکر میکردند که چگونه کارگران و سربازان بطور دسته جمعی منشویکها و اس ارها را ترك میکردند و بطور تحقیر آمیز آنها را «سوسیال-زندانبان» مینامند. کارگران و سربازان عضو احزاب منشویک و اس ار دفترچه های

عضویت خود را پاره میکردند و لعنت کنان از این احزاب خارج شده از بلشویکها خواش میکردند که آنها را در حزب خود بپذیرند.

از مسائل اساسی کنگره یکی گزارش سیاسی کمیته مرکزی و مسئله دیگر اوضاع سیاسی بود. رفیق استالین در گزارشهای خود راجع به این مسائل بطور صریح و روشن نشان میداد که باوجود همه کوششهاییکه بورژوازی برای سرکوبی انقلاب بعمل میآورد انقلاب نمو کرده و پیشرفت مینماید. وی خاطر نشان میکرد که انقلاب مسائلی را از قبیل عملی کردن بازرسی کارگر در کار تولید و توزیع خواربار، در باره واگذار نمودن زمین به دهقانان، در خصوص گرفتن حاکمیت از دست بورژوازی و سپردن آن بدست طبقه کارگر و دهقان تهیدست، بمیان گذارده است و اظهار میداشت که انقلاب از لحاظ چگونگی خود بیک انقلاب سوسیالیستی تبدیل میشود.

اوضاع سیاسی کشور پس از روزهای ماه ژوئیه بکلی دگرگون شده و حاکمیت دوگانه از میان رفت. شوراها، با رهبری اساری و منشویکی خود، نخواستند کلیه حاکمیت را بدست خود بگیرند. باین جهت شوراها از زمامداری محروم ماندند. زمامداری در دست حکومت موقتی بورژوازی تمرکز یافته و این حکومت نیز مشغول خلع سلاح انقلاب و از پای در آوردن سازمانهای آن و تارومار کردن حزب بلشویک بود. برای پیشرفت مسالمت آمیز انقلاب امکانی در میان نمانده بود. رفیق استالین میگفت که تنها یک چاره باقی مانده و آن اینکه حکومت موقت را سرنگون نموده و حاکمیت را با زور بدست آوریم و فقط پرولتاریا است که میتواند باتفاق تهیدستان روستا از عهده این کار بر آید.

شوراها، که هنوز هم رهبری شان با منشویکها و اس ارها بود، بطرف اردوگاه بورژوازی لغزیده و باوضع کنونیشان تنها میتوانند نقش دستیاران حکومت موقت را بازی کنند. رفیق استالین میگفت شعار «همه قدرت بدست شوراها» پس از روزهای ماه ژوئیه باید برداشته شود. ولی برداشتن این شعار بطور موقت بهیچوجه این معنی را نمیدهد که از مبارزه برای حاکمیت شوراها دست کشیده شده است. مطلب بطور کلی بر سر شوراها که دستگاه مبارزه انقلابی می باشند نیست بلکه تنها مطلب بر سر آن شوراهائی است که آنها را منشویکها و اس ارها رهبری میکنند.

رفیق استالین اظهار داشت که— «دوره آرام انقلاب سپری شده و دوره نا آرام زد و خوردها و انفجارها در رسیده است...» (صورت مجلسهای کنگره ششم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه (بلشویک) ص ۱۱۱).
حزب بسوی قیام مسلح رو آور شده بود.
در کنگره کسانی پیدا شدند که زیر نفوذ بورژوازی با خط مشی حزب یعنی روی آوردن بسوی انقلاب سوسیالیستی مخالفت ورزیدند.
پرنوبراژنسکی که طرفدار ترتسکی بود پیشنهاد کرد در قطعنامه راجع به تحصیل قدرت قید شود که تنها در صورت وقوع انقلاب پرولتری در باختر میتوان کشور را براه سوسیالیستی سوق داد.

رفیق استالین برضد این پیشنهاد ترتسکیستی بر خاسته اظهار داشت که:

«دور از امکان نیست که روسیه همان کشوری باشد که راه را بسوی سوسیالیسم بگشاید... این عقیده پوسیده را که تنها اروپا میتواند به ما راه نشان دهد باید بدور

انداخت. دو نوع مارکسیسم وجود دارد یکی مارکسیسم
دگماتیک و دیگری مارکسیسم خلاق. من طرفدار این
آخری هستم» (همان جا ص ۲۳۳-۲۳۴)

بوخارین در حالیکه از روش تروتسکیستی پیروی میکرد تأیید
مینمود که دهقانان روحیه دفاع طلبی دارند و آنها با بورژوازی
همدستند و از پی طبقه کارگر نخواهند رفت.

رفیق استالین به بوخارین اعتراض نموده مدلل میساخت که
دهقانان مختلفند: دهقانان دولتمندی هستند که از بورژوازی
امپریالیستی پشتیبانی میکنند و دهقانان فقیری هم هستند که در
جستجوی همدستی با طبقه کارگر بوده و در مبارزه برای
فتح انقلاب از وی پشتیبانی مینمایند.

کنگره تصحیحات پرئوبراژنسکی و بوخارین را رد کرد و
طرح قطعنامه رفیق استالین را تصویب نمود.

کنگره مرام اقتصادی بلشویکها را مطرح مذاکره قرار داده
و آنها بتصویب رساند. مواد اساسی آن بدین قرار بود:
مصادره زمینهای اربابی و ملی کردن همه اراضی کشور، ملی
کردن بانکها، ملی کردن صنایع بزرگ، بازرسی کارگران بر
تولید و توزیع.

کنگره بویژه خاطر نشان ساخت که مبارزه برای بازرسی
کارگران بر تولید دارای اهمیت است و این بازرسی، در جریان
انتقال به ملی شدن صنایع بزرگ نقش مهمی را بازی کرد.

کنگره ششم در همه تصمیمات خود تز لنین را در باره
همدستی پرولتاریا و فقیر ترین دهقانان بعنوان شرط پیروزی
انقلاب سوسیالیستی مخصوصاً تصریح و تأیید نمود.

کنگره تئوری منشویکی مبنی بر بیطرف بودن اتحادیه‌های
کارگری را مورد نکوهش قرار داد و خاطر نشان ساخت که

وظایف مهمی که در جلو طبقه کارگر روسیه قرار گرفته تنها در صورتی میتواند انجام گیرد که اتحادیه‌های کارگری بعنوان سازمانهای طبقاتی مبارز باقی مانده رهبری سیاسی حزب بلشویک را نسبت بخود قبول کنند.

کنگره در باره «اتحادیه‌های جوانان»، که در آن وقت بیشتر خود سرانه پدید می‌آمد، قطع نامه ای اتخاذ نمود. حزب موفق گردید که در نتیجه فعالیت بعدی، این سازمانهای جوانان را بعنوان نیروی احتیاط حزبی تثبیت نماید.

در کنگره راجع به حضور لنین در دادگاه مذاکره شد. کامنف، ریکوف، ترتسکی و دیگران حتی پیش از کنگره چنین اظهار عقیده مینمودند که لنین بدادگاه ضد انقلابی باید حاضر گردد. رفیق استالین بطور قطعی علیه حضور لنین در دادگاه اظهار عقیده نمود. کنگره ششم هم برضد حضور لنین در دادگاه اظهار نظر کرد و معتقد بود که این احضار برای دادرسی نیست بلکه برای آن است که کارش را بسازند. کنگره شبهه نداشت که بورژوازی تنها يك چیز میخواهد بدست آورد و آن این است که لنین را بعنوان خطرناکترین دشمن خود تلف کند. کنگره برضد تعقیب و تعذیب پلیسی که بورژوازی نسبت به پیشوایان انقلاب پرولتاری روا میداشت اعتراض کرده و به لنین درود فرستاد.

کنگره ششم آئین نامه نوین حزب را تصویب کرد. در این آئین نامه قید شده بود که تمام سازمانهای حزب باید از روی اصول مرکزیت دموکراتیک ساخته شود.

معنی آن این بود:

(۱) انتخابی بودن همه دستگاه رهبری حزب از بالا تا

پائین؛

۲) گزارش متناوب مقامات حزبی بسازمانهای حزبی مافوق؛

۳) انضباط اکید حزبی و تبعیت اقلیت از اکثریت؛

۴) الزامی و حتمی بودن تصمیمات مقامات مافوق برای مقامات

مادون و همه اعضای حزب.

در آئین نامه حزب گفته شده بود که قبول اشخاص به

عضو حزب از طرف سازمانهای محلی با معرفی دو تن از

اعضای حزب و تصویب جلسه همگانی اعضای سازمان حزبی انجام

می گیرد.

کنگره ششم «مژرایونیها» (وسط روها) را بالیدرشان

ترتسکی بحزب پذیرفت. این يك گروه کوچکی بود که از سال

۱۹۱۳ در پتروگراد وجود داشت و عبارت بود از ترتسکیستهای

منشویک و قسمتی از بلشویکهای سابق که از حزب جدا شده

بودند. «مژرایونیها» در وقت جنگ از سازمان سانتریستی (میانه

گیرها) بودند و برضد بلشویکها مبارزه میکردند ولی در بسیاری

از مسائل با منشویکها نیز هم رأی نبودند. بدینطریق آنها روش

وسط روئی، میانه گیری و دو دلی را پیش گرفته بودند.

«مژرایونیها» در موقع کنگره ششم حزب اظهار داشتند که در

همه مسائل با بلشویکها هم رأی هستند و خواهش میکنند آنها را

بحزب بپذیرند. کنگره بامید اینکه آنها بهرور ایام بلشویکهای

حقیقی خواهند شد خواهش آنها را پذیرفت. برخی از

«مژرایونیها» مانند ولودارسکی، ارویتسکی و دیگران در واقع

هم بعد ها بلشویک گردیدند و اما ترتسکی و برخی دوستان

نزدیک وی چنانکه سپس آشکار گردید نه برای کارکردن بنفع

حزب بلکه برای آنکه حزب را متزلزل ساخته و از درون

متلاشی نمایند داخل آن شده بودند.

همه تصمیمات کنگره ششم متوجه آن بود که پرولتاریا و

فقیر ترین دهقانان را برای قیام مسلح آماده سازد. کنگره ششم قیام مسلح و انقلاب سوسیالیستی را هدف حزب قرار داد. بیانیه حزب که از طرف کنگره صادر شده بود از کارگران، سربازان و دهقانان دعوت میکرد که برای زد و خوردهای قطعی با بورژوازی نیروی خود را مهیا سازند. بیانیه باسختان زیرین پایان میرسید:

«رفقای مبارز ما، برای نبرد های نوین آماده شوید! استوارانه و مردانه و با آرامش نیروها را گرد آورده در ستونهای رزم صف آرایی کنید و به فتنه انگیزی تن در ندهید! پرولترها و سربازان زیر پرچم حزب گرد آئید! ستمدیدگان دهات زیر پرچم ما جمع شوید!»

۵. توطئه ژنرال کورنیلوف بر ضد انقلاب. در هم شکستن توطئه. پیوستن شوراهای پتروگراد و مسکو به بلشویکها.

بورژوازی همه حاکمیت را بدست خود گرفته به سرکوب شوراها که ناتوان شده بودند و بر پا کردن دیکتاتوری آشکار ضد انقلابی پرداخت. رابوشینسکی ملیونر بی شرمانه اعلام داشت که راه خلاصی را در آن میبیند که «دست استخوانی گرسنگی و گدائی توده گلوی دوستان دروغین ملت یعنی شوراها و کمیتههای دموکراسی را بفشرد». در جبهه دادگاههای صحرائی بر پا و کیفر اعدام برای سربازان با کمال بی رحمی اجرا میشد. در ۳ اوت سال ۱۹۱۷ ژنرال کورنیلوف فرمانده کل در خواست کرد که کیفر اعدام در عقب جبهه نیز معمول گردد.

۱۲ اوت در تئاتر بزرگ مسکو مجلس مشورت دولتی که از طرف حکومت موقت برای بسیج نیروی بورژوازی و ملاکین احضار شده بود انعقاد یافت. در مجلس مشورت اکثرآ نمایندگان ملاکین، بورژوازی، ژنرالها، افسرها و قزاقها حاضر بوده و منشویکها و اس ارها از طرف شوراها سمت نمایندگی داشتند.

در روز گشایش مجلس مشورت دولتی، بلشویکها در مسکو بعنوان اعتراض اعتصابی همگانی بر پا داشتند که اکثریت کارگرانرا در بر گرفت. در عین حال در يك رشته از شهرهای دیگر نیز اعتصابات روی میداد.

کرنسکی اس ار در مجلس مشورت با لاف و گزاف در نطق خویش تهدید میکرد که هرگونه اقدام برای جنبش انقلابی و از آنجمله اقدام دهقانان برای تصرف خود سرانۀ املاک ملاکین را با «آهن و خون» خورد خواهد نمود.

ژنرال ضد انقلابی کورنیلوف آشکارا خواستار بود که «کمیته‌ها و شوراها ملغی گردد».

به مقرر فرماندهی ژنرال کورنیلوف (آنوقت ستاد فرماندهی کل مقرر فرماندهی نامیده میشد) بانکدارها، بازرگانان و صاحبان کارخانه‌ها روی آورده و نوید پول و پشتیبانی میدادند.

نمایندگان «متفقین» یعنی انگلیس و فرانسه نیز نزد ژنرال کورنیلوف آمده طلب کردند که بی درنگ برضد انقلاب بر خیزد.

کار به توطئه ژنرال کارنیلوف برضد انقلاب می کشید. توطئه کورنیلوف آشکارا آماده میشد. توطئه چینان برای انحراف توجه عامه، شایعه‌ای انتشار دادند که گویا بلشویکها در پتروگراد برای روز شش ماهه انقلاب یعنی ۲۷ اوت در تهیه قیام

هستند. حکومت موقت بسر پرستی کرنسکی به بلشویکها حمله کرد و برضد حزب پرولتاری ترور خود را شدت داد. علاوه بر این ژنرال کورنیلوف سپاهیان جمع آوری می نمود تا اینکه آنها را به پتروگراد فرستاده شوراها را منحل، سازد و حکومت دیکتاتوری نظامی بر پا نماید.

کورنیلوف در باره تعرض ضد انقلابی خود قبلاً با کرنسکی کنار آمده بود. ولی کرنسکی در همان موقع تعرض کورنیلوف یک باره تغییر جبهه داده از همدست خود جدا گردید. کرنسکی میترسید که اگر حکومت بورژوازی او همین حالا از ماجرای کورنیلوف رو گردان نشود توده‌های ملت برضد این ماجرا برخاسته آنها سرکوب خواهند کرد و در عین حال حکومت بورژوازی کرنسکی را هم از پای در می‌آورد.

در ۲۵ اوت کورنیلوف سپاه سوم سوار نظام را به فرماندهی ژنرال کریموف بطرف پتروگراد روانه ساخته اعلام داشت که در صدد است. «میهن را نجات دهد». در پاسخ شورش کورنیلوف کمیته مرکزی حزب بلشویک کارگران و سربازان را در مقابل ضد انقلابیون بمقاومت مسلحانه قطعی دعوت نموده و کارگران بی درنگ دست باسلحه برده و برای مقاومت حاضر گردیدند. بر عدّه دسته‌های گارد سرخ در این روزها چندین برابر افزوده شد. اتحادیه‌های کارگران اعضای خود را بسیج میکردند و قسمتهای انقلابی ارتش پتروگراد را هم آماده نبردمی ساختند. پیرامون پتروگراد سنگر کننده، سیمهای خاردار می کشیدند و راههای آمد و شد را خراب می کردند. چند هزار نفر از ملوانان مسلح کرونشتاد برای دفاع پتروگراد وارد شدند و بسوی «لشکر وحشی» (*

(* نامی است که یکی از لشکرهای بومی قفقاز باین نام معروف بود.

که به طرف پتروگراد هجوم میاورد نماینده هائی فرستاده شد و آنها به سربازان کوهستانی مفهوم تعرض کورنیلوف را فهمانده و در نتیجه «لشکر وحشی» از هجوم به پتروگراد منصرف شد. مبلغینی نیز بقسمتهای دیگر سپاه کورنیلوف فرستاده شدند. در هر جا که خطری در پیش بود کمیته‌های انقلابی و ستاد های مبارزه برضد ماجرای کورنیلوف، بر پا میگردید.

لیدرهای اس ار و منشویکی و از آن جمله کرنسکی سخت ترسیده بودند و در این روزها از بلشویکها مساعدت میخواستند زیرا آنها یقین حاصل کرده بودند که بلشویکها در پایتخت یکنانه نیروی حقیقی هستند که قادر به شکست کورنیلوف میباشند. ولی بلشویکها که توده‌ها را برای سرکوبی ماجرای کورنیلوف بسیج و آماده میساختند از مبارزه برضد حکومت کرنسکی نیز دست بر دار نشده و حکومت کرنسکی و منشویکها و اسارها را که کلیه سیاست آنها یاری بسوء قصد و توطئه ضد انقلابی کورنیلوف بود در قبال توده‌ها رسوا و بی آبرو مینمودند.

در نتیجه همه این اقدامات، ارتجاع کورنیلوف سرکوب گردید و ژنرال کریموف خود کشی کرد. کورنیلوف و همکاران وی یعنی دنیکین و لوکومسکی بازداشت شدند (اما کرنسکی بزودی آنها را آزاد کرد).

شکست ارتجاع کورنیلوف در یک ضربه تناسب بین نیروی انقلاب و ضد انقلاب را آشکار و روشن ساخت و نشان داد که همه اردوی ضد انقلابی از ژنرالها و حزب کادتها گرفته تا منشویکها و اسارها که در اسارت بورژوازی سردرگم شده اند محکوم بهلاکت میباشد. کاملاً واضح شد که سیاست ادامه و طول دادن جنگ تحمل ناپذیر و خرابی اقتصادی که بسبب جنگ

طولانی روی داده نفوذ آنها را در بین توده‌های ملت متزلزل ساخته است.

شکست ماجرای کورنیلوف همچنین نشان داد که حزب بلشویک رشد و نمو کرده، نیروی اساسی و قطعی انقلاب گردیده و به شکست هرگونه دسائس ضد انقلابی توانا است. حزب ما هنوز حزب حاکمه نبود لیکن در روزهای ماجرای کورنیلوف مانند نیروی حاکمه حقیقی کار را از پیش میبرد چونکه رهنمودهای وی بدون تردید از طرف کارگران و سربازان انجام میشد.

بالاخره شکست ماجرای کورنیلوف نشان داد که در وجود شوراهای که مرده بنظر میآمدند در واقع امر بزرگترین نیروی مقاومت انقلابی مستتر است. هیچ جای شبهه نبود که فقط و بخصوص شوراهای و کمیته‌های انقلابی آنها راه ارتش کورنیلوف را بسته و نیروی آنها شکستند.

مبارزه برضد ماجرای کورنیلوف شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان را که تا آنوقت بی‌جان شده بودند زنده کرده آنها را از قید سیاست سازش کاری رهائی داد و برای پهناور مبارزه انقلابی انداخته و بسوی حزب بلشویکی روی آور ساخت. نفوذ بلشویکها در شوراهای افزونتر از هر زمان شد.

نفوذ بلشویکها در دهات نیز سرعت افزودن گرفت. شورش کورنیلوف به توده‌های وسیع دهاقین نشان داد که ملاکین و ژنرالها پس از آنکه بلشویکها و شوراهای را از پای در آورند بر گردن دهقانان سوار خواهند شد. باین جهت توده‌های وسیع دهقانان تهیدست رفته رفته در پیرامون بلشویکها تنگتر گرد می‌آمدند. اما دهقانان میانه حال که تردید آنها در دوره ماه آوریل تا اوت سال ۱۹۱۷ مانع پیشرفت انقلاب بود پس از خورد

شدن کورنیلوف بطور مسلم بطرف حزب بلشویکها روی آور شده
بتوده‌های دهقانان تهیدست پیوستند. توده‌های وسیع دهقانان رفته
رفته پی میبردند که تنها حزب بلشویک آنها را میتواند از
جنگ نجات داده و قادر است ملاکین را از پای در آورد
و نیز حاضر است که زمین را به دهقانان واگذار کند. در
ماه‌های سپتامبر و اکتبر سال ۱۹۱۷ عدهٔ زمینهای تصرف شدهٔ
ملاکین از طرف دهقانان بی اندازه افزایش یافته دهقانان در
همه‌جا خود سرانه بشخم زمینهای ملاکین میپردازند. دهاقین که
برای انقلاب برخاستند اکنون دیگر نه انسرز میتواند آنها را
از راه باز دارد و نه دسته‌های مجازات.

انقلاب اوج می گرفت.

دورهٔ رونق و تجدید شوراها و دورهٔ بلشویکی شدن شوراها
دامنه گرفت. فابریکها، کارخانه‌ها و قسمتهای نظامی، نمایندگان
خود را از نو انتخاب کرده نمایندگان حزب بلشویک را بجای
منشویکها و اس ارها به شوراها میفرستادند. فردای ظفر یافتن
بر ارتجاع کورنیلوف یعنی ۳۱ ماه اوت شورای پتروگراد خود
را طرفدار سیاست بلشویکها اعلام میدارد. هیئت رئیسهٔ سابق
منشویک و اس ار شورای پتروگراد بسرپرستی چخه‌نیدزه استعفا
داده جا را برای بلشویکها خالی میکند. پنجم سپتامبر شورای
نمایندگان کارگران مسکو به بلشویکها پیوسته و هیئت رئیسهٔ
اس ار و منشویکی شورای مسکو همچنین استعفا داده راه را برای
بلشویکها باز و هموار میکند.

این امر نشان میداد که مقدمات و شرایط اساسی لازم
برای قیام موفقیت بخش اکنون دیگر فراهم گردیده است.
شعار: «همهٔ قدرت بدست شوراها» باز از نو به میان آمد.
اما این دیگر آن شعار قدیم انتقال حاکمیت بدست شوراها

اس ار و منشویکی نبود بلکه شعار قیام شوراها برضد حکومت موقتی بمنظور واگذاری همه حاکمیت در کشور بشوراهائیکه از طرف بلشویکها رهبری میشود بود.

بین احزاب سازش کار پریشانی و سرگردانی افتاد. در زیر فشار دهقانانیکه روحیه انقلابی داشتند از میان اس ارها، جناح چپی یعنی اس ارهایی بنام «چپ» پیدا شد که نسبت به سیاست سازش کاری با بورژوازی نا رضایتی ابراز مینمود.

بنوبه خود از بین منشویکها هم گروه «چپها» که آنها را «انترناسیونالیستها» مینامیدند پیدا شد که به بلشویکها ابراز تمایل مینمودند.

و اما آثارشیتها، که اصلا از حیث نفوذ دسته نا چیزی بودند، اینک بکلی بدسته‌های بسیار کوچکی تجزیه گردیدند و بخشی از آنها با عناصر بزه کار و دزد و مفسد ته نشین شده جامعه در هم آمیخته و بخش دیگرشان با غاصبین «صاحب عقیده»، که دهقانان و عوام شهری را غارت و عمارات باشکاهای کارگران و اندوخته آنان را میگرفتند، همراه شده و بخش سومشان نیز آشکارا باردوگاه ضد انقلاب کوچیده در زوایای تاریخ بورژوازی به تامین زندگانی شخصی خودشان پرداخته بودند. همه آنها مخالف هرگونه حاکمیت، از آن جمله و مخصوصاً حاکمیت انقلابی کارگران و دهقانان بودند، زیرا آنها یقین داشتند که حاکمیت انقلابی به آنها راه نمیدهد که ملت را غارت کرده و اموال مردم را حیف و میل نمایند.

پس از سرکوبی ماجرای کورنیلوف، منشویکها و اس ارها کوشش دیگری کردند تا پیشرفت روز افزون انقلاب را سست سازند. برای این منظور دوازدهم ماه سپتامبر سال ۱۹۱۷ از

نمایندگان احزاب سوسیالیست، شوراهای سازشکار، اتحادیه‌ها، مستو‌ها، محافل بازرگانی و صنایع و قسمتهای لشگری، یک مجلس مشورت دموکراسی برای سراسر روسیه احضار نمودند. شرکت کنندگان این مجلس مشورت از میان خود یک پارلمان مقدماتی (شورای موقت جمهوری) تعیین کردند. سازش طلبان چنین فکر میکردند که با یاری این پارلمان مقدماتی جلو انقلاب را گرفته کشور را از راه انقلاب شوروی براه ترقی بورژوازی مشروطه‌ای و براه پارلمانتاریسم بورژوازی بیاندازند. ولی این اقدامات تقلای نومیدانه سیاستمداران ورشکستی بود که میکوشیدند تا چرخ انقلاب را بعقب برگردانند. این امر میبایستی دچار ناکامی گردد و در حقیقت هم بناکامی گزاشید. کارگران تمرینهای پارلمانی سازش کاران را مسخره کرده و بشوخی پارلمان مقدماتی را «سربینه گرمابه» نام نهادند.

کمیته مرکزی حزب بلشویک تصمیم گرفت پارلمان مقدماتی را تحریم کند. راست است که در فراکسیون بلشویکی پارلمان مقدماتی کسانی مانند کامنف و تئودوروویچ نشسته بودند که نمیخواستند از آنجا بیرون بیایند ولی کمیته مرکزی آنها را وادار کرد از پارلمان مقدماتی خارج شوند.

کامنف و زینوویف از اشتراک در پارلمان مقدماتی جدا پشتیبانی کرده میخواستند بدین وسیله حزرا از تهیه مقدمات قیام باز دارند. رفیق استالین در فراکسیون مجلس مشورت دموکراسی تمام روسیه برضد اشتراک در پارلمان مقدماتی بطور قطعی بر خاسته پارلمان نامبرده را «چنین ساقط ارتجاع کورنیلوف» نامید. لنین و استالین شرکت در پارلمان مقدماتی را حتی برای اندک وقت هم باشد خطای جدی میدانستند زیرا که این اشتراک در بین توده‌ها امیدهای فریب دهنده‌تیرا میتواند پخش کند که

گویا پارلمان مقدماتی در حقیقت هم برای زحمتکشان میتواند کاری از پیش ببرد.

بلشویکها در همان حال، مقدمات انعقاد کنگرهٔ دوم شوراهای را با اصرار فراهم میکردند و قصد داشتند در این کنگره حائز اکثریت گردند. باوجود همهٔ نیرنگهای منشویکها و اسارهاییکه در کمیتهٔ اجرائیه مرکزی سراسر روسیه جایگیر بودند، در زیر فشار شوراهای بلشویک انعقاد کنگرهٔ دوم سراسر روسیهٔ شوراهای برای نیمهٔ دویم اکتبر سال ۱۹۱۷ تعیین شد.

۶. قیام اکتبر در پتروگراد و بازداشت حکومت موقت. کنگرهٔ دوم شوراهای و تشکیل حکومت شوروی. فرمانهای کنگرهٔ دوم شوراهای در بارهٔ صلح و زمین. پیروزمندی انقلاب سوسیالیستی. علل پیروزمندی انقلاب سوسیالیستی.

بلشویکها با کمال جدیت آمادهٔ قیام میشدند. لنین خاطر نشان میساخت که با بدست آوردن اکثریت در شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان هر دو پایتخت، یعنی شوراهای مسکو و پتروگراد، بلشویکها میتوانند و باید دولت را بدست خود بگیرند. لنین نتایج راه طی شده را مورد بررسی قرار داده قید میکرد که: «اکثریت توده طرفدار ما است». لنین در مقالات و نامه‌های خود که بکمیتهٔ مرکزی و سازمانهای بلشویک نوشته بود، نقشهٔ قیام را صریحاً می داد: که چه‌گونه باید از قسمتهای ارتش و نیروی دریائی و نفرات گارد سرخ استفاده کرد، کدام نقاط مهمرا در پتروگراد لازم است تصرف نمود تا اینکه پیشرفت قیام تامین گردد و غیره.

لنین هفتم اکتبر بطور پنهانی از فنلاند به پتروگراد

آمد. دهم اکتبر سال ۱۹۱۷ جلسه تاریخی کمیته مرکزی حزب منعقد و در آن جلسه تصمیم گرفته شد که در همین روزهای نزدیک قیام مسلح آغاز شود. در قطعنامه تاریخی کمیته مرکزی حزب که بدست لنین نوشته شده بود چنین مذکور بود: «کمیته مرکزی بر آنست که هم وضع بین المللی انقلاب روس (قیام در نیروی دریائی آلمان که بمثابة درجه نهائی مظاهر رشد انقلاب سوسیالیستی جهانی در اروپا است و نیز تهدید به صلح از طرف امپریالیستها بمنظور خفه کردن انقلاب در روسیه) و هم وضع جنگ (تصمیم حتمی بورژوازی روس و کرنسکی با شرکایش در باره تسلیم پتروگراد به آلمانها) و همچنین بدست آوردن اکثریت از طرف حزب پرولتاریا در شوراها، — همه اینها توأم با قیام دهقانان و متوجه شدن اعتماد ملت به حزب ما (انتخابات در مسکو) و سرانجام تهیه آشکار دومین ماجرای کورنیلوف (بیرون بردن ارتش از پتروگراد، آوردن نیروی قزاق بسوی این شهر، محاصره مینسک از طرف قزاقها و غیره) قیام مسلح را بعنوان يك مسئله مبرم در دستور روز قرار میدهد.

کمیته مرکزی بدین طریق، با اعتراف به اینکه قیام مسلح ناگزیر و کاملاً رسیده است، بپهله سازمانهای حزب دستور میدهد که این امر را در دستور خود قرار دهند و همه مسائل روز مره (کنگره شوراهاى ناحیه شمال، بیرون بردن ارتش از پتروگراد، جنبشهای اهالی مسکو و مینسک و غیره) را از همین نقطه نظر مطرح و حل نمایند (لنین جلد ۲۱ ص ۳۳۰ چاپ روسی).

دو نفر عضو کمیته مرکزی یعنی کامنف و زینوویف علیه

این تصمیم تاریخی قیام کردند و بضد آن رأی دادند. آنها هم مانند منشویکها خیال جمهوری پارلمانی بورژوازی را در سر میپروراندند و بطبقه کارگر بهتان زده میگفتند که برای انجام انقلاب سوسیالیستی یارائی ندارد و هنوز بحد رشد نرسیده تا حاکمیت را بدست آرد.

هر چند ترسکی در این جلسه برضد این قطعنامه مستقیماً رای نداد ولی پیشنهاد کرد در قطعنامه اصلاحاتی بعمل آید که در صورت قبول آن میبایستی قیام را به حد نیستی رسانده و آن را بر هم زد. پیشنهاد این بود که تا گشایش کنگره دوم شوراها قیام آغاز نشود، — بعبارة اخری کار قیام بتاخیر انداخته شود و قبل از وقت روز قیام برملا شود و حکومت موقت از آن آگاه گردد.

کمیته مرکزی حزب بلشویک، برای تشکیل قیام در محلهاء، نمایندگانی به دنباس، اورال و هلسینگفرس، کرونشاد و جبهه جنوب باختری و غیره فرستاد. رفیق وروشیلوف، مولوتف، درژینسکی، ارژونیکیدزه، کیروف، گاگانوویچ، کوبیشوف، فرونزه، یاروسلاوسکی و دیگران برای رهبری قیام در محلها از طرف حزب مأموریت ویژه ای گرفتند. در اورال در شادرینسک رفیق ژدانوف میان نظامیان مشغول کار بود. نمایندگان کمیته مرکزی رهبران سازمانهای محلی بلشویکی را با نقشه قیام آشنا میکردند و آنها را برای یاری به قیامی که بنا بود در پتروگراد بعمل آید بحالت بسیج در میاوردند.

بنابدستور کمیته مرکزی حزب در جنب شورای پتروگراد کمیته جنگی انقلابی تشکیل گردید که ستاد علنی قیام شد. در عین حال ضد انقلاب هم شتابان نیروهای خود را جمع آوری میکرد. هیئت افسران متشکل شده بصورت «اتحادیه

افسران» ضد انقلابی در آمد. در همه جا عناصر ضد انقلاب برای تشکیل گردانهای تهاجمی ستادهائی برپا میکردند. در پایان ماه اکتبر عناصر ضد انقلابی ۴۳ گردان تهاجمی داشتند. از دارندگان نشان صلیب سنت ژورژ گردانهای مخصوصی تشکیل شده بود. حکومت کرنسکی مسئله انتقال حکومت را از پتروگراد به مسکو بمیان آورد. از اینجا معلوم بود که وی برای جلوگیری از قیام در پتروگراد در تهیه مقدمات تسلیم پتروگراد به آلمانها است. اعتراض کارگران و سربازان پتروگراد حکومت موقتی را وادار ساخت که در پتروگراد بماند.

۱۶ اکتبر جلسه عمومی کمیته مرکزی حزب منعقد گردید. در این جلسه برای رهبری قیام یک مرکز حزبی بسر پرستی رفیق استالین برگزیده شد. این مرکز حزبی هسته رهبری کمیته جنگی انقلاب در جنب شورای پتروگراد بود و تمام امر قیام را عملاً رهبری میکرد.

در جلسه کمیته مرکزی، تسلیم طلبان یعنی زینویف و کامنف از نو علیه قیام بر خاسته و پس از آنکه مواجه با توی دهنی شدند در مطبوعات برضد قیام و برضد حزب آشکارا بمخالفت پرداختند. ۱۸ اکتبر در روزنامه منشویکی «نوویا ژیزن» («زندگانی نو») اظهاراتی از جانب کامنف و زینویف در باره تهیه مقدمات قیام از طرف بلشویکها و اینکه آنها (کامنف و زینویف) این قیام را ماجرائی بیش نمیدانند چاپ و منتشر شده بود. بدینطریق کامنف و زینویف تصمیم کمیته مرکزی را در باره قیام و اینکه قیام در روزهای نزدیک برپا می شود برای دشمن افشا نمودند. این خیانت بود. لنین باین مناسبت نوشته بود: «کامنف و زینویف تصمیم کمیته مرکزی حزب خود را در باره قیام مسلح به ردزیاکو و کرنسکی

تسلیم نمودند». لنین موضوع اخراج زینویف و کامنف را از حزب در کمیته مرکزی مطرح مذاکره قرار داد.

دشمنان انقلاب که بوسیله خائنین قبلاً آگاه شده بودند همانند مبادرت با اقداماتی نمودند تا آنکه از قیام جلوگیری کنند و ستاد رهبری انقلاب یعنی حزب بلشویکها را خورد سازند. حکومت موقت جلسه مخفی تشکیل داد و در آن جلسه موضوع اقداماتی که برای مبارزه برضد بلشویکها باید بشود حل گردید. ۱۹ اکتبر حکومت موقتی شتابان سپاهسانی از جیبه به پتروگراد احضار کرد. در خیابانها دسته‌های نیرومند گشتی بنای رفت و آمد را گذاشتند. عناصر ضد انقلاب بویژه در مسکو فرصت یافتند نیروی مهمی گرد آورند. حکومت موقت نقشه زیرین را طرح کرده بود: یک روز پیش از گشایش کنگره دوم شوراها به انستیتوی اسمولنی که اقامت‌گاه کمیته مرکزی بلشویکها بود حمله نموده آنجا را اشغال کند و مرکز رهبری بلشویکها را منهدم سازد. برای اینکار در پتروگراد سپاهسانی گرد آورده بودند که حکومت به وفاداری آنها کمال اطمینان را داشت. ولی به پایان عصر حکومت موقت ایام و ساعات معدودی مانده بود. دیگر هیچگونه نیروئی نمیتوانست پیشروی ظفرمند انقلاب سوسیالیستی را متوقف سازد.

۲۱ اکتبر برای همه قسمت‌های انقلابی ارتش از جانب بلشویکها کمیسرهای کمیته جنگی انقلاب فرستاده شد. در همه روزهای پیش از قیام در قسمت‌های ارتش در فابریک‌ها و کارخانه‌ها بطور جدی تدارک جنگی دیده میشد. این ناوهای جنگی هم: رزم ناو- «آورورا» و «زاریا سوابودی» مأموریت‌های معینی در یافت داشتند.

در جلسه شورای پتروگراد ترتسکی گزاف گویانه موعد قیام،

یعنی روزی را که بلشویکها برای آغاز قیام معین کرده بودند برداشتم، فاش ساخت. برای اینکه بحکومت کرنسکی مجال بر همزدن قیام مسلح داده نشود کمیته مرکزی حزب تصمیم گرفت قیام را پیش از موعد مقرر و یک روز پیش از گشایش کنگره دوم شوراهای آغاز نموده انجام دهد.

کرنسکی سپیده دم ۲۴ اکتبر (۶ نوامبر) امر به توقیف روزنامه «رابوچی پوت» ناشر افکار کمیته مرکزی حزب داده و به اداره روزنامه «رابوچی پوت» و مطبعه بلشویکها زره پوشهایی فرستاده و باین وسیله تعرض خود را آغاز نمود. ولی ساعتده بامدادان، مطابق دستور رفیق استالین، افراد گارد سرخ و سربازان انقلابی زره پوشها را عقب نشانده و برای مطبعه و اداره روزنامه «رابوچی پوت» نگاهبانان نیرومندی معین کردند. ساعت ۱۱ بامداد روزنامه «رابوچی پوت» باشعار - سرنگون باد حکومت موقت منشر گردید. در عین حال مطابق دستور مرکز حزبی قیام، دستههای سربازان انقلابی و افراد گارد سرخ فوراً بسوی اسمولنی فرستاده شدند. قیام آغاز شد.

۲۴ اکتبر شبانه لنین وارد اسمولنی شد و رهبری قیام را مستقیماً بدست خود گرفت. تمام شب قسمتهای انقلابی ارتش و دستههای گارد سرخ به طرف اسمولنی میآمدند. بلشویکها آنها را بمرکز پایتخت میفرستادند - تا اینکه کاخ زمستانی را که حکومت موقتی در آنجا متحصن شده بود محاصره نمایند.

۲۵ اکتبر (۷ نوامبر) گارد سرخ و افراد ارتش انقلابی ایستگاههای راه آهن، پستخانه، تلگراف خانه، وزارت خانهها و بانک دولتی را اشغال نمودند. پارلمان مقدماتی منحل شد.

اسولنی که شورای پتروگراد و کمیته مرکزی بلشویکها در آنجا اقامت داشتند ستاد جنگی انقلاب گردید که از آنجا فرمانهای جنگی صادر میشد.

کارگران پتروگراد در این روزها نشان دادند که در زیر رهبری حزب بلشویک مکتب خوبی را طی کرده‌اند. قسمتهای انقلابی سیاهپان که در سایه کار بلشویکها آماده قیام شده بودند فرمانهای نظامی را دقیقاً اجرا میکردند و دوش بلوش گارد سرخ میجنگیدند. نیروی دریائی هم از ارتش عقب نماند. کرنشتاد در حزب بلشویکها بود که در آنجا از مکتبها پیش زمامداری حکومت موقت شناخته نمیشد. رزم ناو «آورو» با غرش توپهای خود که بسوی کاخ زمستانی متوجه بود روز ۲۵ اکتبر آغاز دوره نوین یعنی دوره انقلاب کبیر سوسیالیستی را مزده داد.

۲۵ اکتبر (۷ نوامبر) پیام بلشویکها «به مردم روسیه منتشر گردید» در این پیام گفته میشد که حکومت موقتی بورژوازی سرنگون گردیده و حاکمیت دولتی بدست شوراها افتاده است. حکومت موقت در زیر نگاهبانی دانشجویان دانشکده افسری و گردانهای تراجمی به کاخ زمستانی پناهنده شد. در شب ۲۶ اکتبر کارگران، سربازان و ملوانان انقلابی، کاخ زمستانی را با هجومی گرفته و حکومت موقتی را بازداشت کردند. پیام مسلح در پتروگراد پیروز گردید.

کنگره دوم شوراهای سراسر روسیه در ساعت ده و ۴۵ دقیقه بعد از ظهر ۲۵ ماه اکتبر (۷ نوامبر) سال ۱۹۱۷ در اسولنی، موقعیکه قیام پیروز شده در پتروگراد در جوش و خروش و فطرت در پایتخت واقعاً در دست شورای پتروگراد بود، گشایش یافت.

بلشویکها در کنگره حائز اکثریت کامل شدند. منشویکها، بوندیستها و اس ارهای دست راست وقتی دیدند کارشان از کار گذشته اظهار داشتند که آنها از شرکت در کار کنگره استنکاف دارند و از کنگره بیرون رفتند. آنها انقلاب اکتبر را در اظهار نامه خود که در کنگره شوراها اعلام شد توطئه جنگی « نامیده بودند. کنگره به منشویکها و اس ارها داغ ننگ نهاده و خاطر نشان نمود که از رفتن آنها نه تنها افسوس نمیخورد بلکه بخود شاد باش میگوید زیرا در نتیجه رفتن خائنین، کنگره - حقیقتاً کنگره انقلابی نمایندگان کارگران و سربازان شد.

از طرف کنگره انتقال همه حاکمیت بدست شوراها اعلام شد. در بیانیه کنگره دوم شوراها گفته شده بود که: «کنگره باتکاء اراده اکثریت مهم کارگران، سربازان و دهقانان و باتکاء قیام پیروز، مدانه کارگران و پادگان که در پتروگراد انجام یافته است حاکمیت را بدست خود میگیرد».

۲۶ اکتبر (۸ نوامبر) سال ۱۹۱۷ شب کنگره دوم شوراها فرمان صلح را تصویب کرد. کنگره بکشورهای مخاصم پیشنهاد کرد که بی درنگ برای مذاکره صلح، دست کم تا مدت سه ماه، قرار داد متارکه جنگ منعقد شود. کنگره بحکومتها و بملتهای همه کشورهای مخاصم و در عین حال به «کارگران آگاه سه ملت که پیشروترین ملل بشری و از بزرگترین کشورهای متحارب جنگ کنونی هستند یعنی کارگران انگلیس، فرانسه و آلمان» نیز مراجعه نمود و آنها را دعوت کرد که «برای سرانجام کار صلح و همچنین برای رهائی تودههای زحمتکشان و استثمار شوندگان از هر گونه اسارت و استثمار»، دستیاری کنند.

در همان شب، کنگره دوم شوراها فرمان مربوط به زمین

را تصویب کرد که به موجب آن «مالکیت ملاکین بر زمین بی‌درنگ، بدون هرگونه جبرانی ملغی میشود». مبنای این قانون ارضی، سفارش نامهٔ عموم دهقانان که از روی سفارش نامه‌های ۲۴۲ محل دهقانی تدوین گردیده بود قرار گرفت. از روی این سفارش نامه حق مالکیت خصوصی بر زمین بطور همیشگی ملغی و بمالکیت تمام مردم و دولت مبدل میشد. اراضی ملاکین، زمینهای تیول و زمینهای متعلق به دیرها برای بهره برداری همهٔ زحمتکشان برایگان تخصیص داده شده بود.

بر طبق این فرمان رویهمرفته بیش از ۱۵۰ میلیون دسیا تین زمین نو که سابقاً در دست ملاکین و بورژوازی، خانوادهٔ سلطنت، دیرها و کلیساها بود در سایهٔ انقلاب سوسیالیستی اکبر بدست دهقانان افتاد.

دهقانان از پرداخت سالیانه ۵۰۰ میلیون منات پول زر بعنوان مال الاجاره به مالکین آزاد میشدند.

همهٔ ثروت زیر زمینی (نفت، ذغال سنگ، مواد معدنی و غیره) جنگلها و آبها به مالکیت ملت در می آمد.

سرانجام در کنگرهٔ دوم سراسر روسیهٔ شوراهای نخستین حکومت شوروی—شورای کمیسرهای ملی تشکیل گردید. شورای کمیسرهای ملی تماماً از بلشویکها تشکیل یافت. این بریاست نخستین شورای کمیسرهای ملی انتخاب گشت.

بدینطریق کنگرهٔ دوم تاریخی شوراهای پایان رسید.

نمایندگان کنگره به محلهای خود برگشتند تا خبر پیروزی شوراهای را در پتروگراد، در همه جا انتشار داده و در همه جای کشور بسط حکومت شوروی را تأمین نمایند.

حاکمیت در همه جا یکباره بدست شوراهای نیفتاد. وقتیکه در پتروگراد حاکمیت شوروی دیگر بوجود آمده بود در مسکو

طی چند روز هنوز در خیابانها زد و خورد های سخت و شدیدی ادامه داشت. احزاب ضد انقلابی منشویکها و اس ارها برای اینکه حاکمیت بدست شورای مسکو نیفتد با افراد گارد سفید و دانشجویان افسری هم دست شده بر ضد کادرگران و سربازان بنای مبارزه مسلح را گذاشتند. تنها پس از گذشتن چند روز شورشیان شکست خوردند و در مسکو حاکمیت شوراها برقرار گردید.

در همان نخستین روزهای پیروزی انقلاب، در خود پتروگراد و در برخی از نواحی آن از طرف عناصر ضد انقلابی برای سرنگون ساختن حکومت شوروی کوششهایی بعمل آمد. ۱۰ نوامبر سال ۱۹۱۷ گرنسکی، که هنگام قیام از پتروگراد به منطقه جیبه شمال گریخته بود بعضی از قسمتهای قزاق را جمع کرده و آنها را بسر پرستی ژنرال کراسنوف بسوی پتروگراد روانه نمود. ۱۱ نوامبر سال ۱۹۱۷ سازمان ضد انقلابی بنام «کمیته نجات میهن و انقلاب» - بسر پرستی اس ارها در پتروگراد عصیان دانشجویان افسری را بپا کرد. ولی عصیان کنندگان به آسانی سرکوب شدند. در طرف یک روز یعنی تا آخر روز ۱۱ نوامبر عصیان دانشجویان افسری بدست ملوانان و افراد گارد سرخ فرو نشانده شد و ۱۳ نوامبر کراسنوف در تبه های پولکو ژنرال سرکوب گردید. مانند قیام اکتبر، لنین در این مورد هم شخصاً قلع و قمع عصیان ضد شوروی را اداره میکرد. پایداری محکم واطمینان توأم با خون سردی وی به پیروزی، به توده ها روح میبخشید و آنها را بهم اتصال میداد. دشمن سرکوب گردید. کراسنوف اسیر شد و «قول شرف» داد که دست از مبارزه برضد حکومت شوروی بکشد. در مقابل این «قول شرف» او را آزاد کردند.

لیکن، چنانکه بعد معلوم گردید، کراسنوف قول ژنرالی خود را نقض کرد. واما کرنسکی، بالباس زنانه در بر، موفق شد «بسمت نا معلومی» رفته پنهان شود.

ژنرال دوخونین نیز در شهر موهلیف که اقامتگاه فرماندهی کل ارتش بود کوشش بکار برد تا عصیانی برپا کند. وقتیکه حکومت شوروی به دوخونین دستور داد فوراً در باره متارکه جنگ با فرماندهی آلمان اقدام بمذاکره نماید او از انجام امر حکومت سرپیچی کرد. آموقت دوخونین به امر حکومت شوروی معزول گردید. این اقامتگاه فرماندهی که مرکز ضد انقلابی شده بود از پای در آمد و خود دوخونین بدست سربازانی که بر ضد او قیام کرده بودند کشته شد.

درون حزب هم اپورتونیستهای مشهور: کامنف، زینویف، ریکوف، شلیاپنیکوف و دیگران کوشش نمودند که بر ضد حکومت شوروی دست بکاری بزنند. آنها خواستار بودند که يك «حکومت یک دست سوسیالیستی» با اشتراك منشویکها و اس ارها که تازه بوسیله انقلاب اکبر سرنگون شده بودند ایجاد شود. در ۱۵ نوامبر سال ۱۹۱۷ کمیته مرکزی حزب بلشویک قطعنامه‌ای تصویب کرد که در آن سازش با این احزاب ضد انقلابی رد شده بود و کامنف و زینویف هم در این قطعنامه انقلاب شکن نامیده شده بودند. در ۱۷ نوامبر کامنف، زینویف، ریکوف، میلیوتین، که با سیاست حزب موافقت نداشتند، خروج خود را از کمیته مرکزی اعلام داشتند. در همان روز ۱۷ نوامبر نوگین از طرف خود و از طرف ریکوف، و میلیوتین، تشودوروویچ، آ. شلیاپنیکوف، د. ریازابوف، یورنوف و لارین، که جزء شورای کمیسارهای ملی بودند، عدم موافقت خود را با سیاست کمیته مرکزی حزب و خروج اشخاص نام برده را از شورای کمیسارهای

ملی اعلام داشت. گریختن يك مشت ترسو موجب شعف و خوشنودی دشمنان انقلاب اکتبر گردید. همه بورژوازی و دستیاران وی زهر خند مینمودند و فریاد میکشیدند که بلشویسم از هم پاشیده است و پیش گوئی میکردند که حزب بلشویك دچار هلاکت خواهد گردید ولی این يك مشت فراری، آنی هم حزب را متزلزل نساخت. کمیته مرکزی حزب با بیزاری بر آنها مانند فراریهای انقلاب و دستیاران بورژوازی داغ نمک نهاده، بکارهای روزمره خویش پرداخت.

و اما اسارهای «چپ»، بمنظور نگاه داری نفوذ خود در میان توده‌های دهقانانی که آشکارا با چشم مهر و علاقه به بلشویکها مینگریستند، تصمیم گرفتند با بلشویکها نزاع نکنند و عجالتاً با آنها در يك جبهه بوده یگانگی را محافظت نمایند. کنگره شوراهای دهقانان، که در نوامبر سال ۱۹۱۷ تشکیل گردید، همه پیروزیهای انقلاب سوسیالیستی اکتبر و فرمانهای حکومت شوروی را رسماً شناخت. با اسارهای «چپ» قرار دادی بسته شد و چند نفر از اسارهای «چپ» (کولکایف، سپیریلونوا، پروشیان و اشتین برگ) بشورای کمیسرهای ملی داخل گردیدند. اما این قرار داد تنها تا زمان امضای صلح برست و تشکیل کمیته‌های تبهی دستان وجود داشت، یعنی تا موقعی که در بین دهقانان تجزیه طبقاتی ژرفی روی داده و اسارهای «چپ» رفته رفته مظهر منافع کولاکها قرار گرفتند و برضد بلشویکها اغتشاش بر پا نمودند و از طرف حکومت شوروی در هم شکسته شدند.

از اکتبر سال ۱۹۱۷ تا ژانویه - فوریه سال ۱۹۱۸ انقلاب شوروی موفق شد در همه کشور بسط و نشر یابد. حاکمیت شوراها در سراسر خاك کشور پهناور چنان سرعت توسعه و پیشرفت

یافت که لنین آن را «مارش پیروزمندانه» حکومت شوروی نامید. انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر پیروزمند شد. از جمله عللی که در روسیه چنین پیروزی نسبتاً آسانی را برای انقلاب سوسیالیستی تامین کرد، علل عمده زیرین را باید قید نمود.

۱. انقلاب اکتبر در مقابل خود دشمنی مانند بورژوازی روس داشت که نسبتاً مست و باوضع سازمانی بد و در سیاست نیز نا آزموده بود. بورژوازی روس، که هنوز از لحاظ اقتصادی محکم نشده و کارش تماما به سفارش‌های دولتی وابسته بود، استقلال سیاسی و بقدر کفاف قوه ابتکاری که برای رهایی از این وضع ضرور بود، نداشت. بورژوازی روس، نه هنوز تجربه‌ای برای بند و بست و اغواء سیاسی در مقیاس بزرگ داشت، چنانکه مثلا بورژوازی فرانسه دارای آن می‌باشد، و نه آزمودگی برای سازشکاری‌های متقلبانانه با یک دامنه وسیع، چنانکه بورژوازی انگلیس دارای آن است. بورژوازی روس که تا دیروز هنوز با تزار، که بوسیله انقلاب فوریه خلع شده بود، راه سازش می‌جست پس از آنکه بحکومت رسید بغیر از ادامه سیاست منفور تزاری در همه مسائل اساسی تدبیر دیگری نتوانست اتخاذ کند. بورژوازی هم مانند تزار باوجود اینکه جنگ برای کشور تحمل ناپذیر شده و ملت و ارتش را تا آخرین درجه فرسوده کرده بود طرفدار ادامه «جنگ تا پیروزی نهائی» بود. بورژوازی مانند تزار، با آنکه دهقانان از بی‌زمینی و از جور و ستم ملاکین می‌بردند، طرفدار آن بود که اساساً مالکیت ملاکین بر زمین نگاهداشته شود. و اما در خصوص سیاست مربوط بطبقه کارگر، بورژوازی روس در کینه و خشم خود نسبت بطبقه کارگر از تزار هم گذشته بود چونکه نه

کتها برای نگاهداری و استحکام ظلم صاحبان کارخانه کوشش میکرد بلکه بوسیلهٔ بیرون ریختن دستجمعی کارگران آن مطالب را بیشتر تحمل ناپذیر مینمود.

جای شگفت نیست که ملت بین سیاست تزار و سیاست بورژوازی تفاوت قابل توجهی نمی دید و نگرانی را که نسبت بتزار داشت به حکومت موقتی بورژوازی متوجه ساخت.

تا هنگامیکه احزاب سازش کار اس ارها و منشویکها نفوذی در میان توده داشتند، بورژوازی میتوانست در پشت سر آنها پنهانده شده حاکمیت خود را نگاهداری کند. اما پس از آنکه منشویکها و اس ارها خود را مانند عمال بورژوازی امپریالیستی رسوا کرده و بدیشان نفوذ خود را میان ملت از دست دادند بورژوازی و حکومت موقت وی نیز در هوا معلق ماند.

۲. بر رأس انقلاب اکبر طبقهٔ کارگر انقلابی مانند طبقهٔ کارگر روسیه قرار داشت که در جنگها پخته شده، در مدت کمی دو انقلاب را طی کرده و در آستانهٔ سومین انقلاب سمت پیشوائی ملت را در مبارزه برای صلح و زمین و در راه آزادی و سوسیالیسم بدست آورده بود. اگر انقلاب، پیشوائی مانند طبقهٔ کارگر روسیه که شایسته اینگونه اطمینان مردم بود نداشت، اتحاد کارگران و دهقانان نیز صورت نسیگرفت و بدون این اتحاد، انقلاب اکبر هم نمیتوانست غالب آید.

۳. طبقهٔ کارگر روسیه در انقلاب متفق مهمی مانند دهاقین تبهبدست که اکثریت عمدهٔ تودهٔ دهقانرا تشکیل میدادند داشت. تجربهٔ هشت ماعهٔ انقلاب که میتوان آنها را بدون تردید با آزمایش چند ده سالهٔ رشد «عادی» مساوی شناخت، برای تودهمعای زحمتکش دهاقین بیپهوده نگذشت و آنها در ظرف این مدت

توانستند در عمل همه احزابی را که در روسیه وجود داشت مورد آزمایش قرار داده و اطمینان حاصل نمایند که نه کادتها، نه اس ارها و نه منشویکها برای خاطر دهقانان با ملاکین بطور جدی اقدام بنزاع و خونریزی نخواهند کرد و در روسیه تنها یک حزب وجود دارد که به ملاکین علاقه‌ای ندارد و برای رفع احتیاجات دهاقین حاضر است ملاکین را سرکوب نماید. و این حزب، حزب بلشویک است. این وضع پایه حقیقی اتحاد پرولتاریا و دهقانان تهیدست گردید. وجود اتحاد طبقه کارگر با دهقانان تهیدست روش دهقانان میانه حال را هم که مدت مدیدی در تردید بودند و تنها پیش از قیام اکتبر با دهقانان تهیدست همراه شده و چنانکه باید و شاید بسوی انقلاب رو آور گشته بودند تعیین نمود.

لازم به اثبات نیست که بدون چنین اتحادی انقلاب اکتبر نمیتوانست پیروزمند گردد.

۴. بر راس طبقه کارگر حزبی مانند حزب بلشویک که در پیکارهای سیاسی آزموده شده بود قرار داشت. فقط حزبی مانند حزب بلشویک که برای هدایت ملت بسوی هجوم قطعی بقدر کفایت دلاور و برای برداشتن هرگونه سنگی که در سر راه بود باندازه کافی احتیاط کار است، تنها یکچنین حزبی جنبشهای گوناگون انقلابی مانند جنبش مشترک دموکراتیک در راه صلح، جنبش دموکراتیک-دهقانی برای تصرف زمینهای اربابی، جنبش آزادی خواهی ملل ستمکش برای تساوی حقوق ملی و جنبش سوسیالیستی پرولتاریا برای سرنگون ساختن بورژوازی و برپا کردن دیکتاتوری پرولتاریا را میتواند بیک سیل انقلابی مشترک با چنین مهارتی توأم سازد.

بدیهی است که توأم شدن این جریانات گوناگون انقلابی بیک سیل انقلابی نیرومند و مشترک، سرنوشت سرمایه‌داری را در روسیه تعیین نمود.

۵. انقلاب اکتبر در چنان موقعی آغاز شد که جنگ امپریالیستی هنوز در بحبوحه بوده و بزرگترین دولتهای بورژوازی بدو اردوی متخاصم جدا شده بودند، هنگامیکه آنها سرگرم جنگ با یکدیگر بوده و یکدیگر را ناتوان میساختند و مجالی نداشتند که بطور جدی به «کارهای روس» دخالت کنند و برضد انقلاب اکتبر اقدام بفعالیت نمایند.

بدیهی است که این مراقب پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر را بسی آسانتر ساخت.

۷. مبارزه حزب بلشویک برای استحکام حاکمیت شوروی. صلح برست. کنگره هفتم حزب.

برای استحکام حاکمیت شوروی لازم بود دستگاه کهنه دولتی بورژوازی را ویران نمود و در هم شکست و بجای آن دستگاه نوین دولتی شوروی را برپا نمود. پس از آن میبایست با قیمانده‌های سازمان صنفی و رژیم تعدی ملی را محو کرد و امتیازات کلیسا را لغو نمود و مطبوعات ضد انقلابی و هرگونه سازمانهای علفی و غیر علفی ضد انقلابی را از میان برداشت و مجلس مؤسسان بورژوازی را نیز پراکنده ساخت. بالاخره لازم بود که در دنبال ملی کردن اراضی، همه صنایع بزرگ را نیز ملی کرد و سپس از حالت جنگ خارج گردید و به جنگی که بکار استوار نمودن حاکمیت شوروی از همه بیشتر خلل وارد میآورد، خاتمه داد.

همه این اقدامات در مدت چند ماه از اواخر سال ۱۹۱۷ تا اواسط سال ۱۹۱۸ انجام داده شد.

کارشکنی مأمورین وزارت خانه‌های پیشین که بدست اس‌ارها و منشویکها صورت وقوع می یافت از بین برده شد. وزارت خانه‌ها منحل و بجای آنها دستگاههای اداری شوروی و کمیساریاهای ملی مربوطه دائره گردید. برای اداره صنایع کشور شورای عالی اقتصاد ملی تاسیس شد. کمیسیون فوق العاده‌ای بسر پرستی ف. دزرژینسکی برای سراسر روسیه (و. چ. کا.) بمنظور مبارزه برضد عناصر ضد انقلاب و کارشکن تشکیل یافت. در باره ایجاد ارتش سرخ و نیروی دریائی فرمانی صادر گردید. مجلس مؤسسان، که انتخاباتش اساساً پیش از انقلاب اکتبر روی داده و از تصویب فرمانهای کنگره دوم شوراهای در باره صلح، زمین و انتقال حاکمیت بشوراهای سر پیچی کرده بود، قهراً منحل گردید.

بمنظور امحاء کامل باز مانده‌های فئودالیسم و اوضاع صنفی و عدم تساوی حقوق در همه رشته‌های زندگی اجتماعی، فرمانهایی در باره لغای صنوف و محدودیتهای ملی مذهبی، جدا کردن کلیسا از دولت و جدا کردن آموزشگاهها از کلیسا، تساوی حق زنان و تساوی حقوق ملل روسیه صادر گردید.

در امریه مخصوص حکومت شوروی، که بنام «بیانیه حقوق ملل روسیه» مشهور است و مقرر شده بود که ترقی آزاد ملل روسیه و تساوی حقوق کامل آنها قانون مییابد.

برای متزلزل ساختن نیروی اقتصادی بورژوازی و تشکیل اقتصاد ملی نوین شوروی، و قبل از هر چیز برای تشکیل صنایع نوین شوروی بانکها، راههای آهن، بازرگانی خارجی، کشتیهای بازرگانی و همه صنایع بزرگ در همه رشته‌های آن مانند ذغال

سنگ، فلز سازی، نفت، شیمیائی، ماشین سازی، پارچه بافی قند سازی و غیره ملی شد.

به‌نظر آزاد کردن کشور از وابستگی مالی و استثمار سرمایه‌داران خارجی، وام‌های خارجی روسیه که از طرف تزار و حکومت موقتی گرفته شده بود ملغی گردید. ملل کشور ما وام‌هایی را که برای ادامه جنگ غارتگرانه گرفته شده و کشور را در وابستگی اسارت آمیز سرمایه خارجی میگذاشت میخواستند بردارند.

همه این اقدامات و اقدامات نظیر آن نیروی بورژوازی، ملاکین، مأمورین مرتجع، احزاب ضد انقلابی را از ریشه برانداخته و حاکمیت شوروی را در درون کشور بسیار محکم نمود.

ولی مادام که روسیه در حال جنگ با آلمان و اتریش بود همیشه وضع حکومت شوروی را کاملاً محکم دانست. برای اینکه کاملاً حاکمیت شوروی مستحکم شود می‌بایست بجنگ خاتمه داده شود. با ینجهت حزب از همان روزهای نخست پیروزی انقلاب اکتبر مبارزه خود را برای صلح بسط و توسعه میداد.

حکومت شوروی «بهمه مللی که در جنگ بودند» پیشنهاد کرد «که آنان و حکومت‌های شان فوراً اقدام بمذاکره برای صلح عادلانه دموکراتیک نمایند». ولی «متفقین» یعنی انگلیس و فرانسه از پذیرفتن پیشنهاد حکومت شوروی امتناع ورزیدند. نظر به امتناع فرانسه و انگلیس از مذاکره صلح، حکومت شوروی برای عملی کردن اراده شوراها تصمیم گرفت که با آلمان و اتریش اقدام به مذاکره کند.

مذاکرات در سوم دسامبر در برست - لیتوفسک آغاز گردید. ۵ دسامبر قرار دادی در باره متارکه، در باره ترک موقت عملیات جنگی امضاء شد.

مذاکرات در محیط خرابی اقتصاد ملی، در محیط فرسودگی همگانی از جنگ و ترك جبهه از طرف قسمتهای ارتش ما و در محیطی که جبهه داشت از هم می پاشید روی میداد. در موقع مذاکرات معلوم شد که امپریالیستهای آلمان کوشش دارند قطعات عظیم خاک امپراتوری سابق روسیه را تصرف نمایند و لهستان، اوکراین و سرزمین کرانه‌های بالتیک را میخواهند مبدل بدولتهائی کنند که وابسته به آلمان باشند.

ادامه جنگ در این شرایط بمثابه به مخاطره انداختن موجودیت جمهوری شوروی نو زاد بود. بر طبقه کارگر و دهقان لازم می آمد که با شرایط سخت صلح کنار آید و در مقابل خطرناکترین درنده آن زمان یعنی در مقابل امپریالیسم آلمان عقب نشینی اختیار کند تا اینکه نفس تازه کرده حاکمیت شوروی را مستحکم سازد و ارتش سرخ را که برای دفاع کشور از هجوم دشمنان یارائی داشته باشد بر پا کند.

همه عناصر ضد انقلابی از منشویکها و اس ارها گرفته تا سریرترین افراد گارد سفید برضد امضای معاهده صلح دیوانه وار تبلیغات میکردند. خط مشی آنها معلوم بود: آنها میخواستند مذاکرات صلح را کاملاً بر هم زده آلمانها را به هجوم برانگیزند و حاکمیت شوراها را که هنوز محکم نشده بود زیر ضربت قرار دهند و کامیابی های کارگران و دهقانان را بخطر افکنند.

همدست آنها در این کار سیاه ترسکی و دستیار او بوخارین بود که بهراهی رادک و پیاتاکوف در رأس گروهی قرار گرفتند که دشمنان حزب بوده ولی خود را برای رو پوشی دسته «کمونیستهای چپ» مینامیدند. ترسکی و دسته «کمونیستهای چپ» در درون حزب برضد انین به مبارزه سخت پرداختند و

ادامه جنگ را تقاضا میکردند. آنها آشکارا بنفع امپریالیستهای آلمان و ضد انقلابیها در درون کشور بودند کار میکردند زیرا چنان رفتار می نمودند که جمهوری نو زاد شوروی را که هنوز دارای ارتش نشده بود زیر ضربت امپریالیسم آلمان بیاندازند.

این يك نوع سیاست فتنه انگیزانه ای بود که با عبارتهای چپ، ماهرانه پرده پوشی میشد.

۱۰ فوریه ۱۹۱۸ در برست-لیتوفسک مذاکرات صلح قطع شد. باوجود اینکه انین و استالین بنام کمیته مرکزی حزب در امضای صلح اصرار میکردند، ترقسکی که در برست رئیس هیئت نمایندگی شوروی بود دستورهای اکید حزب بلشویک را خائنانه نقض کرده و اظهار داشت که جمهوری شوروی از امضای صلح مطابق شرایطی که آلمان پیشنهاد کرده امتناع میورزد و در عین حال وی به آلمانیها خبر داد که جمهوری شوروی جنگ نخواهد کرد و مرخصی افراد ارتش را ادامه میدهد.

این رفتاری شگفت و وقیحانه بود. امپریالیستهای آلمانی هم بیش از این از يك خائن بمنافع کشور شوروی، چیزی نمیتوانستند خواستار باشند.

دولت آلمان متارکه جنگ را قطع کرده به تعرض آغاز کرد. بازمانده ارتش پیشین ما در مقابل فشار ارتش آلمان نتوانست ایستادگی نماید و هر سو رو بفرار نهاد. آلمانیها بسرعت پیش میرفتند و سرزمینهای پهناوری را متصرف شده پتروگراد را هم تهدید میکردند. امپریالیسم آلمان که بکشور شوروی هجوم آورده بود سرنگون کردن حاکمیت شوروی و مبدل نمودن میهن ما را به مستعمره خویش هدف خود قرار داده بود. ارتش کهنه و از هم پاشیده تزاری در مقابل اردوهای

مسئله امپریالیسم آلمان نمیتوانست ایستادگی کند و بر اثر ضربه‌های ارتش آلمان عقب نشینی میکرد.

ولی مداخلهٔ مسلح امپریالیستهای آلمان باعث جنبش نیرومند انقلاب در کشور گردیده و در پاسخ دعوت حزب و حکومت شوروی: «میهن سوسیالیستی در خطر است»، طبقهٔ کارگر غیورانه اقدام بتشکیل قسمتهای ارتش سرخ نموده و دستجات جوان ارتش نو- ارتش تودهٔ انقلابی از هجوم درندهٔ آلمانی که تا دندان مسلح بود، دلیرانه دفع میکرد. در نزدیک ناروا و پسکوف، در مقابل استیلاگران آلمانی مقاومت قطعی بخرج داده شد. از پیشروی آنها به پتروگراد جلوگیری شد. روز ۲۳ فوریه که بارتش امپریالیست آلمان ضربهٔ دندان شکن وارد شد روز تولد ارتش جوان سرخ گردید.

در ۱۸ فوریهٔ سال ۱۹۱۸ بود که کمیتهٔ مرکزی حزب پیشمهاد لنین را دایره به اینکه بحکومت آلمان در بارهٔ انعقاد صلح فوری تلگرافی فرستاده شود پذیرفت. آلمانیها، برای اینکه شرایط مفیدتر صلح را برای خود تامین نمایند، به تعرض خود ادامه میدادند و تنها ۲۲ فوریه حکومت آلمان موافقت خود را برای امضای قرار داد صلح اعلام داشت و این بار شرایط صلح بمراتب از شرایط پیشین دشوارتر بود.

بر لنین و استالین و سوردلوف لازم آمد که برای به دست آوردن تصمیمی راجع به صلح در کمیتهٔ مرکزی در مقابل ترسکی و بوخارین و ترسکیستهای دیگر مبارزهٔ شدید نمایند. لنین خاطر نشان میساخت که بوخارین و ترسکی «در عمل به امپریالیستهای آلمان یاوری کردند و مانع نمو و ترقی انقلاب در آلمان گردیدند» (لنین جلد ۲۲ ص ۳۰۷ چاپ روسی).

در ۲۳ فوریه کمیتهٔ مرکزی تصمیم گرفت که شرایط فرماندهی

آلمان پذیرفته شده و قرار داد صلح امضا گردد. خیانت ترسکی و بوخارین برای جمهوری شوروی گران تمام شد. علاوه بر لهستان، لتونی و استونی هم به آلمان داده میشد، اوکرائین از جمهوری شوروی جدا شده تبدیل بیک دولت دست نشانده آلمانی میگردید. جمهوری شوروی بر عهده گرفت که غرامت جنگ را به آلمانیها بپردازد.

در این بین «کمونیستهای چپ» مبارزه خود را برضد لنین ادامه داده بیش از پیش در منجلاب خیانت فرو میرفتند. دبیر خانه حزب در شهرستان، مسکو، که موقتاً بدست «کمونیستهای چپ» (بوخارین، اوسینسکی، یاکوولوا، ستوکوف و مانتسف) افتاده بود يك قطعنامه تفرقه آور عدم اعتماد نسبت به کمیته مرکزی صادر کرده اظهار داشت بر این عقیده است که «مشکل است بتوان از افتراق حزب در آینده نزدیک مانع شد». آنها در این قطعنامه کار را بجائی رسانده بودند که حتی تصمیمات ضد شوروی گرفتند: در متن این تصمیمات کمونیستهای چپ نوشته بودند که «ما برای منافع انقلاب بین المللی ممکن و مناسب میدانیم حاکمیت شوروی را که اکنون يك حاکمیت صوری محض میشود از دست بدهیم».

لنین این تصمیم را «عجیب و مهیب» نامیده بود. علت حقیقی این رفتار ضد حزبی ترسکی و «کمونیستهای چپ» در آنوقت برای حزب هنوز روشن نبود. اما چنانکه اخیراً دادرسی «ائتلاف راست ها و ترسکیستهای» ضد شوروی (آغاز سال ۱۹۳۸) اینرا محقق ساخت معلوم میشود که بوخارین و گروه «کمونیستهای چپ» که از طرف وی اداره میشد بهمراهی ترسکی و اس ارهای «چپ» همان وقت برضد حکومت شوروی سوء قصد مخفی داشته‌اند. معلوم میشد که

بوخارین، ترتسکی و همدستان او در این سوء قصد، بر همزدن قرار داد صلح برست و توقیف و. ای. لنین و ی. و. استالین و یا. م. سوردلوف و کشتن آنها و تشکیل حکومت نو از طرفداران بوخارین و ترتسکی و اس ارهای «چپ» را مقصد خود قرار داده بوده‌اند.

دسته «کمونیستهای چپ» سوء قصد مخفی ضد انقلابی ترتیب داده و در عین حال با پشتیبانی ترتسکی برضد حزب بلشویک آشکارا هجوم نموده کوشش میکرد نفاقی در حزب انداخته و صفوف حزب را متلاشی سازد. ولی حزب در این موقع دشوار در پیرامون لنین، استالین و اسوردلوف گرد آمده در باره صلح هم مانند همه مسائل دیگر از کمیته مرکزی پشتیبانی کرد. دسته «کمونیستهای چپ» سرانجام تنها مانده و دچار شکست گردید.

برای حل قطعی مسئله صلح کنگره هفتم حزب منعقد گشت. کنگره هفتم حزب ۶ مارس سال ۱۹۱۸ افتتاح یافت. این نخستین کنگره‌ای بود که پس از بدست گرفتن حاکمیت از طرف حزب ما منعقد شده بود. در کنگره ۴۶ نماینده با رأی قطعی و ۵۸ نماینده با رأی مشورتی حاضر بودند. به این کنگره از طرف ۱۴۵ هزار عضو حزب نماینده فرستاده شده بود. در حقیقت اعضای حزب در آن وقت کمتر از ۲۷۰ هزار تن نبود. توضیح در باره این تفاوت اینکه، نظر به انعقاد فوری کنگره، قسمت مهم سازمان‌های حزب مجال نداشتند نماینده بفرستند و سازمانهاییکه سرزمینشان از طرف آلمانها موقتاً اشغال شده بود امکان نداشتند نماینده ای گسیل دارند.

لنین در این کنگره در باره صلح برست گزارش داده و گفت که «... آن بحران سختی که اکنون حزب ما بمناسبت

پیدایش مخالفین چپ در درون حزب بدان دچار گردیده یکی از عظیمترین بحرانهای است که انقلاب روس میگذراند. لنین جلد ۲۲ ص ۳۲۱ چاپ روسی).

قطعنامه لنین در باره صلح برست با ۳۰ رأی در مقابل ۱۲ رأی مخالف و ۴ رأی ممتنع قبول شد. لنین فردای روز قبول قطعنامه در مقاله «صلح بدبخت» نوشته بود:

«شرایط سنگین صلح تحمل ناپذیر است ولی بهر حال تاریخ کار خود را خواهد کرد... بیائید بکار سازمانی و سازمانی و بازهم سازمانی بپردازیم. علی رغم همه مشتتها، آینده از آن ماست» (همانکتاب ص ۲۸۸).

در قطعنامه کنگره قید شده بود که دولتهای امپریالیستی برضد جمهوری شوروی بعدها هم ناگزیر اقدام به عملیات جنگ خواهند کرد و باین جهت کنگره وظیفه اساسی حزب میدانند که برای بالا بردن انضباط خودی و انضباط کارگران و دهقانان، برای مهیا ساختن تودهها در راه دفاع فداکارانه از میهن سوسیالیستی و تشکیل ارتش سرخ و تعلیمات نظامی همه اهالی، جدی و قطعی ترین تدابیر اتخاذ شود.

کنگره درستی خط مشی لنین را در مسئله صلح برست تأیید کرد و رفتار ترسکی و بوخارین را سرزنش نمود و کوشش «کمونیستهای چپ» مغلوب شده را که در خود کنگره هم میخواستند تفرقه کاری خود را ادامه دهند سخت مورد ملامت قرار داد.

انعقاد صلح برست به حزب مجال داد که برای استقرار حاکمیت شوروی و تنسيق امور اقتصادی کشور از موقع استفاده نماید.

انعقاد صلح برست مجال آنرا داد که از زد و خورد در اردوگاه امپریالیسم (ادامه جنگ بین دسته اتریش و آلمان و متفقین) استفاده شود. نیروی دشمن متلاشی گردد و سازمان اقتصادی شوروی تشکیل و ارتش سرخ ایجاد شود.

انعقاد صلح به پرولتاریا مجال داد که طرفداری دهقانان را از خود حفظ کرده و بمنظور از پای در آوردن ژنرالهای گارد سفید در موقع جنگ داخلی نیروئی متراکم سازد.

در دوران انقلاب اکتبر لنین بحزب بلشویک میاموخت که در موقعیکه شرایط لازمه موجود است چگونه باید بی باکانه و با عزم راسخ هجوم کرد. در دوره صلح برست لنین به حزب تعلیم میداد در حالیکه نیروی دشمن آشکارا بر نیروی ما برتری دارد چگونه باید با نظم عقب نشینی اختیار کرد تا اینکه با انرژی بی پایان برضد دشمن تدارک تعرض نوینی دید.

تاریخ درستی تمام خط مشی لنین را ثابت نمود.

در کنگره هفتم راجع به تبدیل نام حزب و همچنین تغییر برنامه حزب تصمیمی گرفته شد. حزب از آن پس حزب کمونیست (بلشویک) روسیه-ر. کا. پ. (ب) نامیده شد. لنین پیشنهاد کرد که حزب ما حزب کمونیست نامیده شود زیرا که این نام با آن مرامی که حزب بمنظور عملی ساختن کمونیسم در پیش گرفته عیناً موافق است.

برای تنظیم برنامه نوین حزب کمیسیون مخصوصی برگزیده شد که عبارت از لنین و استالین و دیگران بود و طرح تنظیمی لنین پایه اساسی برنامه قرار گرفت.

بدینسان کنگره هفتم کار مهم تاریخی انجام داد: دشمنانیکه درون حزب پنهان شده بودند یعنی «کمونیستهای چپ» و ترسکیستها را در هم شکست، به بیرون رفتن از جنگ

امپریالیستی موفق گردید، توانست صلح را بدست آورده و مجال تنفسی تحصیل کند، بحزب فرصت داد تا برای تشکیل ارتش سرخ غتنام وقت نماید و نیز حزب را موظف ساخت که در اقتصاد ملی يك نظم سوسیالیستی بر قرار سازد.

۸. نقشهٔ لنین در بارهٔ شروع بساختن سوسیالیستی. کمبته‌های دهقانان تهیدست و لگام زدن کولاکها. شورش اس ارهای «چپ رو» و سرکوبی آنان. پنجمین کنگرهٔ شوراها و پذیرفتن قانون اساسی جمهوری متحده سوسیالیستی شوروی روسیه

حکومت شوروی بابدست آوردن صلح مجال تنفسی یافته اقدام بتوسعهٔ ساختمان سوسیالیستی نمود. دورهٔ از نوامبر سال ۱۹۱۷ تا فوریهٔ سال ۱۹۱۸ را لنین دورهٔ «حمله گارد سرخ ب سرمایه» نامید. حکومت شوروی موفق شد طی نیمهٔ نخست سال ۱۹۱۸ قدرت اقتصادی بورژوازی را در هم شکند، رشتندهای حیاتی اقتصاد ملی (فابریکها، کارخانه‌ها، بانکها، راه های آهن، بازرگانی خارجی، کشتیهای بازرگانی و مانند آنها) را در دست خود تمرکز دهد، دستگاه دولتی بورژوازی را در هم شکند و نخستین کوششهای عناصر ضد انقلابی را که برای سرنگون کردن حاکمیت شوروی بکار برده میشد پیروزمندانه ختمی سازد. ولی همهٔ اینها هنوز بهیچوجه کافی نبود. برای پیش رفتن بجلو مییاستی از امر تخریب نظام کهنه به امر ساختمان نظام نوین منتقل گشت. باین جهت در بهار سال ۱۹۱۸ انتقال بمرحلهٔ نوین ساختمان سوسیالیستی یعنی انتقال «از سلب مالکیت غاصبین» به استحکام مبانی پیروزیهاییکه بدست آورده شده و

بساختمان اقتصاد ملی شوروی آغاز گردید. لنین برای اقدام بساختمان پایه اقتصاد سوسیالیستی، منتهی درجه استفاده از فرصت تنفس را لازم میدانست. بلشویکها میبایستی تشکیل امر تولید و اداره آنرا بطرز نوینی بیاموزند. لنین نوشته است که حزب بلشویک روسیه را متقاعد نمود، حزب بلشویک روسیه را از چنگال توانگران بسود ملت رهائی داد، اکنون هم بگفته لنین حزب بلشویک باید یاد بگیرد روسیه را اداره کند.

در این مرحله بعقیده لنین وظایف عمده عبارت از این بود که باید حساب همه آنچیزهاییکه در اقتصاد ملی تولید میشود داشت و مصرف همه محصولات را تحت بازرسی قرار داد. در اقتصاد کشور عناصر خرده بورژوازی اکثریت را تشکیل میدادند. ملیونها ارباب کوچک در شهر و ده زمینه مناسبی برای نشو و نمای سرمایه‌داری بودند. این اربابهای کوچک نه با انضباط در کار آشنائی داشته و نه با انضباط امور عمومی دولتی، آنها نه تابع حساب میشدند و نه بازرسی. در این موقع دشوار عناصر خرده بورژوازی و سوداگر و کوششهای اربابهای کوچک و سوداگران برای پولدار شدن بحساب فقر و فاقه ملت، حائز خطر مخصوصی بود.

حزب برضد سهل انگاری در امر تولید و برضد عدم انضباط کار در صنایع، مبارزه شدیدی مینمود. توده‌ها طرز و اصول نوین کار را به آهستگی فرا میگرفتند. باین جهت مبارزه برای انضباط کار در این دوره وظیفه اصلی شده بود. لنین لزوم توسعه مسابقه سوسیالیستی، معمول کردن مزد کار بطور مقاطعه، مبارزه برضد تساوی مزد ها را خاطر نشان نموده و میگفت که علاوه بر اقدامات تربیتی برای اقناع کسانیکه میخواهند از دولت هر چه بیشتر سودکشی نمایند، تنبلی میکنند

و به سفته بازی مشغول میگردند، بکار بردن جبر هم ضروریست. لنین بر آن بود که انضباط نوین یعنی انضباط کار، انضباط در روابط رفاقت آمیز انضباط شوروی، از طرف ملیونها زحمتکش از جریان عمل روزانه آنها بیرون خواهد آمد و خاطر نشان میساخت که «برای این کار يك عصر تاریخی کاملی لازم است» (لنین جلد ۲۳ ص ۴۴ چاپ روسی).

همه این مسائل ساختمان سوسیالیستی، مسائل برقراری روابط تولیدی نوین یعنی روابط سوسیالیستی در تولید، از طرف لنین در اثر مشهور وی بنام «وظایف مبرم حکومت شوروی» روشن شده بود.

«کمونیستهای چپ» با اس ارها و منشویکها همدست شده در این مسائل نیز برضد لنین مبارزه میکردند. بوخارین و اوسینسکی و دیگران با معمول ساختن انضباط، و مدیریت شخص واحد در بنگاهها، و استفاده از کار شناسان در صنایع و بهره برداری از بنگاههای اقتصادی از روی اصول بازرگانی مخالفت ورزیدند. آنها به لنین بهتان زده مدعی بودند که معنی این سیاست بر گشت به نظم بورژوازی است. در عین حال «کمونیستهای چپ» نظریه‌های ترسکیستی را مبنی بر اینکه ساختمان سوسیالیستی و پیروزی سوسیالیسم در روسیه محال است تبلیغ میکردند.

همه این جملات «چپ» که «کمونیستهای چپ» ادا می کردند تنها رو پوشی بود برای دفاع از کولاک ها و مفتخوران و سفته بازان که برضد انضباط بوده و نسبت به تنظیم زندگی اقتصادی از طرف دولت و حساب کشی و بازرسی رویه خصومت آمیز داشتند. حزب مسائل تشکیل صنایع نوین شوروی را حل کرده بمسائل روستا پرداخت. در اینموقع در روستا بحبوحه مبارزه دهقانان تهیدست با کولاکها بود. کولاکها کسب قوت نموده

زمینهای را که از ملاکین گرفته شده بود تصرف میکردند. دهقانان تهیدست محتاج بکمک بودند. کولاکها برضد دولت پرولتری مبارزه نموده از فروختن غله بدولت از روی نرخ های ثابت امتناع میورزیدند. آنها میخواستند که بوسیله گرسنگی دولت شوروی را ناگزیر سازند که از اجرای اقدامات سوسیالیستی دست بردارد. حزب در هم شکستن کولاکهای ضد انقلابی را وظیفه خویش قرار داد. برای متشکل ساختن دهاقین تهیدست و مبارزه موفقیت آمیز برضد کولاکها که غله زیادی را در دست داشتند ترتیب، اعزام کارگران به روستا داده شد.

لنین می نویسد: «رفقای کارگر! بیاد داشته باشید که انقلاب در معرض خطر بزرگیست. در خاطر تان باشد که تنها شما میتوانید انقلاب را نجات دهید و بس. چیزی که برای ما بخصوص لازم است ده ها هزار کارگر برگزیده، پیشرو، فداکار نسبت به سوسیالیسم است که از آنها بر نمی آید برشوه و دزدی قن در دهند و قادرند برضد کولاکها، محترکین، غارتگران، رشوه خواران کارشکنان نیروی آهنینی ایجاد کنند» (لنین جلد ۲۳ ص ۵۲ چاپ روسی).
لنین می گفت که: «مبارزه برای غله - مبارزه برای سوسیالیسم است» و در زیر همین شعار بود که کارگران برای اعزام بده متشکل میگرددند. یکچند فرمانی صادر شد که دیکتاتوری را در مورد خواربار مقرر میداشت و برای آنکه غله از روی نرخ های ثابت خریداری شود بدوایر کمیساریاهای ملی خواربار اختیارات فوق العاده ای تفویض میکرد.

بموجب فرمان ۱۱ ژوئن سال ۱۹۱۸ کمیته های دهقانان تهیدست تشکیل گردید. این کمیته ها در مبارزه برضد کولاکها در امر توزیع مجدد زمینهای مصادره شده و توزیع ابزار و وسایل

دیگر کشاورزی و تدارک مازاد خوارباری که در دست کولاکها بود و در امر تامین مراکز کارگری و ارتش سرخ از حیث خواربار نقش مهمی بازی کرد. پنجاه میلیون هکتار زمین کولاکها بدست دهقانان تهیدست و میانه حال افتاد. قسمت مهم وسایل تولید بفتح دهقانان از کولاکها گرفته شد.

تشکیل کمیته‌های دهقانان تهیدست مرحله بعدی توسعه انقلاب سوسیالیستی روستا بود. کمیته‌های دهقانان تهیدست، در دهات نقاط اتکاء دیکتاتوری پرولتاریا بودند. قسمت مهمی از تشکیل کادر های ارتش سرخ از اهالی ده توسط کمیته‌های دهقانان تهیدست صورت میگرفت.

گسیل پرولترها به روستا و تشکیل کمیته‌های دهقانان تهیدست، حاکمیت شوروی را در ده مستحکم ساخته و برای جلب دهقانان میانه حال بسوی حکومت شوروی دارای اهمیت سیاسی بزرگ بود.

برای آخر سال ۱۹۱۸، کمیته‌های دهقانان تهیدست همینکه وظیفه خود را انجام دادند با شوراهای دهات در آمیخته و به موجودیت خود خاتمه دادند.

۴ ژوئیه سال ۱۹۱۸ کنگره پنجم شوراها گشایش یافت. در کنگره، اس ارهای «چپ» برای حمایت کولاکها بر ضد لنین دست اندر کار مبارزه سختی شدند. آنها ترك مبارزه با کولاکها، امتناع از فرستادن دسته‌های کارگران مامور تهیه خواربار بدعات را می‌طلبیدند. موقعیکه اس ارهای «چپ» اطمینان حاصل نمودند که خط مشی آنها دچار مقاومت شدید اکثریت کنگره میشود در مسکو شورش راه انداختند، کوچه تریوخسویا تیتلسک را اشغال نموده و از آنجا باتوپ خانه شروع به شلیک روی کرمل نمودند. ولی طی چند ساعت این ماجرای اس ارهای «چپ»

بدست بلشویکها سرکوب شد. در چند نقطه کشور سازمانهای محلی اسارهای «چپ» همچنین کوشش کرد آشوبی برپا سازد ولی این ماجرا در همه جا بزودی از میان برداشته شد.

چنانکه اکنون از جریان دادرسی «ائتلاف راستها و ترتسکیستها» ی ضد شوروی معلوم شده است، شورش اسارهای «چپ رو» با اطلاع و رضایت بوخارین و ترتسکی برپا شده و قسمتی از نقشه عمومی سوء قصد انقلابی بوخارینها و ترتسکیستها و اسارهای «چپ» برضد حکومت شوروی بوده است.

در همان موقع، اسار «چپ» بلیومکین، که بعد ها عامل ترتسکی شده بود، بسفارتخانه آلمان داخل شده، بمنظور تحریک جنگ با آلمان، میرباخ سفیر آلمان در مسکو را بقتل رساند. لیکن حکومت شوروی موفق شد از جنگ جلو گیری کرده و فتنه انگیزی ضد انقلابیون را عقیم کند.

در کنگره پنجم شوراهای نخستین قانون اساسی شوروی یعنی قانون اساسی جمهوری متحده سوسیالیستی شوروی روسیه بتصویب رسید.

خلاصه

در مدت هشت ماه از فوریه تا اکتبر سال ۱۹۱۷ حزب بلشویک دشوارترین وظیفه را انجام میدهد: در طبقه کارگر و در شوراهای اکثریت را بدست آورده و ملیونها دهقان را بسوی انقلاب سوسیالیستی جلب مینماید. حزب این تودهها را از زیر نفوذ احزاب خرده بورژوازی (اسارها و منشویکها و آنارشئیستها) بیرون میکشد و در هر قدم پرده از روی

سیاست این احزاب که بر ضد منافع زحمتکشان متوجه بود بر میدارد. حزب بلشویک توده ها را برای انقلاب سوسیالیستی اکبر مهیا میسازد و در عقب جبهه فعالیت سیاسی بزرگرا توسعه میدهد.

حوادث این دوره تاریخ حزب که دارای اهمیت قطعی است بقرار ذیل است: بازگشت لنین از مهاجرت، تزه‌های آوریل لنین، کنفرانس آوریل حزب و کنگره ششم حزب. طبقه کارگر از تصمیمات حزب نیرو گرفته و به پیروزی اطمینان حاصل مینماید و بوسیله آن برای مهمترین پرسشهای انقلاب پاسخ می‌یابد. کنفرانس آوریل، حزب را بسوی مبارزه در راه تحول از انقلاب بورژوازی دموکراسی به انقلاب سوسیالیستی سوق میدهد. کنگره ششم حزب را بسوی قیام مسلح برضد بورژوازی و حکومت موقتی وی متوجه میگرداند.

احزاب سازش‌کار اس ارها و منشویکها و آنارشئیستها و احزاب غیر کمونیستی دیگر رشد خود را پایان میرسانند: همه آنها از همان پیش از انقلاب اکبر بدل به احزاب بورژوازی میگردند و از تمامیت صیانت رژیم سرمایه‌داری دفاع میکنند. حزب بلشویک بتنهائی مبارزه توده‌ها را برای واژگون کردن بورژوازی و برقرار نمودن حاکمیت شوروی رهبری میکند.

در عین حال بلشویکها مساعی تسلیم طلبان داخل حزب یعنی زینویف، کامنف، ریکوف، بوخارین، ترسکی، پیاتاکوف را که حزب را از راه انقلاب سوسیالیستی منحرف میکردند، در هم میشکنند.

طبقه کارگر که سرپرستی آن با حزب بلشویک بود دهقانان تهیدست متفق شده با پشتیبانی سربازان و ملوانان

حاکمیت بورژوازی را سرنگون و حاکمیت شوراهای را برقرار میسازد، دولت تراز نوین یعنی دولت شوروی سوسیالیستی را تأسیس مینماید، مالکیت اربابی را بر زمین الغا میکند، زمین را برای استفاده به دهقانان واگذار مینماید، همه اراضی کشور را ملی میگرداند و سرمایه‌داران را از مالکیت محروم میکند، راه خلاصی از جنگ یعنی صلح را می‌یابد، فرصت تنفس لازمی را بدست می‌آورد و بدین‌طریق برای بسط ساختمان سوسیالیستی شرایطی فراهم میسازد.

انقلاب سوسیالیستی اکتبر سرمایه‌داری را در هم شکست، وسائل تولید را از دست بورژوازی گرفت و فابریکها، کارخانه‌ها، اراضی، راه‌های آهن و بانکها را بمالکیت قاطبه ملت یعنی بمالکیت اجتماعی مبدل نمود.

انقلاب سوسیالیستی اکتبر دیکتاتوری پرولتاریا را برقرار کرد و رهبری دولت عظیمی را بطبقه کارگر واگذار نمود و بدینسان ویرا طبقه فرمانفرما گرداند.

بدینترتیب انقلاب سوسیالیستی اکتبر در تاریخ بشر دوره‌ای نوین، یعنی دوره انقلابهای پرولتاریا آغاز کرد.